

دلدار علی ، حسام الاسلام

4/37091

ورق	صفحه	سطر	خط	مصحح
۵۱	۱	۱۹	در انبیا	در حق انبیا
۵۲	۲	۵	نیست	نیست
۵۸	۲	۲۰	معنی	بر معنی
۶۲	۲	۱۰	ما	ما
۶۱	۲	۲۱	سین	سین
۶۲	۱	۲۵	بیاری	بیاری از
۶۵	۲	۲۵	مجبلی	بر مجبلی
۶۶	۱	۲۱	موطوعه	موطوعه
۶۸	۱	۵۱	فنی الحمد	فنی الحمد
۶۸	۲	۶	اینها	آنها
۶۸	۲	۲۱	حقیقت	حقیقت
۷۰	۲	۱۹	العرض	الارض

ورق	صفحه	سطر	خط	مصحح
۵۰	۲	۲۳	همین است	ازین است
۵۳	۲	۲۰	اذا ابتلاه	اذا ابتلاه
۵۶	۲	۹	سند	سند
۵۹	۲	۱۹	اعطاه	اعطاه
۶۰	۱	۱۴	کاه	کاه
۶۳	۲	۶	الاهام	الاهام
۶۵	۱	۳	درباب	درباب
۶۶	۱	۱۵	ان ترینو	ان ترینو
۶۷	۲	۲۵	علی الحمد	علی الحمد
۶۸	۲	۵	که تا بر	که تا بر
۶۸	۲	۲۰	حق اند	حق اند یا امامیه
۷۰	۲	۲۴	امثال	بامثال

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۲۵

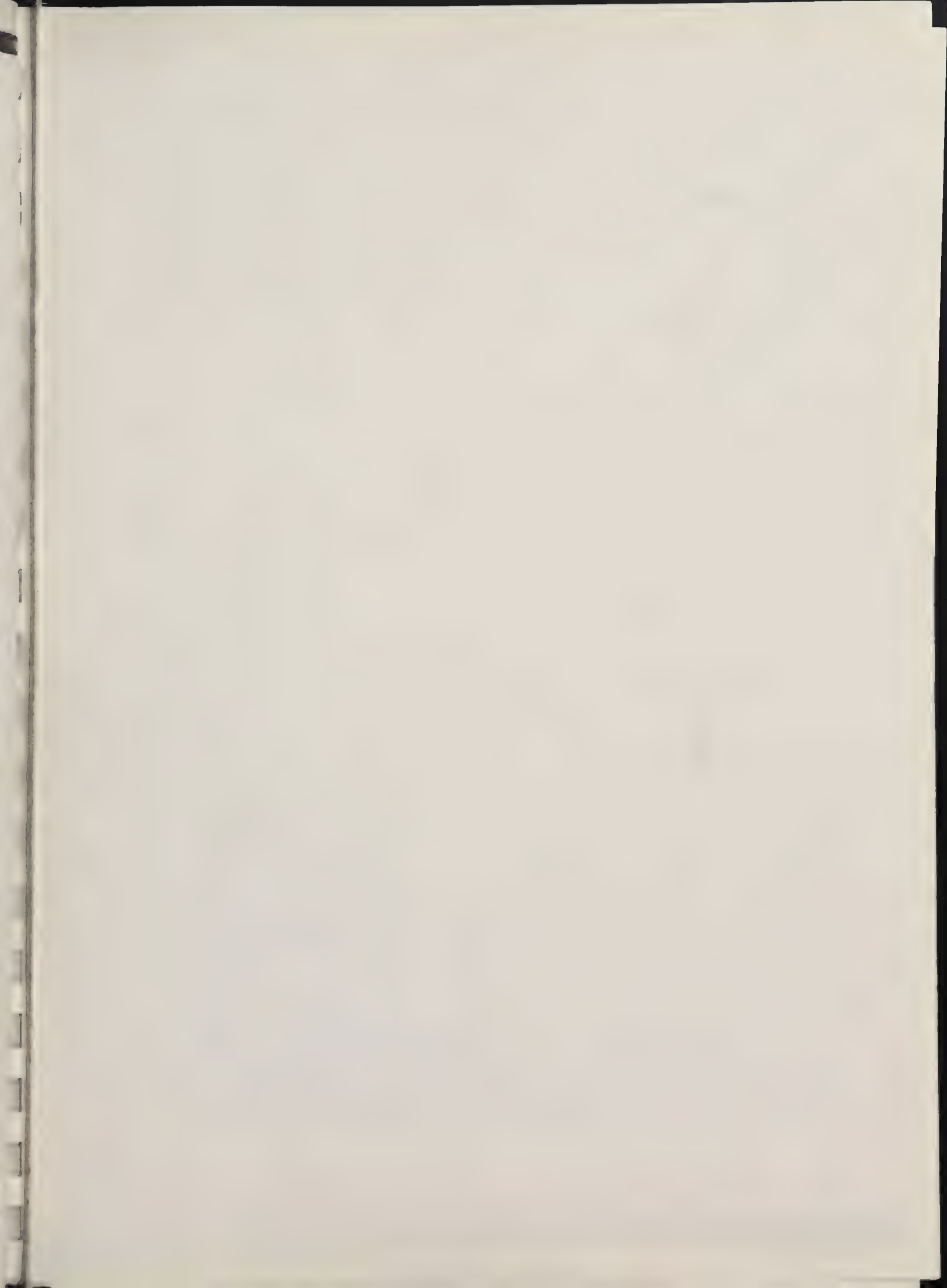
الحمد لله المحفض الممنعم والصلوة والسلام على خير الانام وآله البرة الكرام اباعدهم هذا احكام الاسلام
وسهام السلام في صدور قوم لئام وعلى وجوه خرت الاصنام وما اورلك ما الاصنام الاصنام انما يدعون
الانام الى ما هو بئس الماوى وبئس المقام لا سيما العبد اللع اللئيم للتعزير الاثيم الذي قال في حق
الحكيم العليم ذق انك انت العزيز الكريم فانه لا تمك في النفي والفضالة وعصى الرسول وآله حيث
قبح عقائد اهل البيت النبي المتعاقبة بباب نبوة الانبياء الخاتم عليهم صنف الصلوة والسلام
وآلاف النجاة والاكرام وهذا بعد ما استرحنا عن نقض نفقاته المتعاقبة بالتوحيد والعدل في كتابنا
صوارم الاهيات في قطع شبهات عابد العزى والآيات وبعدها وفقنا الله تعالى لنقض طاماته
المتعاقبة بباب تولي الاخير والتبري عن اعداء اهل البيت النبي الاطهار في الرسالة المنشرة
في الاقطار الموضومة بذي الفقار والمنة لله تعالى والنبي المختار قال الناصب
عليه ما غلبه باب ششم در بحث نبوت وایمان بانبیا علیهم السلام سابق گذشت که نزد
امامیه تکلیف عباد و امر و نواهی از واجبات است بر ذمه حق تعالی و تکلیف بدون بعثت انبیا
نمی شود پس بعثت انبیا نیز بر ذمه او تعالی نزد ایشان واجب شد و درین عقیده خللی و فساد
که هست ظاهر و هوید است چه یا هیچ چیز بر ذمه باری تعالی واجب نیست و مرتبه الوهیت
و ربوبیت شایان آن ندارد آری تکلیف دادن و بعثت پیغمبران نمودن واقع میشود اما
بمحقق فضل و کرم اگر کند عین غایت است و اگر نماند جای شکایت نیست و امکان است مذهب
اهل سنت و اگر بعثت پیغمبران واجب می بود الله تعالی در آیات بسیار این مضمون را
در مقام امتنان و بیان انعام و احسان خود مذکور نمی فرمود زیرا که در ادای واجب منتی نمیباشد
قوله تعالی لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا و حضرت ابراهیم آنرا از خدا
نمی خواست در حق ذریه خود زیرا که دعا با آنچه واجب الوقوع است معنی ندارد قوله تعالی حکایت
عن الخليل صلوات الله عليه ربنا و ابعت فيهم رسولا منهم حالا بایدها نیست که نزد امامیه

انما منه
وصي را
ووصي
وعجله
گذشت
کتاب
که خدا
نبوت
قال
وفاز
از
ابو
نص
نحو
از
ام
در
حق
و
دا
نحو
و
نحو

نام
خان
خفته
ت
نام
بنام
ماده
مره
سرمه
زرد
انیا
ای
ت
دانا
ب
را
شد
دا
چرخ
به

انگیزه می باید که هیچ زمان خالی از نبی یا دسی او که قائم مقام او باشد نماند و بعثت نبی یا نصیب
 وصی را بر ذمه باری تعالی واجب شناسند و سببیه از اسماء عیالیه قائل بود و جو د نبی
 و دسی هر دو اند و یک زمان چنانچه در باب اول در ذکر مذاهب شان گذشت و مفضالیه
 و عجالیه در هر زمان بعثت نبی را واجب دانند و نبوت را منقطع نه انکارند چنانچه این هم
 گذشت و اهل سنت بهیچ چیز از این امور واجب ندانند و این عقیده شیعه نیز مخالف
 کتاب و عبرت است اما کتاب پس آیات بسیار دلالت میکنند بر وجود زمان فترت
 که خالی از نبوت و آثار نبوت است و نیز آیات بسیار دلالت صریح دارند بر ختم
 نبوت قوله فی القرآن و لکن رسول الله و خاتم النبیین و فی انجیل یوحنا فی الصحاح الرابع عشر
 قال عیسی الخوارزمی و انا الطیب لکم من الی محمد حکم و یطیعکم فارقیط لیکون معکم و انما الی الابد
 و فارقیط در لغت عبرانی بمعنی روح حق و یقین است و نام لقبی پیغمبر است و جمعی کثیر
 از نصاری و یهود که بشرف ایمان مشرف شده اند باین شهادت داده اند منم
 ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزله الطیب صاحب کتاب التقویم و المصباح فی الطب که در اصل
 نصرانی بود و اسلام آورد و کتابی در رد نصاری نوشت و آیات تورات و عبارات انجیل که در
 نعمت پیغمبر ما و خبر ظم و او خوانده بود در آن ذکر کرد و اما اخبار ائمه درین باب پس زیاده
 از خدا صاست و متمسک امامیه درین مسئله همان است که لطف واجب است و این
 امر هم داخل لطف است و فساد این اصل سابق گذشت حاجت اعاده نیست و اسماء عیالیه
 درین مسئله بنکات شعریه سروده از فلاسفه تمسک نمایند و گویند همچنانکه در عالم علوی
 عقلی است کمال کلی و نفسی است ناقصه کلویه که مصدر کائنات است کما تقدم می باید که در عالم
 سفلی نیز عقلی باشد کمال کلی و نفسی باشد ناقص کلی پس نسبت رسول در تشریح چون
 نسبت عقل کمال است در ایجاد و نسبت وصی در تشریح چون نفس ناقصه کلویه است
 در ایجاد و چنانچه تحرک انلاک به تحرک عقل و نفس است تحرک نفوس انسانیه بسوی
 نجات و استکمال درجات به تحرک رسول و وصی باشد و علی هذا در هر عصر و هر زمان این
 دو خایفه عقل و نفس در عالم سفلی مدام با ستمند و برعکس پو شیده نیست که اینهمه
 خرافات اوام و مزخرفات فلقه خام است و الا بود عقل و نفس در عالم علوی کی
 مسلم الثبوت است باز استمال عالم سفلی بر همه آنچه در عالم علوی است کی واجب و لازم

سلام
 دعوت
 حق
 حجت
 امام
 کتابنا
 طایفه
 شریعت
 سرکار
 نذر
 انبیا
 کادی
 است
 بود اما
 سب
 برای را
 باشد
 خدا
 کایه
 رومیه

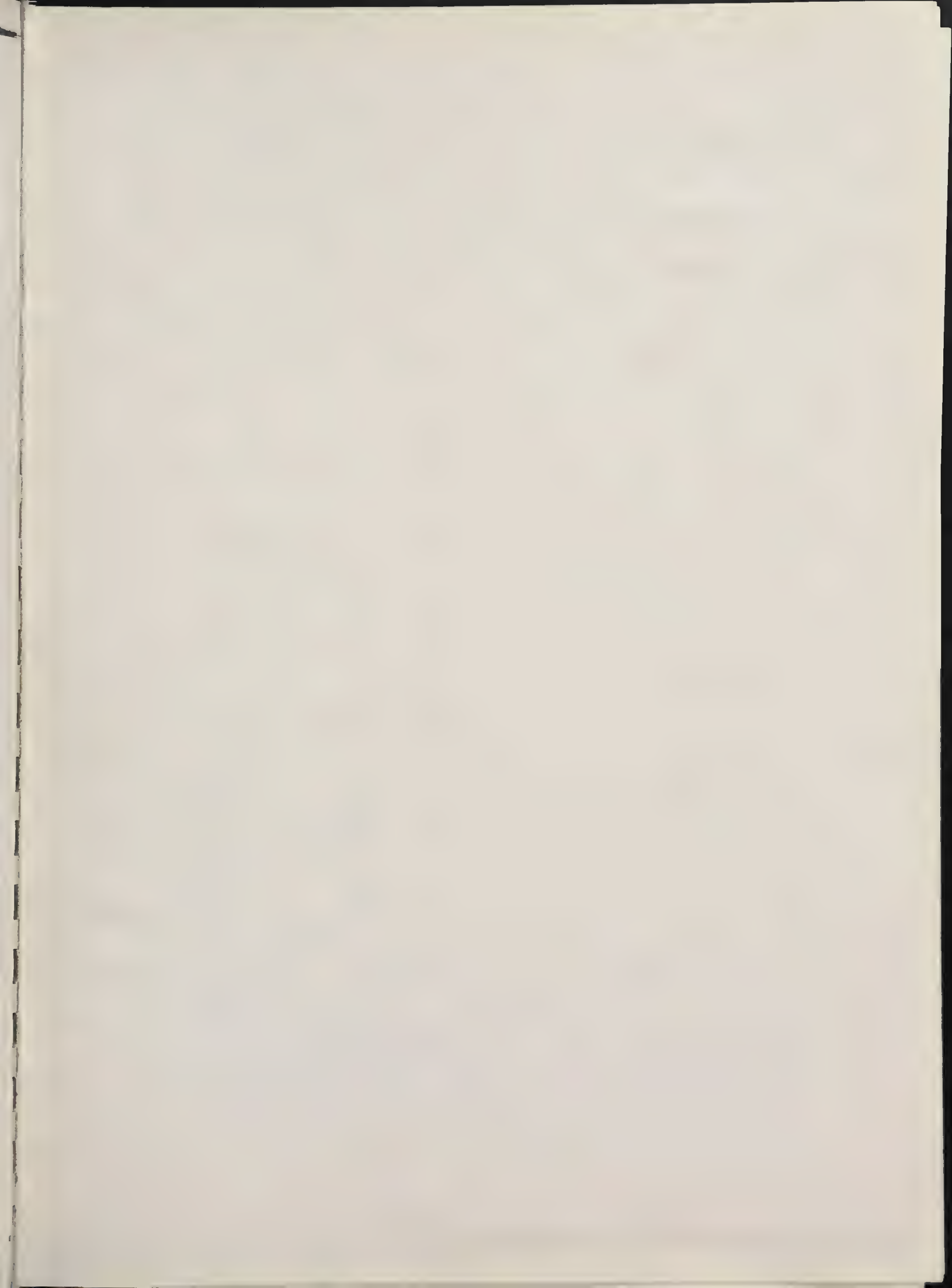


و از حضرت امیر المؤمنین در صفت ورود از کتب امامیه این عبارت متواتر است اللهم
 واحی المدحوات و داعم المسموعات اجعل مشرانک صلاتک و نواصی برکاتک علی محمد عبدک
 و رسوایک الخاتم لما سبق و نیز در بعضی خطبه های آنجناب که نزد امامیه متواتر است و از
 است ارسال علی فتره من الرسل و طول المجتبین الامم الی ان قال و این وجه و خاتم رساله
 و بشیر رحمة و نذیر لعقمة و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت دلالت میکند همچنان بروقع فترت
 نیز دلالت دارد و معنی فترت همین است که نه نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر در معنی
 فترت محض نبوت و ن نبی منظور دارند لازم آید که زبان حضرت امیر علی بعد از وفات پیغمبر
 نیز زمان فترت باشد انتهی قوله چه هیچ چیز بر ذمه باری تعالی واجب نیست اقول
 هذا ما یکذب قلبه لسانه چه ایقانی و عذر لابد که بر حق تعالی نزد آنها واجب باشد و لازم آید
 جواز کذب و آن صفت نقص است و ایضا لابد که افعال حق تعالی مطابق علم او واجب الصدور
 از او باشند و لازم جواز الجمع و ایضا نظر بازاده قدیم بر جناب حق سبحانه و تعالی واجب
 است که مرا و را واقع سازد قوله همچنین است مذهب اهل سنت اقول پس باید امام
 مدنیان فخر الدین رازی از اهل سنت نباشد چه او تصریح نموده بوجوب بعثت انبیاء صلح
 بر حق تعالی چنانچه در تفسیر کبیر در ذیل قول حق سبحانه و تعالی یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
 یمین لکم علی فتره من الرسل میگوید المکمله الرابعه القائده فی بعثه محمد صلح عند فتره الرسل
 ای ان التجریف والتغییر قد یطرق الی الشرائع المتقدمه لتقدم عهدا و طول زمانها و بسبب
 ذلك اختلط الحق بالباطل والصدق بالكذب وصار ذلك عذرا ظاهرا فی اعراض الخلق عن العبادات
 لان لهم ان یقولوا یا ایها عرفاننا لا بد من عبادتک و لکننا عرفنا انما کیف نعبدک فبحث
 فی هذا الوقت محاجا صلح از ایه این العذر و قوله ان یقولوا یا ایها عرفاننا من بشیر و نذیر ثم قال
 تعالی و قد جاءکم بشیر و نذیر والمعنی ان حصول الفتره یوجب احتیاج الخلق الی بعثه الرسل
 و الله تعالی قادر علی کل شیء فان قادرا علی بعثه و اما کان الخلق محتاجین الی البعثه والرحیم
 والکریم قادر علی بعثه و جب علی کرمه و رحمته ان یبعث الرسل الیهم فالمراد من قوله و الله
 علی کل شیء متدیرا اشاره الی الدلالتی قررناها قوله فیراکه در ادای واجب منتفی نمیباشد
 اقول کافی است در باب صحیح امتنان اینکه بعثت انبیاء صلح نظر بذات حق تعالی واجب
 نباشد و الامر عندنا كذلك و اگر وجوب علی الاطلاق منافی امتنان باشد نظر بوجوب

هم
رد
مده
ن
خدا
شیر
ال
بد
ار
اب
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

۳۴
 بوجوب مطابقت علم او تعالی بجمعاومات و وجوب ایغای و عده باید بیج فعل از افعال تفضلی
 و خصوصاً اعطای حور و قصور بمتقین قابل امتنان نه باشد و نه مستحق شکر و همچنین است
 حال ایجاد جوادتی بومی که در ازل اراده الهی بان متعلق شده چه آن واجب است و تخلف از آن
 محال و ازینجا است که فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته ان امتناع التکرار لا یقبح فی حصول
 المدح و طر فیه تر اینست که ناصب عداوت و عترت و بزرگان او با وجود اینکه میگویند خالق
 جمیع افعال عباد حق تعالی است بندگان را بکجور و اینکه افعال قائم بانها میباشوند مستحق مدح
 و ذم و ثواب و عقاب میدانند و همچنین کسی از ارباب عقول سلیمه بایشان بگوید که چون
 فعل از حق تعالی صادر شد بنده را مدح و ذم و ثواب و عقاب بهر چیست بنباح کلبی دل و دماغ
 او را بخشد و پریشان میبازند و چون شیعه با وجود قائل شدن باینکه جناب حق سبحانه و تعالی
 قادر مختار است نظیر بمصالح و حکم حکم بوجوب آن میکنند با مثال چنین هر زنی لاطمان در صدور
 تضرع و توبه بین آن میباشوند و ایضا چون بعثت انبیاء عام فروع تکلیف است و تکلیف
 فروع اعطای عقل و قدرت و آن نزد امامیه بر حق تعالی واجب نیست بلکه محض تفضل و احسان
 است پس باین حیثیت بعثت انبیاء عام چون متفرع است بران هم تفضل باشد و امتنان
 مستحقین کما لا یحقی و ایضا دانستی که امام سنیان و غیره قائل شده اند با چه مذهب امامیه است
 پس مذهب اصفیاء او هم باین منتقض باشد قوله و حضرت ابراهیم عم آنرا از خدا میخواست
 الخ اقول الکربانی جواد دعا بر عدم وجوب علم الاطلاق باشد باید بیج دعا از حیثیت وجوب
 مطابقت علم و ایغای و عده صحیح نباشد و ایضا از قول بوجوب بعثت نبی فی الجملة و وجوب
 بعثت رسوله لا منجم لازم نمی آید و الدعواتها و ذلک قوله و معنی فقرت بعثت است الخ
 اقول این معنی فقرت ناصب عداوت و عترت خلافاً لاسلافه بل لکافه اهل الاسلام از
 پیش خود تردد و جواز او فیه بافته ابن اثیر در نهاییه تصریح نموده باینکه الفتره مابین الرسولین
 من رسل الله صالح من الزمان الذی انقطع فی الرسالة انتهى و صاحب قاموس گفته
 الفتره مابین کل نبیین انتهى و امام رازی در تفسیر کبیر میگوید که و سمیت الفتره التي بین الانبیاء
 صاحب فتره لغت و الدعای فی العمل بتلك الشرائع انتهى و هرگاه این را دانستی پس بدانکه
 تا از جماعات و ضروریات مذهب ائمه طاهرین است که در زمان فقرت لابد که یکی از حجج الهی
 که او صیای انبیاء باشند بر روی زمین موجود باشند و همچنین بعد از ان خاتم الانبیاء عام و معلوم

اللهم
 رزق
 رحمة
 است
 نبی
 بکمبر
 دل
 آید
 صدور
 اب
 امام
 ملحق
 الامان
 بل
 ب
 است
 ش
 ال
 ال
 قسم
 سه



است که هیچیک از آیات کتاب الهی و احادیث نبوی برخلاف آن دلالت ندارد و اما
احادیث عشرت پس دلالت آنها بر امتناع غلو زمان از صحیح الهی نه بمرتبه شیاع و ذیاع
رسیده که احتیاج به تحسین تحریر و ترفیع آن باشد و کثرت چنین احادیث مفید و او تر معنوی
گشته کما لا یخفی علی من مار من کتب الامامیه و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس چگونه امامیه
درین سلسله مخالف ائمه خود که عشرت طاهره هستند باشند و از آنچه هم عرض بیان آمد واضح
گشت که قول ناصبی اینکه لازم آید که زمان حضرت امیر الخ دلالت بر کمال غوایت و ضلالت
و میکند چه آنفا واضح گشت که فترت زمان بین النبیین است نه مطابق عدم وجود آن
و مطابق آنچه فقیر در نقض کلام ناصبی گفته ام با او به علیه المرتبه نیز نقضا علی بعض اخوانه فرموده
ان قوما قالوا بالفترة و استجوا بقول الصادق و تواصوا بالحق یعنی بالامامه و تواصوا بالصبر
یعنی فی الفترة و زعموا ان الامامه منقطعه کما انقطعت النبوة و الرسله من نبی الی نبی
و من رسول الی رسول بعد محمد صلیهم فاقول و بانه التوفیق ان هذا القول مخالف الحق لکثرة
الروایات التي وزدت ان الارض لا تخلوا من حجة الی يوم القيامة و لم تخل من لدن آدم
الی هذا الوقت و هذه الاخبار کثیرة متتابعة و قد ذکرتها فی هذا الکتاب و هي شائعة فی طبقات
الشیعة و فرقها لا ینکرها منکر و لا یجحد با جاحد و لا یتا و لها متناول و ان الارض لا تخلوا من امام حمی
معروف اما ظاهر مشهور و اما غایب مغمور و لم یزل اجماعهم علیه الی زماننا هذا انتهى و ایضا قوله
هم مطابقا لقوله تعالی علی فترة من الرسل است باینکه فترتیکه قبل از زمان پیغمبر ما
بوده فترة من الرسل بوده نه فترت ائمه پس این مؤید مذهب امامیه باشد نه مخالف
آن کما زعم الناصبی و ایضا اگر معنی فترت آن باشد که این اعمی القلب فهمیده پس باید که
زمان ما بعد خاتم الرسل زمان فترت باشد و الظاهر انه لم یقل احد پس این شقی از غایت
حماقت آنچه بر دل لازم می آید برد یکران لازم میسازد و اما آنچه گفته فاحت آنرا نمی فهمد
و بر تقدیر تسلیم اینکه فترت عبارت از زمان عدم وجود نبی باشد بحال شیعیان چه ضرر
میرساند اینکه قائل شوند باینکه زمان حضرت امیر عم زمان فترت باشد فانه لا مشاحة
فی الاصطلاح و ایضا لا استحال اعم من الحقیقة و ازین نجاست که درین روایت مطروحه
باوله که ابن بابویه در مسمسک قوم ذکر کرده لفظ فترت در چنان معنی استعمال شده که
اصطلاح هیچیک از امامیه و اهل سنت نیست و آن بنا بر زعم قوم زمان نیست که بعد از زمان

زمان غایب
فترت به
برین عقیده
است به
و بنده فاء
باینکه
کما لا یخفی
هماد
میر
ایند
باینکه
اند
در دعوی
نشانند
اینها
نیت
چیز
عمر
باظم
نبو
که
جزم
کذا
صاد
و از

از باغ
مینیوی
برامیجیه
لدا وضع
میاست
نفاق
لی بیجا
لمح کیمزه
من آدم
ثقات
نا؟
خافوله
غمبرا
خفاف
ابد که
بست
کله زهد
ضرر
شاهه
طرح
منداک
فان

زمان خاتم الانبیاء باشد و خالی از وجود نبی یا وصی و بنا بر تاویل زمان غیبت امام چه اطلاق
 قدرت برین معنی نه سنیان میکنند و نه شیعیان بپایند و آنست که ماصطن طعن این ناصبی
 برین عقیده امامیه چنانچه ظاهر است اینست که مستلزم عدم حسن امتنان جناب باری تعالی
 است بر بعثت انبیاء و عدم حسن دعای ابراهیم و هرگاه از جناب باری هیچ چیز قبیح نباشد
 و بنده فاعل بالا اختیار نه چنانچه مسالک اشاعره است آنهارا احتیاج سر عدم و جواب بعثت
 یا مثال چنین امور که مخالف عقیده آنها باشد زیان نبود و الزامی فرع تحقیقی است چون آن
 اسناد را در این مفید نباشد و علاوه برین آنکه الحمد لله این شبهه ذاهیه ایشان چنانچه دانستی
 از بالا از قبل امامیه مدفوع است و هرگاه این دانت شد پس بدانکه در مقابل این عقیده
 و در باب نبوت که بحمد الله از شایبه قبیح و فساد مبری است عقیده خبیثه اشاعره باید
 بد چه انجام کار خسران مال آن اسناد و باب نبوت است و عدم حصول جزم و یقین
 باینکه انبیای سابق چه جناب خاتم المرسلین و چه غیر ایشان از انبیای مرسل نبی سرق بوده
 اند و در دعوی نبوت صادق نبوده اند و هر عدم جزم باینکه سیلک کذاب و سبج و غیره
 در دعوی نبوت کاذب بودند و مستثنی کاذب تفصیل این اجمال آنکه از عقده تالی هیچ چیز را قبیح
 ندانند و متمسک می شوند درین باب باینکه تکلیف کفار و عصا و با وجود علم حق تعالی باینکه
 اینها قبول ایمان نخواهند کرد و اجتناب از ماصطن نخواهند نمود و با وجود اینکه فاعل بالا اختیار
 نیست تدبیر چند قبیح است لکن حق تعالی آرا کرده و میکنند و از چون غلط امامه چیز است هیچ
 چیز قبیح نباشد پس معاوم شد که قبیح بر حق تعالی را و است و هرگاه مسالک اینها را که عین
 مملکت اینها است بر تو واضح است انقیم پس بدانکه بنا برین مسالک پوچ از کجا که او سبجانه
 با ظهار مخبر است تصدیق انبیای کاذب نه نموده باشد و این همه انبیاء که گذشته اند و دعوی
 نبوت کاذب نباشند غایه الا مر اینکه گفته شود که حق تعالی چگونه تصدیق دروغ و غیو یان خواهد نمود
 که تصدیق دروغ کو قبیح است لکن چون بنا بر مسالک اینها این عذر احتجاجش ندارد و عدم
 جزم به نبوت انبیای ماضیه بجهله باقی باشد و همچنین کلام جاری میشود و در باب عدم نبوت
 کذب مسیلمه کذاب و اخوان او زیرا که نظر بذهیب ایشان میتوان شد که مسیلمه نبی
 صادق باشد لکن او تعالی نکند یباللصادق اظهار مخبره نکرده چه بر و هیچ چیز واجب نباشد
 و از و هیچ فعل قبیح نبود و تو هم نشود که کو این جواز بحسب عقل است لکن عاده الله باین

دار و اما
ذیاع

مغنی

امیه

دواضح

مخالفت

و چنان

تفاتیق

مخالفت

الی

لکثرة

ان آدم

طبقات

امام حمی

مضافه

مخبر ما

مخالف

باید که

انگیزیت

مخفی فزید

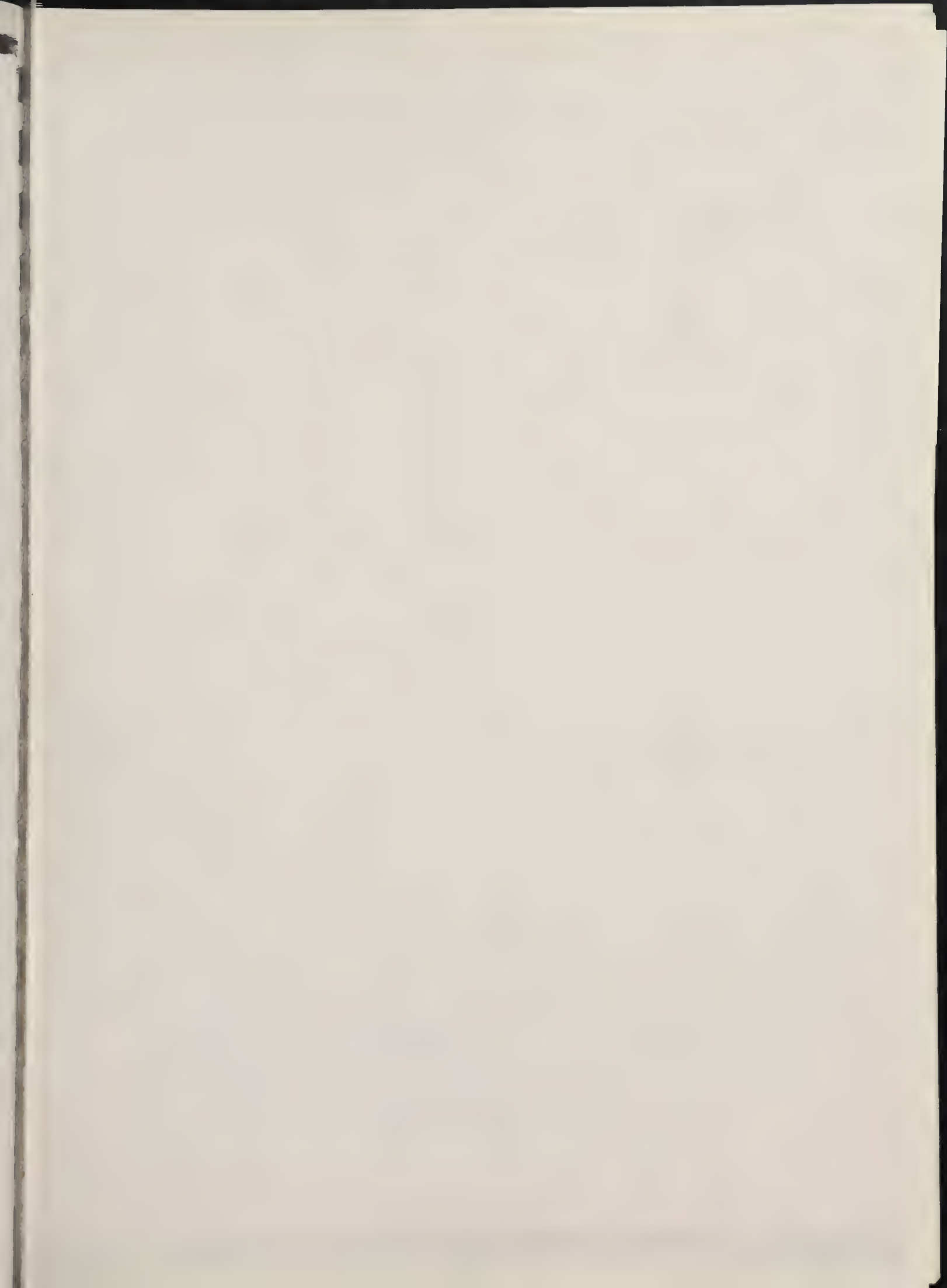
مخبر ضرر

شاحبه

طرحه

شده که

معدان



جاری نشده زیرا که هرگاه باین تقریر جزم به نبوت انبیای سابقه حاصل نشد جریان عادت
 او تعالی درین باب از کجابه نبوت پیوسته و ایضا چون استمرار بر یک عادت بر حق تعالی
 بنا بر سبب آنها واجب نباشد از کجا که خاتم الانبیا مثلا بنا برین نبی صادق باشد چه میتواند
 شد که در باب خصوص خاتم الانبیا خرق عادت شده باشد و هرگاه فساد این عقیده بر تو
 واضح ساختیم پس بدانکه عقیده دیگر که در باب استلزام انبیا و باب نبوت با عقیده مذکوره
 مشارکت دارد و اشاعره برای خود و خالفان کتاب و البته تراشیده اند اینست که میگویند
 افعال حق تعالی معلل با غراض و بچگونگی غیباست و مطلقا غایات ندارد و استدلال
 باینکه از جمله افعال حق تعالی تخلید کفار است و زنا و بران مطابق فائده و غایتی از فیرویه
 نمیواند شد پس معلوم شد که فعل او غایت ندارد و این دلیل را صاحب مورد المصبر
 و شارح مقاصد و غیره از اجامه علایم اشاعره ذکر کرده اند و از اینجا واضح گشت که بعضی از متاخرین
 قضای اشاعره که متعطف بر قباحت این عقیده شده توجیه کلام اصلاف خود را نمود و ایند باینکه
 مراد آنها از نفی غایت نفی مطلق مصالح و منافع نیست بلکه مراد آنها نفی غرض است
 و پس تو جیح است که اصلا مطابق مقتضای کلام آنها ندارد و چه دانستی که آنها استدلال
 میکنند بر مطلوب خود و تخلید کفار و میگویند که بران مطابق منافع و مصالح متب نمیباشد
 و همچنین دلالت میکند بر نفی مطلق مصلحت کلام امام سنیان و خیر الدین رازی که در ضمن
 تمثیلات عیدیه در باب اثبات قبح تکلیف در کتاب نهضت الحقول مذکور ساخته و مترجمه تمام
 آن کلام را مع مایر و علی و در کتاب صوارم که بتقریب نقض باب پنجم این کتاب مع ضامن خوانند
 بسیار تالیف شده نوشته ایم اما وجه استلزام این عقیده فاسده انبیا و باب نبوت را
 پس آنست که هرگاه افعال معلل با غراض و غایات نباشد اظهار معجزه البته برای
 غرض تصدیق مدعی نبوت نخواهد بود و هرگاه چنین باشد حال مدعی نبوت و حال دیگران
 مساوی خواهد بود چه درین صورت بهر کس میرسد که بگوید الله صدقنی لانه اظهار المعجزه
 الحمال این هر دو عقیده امامیه و سنییه را بنظر انصاف باید دید و جمیزان عقل و اعتبار فساد و صلاح
 هر دو را باید سنجید تا منكشف و حالی گردد که محال ذم و تشبیح کیست و مورد تحسین و ستایش
 کدام قال الناصب علیه ما علیه عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند غیر نبی
 پیرا بر نبی در ثواب و قریب و منزلت اند و نمیتواند شد چه جای آنکه از و افضل شود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

شود و همچنین است مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین سلسله باهم خرفشار
 بسیار است برینقدر خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و ازین تمیز
 آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی ازینها توقف نموده اند و این مطهر علی
 نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر اینها دانسته و چون زیدیه درین باب و در
 شنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان امامنا من الائمه افضل
 من الانبیاء فهو مالک از ائمه ثانی یعنی حضرت امیر و سبطین در کتب خود آورده اند اهل سنت
 اعانت اثبات این مطالب از اقوال غیرت مرتفع شد لکن بنا بر التزام این رساله از کتب
 آنرا نیز چیزی منقول شود روی الکلبینی عن هشام الاحول عن زید بن علی ان الانبیاء افضل
 من الائمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال و روی ابن بابویه عن الصادق عم مایه نص علی ان
 نبیاء احب الی الله من علی کما جی انشاء الله تعالی و اما مخالفت این عقیده ایشان با کتاب الله
 پس اظهر من الشمس است زیرا که تمام فقر آین دلالت میکند بر اصطفا می انبیاء و اختیار
 و برگزیدن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب اطاعت گرفتن
 و وجوب استواری او بر ستادین و او را امر و نهی و حاکم علی الاطلاق ساختن و امام را نایب
 و تابع او گردانیدن بدون فضیلت نبی بر روی متصور نیست و چون این معانی در حق هر
 زبانی موجود اند و در حق هر امام مفقود و هیچ امام از هیچ نبی افضل نمیشود و اندک حال آنکه
 مذهب امامیه در جمیع ائمه همچنین است که از جمیع انبیاء افضل اند و تقدیم انبیاء بر سر صدیقین
 و شهدا و صالحین در خصوص فقر آینی خارج از دلالت صریح برخلاف این عقیده فاسده مینماید
 و همیشه قاعده امامیه همچنین است که در خروج آنقدر غلو میکنند که اصول برهم میثود و چنانچه
 در الهیات جانب داری بندگان آنقدر پیش نهاد خاطر ایشان افتاد که قائل به وجوب اصلاح
 و وجوب لطف و نیت خالق افعال بندگان به بندگان و خلق شرور و قباح گشتند و مرتبه
 انواریت و الوهیت را برهم زدند و تو حید باری تعالی و عموم قدرت و کمال بی بازی او را بعدل
 مساوی ابطال کردند و همچنان در شرائط امامت که بالا جماع نیابت نبوت و فرع آنست و در مناقب
 و مدایح ائمه آنقدر افراط نموده اند که منصب نبوت را حقیر و ذلیل ساخته اند و در متابعین
 و پیروان امیر و ذریه ظاهره او که شجره ایست از شجر ایمان و شریعت آنقدر غلو کردند
 که ایمان بانبیاء از دست ایشان رفت و تحقیر و تذلیل انبیاء بر ایشان لازم آمد حال آنکه خود

ان عادت

قتل عالی

بتواند

عقیده بر تو

مذکوره

گویند

فما جی

است

در کتاب

در باب

است

ندال

شود

همین

تمام

فرا

ترا

برای

برای

خبره

صلاح

اش

نبی

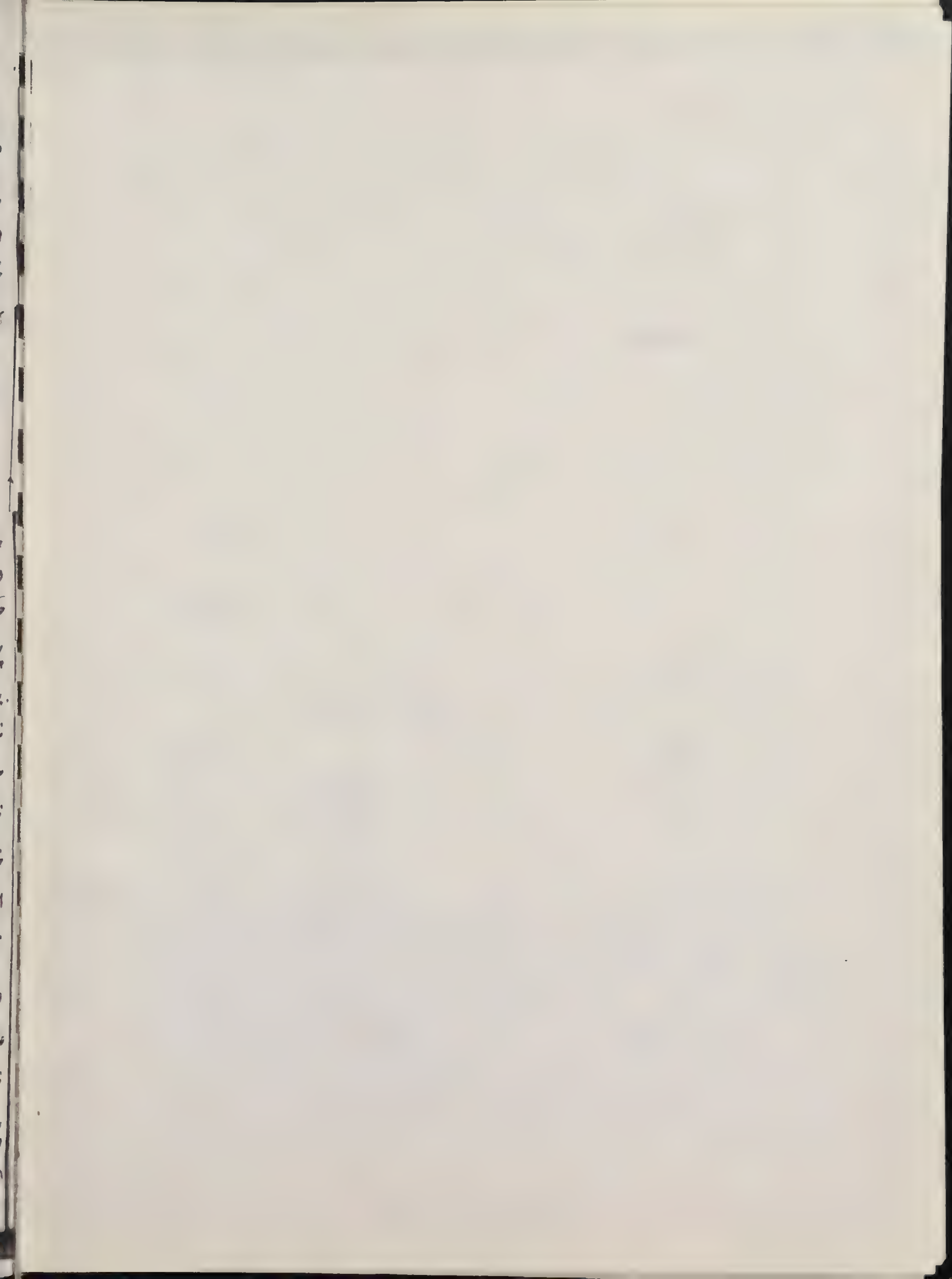
شود

فیملویند که امامت نیابت نبروت است و بر ظاهر است که مرتبه نیابت هرگز بمرتبه اصل است
شمیر سده و نه ازو بالاتر میرود و متمسک ایشان در نیابت شبهاتی چند است ناشی از اخباری
چند که پیشوایان ایشان در وفات خود ثبت کرده اند و حکم بموجب آن نموده اول حال
آن روایات و حال رجال ایشان و کیفیت حکم بصحت اخبار که از علمای ایشان است صادر
میشود و ناظران این رساله و امفصل معلوم شده است باز احتیاج بان روایات موافق
قاعده اصولیه راست نمی آید زیرا که باجماع قطعی قبل ظهور و التمسک معارض اند پس قول
بظاهر آن روایات روانه و بلابد تأویلی باید کرد و نیز معارض اند بر روایات دیگر و نبی
و روایات کلینی از زید بن علی و ابن بابویه از صادق و خبر واحد اکثری معارض هم باشند و نه
است در اصول اعتقادات بان تمسک نباید کرد بلکه نزد محققین شبهه امامیه مثل اثر امام
و ابن ادریس و ابن البراج و شریف و اکثر قضی و اکثر قدمای ایشان قابل احتیاج نیست
و متأخرین ایشان بمنزله را اختیار کرده اند و این اخبار را در دو تفسیر شمرده بلکه در
آنها واجب دانسته خصوصاً در اعتقادات قال ابن المطهر الحلی فی مبادی الوصول الی علم الاصول
ان خبر الواحد اذا انضم علمه و الحکم لوجوده فی الاولی القاطعه تا یدل علیه و جب رده و ظاهر است
که محضون این روایات در دلائل قطعیه موجود نیست بلکه خاف آن موجود است و با قطع
نظر از همه این امور آن روایات دلالت هم بر مدعای او و چنانچه بطریق نمونه چند می آید از آن
شبهات و روایات وارد کنیم و در وجه دلالت آن روایات بر مدعای ایشان اغمائی که هست
بیان نمائیم انتهی
اولی باید دانست که جمیع قضای اینکه الکذب قد یصدق ناصب
عداوت حرت طاهره که خبر از مخدوفیه بود این مسئله امامیه و او مطابق واقع است
و این نظر با خلاف اوله و اخباریست که از جناب ائمه دین مأثور گشته و کم له نظائر فی الاسلام
من الاختلافات الکثیرة الواقعة بین الصحابة و التابعین و سائر علمای اهل الاسلام فی المسائل
الاصولیة و الفروعیة پس این مسئله از حیثیت اختلافی بودن اکثر محال طعن و تشنیع باشد
اختلاف اصحابی رحمة نباشد و شاعره و ما تریدیه و ابی حنیفه و مالک و اخوین اینها همه مالک
باشند و هرگاه این دانسته شد پس بدانکه مذهب منصور و برین مسئله است که جناب
امیر و اولاد طینین آنحضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه که تا طینین اشعار باین قول مکرر
و چون روی گفتگوی ناصبی و دین عقیده از فرق باجیه بطرف کسانی که قائل بتفضیل جناب

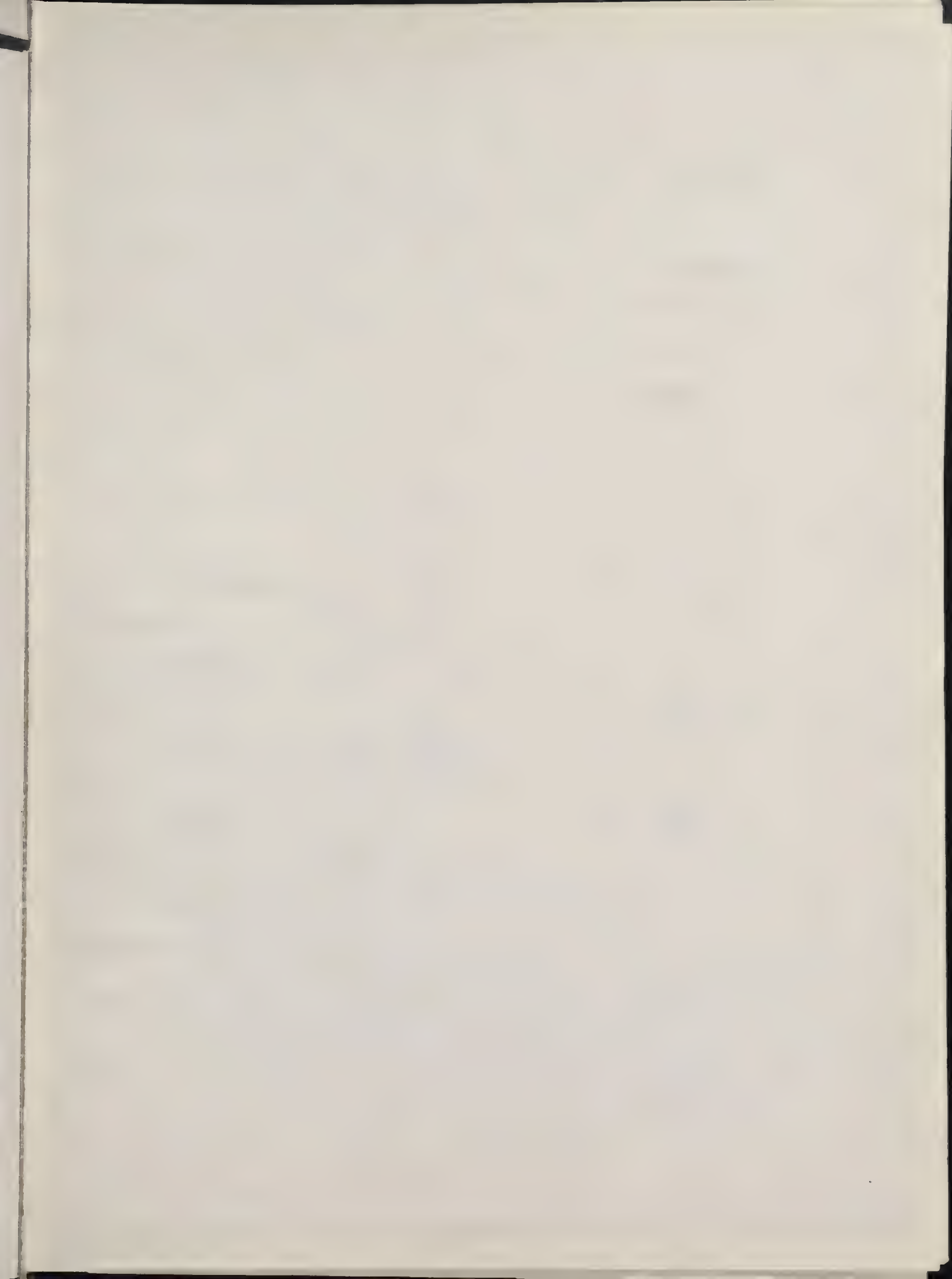
۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

جناب علی ابن ابی طالب عم و باقی ائمه و زین برکافه انبیاء و سال نامی خاتم المرسلین صلعم
 شده اند بطریق اولی است و معجزه مختار متاخرین علمای امامیه نیز همین است بلکه میتوان
 گفت که درین زمان این عقیده از جمله عقاید زیست مذهب امامیه شده بنا برین عنان قلم و
 بهاستیصال کلام ناظر بعلوم ناصبی معطوف ساخته و زتصرت این عقیده بحولان و رمی آرد و حقیقت
 حال حسن مال این عقیده حقه و گنایتی منکشف و واضح میباشد پس میکنیم بر صاحبان
 و یانیت و انصاف که از باب عقول سلیمه باشند محقق و پوشیده بمانند که تشیع و اوصاف
 احوال و عزت ظاهره بر علمای فرقه حقه امامیه که قائل بتفضیل جناب امیرالمومنین و اولاد
 آنها و ائمه و زین اند برکافه انبیای سابقین شده اند یا بجهت آنست که تفضیل ایشان
 از جمله محالات عقاییه است و یا نظر باین است که کو محال عقلی نباشد لکن از
 طبیعت عقاییه است و یا بجهت آنست که اینها بحج و هوای نفس و مشتملیات
 طبیعت باین عقیده گردیده اند بی اینکه درین باب از اول شرعیه تمسکی داشته باشند و آنچه
 درین باب از ائمه و زین نقان میکنند همه زور و بهتان است و از موضوعات و روح گویان
 و یا اینکه کو فرموده باشند لکن واجب التاویان است نظر باینکه معارض است با آنچه از اول
 شرعیه اقوی از آنست و چون وجه تشیع و احبر و منحصر است و زین و جوده و اربعه پس
 مشکلی و شبهه نیست درینکه ما هرگاه بمعرض ثبوت رسالتیم فساد هر یکی از جوده اربعه را
 ایراد تشیع بر علمای ماکه ناصبی بسبب سوی فهم خود درین مقام از حیثیت این عقیده کرده بجا
 و از محال اعتبار ساقط خواهد بود پس میکنیم اما فساد وجه اولی پس بجهت آنست که
 عقل سلیم هر عاقل تجویز می نماید این را که میتوانستند که بعضی از احاد منسوب منسوب
 رتبه عالی داشته باشند بجهتیکه تا بیان آنها افضال باشند بر بعضی منیبان منسوب و بیکر
 چنانکه شاهد است که وزیر و نایب و وزیر بمقام افضال میباشد از سرکرد و ای خدمه
 و شاکر و پیشهای سناطانی کو در اسم لازم و متوسل پادشاه او دن خراش باشد و یا اول
 باشی با وزیر اشتراک داشته باشند و هر دو بشرف خطابت پادشاهی فائز پس چه استبعاد
 است درینکه جناب خاتم الانبیاء که بلا اتفاق افضال از سایر انبیای مرسل و غیر مرسل است
 رتبه عالی نزد خدا داشته باشند بجهتیکه وصی و نایب او هم افضال از جمیع انبیاء باشد و قرینه
 بر اصابت این تجویز آنست که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید و اذ ابتلی ابراهیم ربه

مات
 عیاری
 خان
 صادر
 آفت
 قول
 اتفاق
 حکایت
 در
 بلکه دو
 اصل
 است
 با قطع
 از ان
 است
 است
 سلام
 مائل
 باشد
 الک
 ناب
 مکرده
 باب



یافته که مرتبه ولایت اشرف از مرتبه نبوت است چنانچه از ترجمه عبارت مخصوص که
بر قوم می کرد ظاهر و هویدا می شود و آن اینست که در فرض حکمت نفیه فی کلمه تشبیه بعد از اینکه
بعضی از مراتب علم و معرفت را بیان نموده گفته که این علم مخصوص خاتم الرسل
و خاتم الاولیاست و یحیی از انبیاء و رسل این علم را عمید اند و نمی بیند مگر از مشکوٰۃ
خاتم الرسل چنانچه یحیی از اولیای نمی بیند آنرا مگر از مشکوٰۃ خاتم الاولیا بلکه رسول هم
نمی بیند آنرا مگر از مشکوٰۃ خاتم الاولیا پس از سلسله نبوت تشریف منقطع می شود و ولایت
اعاد المع نمی شود پس انبیای مرسل نظر باینکه رسالت آنها منقطع می شود و ولایت
آنها نمی دانند و نمی بیند مگر از مشکوٰۃ خاتم الاولیا و هرگاه حال انبیای مرسل چنین
میستد الاولیا من ذونهم و خاتم الاولیا هر چند در احکام ظاهری تابع خاتم الرسل میباشد
بین تبعیه قدح در مقامات او نمی نماید و لایناقص ماذه بنا الیه چه او هر چند باین حیثیت
پست تر است لکن از حیثیت ولایت مرتبه او اعلی و بحسب ظاهر شرع مابعضی از امور
واقع شده که تأیید می کند چیزی را که ما اختیار آن نموده ایم و آن اینست که در اساری بدر
حکم عمر قضی است داشت بر آنچه که پیغمبر خدا حکم فرموده بود و همچنین است حال تأیید نخل
پس لازم نیست که کمال جمیع وجوه کمال باشد و آنچه در نظر مردان معتبر است تقدم علم
باینست اما حوادث دیگر پس خواطر آنها باین متعلق نمی شود و هرگاه برای پیغمبر خدا
نبوت را بصورت دیواری از خشت ها نمودند و آنحضرت آنرا جمیع وجوه کمال یافت
و برای محال یک خشت پس آنحضرت بجای آن خشت گردید و امر چنین است که پیغمبر
خدا نمی بیند مگر خشت واحد اما خاتم الاولیا پس لابد است که برای او ممثال شود و آنچه برای
خاتم الرسل ممثال گردیده و لابد است ادراک موضوع دو خشت را غایبی بیند یکی از طلا و دومی
از نقره و بسبب وجود او موضوع آن هر دو خشت کمال گردد و بسبب این اینست که او
تابع شرع خاتم الرسل است در احکام ظاهری و آن کنایت است از خشت نقره و چون
در باطن از جناب حق تعالی علوم را اخذ مینماید و اشیا را گاهی می بیند و اکتساب مینماید
علوم حق را از محلی که اخذ می نماید فرشته که بطرف رسول خدا وحی می آورد پس مراد از
خشت طلا و نقره و هرگاه فهمیدی چیزی را که ما بان اشاره نمودیم علم نافع ترا حاصل گردید
پس بدانکه هر نبی که از زمان آدم تا نبی ماکذشته اخذ علوم نمی نماید مگر از مشکوٰۃ



خاتم النبیین و هر چند بحسب وجود طینت خود تنبلی ما متاخر است لکن بحسب حقیقت متقدم
چنانچه آنحضرت فرمودند کنت نبیا و آدم بین الناس الطین بخلاف سایر انبیا صانع که متصف
به نبوت نکریده اند بکبر بعد بعثت خود و کذا که خاتم الاولیا کان و لیا و آدم بین الناس الطین
بخلاف سایر الاولیا و خاتم الرسل ازین حیثیت که ولی است نسبت او بطرف خاتم
و ایت نسبت انبیا و در رسل است با خاتم الرسل چه پیغمبر خدا صانع ولی در رسول و تنبلی
است بخلاف خاتم الاولیا که او ولی است و ازین و اخذ علوم مینماید از افاضل انتمی و بالانتمی
محصل ترجمه و چون جناب علی بن ابی طالب هم امام و همی خاتم الرسل است بود با اختلاف
بر بعضی انبیا که بمنصب امامت و ولایت فائز نباشند قضیات داشت باشند و هرگاه
آنحضرت باین تقریب مجز بلکه ثابت کردید قول باینکه محال است که وصی جناب خاتم
الانبیا افضل از تنبلی باشد از سر محمل و باطل کردید و ایضا در نظر عوام کلام چنانچه در
با وی نظر قضیات وصی تنبلی دیگر متبع مینماید همچنان قضیات تنبلی بر تنبلی دیگر
هم چه هرگاه هر دو تنبلی بیک منصب از جانب یک شخص سر فر از باشند قضیات جدا
علی الاخر صورت ندارد و چنانچه ثانی باطل است با اتفاق اول هم باطل باشد و هرگاه از
توضیح فساد احتمال اول فارغ شدیم همین تقریب با و انی تفاوت اظهار فساد احتمال ثانی
هم میتوان ساخت لکن بجهت مزید توضیح و تبیین بطرز جدید فساد آنرا واضح و واضح میشود
پس بدانکه وجه استقباح اگر است محال همین است که نامشده هرگاه تابع مرتب و خود
میشد قضیات آن بر و قبیح است و بنا برین میگوئیم که اکثر بنامی ایزد کلام نکرده است
سنان باشد پس هیچ وجه سزاوار نیست که سنان بان آئوده نماید چه بنامی است خلافت
خلافی باشد و نظرای آنها بر صحت امامت مفضول است بر فاضل و جوان تقدیم مفضول
بر فاضل چنانچه علمای اینها در تشدید بنامی این قاعده چه ادعا می‌کند بر پانزده اند و چه صحف
و وفات که سیاه نه نموده و فخر الدین رازی استدلال نموده بر جوان از این بتامیر جناب
سید الرسل این امام سر زنده را بر او بکمر و عروضا عمر تنها علی اختلاف الروایات با وجود
اینکه این هر دو با اتفاق فاضل از امامت او ده اند و همچنین بتامیر عمر و من هاض بران هر دو
کس پس هرگاه بنا بر سنان ایشان میتوان شد که رعیت افضل از امام خود باشد اگر
امام و رعیت تنبلی از تنبلی افضل باشد چنانچه بنامی این استقباح بر مسک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

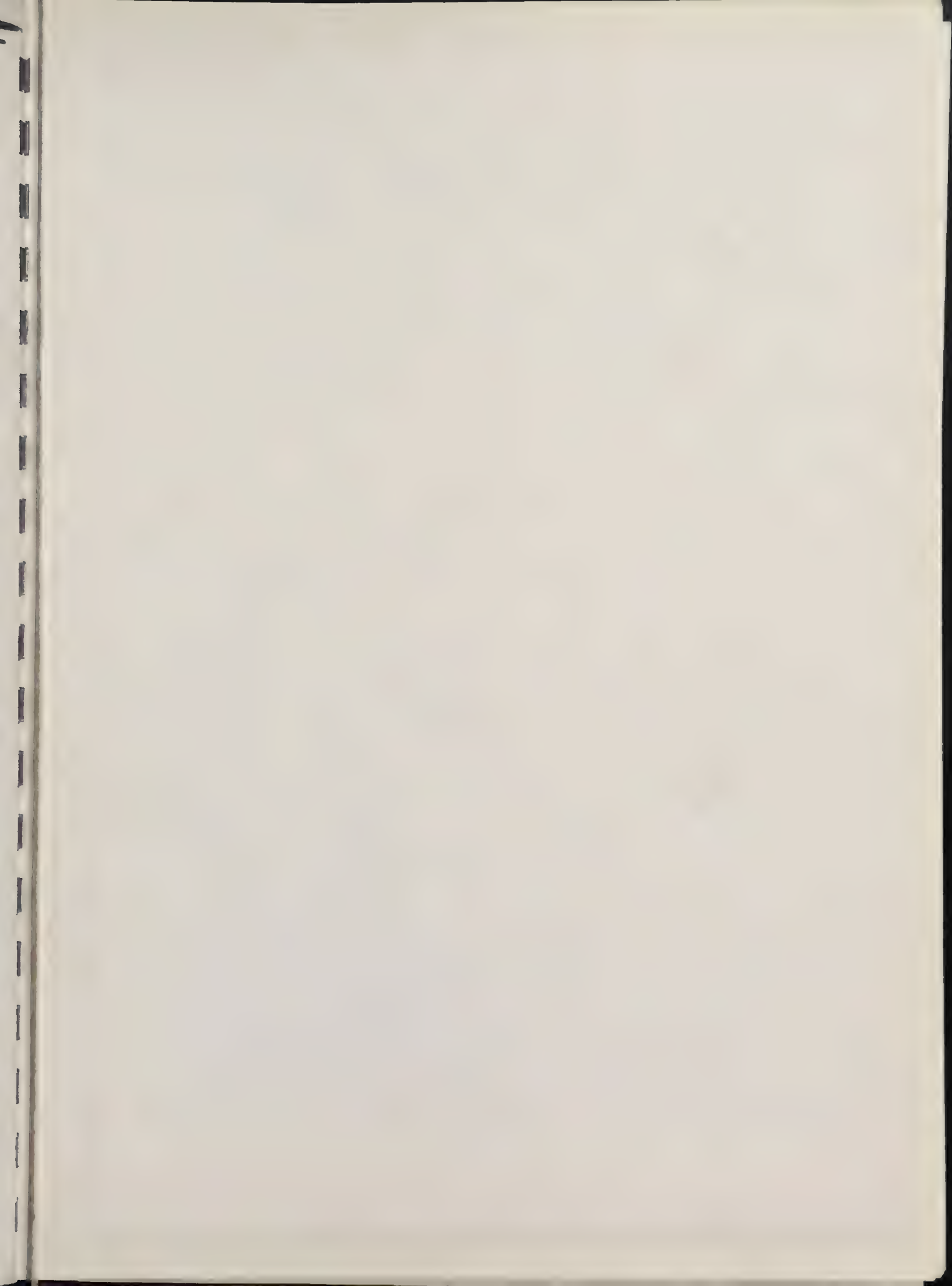
ملك عبد الله است پس آنچه معلوم است پیش ایشان معلوم قبح تقدیم مفضول
 است بزرگتر که فاضلتر از دست و این در صورتی لازم می آید که بعضی نبی از نبی خود که وصی
 و دست او فضل باشد و این بجز اهل از عقیده امامیه دور است چه ظاهر است که این عقیده
 ایشان اینست که هر جمعی از اوصی خود افضل است غایت آنرا آنست که میگویند و صیابی
 جناب خاتم النبیا افضل از انبیای سابقه اند و این خروج مخالف است بملك امامیه ندارد و کلامی
 امام فساد و جناب بیوم پس بیان آن بدو وجه میتوان کرد اول اینکه هر کجا که اکابر شما برای
 احادیث روایت مینمایند غرضی را که دلالت داشته باشد بر فضیلت آنها و یا مساوات
 آنها با انبیاء طهارت و شایسته آنها را مستحق قبول بگوشتن میکنند و بعین رضا و تسلیم اخذ مینمایند
 پس امامیه در نقل چنین احادیث که دلالت بر فضیلت جناب امامیه است و اینست داشته
 بر انبیای سابقه چرا که کذب باشند و چگونه موروطن و تشیع و ذم و لعن شوند اما بیان اینکه
 بنیان داریاب احادیث چنین لطایف روایت نموده اند پس بدانکه غرض از
 در احیاء العلوم روایت نموده که الشیخ فی قومه کالنبی فی امة و هم این را در یکجای و این بیان
 نقل کرده اند و غرض از این امام بنیان از ابوهریره روایت نموده که من صلی خالف عالم من
 النبیا و کانما صلی خالف نبی من الانبیاء و هم در آن کتاب مزبور است عن ابن مسعود من
 طالب العلم یحدث به الناس استناره وجه الله استناره وجهه سبعین نبیا و محی الدین جلالی
 باقی بقوشت الا عظم سنیان و رغبته الطالبین روایت میکند که من صام من رجب ثمانیه
 عشره یوم از اجماع ابراهیم عم فی قبه و هم در کتاب احیاء العلوم مروی گشته قال من جاره المویست
 و هو یطیب العلم لیسعی به الاسلام فینه و بین الانبیاء درجه واحده و هم در آن کتاب مزبور است
 من تعلم با من العلم لیسعی به الاسلام فینه و بین الانبیاء درجه واحده و هم در آن کتاب مزبور است
 اقرب الناس و درجه من النبوة اهل العلم و در تفسیر کبیر از ابوهریره روایت است انه
 قال صلی الله علیه و آله من منزه المائکة الی الله تعالی و الذی نفسی یدیه بمنزلة العبد الموم عند الله
 تعالی یوم القیامة اعظم من ذلک و اقربوا ان شئتم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
 هم خیر البریه و در بیان از کتب ایشان ملاحظه است علماء امتی کانیان بنی اسرائیل
 و ازین قبیل احادیث بسیارند غرض از اینست که جناب آن متعاقب نوشته مشتی نموده از خوداری
 و هر کجا برین جهات اطلاع یافتی پس باید پاسبان خدا و رسول او و نموده اند کی بدیده انصاف

بطرف دیگر بنیادین نه انصاف نظر کن که با وجود اینکه اکابر و ائمه اینها را مثال چنین احادیث
که بعضی از آن دلالت میکنند بر فضیلت احاد است نهی ما صلح نیز از بنیادی میباشد و بعضی
بر مساوات آن و بعضی بر ملائکه همه را بسمج قبول شنیده و بعین تسلیم و رضا قبول کرده
بدون چون و چرا بمنزله وحی منزل می انگارند بعد از آنکه بیچاره امامی بعد از این مثال چنین
احادیث را در باره جناب امیرالمومنین و باقی ائمه ظاهرین که بمنزله نفس خاتم المرسلین
صلح بنص کتاب الله اند و پاره ای جگر آنحضرت نقل مینمایند و روح کو می نامند و کینه ای
ویرینه ایشان و ضحاکین پارینه که در اشته عن الاشراف بمقتضای حدیث متفق علیهم نبوی
در منزل سینهای شان مکنون و مخفی است بی اختیار بجوشش می آید و آتش حسد
و بغض ایشان نسبت باهل بیت رسالت جیشی شعله می شود که هیچ جایه و تدبیر
آنرا فرو نمی توان کرد و نسبت بجای می میرسد که با مثال چنین تشبیحات که ناصب عدل و صاحب
عترت ظاهره بکار برده فرقه حق امامیه را مورد سهام ملامت ساخته بتفرقیم چنین و فائز و طوا میر
نامه اعمال خود را تیره و سیاه می سازند و اعتبار و ایادی الا بصار و طرفه اینکه با وجود آن
که فرزند زندقه که کتاب محی الدین عربی را از او زائلست چون خود را افضل از خاتم المرسلین و ائمه
خاتم الاولیا گفته نزد آنهادر ولایت و علو مرتبه او بچگونه تخالفا را نه یافت چنانچه قیصری شراح
فصوص از او نقل کرده که او در فتوحات گفته بدینست که او دید در عالم دایره ای را
از طلا و نقره در حالیکه آن کابل بود و مکر بعد از دو خشت که یکی از آن فضه باشد و دومی طلا پس
منطبع شد آن محی الدین در موضع این هر دو خشت و هم در آن کتاب گفته که من شک ندارم
در اینکه منم آن راسی و شک نمیکنم که منم منطبع در موضع هر دو خشت و با وجود من کابل
کردید آن دیوار ثم عبرت الرویا با ختام الاولایه ای و ذکر التمام للممات الذین کنت
فی عصرهم و ما قلت من الراسی فعبروا بما عبرت به انتهى و در ما سبق بیان کردید که مرتبه
ولایت را افضل از مرتبه نبوت قرار داده و همچنین است حال مؤوی روم با وجود اینکه
از جمله اشیاء است که در مدح شمس تبریز گفته ابیات انبیاء و اولیا حیران شده در حضرتش
یحیی و یعقوب و یوسف چرخ مطلق میزند عیسی و موسی چه باشد چاکران حضرتش
جبرئیل اندر قبولش سحر مطلق میزند چنانچه در الهیات بتفصیل واضح است و دوم اینکه
نسبت کذب و دروغ بطرف امامیه و قتی مجوز میتواند شد که امامیه متفرد باشد بر ولایت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بروایت چنین اخبار و هرگاه چنین نباشد چنانچه عنقریب در معرض اظهار فساد و چه دارم
 مبین و مفصل میشود پس نسبت کذب و دروغ رجوع میکنند بطرف خودش یا صاحب نام
 بلکه کافیه اهل اسلام کمالاً مخفی اما فیما بین و آخر را هیچ پس نسبت بخشی از توضیح و بیان است چه
 در کتاب صوابیم واضح ساخته ایم که بنای اعتقادات ما معاشرا امامیه بر اولیه قطعیه یقینیه است
 پس اگر آن عقیده از جمله امور است که اثبات نبوت بران موقوف است مادامیکه بر این
 عقیده قطعیه بران قائم نشود معتقد خود نیست ازیم و اگر از آن جمله نیست استصحابات قطعیه اکتفا
 می نمائیم پس طعن و تشنیع بر ما معاشرا امامیه وقتی ناصیب عداوت اهل بیت را میرسد
 که با ازین سنگت یا بیرون گذاشته در باب این عقیده اعتقاد بر مجرب و خبرا حد میگردیم و آن چنین
 نیست چه بنای عقیده ما بر اینست که کتاب خداست و احادیث متفق علیهم باینکه ائمه
 و اخبار ائمه موصوفین ط م که استوار می نمودیم و رسیدیم و اجماع غیرت طاهره ای ای که یکی از اولیه
 شرعیه قطعیه معارضین آن است و در نفس مودودیم و بلام آنها با شدند که بخند اول چنین اولیه مذکوره
 قائل نشوند و بنا بر اینست و در کار بجز و هوای نفس بدون ضرورت از ان اعراض نمود و
 استکاف و از نند بر ما معاشرا امامیه و چون استصحاب جمیع آیات و احادیث متفق علیهم
 و احادیث غیرت که امامیه بروایت آنها از ائمه اهل بیت متفق و اندرین محال از جمله
 معتذر است استصحاب بجز بر قایل با از ان می برد ازیم پس منکریم از جمله حجج و براین مایکی
 قول جندب حق که سجانه و تعالی است فکل تعالی و لا یخضع الا لله و لا یسارنا و نسا و کم
 و انفسنا و انفسکم ثم ینتقل فی جمل ائمه علی الکافیه و چون خبرت این دلیل بنا بر آنچه فخرالدین
 را از می در تفهیم که بر از محمود بن الحسین الحنفی که از متکلمین امامیه و قائل بتفضیل جناب علی
 بن ابیطالب بر سایر انبیای سابقین بود و نقل نموده اینست که معلوم است که مراد از ان نعمان
 نفس پیغمبر نیست الا ان انسان لا یدعوا انفسهم مراد از ان غیر آنحضرت باشد
 و یا اتفاق اهل اسلام آن علی بن ابیطالب هم است پس بعد از اول این آیه نفس علی نفس
 نبی باشد و چون عینه محال است مراد از ان است و نباشد جمیع وجوه الا ما اخرجه الدلیلان
 اغنی النیوة و ما یخند و حذو و چون فضیلت جناب خاتم النبیین و سایر انبیاء از جمله
 اجماعات اهل اسلام و ضروریات دین است فضیلت علی بن ابیطالب هم بر سایر انبیاء
 ثابت باشد و فخرالدین را زنی با وجود و یک اعتراف نمود و باینکه ظاهر آیه مطابق دعوی

علاو بر
 قضی
 کرده
 چنین
 انبیین
 ای
 نبوی
 اند
 خبر
 و خبر
 امیر
 آن
 و انفسه
 بی سابق
 را
 پس
 دارم
 ما
 است
 مرتبه
 بنام
 نش
 رشن
 بنام
 است



است و این روایت را از کتاب عن تفسیر الرازی بدانکه شیخ مفید در بعضی رجال خود این دلیل را
 آورده است که در مناقبه خود قال للتطویل تر کما ذکره و هم جناب حق سبحانه تعالی میفرماید قل تعقی
 آدم من آیه کلمات روایت محمود و هشامی اینها المعنازی با سنا و خود از عهد الله بن عباس که
 گفت سئل النبی صلی الله علیه و آله عن الکلمات التي تلقاها آدم من ربه فقال عليه قال صلح بحق محمد
 صلح و علی وفاطمة و الحسن و الحسين عم اوتيت على فتاب عليه و هرگاه یمن اسرار جناب
 آل عباس بود حضرت آدم قبول شود البته ذوات مقدمه آل عباس و فصل از آنحضرت باشند
 و این حدیث که در تفسیر این آیه بطریق سنن ابی حنبله مروی گشته قویداست با حدیث بسیار
 که امامیه بطریق مخالفه از آنحضرت خود روایت کرده اند پس متواتر بالمعنی باشد و هر که خواسته
 باشد در جوع نماید نزد کلبی و کتاب احتجاج و معانی الاخبار و کتاب فصول و نحو آن و هم
 میفرماید و تقوم انهم سئلون این شیرویه و یلمی در کتاب فرووس در تافیه و او از ابی
 سعید خدری روایت نموده عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قد هم انهم سئلوا عن ولایة علی بن ابیطالب
 عم و هم این روایت در طواعی محرقه این چیز از ویلمی و واحدی مرویست و مطابق بمضمون
 این حدیث شیخ ابی امامیه احادیث بسیار در کتاب احادیث روایت نموده اند و شک
 نیست که این نصیحتی است مخصوص بجناب علی بن ابی طالب که دیگر امتیاز امامان نبیست و هم
 میفرماید و اسئل من قبلک من رحمتک این عبد البر و غیره روایت کرده اند از النبی صلی الله علیه و آله
 و جمیع الله بنی و بین الانبیاء لم قال صلحهم یا محمد علی ما ذا بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
 و علی الاقرار بنبوته و الولاية لعلی بن ابیطالب و هم ابو نعیم محدث ذکر نموده این را در کتابیکه
 استخرج نموده از اسلیطیاب و هم این حدیث را و لی تغیر در تلفیر حدیث ابی حنبله مروی است
 و هم امامیه آنرا روایت کرده و مطابق مطعون این حدیث امامیه از حضرت طاهره آنچه روایت
 کرده اند و او را تر محتوی رسیده و این بتقریب است تا تقدم و لالت میگذرد بآنچه ما از حدیث آوریم اما
 احادیث پس بر دو قسم است قسمی از آن متفق علیهها بین المقلد القلیل است و آنهم این
 روایت است بعضی از آن جمله احادیثی است که در صحاح سنه ایشان مروی گشته

[illegible]

گشته و بعضی از این قبیل است که عالمی کبار ایشان در کتب خود روایت کرده اند که از جمله
صحاح سنده اصطلاح ایشان نباشد اما قسم دیگر پس احادیثی است که مخصوص کتب امامیه
است که معتبر و مشهور اند بر روایت آن از ائمه عشرت طاهره و مادرین مقام مراعاة للاختصار
بذکر بعضی از هر یک اقسام باشد بترتیب اکتفا مینمائیم پس میگوئیم از آنچه است آنچه
نیز مذکور از ابن عمر روایت نموده قال لما آخا رسول الله صلعم بین اصحابه جهاد علی تد مع عیناه
فقال یا رسول الله صلعم آخیت بین اصحابک و لم توأخ بینی و بین احد قال سمعت رسول
الله صلعم یقول انتم اخي فی الدنیا و الاخرة و این حدیث را احمد بن حنبل در سند خود
پیش طریاق بلکه زیاده از این روایت نموده بتفاوتی بسیار و از آنچه است آنچه ابن حنبل
و ابن المنذلی از جابر بن عبد الله روایت نموده اند که قال النبی صلعم مکتوب علی باب الجنة
محمد رسول الله صلعم و علی آخر رسول الله صلعم قبیل ان یخلق الله السموات بالقیام و این
روایت در جمع بین الصحاح از صحیح النبی داود و در نزد سبط و احمد و ظاهر است که هیچیک
نهی را این خصوصیت حاصل نموده و هم این حدیث را ابن المنذلی شافعی در کتاب
مناقب بعبارة طولانی روایت نموده و در آخر آن چنین است قال النبی صلعم انما اخرجتک
لنفسی الا یسرک ان تكون اخا لیک قال بلی یا رسول الله صلعم انی لی بذکب فافخضیده
وارتاه المنیر و قال اللهم هذا منی و انما منه الا انه منی بمنزلة ارون من موسی الا من کنت
مولا فله فلهذا علی موثقه و معانوم است که جناب سید المرسلین افضل است از کافه انبیا
بالاتفاق پس کسیکه برادر آنحضرت باشد هم در دنیا و هم در دین با بدار فضل از سایر انبیا
باشد که او را ظاهر و بوجه آخر هرگاه قول حق سبحانه و تعالی انما المؤمنون اخوة نازل گردید جناب
آنحضرت در میان هر یک از دو صحابه که با هم مشاکلت و مشابهت داشتند بموجب وحی
الهی اخوة قرار دادند تا حال هر یک از دو کس که میان آنها اخوة قرار یافته بود بحال دیگر
مشناخه شود و باین تقریب مراتب صحابه در باب شرافت و خاست و وضع و روش
گردید هرگاه این را دانستی پس معانوم است که مراد آنحضرت از قول انتم اخي و انما
اخوک مشابهت و مشاکلت است در جمیع منازل الاله النبوة و مؤید این معنی است که هرگاه
در میان دو شخصی مشابهت میباشند عترت میگویند اینها اشیا اخوة ذلک الشیخ و از همین قبیل
است قول حق تعالی یا اخوت فادون ما کان ابوکم الله و قد و قوله تعالی ان هذا اخ لیسح

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱
الله صلی الله علیه و آله قال اللهم والي الله والي الله والي الله قال فجلس مع رسول الله فاكل معه من الطير
وفي الغرض الروايات لابن المعماري ان النبي قال لعلي عمه ما ابطاء بك قال هذه ثلثة ويتردني انسان
قال النبي صلوات الله عليه يا اخي ما صنعت قال رجوت ان يكون رجلا من الانصار فقال
يا انس او في الانصار خير من علي عم او في الانصار افضل من علي عم اما وجه استدلال باین حدیث بانچه
تا در عدد آنست پس بنابر آنچه جناب شیخ غفید علیہ الرحمۃ در بعضی رسائل خود تحریر فرموده آنست
که معاوم است ایضا محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت به بندگان از قیام محبت مخلوق
به مخلوق دیگر که از هر کدر مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنابر استحقاق و اتصاف
محبوب بصفت کمالیه است و هرگاه کسی احب خلق خدا باشد متصف بکمالات صوری
و معنوی بلا شبهه خواهد بود و معنی محبت جناب یاری عز اسمه نسبت به بندگان اینست
که او تعالی بقدر محبت اعطای ثواب و تعالیه درجات او در دار آخرت میناید پس کیسه زیاده تر
محبوب او تعالی خواهد بود ثواب و علو درجات او بیش تر خواهد بود و چون بنابر این حدیث
جناب علی بن ابیطالب احب خلق خداست نزد خدا کمالات ظاهری و باطنی او را تمام خالق
بیش تر خواهد بود و ثواب او از همه افزون تر پس آشنایان بهمه وجوه از جمیع انبیاء و ملائک
افضل باشد خرج نینما محمد عن ذلک لِمکان الدلیل فبقی الانبیاء الباقية تحت عمومیه و چون قابلی
از احادیث صحاح سه گانه ایشان مرقوم قلم کرد دید پس بدانکه اکابر علمای ایشان در کتب خود
سوائی کتب صحاح ایشان احادیث بسیار روایت کرده اند که دلالت صریح دارد بر اینکه
جناب علی بن ابیطالب عم یا نفرده یا جامع اولاد و امجاد خود افضل از انبیای سابقه اند از جمله
الحمد بن حنبل است امام سنیان که در مسند خود از اساتید روایت کرده قال سمعت حبیبی
رسول الله يقول كنت انا وعلي بن ابي طالب عم نوراً بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم قسم ذلك النور جزئين فجعلنا انا وجزءه علي وقريب
باين رواية است آنچه ديلمی در کتاب فردوس و شافعی ابن المعماری در کتاب
منهاقب الاولیه ذکر کرده اند و از جمله فقرات آن حدیث اینست فلما خلق الله آدم ركب ذلك
النور فی صلبه ولم ينزل فی شيء واحد حتی افترقنا فمنی صائب عبد المطلب وفقى النبوة وفقى علي
الخلافه وقريب باين رواية است آنچه نقل کرده آنرا محمد بن علی نظری در خصائص مودیه
و از انجباء است آنچه روایت نموده شافعی ابن المعماری از چند طریق با سنانید خود قال قال النبي

از خانه تالی
ن از
نیت
مدیست
ن علی
کراونه
احد قال
ن احکما
ن علی
ن نفع
ن اللهم
ن الم
ن بن بن
ن علی
قال
ن طریق
ن التی
ن اصار
ن مظم
ن ضب
ن قال
ن علی
ن انجا
ن علی

صالح على مني مثل راسي من بدني. وايضا روايت نموده بطرق عديدة ان النبي قال اذا كان يوم
القيامة وخصيت الصراط على شفير جهنم لم يجر عليه الا قرن منه كتاب. اولايه على بن ابي طالب
وازانجيه است آنچه روايت كرده شافعي ابن المغازلي بن محمد بن طويلى قال رسول الله اذا كان
يوم القيامة قال الله لمحمد وعلني اذ خلا الجنة من اجلكم اذ خلا النار من الغضاكتا بنحو الحسن بن علي شفيير
جهنم فيقول هذا لي وهذا لك وايضا روايت نموده از جابر بن عبد الله قال رسول الله صلح ذات
يوم بعرفات وعلني تجاهد اذن مني يا علي خلقت انا وانت من شجرة فانا اصالحها وانت فرعها
والحسين والحسين اقصاها فمن تعاقب بغصين منها اذ خلا الله الجنة وازانجيه است آنچه روايت
كرده است شيخ المحدثين. بغداد وازانجيه بن عيسى در حديث طويل قال صلح يا فاطمة
ابشري بطيب النسل فان الله فضل بملك علي سائر خلقه وايضا روايت كرده شافعي از
ابي هريره قال رسول الله صلح يوم فتح مكة اعلني امانتي هذا الصلح يا علي الكعبة قال بلى يا رسول الله
صلحتم قال صلح فاحملك تناوله قال بل انا احملك يا رسول الله صلحتم فقال رسول الله صلحتم او
ان ربيعه ومضر جهلوا ان يحكموا مني. بصره وانا مني باقدروا ولكن قف يا علي قال فضر رسول
الله صلح يدي به الى حساقي على عم فوق القمر لوس ثم اقامه من الارض بيده فرفعه حتى بان بياض
الطيبه ثم قال له اترى يا علي قال ارى الله عز وجل قد شرفني بك حتى لو اردت ان امس السحاب
لمستهم فقال له تناول الصلح يا علي فتناوله على عم فرمى به وذكر محمد بن علي المازندراني في
كتاب البرهان في اسباب نزول القرآن تخصيص النبي صلح على عم بجماعه على ظهره ورميه الاصنام
وتشريفه بذلك على غيره من سائر الانام وابن حجر وصواعق محرقه كفته اخرج الدار قطني ابن
حايه قال الستة الذي جعل عمر الامر شوري بينهم كلام طويلا من جملة انشدكم بالله هل فيكم احد قال
له رسول الله صلح يا علي انت قسيم النار يوم القيامة يخبري قالوا اللهم صاحب صواعق برك
ثقل ابن روايت كفته ومعناه ما رواه غيره عن علي الرضا انه صلحتم قال له انت قسيم الجنة والنار
في يوم القيامة يقول للنار هذا لي وهذا لك وهم روايت نموده سيد علي العلوي الجعفري الشافعي
در كتاب مودت في القمر بن عطا قال سالت عابثه عن علي عم قالت ذلك خير البشر ياك
فيه الاكافر وعن علي عم قال قال رسول الله صلح يا علي انت خير البشر ياك فيه الاكافر
وعن عديفة عن النبي صلحتم قال علي خير البشر من ابي فقد كفر واين حديث را صاحب القمر
هم روايت نموده. واحد بن حنبل از غطيه روايت نموده قال سنان جابر عن علي قال ذلك

ذلك فيه
قال رسول
قيل
سوال
بدرست
والحال
رسول
فبازل
تكرمة
عيسى
طويار
وجله
يخشى
حفي
خطا
صا

بدرست
والحال
رسول
فبازل
تكرمة
عيسى
طويار
وجله
يخشى
حفي
خطا
صا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ذلك خير البشر لا يشك فيه الا منافق و در كتاب مناقب ابن مردويه مرويست عن جابر قال
 قال رسول الله يا ايها الذين آمنوا لا تصاروا على اوان احدا عبادة حق عبادة ثم شك
 فيك ومنهم من بيتك انكم افضل الناس كان في النار وهم دالت ميكنند بران قول عايشه در جواب
 سوال مسروق لما سألها مسروق فقال يا سيدي امة لا يمنحك ما بينك وبين علي ان تقولوا ما
 يسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيهم فقالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول هم شر الخلق
 والخلق يقاتلهم خير الخلق والخلق يقاتلهم ودر صحيح مسلم مرويست عن جابر بن عبد الله قال سمعت
 رسول الله يقول لا يزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيامة قال
 فينزل عيسى بن مريم فيقول اميرهم تبارك صل بنا فيقول الا ان بعضكم على بعض امراء
 تكره من الله هذه الامة وقریب باين معنی است حديث صحيحين كيف انتم اذا نزل
 عيسى بن مريم فيكم واماكم منكم وروایت کرده حافظ محمد بن يزيد بن ماجة القزويني في حديث
 طويل و من ذلك ما قاله ام شريك يار رسول الله صلى الله عليه وسلم فابن العرب يؤمئذ قال هم قليل
 وجاههم بيت المقدس واما هم فقد تقدم فصلي بهم الصبح اذ نزل بهم عيسى بن مريم فرجع ذلك الامام يركب
 يمشي القهقري ليقيم عيسى صلى الله عليه وسلم فيضع عيسى يده بين كتفيه ثم يقول له تقدم قال هذا حديث
 حسن صحيح ثابت اخرجه ابن ماجة في كتابه وهرگاه فضيلت مهندي قوم بر عيسى بن مريمت وحيث
 مطابق مانيزه ثبوت رسيد و محمد بن يوسف الكشي الشافعي در باب سابع از كتاب بيان في اخبار
 صاحب الزمان گفته که اگر سائلي سوال کند که با وجود صحت اين اخبار که منضمات اينست که عيسى
 بصفت سر مهندي نماز خواهد کرد و پيش روي او جهاد خواهد نمود و انه يقاتل الدجال بين يدي
 مهندي و معلوم است که کيکه امام نماز باشد و کيکه روبروي او عيسى جهاد کند افضل خواهد
 بود و اين اخايش از انجاء نيست که کسی انکار آن تواند کرد چه کافه اهل اسلام اتفاق نموده اند
 بروايت کردن اين احاديث پس در اين صورت کدام يك از اين هر دو را افضل بايد دانست
 و کدام کس را مفضل در جواب آن خواهيم گفت که هر چند هر دو مقتدا و پيشوای کافه انام اند ليکن
 در حال اجتماع امام افضل از مأموم است مطابق آنچه شريعت محمدية اقتضای آن مي نمايد چه
 حضرت فرموده که يوم القدر اقرامهم فان استوفوا علمهم فان استوفوا فقههم فان استوفوا قدمهم
 فانه فقههم و در جواب اين اگر انام عم ميدانست که عيسى افضل ازوست هرگز اختيار
 نمي نمود که پيش نماز او شود چه معلوم است که آن حضرت عالم احکام شريعت است

مؤمنه است ازینکه مرتکب نکرده و همچنین حضرت عیسی اگر میدانست که او افضل
 است البته اقدار با و نمیکرد اینست حال آنحضرت در باب درجه فضل که از روی امام صادق بود و
 متفاد میشد و برین قیاس باید نمود در باب فضل آنحضرت بر عیسی از حیثیت جهاد چه
 کسیکه حضرت عیسی پیش روی او جهاد خواهد کرد و البته از او افضل خواهد بود و از عبدالله محمد
 بن یوسف الکلی الشافعی در کتاب کفایه الطالب بسند خود روایت نموده عن ابن عباس
 قال نبینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی جماعه من اصحابه اذا قبل علی هم فلیا امر به قال من اراد ان
 ینظر الی آدم فی علمه فالی نوح فی علمه و الی ابراهیم فی علمه فلینظر الی علی بن ابیطالب و بیهقی
 در کتاب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده قال صلح من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی
 نوح فی علمه فلینظر الی ابراهیم فی علمه و الی موسی فی علمه و الی عیسی فی علمه فلینظر الی علی بن
 ابیطالب هم و شایع موافق نیز این روایت را ذکر کرده و تضعیف آن نه نموده و در صحیح و اقصدی
 از ابوالخمرانه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که خواهد که نظر کند بسوی آدم در علمش و بسوی
 نوح در فهمش و بسوی یحیی در زهدش و بموسی در غضبش پس نظر کند بسوی
 علی بن ابیطالب و همین حدیث در صحاح و کف و هدایه السعداء و جواهر الاخبار از جابر روایت
 با بسط از آنچه مذکور شد اینست جمعی از آیات و احادیث متفق علیه که دلالت تمام دارد
 بر اینکه جناب علی بن ابیطالب و اولاد او مجاد آنحضرت را فضیلتی و مرتبتی حاصل است
 بر انبیای سابقه اما احادیث که در باب فضیلت ایشان بر پیغمبران سابق بطریق امامیه
 وارد گشته و امامیه بر روایت آن متقدم اند پس بلا اغراق گفته میشد که کتابی ضخیم می باید تا
 آنرا احاطه نماید و اما فضیلت آنحضرت بر سایر انبیای من جمله اعتبار از الحقائق پس آنست
 که معلوم است و مشاهده که اخلاصیت و کثرت ثواب باعتبار کثرت صفات حمیده و قیام
 باعمال پسندیده و تحمل مشاق افعال با خلوص نیت در راه رضای جناب حق سبحانه و تعالی
 است و کسیکه کتب سیر و تواریخ را دیده و بمیزان اعتبار ابتلا و صنوف بلا یا و محن علی
 بن ابیطالب هم را که در نصرت راه حق و دین متین جناب سید المرسلین و آنحضرت
 بظهور آمده مشاهده میداند که آنحضرت کوهی سبقت از انبیای سابقه و رینها بر او
 چنانچه قطره از ان جبار و اندکی از ان بسیار در خاتمه صورم مرقوم گردید و بس اینست
 در باب اثبات خلوص نیت آنحضرت اینکه هرگاه یتیم و اسیر و مسکین را بر خود ایثار نموده

محمود و الطاهر
 و حضرت
 که از او
 شرف الدین
 ابیطالب
 بن بهرام
 صاحب او ان
 عم و چون
 جناب خانه
 و معلوم است
 آنحضرت
 را انبیای
 امامیه
 پس
 از انرا
 یا کثیر
 انرا
 انرا

و فصل

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

و و و

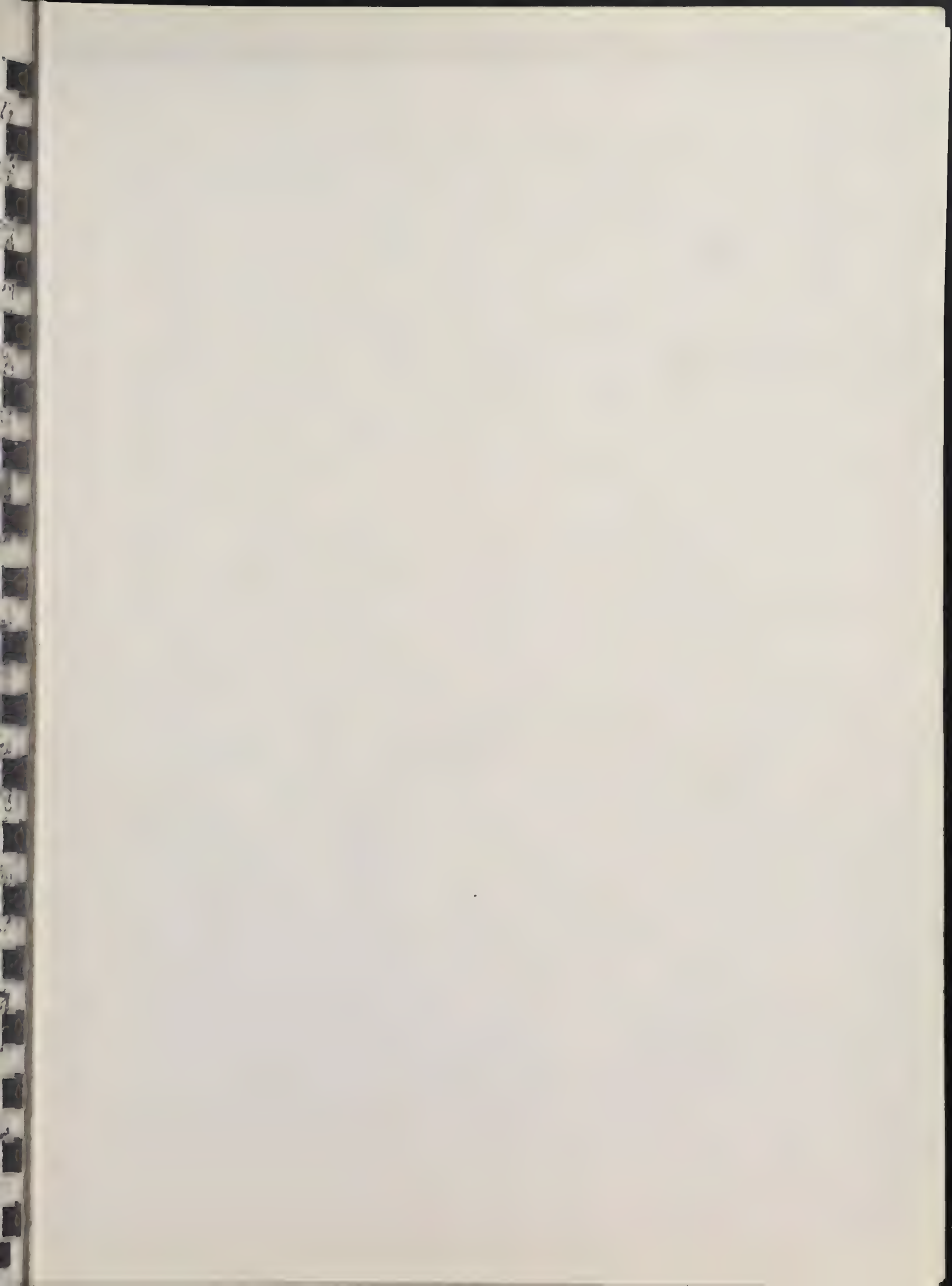
و و و

و و و

و و و

نموده اطعام فرمود و بند سوره هاس الی ابالتام و زیشان ایشان نازل گردید و همچنین هرگاه اند
و سنت حق پرست است آنجناب عمرو بن عبده و داخل دارالابوار گردید جناب رسول خدا صلعم در حق
آنحضرت فرمودند انصرستی يوم اخذ الحق خیر من عبادة الثقلین الی يوم القيامة اما بیان دیگر صفات
کالیه آنحضرت از علم و سخا و غیره پس زیاده از آنست که در امثال چنین رسائل ششم از آن مینمود
گردد و مویداست آنچه بعضی از اعیان عالمی مذاهب اربعه در شرح مقامات و شرح کتاب مناهج
بنا و خود از اخطب خطبای خوارزم روایت نموده که او گفت اخبرنی الیید الامام المیر تقی
شرف الدین ابوالفضل الحسینی فی کتابه الی من مدینه الری اخبرنا الیید ابوالحسن علی بن
ابی طالب الشیبانی بقرا تالی علیه اخیرنا الشیخ العالم ابوالنجیم محمد بن عبدالوهاب بن عیسی التمار
الرازی اخبرنا الشیخ ابوسعید محمد بن احمد بن الحسین الیشاپوری اخبرنا محمد بن علی بن جعفر
ابا و یب بقرا تالی علیه حدیثی معاذ بن ذکریا ابوالفرج عن محمد بن احمد ابی الثلج عن الحسن بن محمد
بن بهرام عن اوعف بن موسی القطان عن جریر بن لیث عن مجاهد عن عباس قال قال رسول الله
صالحم او ان الریاض افلام و البحر مداد و الحن حساب و الانس کتاب ما حصوا فضائل علی بن ابیطالب
عم و چون از طی این مرجه فارغ گشتیم میگوئیم که سجد الدین تفما زانی استدلال نموده بر فضیلت
جناب خاتم الانبیاء بر سایر انبیا باینکه جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید کنتم خیرا من اخرجت الاناس
و معلوم است که خیریت آنها بسبب آنست که آنها در دین خود کامل میباشند و معلوم است که امت
آنحضرت در کمال تابع کمال نبی خود است پس نیتی ما صلعم افضل باشد بر سایر انبیا و فخر الدین
راهی استدلال نموده بر آن باینکه جناب حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه انبیای سابقه را
باصناف حمیده ستوده آنحضرت را مخاطب ساخته میفرماید اولک الذین یدی اند و بعد از آنکه اقتدا
پس اقتدای آنحضرت بانبیای سابقه بر آنحضرت واجب خواهد بود و پستی می باید که آنحضرت
در صفت جمیع صفات کالیه انبیای سابقه باشد که هر یک از آن در آنها متفرق بوده پس آنحضرت
از آنها افضل باشد و هم استدلال نموده باینکه دعوت آنحضرت در باب تو حید و عبادت
یا کثر یا لا اله الا الله مخالف سایر انبیا و فوج ان یکون افضل من سایر الانبیاء است و من منظور
از نقل این استدلال ایشان که بر فضیلت جناب خاتم الانبیاء بر سایر انبیا نموده اینست
که آنها در باب عقل و هوش بنظر انصاف به پیشند که با وجود اینکه بنیان با مثال چنین مقدمات
ضعیفه احتیاج بر فضیلت جناب سفید السمر سلیمان صلعم بر انبیای سابقه نموده قائل بر فضیلت

از آن حضرت گفته اند: چون نامی بپوشید که شیعیان با قومی از اهل بیت ایشان بان احتیاج می نمایند
 معصیت نکند و اگر دیده قائلان بفضیلت جناب علی بن ابیطالب کم از انبیای ماضیه می شود و ند
 و تعالیان نفسی را مثال فضیلت نبی می انگارند از هزار امور و طبع و تشبیح می سازند
 و از خدا و رسول او شترم و آزریم ندارند تا غیر و ایای اولی الا بشار و چون عده بسیاری مذهب
 غیرت را در باب این عقیده بتو واضح ساختیم پس اکنون وقت آن رسیده که باطن ما را معاینه
 قشیم تا ثابت عداوت اهل بیت پروریم و تلمیحات عوام افریب آوراکامی ظاهر سازیم
 محسن میگوئیم و فایده که ایشان را در این سلسله با هم حرفه فشار بسیار است الی قوله رومی الکلیسی
 علی ایشام الاول اقول ابن تشبیح بیستی میباید که یکی از مردوایان انصاری بگوید که اهل اسلام
 پیغمبر خود را از حضرت موسی و عیسی و سماعیه پیغمبران مرسل که از آنجا حضرت ابراهیم و غیره
 که جدید پیغمبر اینها بوده اند افضل میدانند و میان اینها درین عقیده حرفه فشار بسیار است
 همشواره از اهل اسلام میگویند که انبیاء و مرسل از احمدیکر متصف بفضیلت نمی باشند و قومی از
 اهل اسلام میگویند که آدم از جمیع پیغمبران با بعد خود افضل است بحق الاولیاء و بعضی از اهل
 اسلام گفته که سکاوت درین باب افضل است و بایستی از اهل اسلام بفضیلت پیغمبر
 خود قائل شده اند چنانچه قسطنطینی در کتاب مواهب لدنیه باین اختلافات تصریح نموده و چون
 معتزله و درین باب تسبیح ترا شاعران و غیره که قائل بفضیلت پیغمبر آخر الزمان شده اند
 محمود اند و آید که لکن با است بزرگه تفکر و تفاوت میان انبیاء نیست و در کتاب خدا که بر نبی
 ایشان نازل شده موافق مواهب ایشان موجود است چنانچه خلق سبحانه و تعالی میفرمودند
 قوا و آما بایده و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما انزل
 موسی و عیسی و ما اوتی انبیاء من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون و در انصاری
 در ساجده اثبات ایراد مطالب از اهل بیت را در سوال ایشان مرتفع شد لیکن بنابر فزید الزام
 ایشان از احادیث پیغمبر ایشان که در کتاب صحاح و معتزله ایشان مروی گشته مزبور میشود
 بخاری و مسلم در صحیحین خود از ابی هریره روایت کرده اند استب رجل من انصار و
 لا حل من الیهود و قال الیهود فی نسمة الدنیا صطفی موسی علی العالمین فرفع المسلم ید و
 قاتل الیهودی و قال ای حیث و علی محمد طهار الیهودی الی رسول الله و اثنی علیه المسلم و قال
 صادق انظرونی علی الانبیاء و فی روایة الاصل و ابی انبیاء و هم در صحیحین از ابی سعید اخدری



القدری منقول است که قال النبی صلی الله علیه و آله لا یتخیر و ایضا و مسلم در صحیح خود روایت نموده
که قال النبی صلی الله علیه و آله لا یتخیر من یونس بن متی و هم در صحیحین است که
قال صلی الله علیه و آله لا یتخیر من یونس بن متی فقد کذب پس اگر این تشیع نواصب بر امامیه
بنابرین منکره بجای باشد تشیع یهود و نصاری نیز باشد فضايلت پیغمبر نظر بقوت آنچه بان
معارضه مزبور و استدلال و زیاده ترجوا مستحسن باشد و بعد نیست که بمقتضای اینکه الکفر
واحدة من نظائر ناصب عداوت اهل بیت ازین تشیع این باشد که یهود و نصاری نیز تشیعی که
اشعار بان شدند بر روی اهل اسلام را بان مورد ذم و تلام سازند بالجمله در کتاب صوارم محقق
و واضح است که الحاکم از فرق ضاله بلکه خواهد بود که یکی از آیات و احادیث نبویه بحسب
ظاهر موافق مناسبات است که در کتب معتبره و وجود معارض و دلیل بطان مذهب شود و باید
مذهب است اهل اسلام را باطل باشد و مستحق طعن و تشیع از قبل کفار و ملاحده شود و آری
با وجود قوت و اعتبار این که در کتب معتبره ضعیف را اختیار نمایند البته مورد طعن و تشیع او را
میتوان است و در کتب معتبره در باب عقیده از عقاید امامیه نمیدان و ان یافت و قوله در اوی
این با نایز و یقین انصاف و عام الخ ازین ناصب عداوت اهل بیت کسی پرسد که چون حدیث طبر
که متعلق علیه و جریان اهل اسلام است و ترقیه او تر رسیده معارض آنست پس اگر امامیه نظر
بحديث طبر که جزو تفسیر و تراجم است ازین حدیث با صمیمیت آیات و احادیث کثیره متواتره
که ششم از آن مزلولا گشت این حدیث را مطروح سازند و یا مزلول بایمانه محمول بر ترقیه باشد
و نحو آن چنانکه بنا بر حدیث و کلام اهل اسلام که وجوب علم بآیات ائمه است در صورت آن
بمعارض علم خود و یا در حدیث و کلام و تشیع شوند و اگر ایشان مستحق تشیع باشند شایسته
و در وقت تاوان آیه است و احادیث ضحاح که دلالت بر عدم فضیلت پیغمبر را میکنند محمل
طعن و تشیع نیاسید علاوه بر این که کلام خدا و رسول احتمال تفسیر جاری نمیشود و کلام و مسلم
قوله زیرا که تمام قرآن و احادیث میکنند بر اصطفاي انبیاء الخ این اصطفا مخصوص انبیاء نیست
بدلیل قوله تعالی ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین قوله
و عقل نیز صریح دلالت میکند الخ کاشن بمقتضای همین عقل استلاف شایسته و افقت با امامیه
نموده قائل بجواز امامت مفضل با وجود و فاضل نمیشدند و مقصود را واجب اطاعت
نموده اند و بر فاضل اطاعت مقصود واجب نمیشدند و المعانوم خلاف ذلك و دانستی

خبر نمایند
شوند
سازند
مذهب
در تعالی
هر سازیم
و الکلیسی
اهل اسلام
بیم و غیره
ساز است
در قومی از
از اهل
پیغمبر
مورد و چون
بدانند
نکته بر نبی
ای سینه نماید
نکته
در نصاری
مرید الزام
میشود
نکته
مسلم
فقال
میدانند

که تخر الدین را زنی است دل نموده بر جوانان آن بنام میرا سماعه و عمر و بن الناص بر ابی بکر و عمر پس
استدلال ناصبی با آنچه که اصناف و ائمه او منکر آن باشند دلالت بر کمال سخافت را می او
میکنند و هرگاه این را دانستی پس چشم انصاف ببین که بسبب بی و یا نسبی موافق عادت
ستمره خود چگونگی در مقام تلبیس را بکار برده چه امامیه چگونه تجویز خواهند نمود این نامه امام
و وصی نبی که تابع آن نبی است بر فضیلت و استقامت باشد آری اگر اشاعره همان قائلان شوند
چون مطابقت با عقیده ایشان که جواز فضیلت محکوم و تابع است بر حاکم و متبوع دارد
پس باید باشد کلام درین است که وصی نبی با له سید المرسلین باشد بر دیگر انبیا
فضیلت داشته باشد و این کلام سخافت انجام او چنانچه می بینی باین مطابق را بظندار و قوله
و تقدیم نبی بر صدیق یقینی و شهادت صالحین الخ اگر این استدلال صحیح باشد لازم آید که قول
اشاعره باینکه انبیای مرسل افضل از ملائکه میباشدند از منجر ض اعتبار ساقط گردد چه در قرآن
مجید بر سیال اطراف ذکر ملائکه مقدم بر ذکر انبیا واقع شده قوله چنانچه در الهیات جانب داری
الخ اگر از شعور بهره داشتی میدانستی که این عین جانب داری جناب باری عز و جل است
نه جانب داری بنده کلام عاقل منصف تجویز خواهد کرد که خدا را ظالم و فاعل قیام دانند
و قائل شود باینکه این ظلم و ستم که بر انبیای مرسل واقع شده و این زناهای امهات و بنات
و قتل نفوس و نحو آن که در جهان واقع میشود فاعل همه آن جناب حق تعالی باشد
که غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق است لغو ذباست منه و دانستی که از قول او واجب صدور
افعال الهی نظرب بقلم او تعالی بحکیم کائنات و ایفای وعده اشاعره را چاره نیست
پس اگر قول بوجوب اخراج جناب باری است از الوهیت لازم می آید که اشاعره
قائل باشند باینکه حق تعالی هم ظالم است و هم فاعل قیام و هم باید او را خارج از الوهیت کنند
پس از اینجا واضح میگردد که محل تشیع کیست و مذهب و تحبب کلام یا الحیاة بنامی این مذهب
الهیات که امامیه بان قائل شده اند اساس اصول این اسلام است چه اگر متذکر فاعل یا اختیار
نیاشد اصل تکلیف که بنامی بعثت انبیا بران موقوف است لغو و بطلان باشد و تکلیف
بالمحال لازم آید و بعثت انبیایی که مذهب آنها تحريم عدالت و وجوب ظلم و قتل نفوس
بغیر حق و نحو آن باشد درست بود و تصدیق کذاب که بدروغ و عوی نبوت کرده باشند مجوز
چنانچه توضیح این معنی در صوامع گذشت پس در حقیقت مبطل را الوهیت و نبوت هر دو

هر دو بلکه
نه امامیه
مذهب قائلان
که غنی بالذات
است و بر
چنانچه واضح
عقلی را منکر
که بکار دارد
انبیای مرسل
با ستم غنی
برینکه حق
الخ اگر بگوید
باید نبی
مذکر خیال
مذکر نبی
و از فراط
یا اتفاق
و از ادله
نفاق از
مذکر و منع
ایقان
یا احوال
مذکر
مذکر
مذکر

که چون از این سفر الصحت مراجعت شما می من نورانیاتش را ولی تو وقت بزرگ او خواستند کنی کنتم
حضرت صلح فرمود که اگر نذر کرده بزنی و اگر نه من پس شتر و عکرمه را بفرماید و او بیکر و اخل شد
و او میزد پس عالی دم داخل شد باز شش قبول زد و او که عثمان و اخل شد و بنویز میزد که عمر
داخل شد آن کنیز وقت را در زیر میخند و گذاشت و بران نشست پس حضرت فرمود
بدر آن تیکه شیطان از تو بیشتر صدای عمر زیر که من نشسته بودم و آن کنیز که میزد و او بیکر
و عالی و عثمان همه داخل شدند و باز میزد و چون تو داخل شدی وقت را از انداخت و بران
نشست و نیز بخوبی از عایت روایت کرده است که گفت رسول خدا صلح در مسجد نشسته
بود که شنیدم صدای یابند و آواز اطفالی چند پس حضرت بر خاست که ناکا و دید کنیز یکی حبش را
که میزد و اطفالی چند بزد و او بدند پس حضرت صلح فرمود ای عایشه بیاتماش اگر من
از نفسم و چانه خود را بروش پیغمبر گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت صلح فرمود
آیا میزدی من گفتم نه و میخواستیم که قدر و منزلت خود را نزد آنحضرت بیاوریم که تا چه قدر از
بدرای من صبر میکنند ناکاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن کنیز که مرتفع شدند پس حضرت فرمود
که من می بینم شیاطین جن و انس را از هر میکامیزند عایشه می گفت که من نیز بر کاشتم و اعجابه
و با وجود و غوی مسلمانان برای پاس فضیلت عایشه پیغمبر خود را بان تمکنت و وقار و آن غیرت
و صحبت در حالتی که از عمر شریف آنحضرت پنجاه سال بلکه زیاده گذشته باشد منسوب بنمازند
که روجه خود را بنفین افکند بر داشته یا چانه او را بزد و بش خود گذاشته تماشا می رقص و لعب
که و بان شش حبش نماید و آنرا را بگوید که شما و یکم رقص کنید تا عایشه را تماشا کند و از عایشه
بدر شد که سیر شدی یا نه جناب حق سبحانه و تعالی کافی امثال چنین ای و بیان بداند و بد رکات چشم
و اطفال همانند و محله سازد که مرتبه نبوت را چنین ذلیل و خوار نماید و بر این بابی را بن خاطر و حفاظت
ناموس چندنی اندازل منافقین صحابه کردند علاوه بر این است که شیعه اسلامی هرگاه پارسی جگر رسول
خدا صلح را که جناب حق سبحانه و تعالی در باب آنهاست حادث و اوله یا اینکه آنرا بمنزله جان
رسول اند و اص بر تظمیر آنرا کرده و پیغمبر خدا در باب آنها فرموده که ما و اوله یا اینکه آنرا بمنزله جان
نور آوریده شده ایم نظر بقیام اوله و بر این تمام و هم نظر باینکه قول پیغمبر است آنچه داخل
احداث در باب تعظیم و تکریم جناب سید المرسلین صلح افضل از انبیای سابق و آیند و عترت
هدا و توهای ویرینه ایشان که از اسلاف با خلف رسیده بی اختیار بجزکت می آید و با مثال

برو و بلکه مبطل است نیز بواسطه عداوت عشرت طاهره اند که برخلاف این قائل شده اند
نه امامیه قوله و تو حید باری تعالی الخ ایضا باطل توحید جناب باری بطرف کسی سزاوارست
که قائل بقدم صفات ثمانیه باشد قوله و کمال بنی نیازی او را الخ اگر مراد از بنی نیازی این است
که خفی بالذات است و بیچوجه شائبه احتیاج درو نیست پس این عین مذهب امامیه
است و برعکس این است حال بواسطه چه آنها خدا را محتاج میدانند لطرف صفات ثمانیه
چنانچه دانستی و اگر مراد از بنی نیازی اینست که حق تعالی را جائز است بلکه بفعل می آرد و قباح
عقلی را مثل اینکه عاجز را تکلیف میکند یا آنچه مقدور آن ندارد و ازین قبیل میدانند تکلیف حق تعالی
که بکفار و در باب ایمان آوردن نموده و تصدیق انبیای کاذب برو جائز است و احوال
انبیای مرسل در جهنم و اخلا و کفار در بهشت و نحو آن پس پناه بخدای عزوجل که او تعالی
باینهمجنسی بنی نیاز باشد چه عقل کافی عقلا و معظم آیات قرآنی و احادیث نبوی دلالت میکنند
بریکه حق تعالی منزله است از امثال چنین صفات ذمیمه قوله و همچنین در شرائط امامت
الخ اگر بمحجر و قائل شدن باینکه اوصیانی جناب خاتم الرسل افضل از انبیای سابق بوده
اند نبوت انبیای سابقه زایل شود و ایمان بانبیائی سابقه از دست رود و باین تقریب
شیعیان محال دم و تشیع شوند پس دایمی برکاتی که برای پاس خاطر ابوبکر و عمر و علایش
مرتبه نبوت نبی خود را که بالاتفاق افضل از سایر پیغمبران بوده ذلیل سازند و در تعظیم
و افراط محبت این چند کسان که مدت العمر اکثری از ایشان مشرکین بوده اند و بت پرست
بالاتفاق و بعد اسلام ظاهری چندی در حال اتفاق گذرانیدند و چندی در حالت رجعت قدمقری
وارد داد چنانچه مشهور است بان خبر حدیده و ماجرای عقبه و استفسار عمر از حال خود در باب
تفاق از حدیفه و تخلف از تجهیز جیشی که در باب آن جناب نبوی فرموده لعن الله من تخلف
عنه و منع قرطاس و نحو آن و این را محجربا و داخواهند پذیرفتند بلکه از روایات کتب معتبره
ایشان به ثبوت پیوسته بعصیل آن درین مقام ستانزم خروج از بحث میشود و آری
بالاجمال خبر درست که مجابی از آنچه بان اشعار نموده شد که برای پاس خاطر این چند
ناکسان مرتبه نبوت نبی خود را ذلیل ساخته اند بیان کرده شود پس بدانکه بخاری و مسلم
در صحیحین خود از انس رواست که ه اند که گفت قال رسول الله صلعم بینا انانا ثم رأیتنی
في الجنة فقلت يا امراة تتوضون الى جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا العمر فذكرت غیرته فزیلت



مدبره بکلی عمر و قال اعلیک افار یارسول الله و از جا بر رویست کرده اند که قال صلعم و اینست و خلعت
 الجنة فاذا اناب الرمیصا امرأه ابی طلحه و سمعت خصیفة نعل فقلت حبیبی هذا فقال هذا بلال و رأیت
 قسرا بقنانه جاریه فتاننت لمن هذه فقالوا العمر بن الخطاب فاروت ابن اذ خلعت فذكرت غیر تک
 فویلت مدبره و باین مضمون احادیث متعدد و در صحاح خود روایت کرده اند بحال الله غیرت
 عمر باین مرتبه باشد که جناب سید السمیر باین صلعم در عالم خواب یاد غیرت او کرده بگریزد
 و نتواند که می توقف فرماید و حال اینکه آثار غیرت عمر همیشه در جناب خیر واحد و چنین بطور
 رسیده بر اینچیک از اهل اسلام و کفر مخفی و پوشیده نیست اما بیان غیرت ایشان که از روی
 قول سیوطی مستفاد می شود پس اغراض از ان اولی و انصب است اینهمه برای آنکه
 تا شب بخوابد و همیشه را فضیلت قرار دهند بر صحابه دیگر و بر پیغمبر خدا صلعم چنین دروغ بیفروغ بندند
 آیا هیچ عاقلان نجو یزاین خواهد کرد که بلال و رمیصا قبل از اینکه جناب سید السمیر ملین و اهل بیت
 ظاهرین او داخل بهشت شوند آنها را در بهشت باشند و پیغمبر خدا اینقدر نفوذ که با وجود اینکه
 جناب حق سبحانه و تعالی در حق او فرماید انبی اولی بالمؤمنین من انفسهم جای گریختن و فرار
 نمودن از خانه عمر بمجرب و تذکر غیرت او نیست پیغمبر خود را اینقدر بزدل قرار دادن که
 بمجرب و چنین خیال فاسد بگریزد و نباشد که باین خیال فرار عمر از غزوات بر طرف شود و بار
 بعد از ویانت و امانت مدعیان اهل اسلام است و طرفه تر اینکه غیرت عمر باین مرتبه
 قرار دهند که دانشی و از پیغمبر خود برای اظهار فضیلت عایشه سبب غیرت نمایند چه
 در صحاح و غیر صحاح کتب معتدله خود روایت میکنند که عایشه بر رفق مبارک حضرت رحمت
 پناه ایستاد از برای ثمنش ای غنا و قاصی و بازی کردن سودان بنی ارقده و آنقدر طول و آنکه
 حضرت گفت آیا سیر شدی از تماشا و گفت نه حضرت از زیر پای او صد از دکه بحال خود
 باشی ای بنی ارقده تا حمیرا شمارا تماشا کند و بنی ارقده در پشت دیوار بودند و قامت عایشه
 خمیر رسید که آنها را ببیند و در پشت تماشا کند و بعد از مدتی عایشه گفت که سیر شدم مرا فردا آید
 پس فرود آمد و عایشه از برای راوی نقل کرد که چون حضرت بمن گفت که آیا سیر شدی من
 سیر شده بودم لیکن میخواستم که معلوم کنم که تا چه حد محبت مراد او صاحب جامع الاصول
 ترمذی نقل میکند از عایشه قالت کان رسول الله صلعم جالسا فمعنا لغطا و صوت صبیان فقام
 رسول الله فاذا حبشه ترقص و الصبیان یولها فقال یا عایشه تعالی فانظری محبت فوضعت خدی علی

علی

فجلی

در

در

لقد

اسما

فده

هن

فاضا

فاضا

وال

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

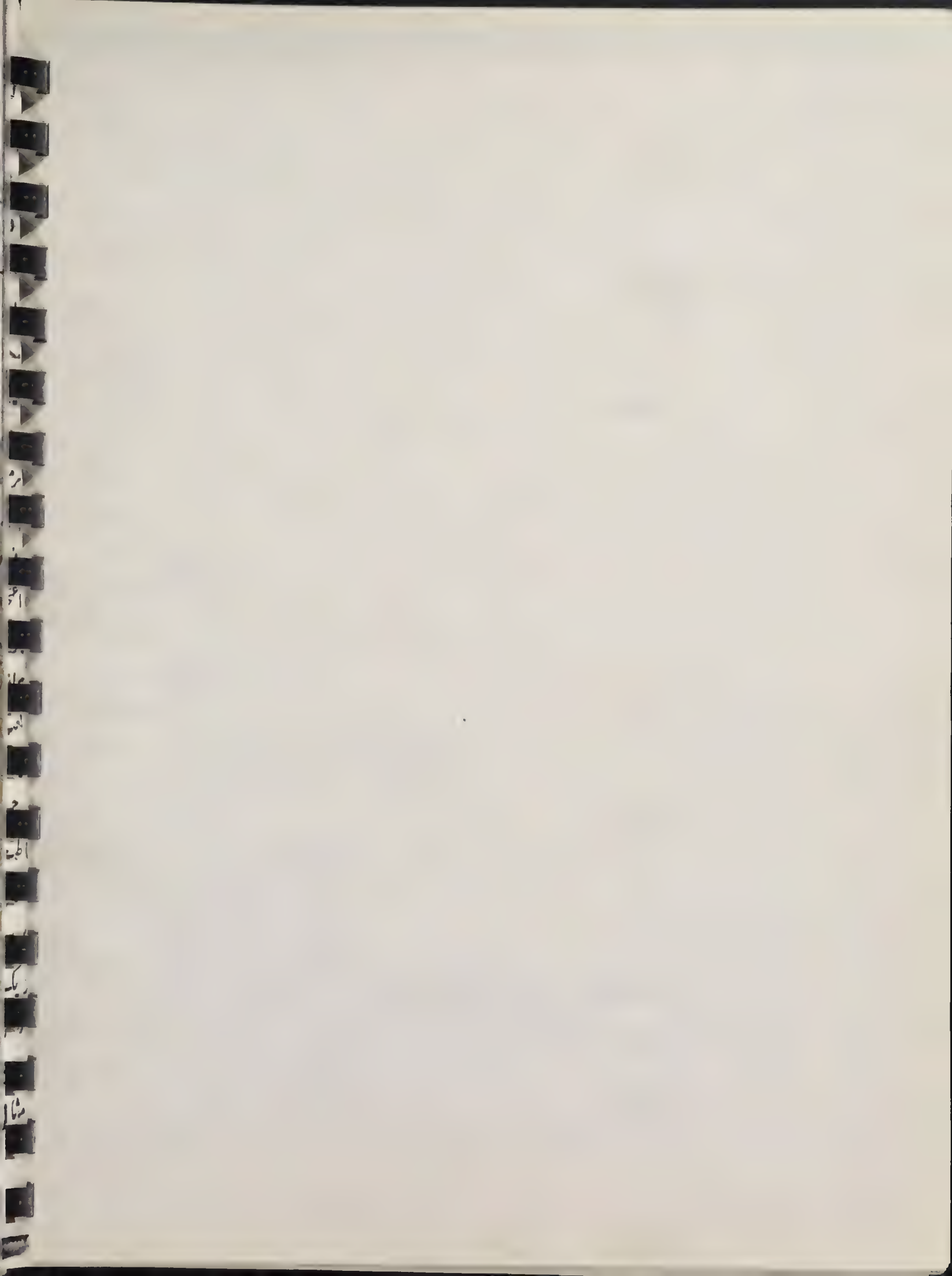
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

علی مرتضیٰ رسول الله فجهلت النظر اليها ما بين المتكاتب الي راومه فقال اي اما شجعت قالت
 فجهلت اقول لا لان النظر منزلي عنده اذا اطلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت فقال
 رسول الله صلى الله عليه وآله لا نظر الي شياطين الكفر والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت
 ودر صحیح مسلم وبخاری سنن اچمه صاحب جامع الاصول ذکر کرده چنین است قالت عایشه
 لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله يترني بردائه وانا انظر الي الحبشة يلعبون في المسجد حتى اكون انا التي
 اسماء ودفني اخبرني للنسائي قالت جارت السوداء ان يلعبون بين يدي النبي صلى الله عليه وآله في يوم عيد
 فمد عاني فكشفت اطالع اليهم فوق عاتقه حتى كنت انا التي انصرفت وهم صاحب جامع الاصول ناقله
 عن الصحاح ميكويد قالت عایشه دخل علي رسول الله صلى الله عليه وآله وعندي جاريتان تغنيان غناء بجا
 فاضطجع علي الفراش من وجهه و دخل ابو بكر فانهزني وقال فزار الشيطان عند النبي صلى الله عليه وآله
 فاقبل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال وعما فاما غفل غمزتها فخر جواد كان يوم عيد يلعب السوداء بالدف
 والحرب فاما سمات رسول الله واما قال نشهين تنظيرين فقالت نعم فاقامني وراه خدي علي خده
 ويقول ودنكم يا بني ارقده حتى اذا ماتت قال حبيبك قالت نعم قال فاذهبي وبائين مضمون وقریب باین
 روایات دیگر هم دارند چنانچه بغوی در کتاب مصابیح در مناقب عمر بن الخطاب از جمله اخبار صحاح
 روایت کرده است از محمد بن ابی وقاص که میگفت رخصت طلحید عمر بن الخطاب که داخل شود
 بر پیغمبر خدا در حالیکه چند نفر از زنان قریش نزد آنحضرت بودند و صدای بلند با آنحضرت
 گفتگو می نمودند پس چون صدای عمر را شنیدند برخاستند و تنجیل و زپس پرده رفتند پس
 عمر داخل شد و حضرت پیغمبر می خندید عمر گفت خدا همیشه ترا بخنداند یا رسول الله خنده تو
 از چیست حضرت فرمود که تعجب کردم ازین زنانی که نزد من بودند و چون صدای ترا شنیدند
 و زپس پرده گریختند سعد گوید که من انحر کفتم سیبش آنست که تو انظلی و اغلظی یعنی
 درشت خود تر ددل سخت من یعنی از پیغمبر پس حضرت فرمود ایه یعنی دیگر بگو ای پسر
 خطاب بحق آن کسی که جانم بدست اوست که بر نمی خورد ترا شیطان که برایی روی هرگز نکند آنکه
 شیطان برایی دیگر رود و نیز بغوی مذکور از اخبار حسان روایت کرده است از عقبه بن عامر که
 حضرت رسول صلعم فرمود که اگر بعد از من پیغمبری میبود البته عمر بن خطاب بود و نیز بغوی
 و ترمذی در صحیح خود از بریده روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلعم بیکی از جهلمها رفت
 و چون بر کشت کنیز که سیاه بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله صلعم من نذر کرده ام

رغبت
 را است
 ک
 غرت
 بهر یزد
 هود
 اندوی
 رای آنکه
 بندند
 لیت
 اوجود اینکه
 و فرار
 اودن که
 خودت بار
 بین مرتبه
 بند چه
 رسالت
 و آنکه
 خود
 عایشه
 و او آ
 من
 اصول
 فقال
 علی

که چون از این سفر حضرت مرا بجهت شهادتی ملا و در پیش روی او فدا بیزم و خوانندگی کنم
 حضرت صلح فرمود که اگر نذر کرده بزن و اگر نه بزن پس شروع کرد و از روی و ابو بکر داخل شد
 و او نیز پیش علی عم داخل شد باز مشغول زدن بود که عثمان بن عفان پیش او میزد که عمر
 داخل شد آن کنیز زلف را در زیر مقعد خود گذاشت و بران نشست پس حضرت فرمود
 بدرستی که شیطان از تو میترسد ای عمر زیرا که من نشسته بودم و آن کنیز کعب میزد و ابو بکر
 و علی و عثمان همه داخل شدند و باز میزد و چون تو داخل شدی زلف را انداخت و بران
 نشست و نیز انجومی از عایشه روایت کرده است که گفت رسول خدا صلح در مسجد نشسته
 بود که شنیدم صدای بلند و آواز اطفالی چند پس حضرت بر خاست که نگاه دید کنیز کعبی حبشیه را
 که غیر قصید و اطفالی چند بر دوش او بودند پس حضرت صلح فرمود ای عایشه بیاتماش اگر من
 رفتم و چانه خود را بر دوش پیغمبر گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت صلح فرمود
 آیا سیر شدی من گفتم نه و میخواستیم که قدر و منزلت خود را نزد آنحضرت ببینیم که تا چه قدر از
 برای من خبر میکند نگاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن کنیز کعبی متفرق شدند پس حضرت فرمود
 که من می بینم شیاطین جن و انس را از عمر میگریزند عایشه میگفت که من نیز بر کشتم و اعجابه
 با وجود دعوی مسلمانانی برای پاهای فضیلت عایشه پیغمبر خود را بان نمکنت و وقار و آن غیرت
 و حمیت در حالتی که از عمر شریف آنحضرت پنجاه سال بلکه زیاده گذشته باشد منسوب سازند
 که زوجه خود را بنفس نفیس بر داشته یا چانه او را بر دوش خود گذاشته تماشا می رقص و لعب
 او باشد حبشیه نماید و آنها را بگوید که شما دیگر رقص کنید تا عایشه شما را تماشا کند و از عایشه
 به پرسید که سیر شدی یا نه جناب حق سبحانه و تعالی کافه امثال چنین بی ویتان و از و بد زکات جهنم
 و اصل نماید و محله سازد که مرتبه نبوت را چنین ذلیل و خوار و بی مقدار برانی پاهای خاطر و حفاظت
 تا حوش چندی از ازل منافقین صحابه کردند علاوه بر آن اینکه شیعه امامی هرگاه پارامی جگر رسول
 خدا صلح را که جناب حق سبحانه و تعالی در باب آنهاست هادت داده بایست که آنها بمنزله جان
 رسول اند و نص بر تطمیر آنها کرده و پیغمبر خدا در باب آنها فرموده که ما و ایشان از یک
 نور آفریده شده ایم نظر بقیام اوله و بر این قاطعه و هم نظر باینکه قول بغضیانت ائمه داخل
 است در باب تعظیم و تکریم جناب سید المرسلین صلح افضل از انبیای سابق و اند عرق
 جدا و تنهایی دیرینه ایشان که از اصلاف باخلاف رسیده بی اختیار بحرکت می آید و با مثال

رو با مثال چنان
 و بین قومنا
 صحابه چه
 و شش می
 پیغمبر کون
 از افعال
 است مجو
 بصفت
 به نبوت
 و باب
 و مواضع
 و اوقات
 را مجال
 که در حال
 واقع
 و باطل
 شود از
 و طایف
 و سببی
 واضح
 و احادیث
 بالفعل
 محض
 اکبر در



و بنا بر مثال چنین حرفه‌های را در دست اتباع اهل بیت نبی را مورد سهام ملامت می‌سازند و بنا بر این بنا افتخار بیننا
و بین قومنا بالحق و اینست خیر الفاتحین حیف صد حیف برای اصلاح حال پراختلال خدشی منافقین
حیجا به چه اساس مدعی فاسده که نهاده اند و چه قواعد کاسده که نیز پانکرده اند بس بار مرد عاقل تیز
هوش می باید تا پی به بار یکپه‌های ایشان برد فاعل جمیع افعال خدا را می‌داند تا قول عمر اینکه
پیغمبر کونوا حسد که علی را خلیفه سازد و لیکن خدا نخواست مستحسن و بجا باشد حسن و قبح
از افعال سلب نمایند تا امامت مفضول که اصحاب ثلثه باشند بر فاضل که علی بن ابیطالب
است مجوز سازند بنای اجر و ثواب بر کثرت عبادت و تحمل مشاق مرضیات الهی و اتصاف
بصفات پسندیده جناب باری و اخلاص نکند اند تا فضیلت علی بن ابیطالب بر اصحاب ثلثه
به ثبوت نرسد پیغمبر خود را باطل قرار دهند و باب تأبیر نخل و غیره تا برای ایشان عذری باشد
در باب جهل عمر که بنای قول الله تعالی اهلک عمر بران بوده بخطای رای پیغمبر خود قائل شوند
در مواضع بسیار و تضویب درین کتاب برای ایشان مستمسکی باشد و باب منع عمر از آوردن
دوات و قمرطاس دور صحاح خود احادیثیکه دلالت بر صدور ذنوب از انبیا کند روایت نمایند تا کسی
را محال این نباشد که اصحاب ثلثه را بصورت معاصی مطعون سازد و به پیغمبر خود نسبت نمایند
که در حال جنابت میخواست که نماز باجماعت گذارد تا برای عمر که بحالت جنابت نماز جماعت
واقع ساعت دست آویز می‌شد و بطرف پیغمبر خود اسناد استماع غنا و کلمات الهی و
و باطل نمایند و عمر را از آن منزله سازند تا فضیلت جزئی عمر بر جناب افضل الرسل حاصل
شود و ازین قبیل اکثر فضائح اعتقادات و قباح میراث ایشان را بر نگارم موجب ملال مستمعین
و اطناب کلام میگردد بالجماع حقیقت حال کماهی ظاهر و هویدا گشت ایهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة قوله و مستمسک ایشان درین باب الخ در کتاب صوارم الدیات
و اوضح ما ختم که بنامی اعتقادات اشاعه شریه در اصول دین بر دلائل قطعیة عقاید است و بر ادله
معدیه متواتره که آیات کتاب الهی باشند و احادیث متواتره متفق علیهم باین الفریقین
و احادیث غیرت که متواتر معنوی رسیده باشند و از همین باب است بنامی این عقیده که
بالفعل محال گزیده است چنانچه بالا جمال بمنصه ظهور آمد پس این تطویر ناصبی درین مقام
محض از فضول کلام است موجب ملال مستمعین کما لا یخفی قوله زیر که باجماع قطعی الخ
اکبر مراد از اجماع اجماع مخالفین اهل بیت است فحاله کمال اجماع العقیقة فی عدم الحجية

واکر فراد از ان اجماع است پس دعوی انعقاد آن از علایه محبت عاری قوله و ظاهر
 است که مضمون این روایت الخ در جواب این کافی است ^{الظاهر} اذالم یکن للممر
 عین صحیح فلا غرو ان یرتاب و الصبح مسفر بالجماع کسی که کتب امامیه را دیده میداند که این
 حرف ناصبی یا ناشی از جهل باشد اول امامیه شده و یا غشاده عصیت بصر بصیرت او را کور ساخته
 و الا دانستی که اوله فضیلت جناب الحکم کم از اوله فضیلت جناب سید المرسلین صلوات
 نیست بر کافه انبیا و رسل قوله بطریق نمونه الخ در محال نیز دریافته که فساد و دلیل را فساد
 مدلول لازم نیست و از زشتی نمونه چیزی وقتی چلی به بدی آن چیز میتوان برود که نماینده
 نمونه از مردین کاذب قادر نباشد و الا منظور بلکه مقطوع آنست که او در نمودن نمونه خیانت
 بکار برده پس بدی نمونه دلیل بدی آن چیز نمیتواند شد ^{صدا و صوت} و رتیکه نماینده محال
 شتمت باشد علاوه اینکه بحمد الله تعالی عنقریب ظاهر میشود که هر چند این ناصبی بکمان خود این
 اوله را ضعیف انگاشته از جمله اوله امامیه انتخاب نموده آورده تا او را تضعیف آن ممکن و میسر
 شود و خالی از قصور است و از شایعه نقصان علی رغم انفس ^{الناصر} منزه و مبرری
 قال الناصب المماعد علیہ ما علیہ شبهه اول آنکه الحکم در علم افضل بودند بر انبیا پس افضل
 باشند در مرتبه زیرا که خدای تعالی میفرماید قل ینبئکم عن انفسکم الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و
 قدر وی الراوندی عن ابی عبد الله هم قال ان الله فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیا بالعلم و ورثنا
 علمهم و فضلائنا علیهم و علم رسول الله صلوات الله علیهم و علی آله و سلم و علی اولادهم و علی من
 ینبئهم الذین یعلمون و الذین لا یعلمون جواب آنکه این خبر علی فرض
 اصح و دلالت میکند بر زیادتی الحکم در علم و استیجاب علوم مرسلین زیرا که متأخر بر علم متقدم ناظر
 و مطاع میباشد و چون شخصی در زمان متأخر باشد از علمای سابقین بلا شبهه علم جمیع آن علمارا
 احاطه میکند بخلاف علمای معاصر یا متقدم که احاطه ایشان بر علوم معاصرین و متأخرین صورت
 نمی بند و ازین قضایست جزئی فضیلت کلی در علم هم حاصل نمیشود چه جای صفات دیگر و این
 را جمالی روشن کنیم نحوی این زمان که سائل کافی و الباقی و وافهم و تصانیف ابن مالک
 و ابن هشام و از بری و غیره علمای نحوی که سابق گذشته اند احاطه نمایند با شبهه علم او و بحکم سائل نحو
 زیاد بر علم هر یک ازین علمای مذکورین خواهد بود و زیرا که هر یک ازینها بحکم سائل استخراجه و دیگر
 و نکات طبع زای او اطلاع نداشته و مقرر است که الصناعات انما تکمل بتماحق ^{الافکار} و این

و این نحوی

مذکورین

را بد

و تبیح

منطقی

را آورده

و طفلی که

علم اکثر

تفضیل

که موجه

و همان علم

که مدار

باشد

از عهد

اقول

اصح

مضمون

بدانکه

و دوم

است

افضا

بر

است

فضی

ب

و این نحوی بر همه آنها اطلاع حاصل کرده است و باین همه زبیه او در نحو بر این پایه یکی از این عالمی
مذکورین نخواهد بود تا با فضیلت چه دوسد زیرا که رسوخ و در علم و تحقیق نظر و غور و فکر و مسائل
را بدلائل آن شناختن و ما خذهر و قیقه را در یافتن و استخراج مسائل نادره بقوت تفحص
و تتبع کلام عرب اصالة فضیلتی است که اصلا استیجاب و عبور بدان خمیر مدو علی هذا القیاس
منطقی این زمان را نتوان گفت که از ارسطو و ابو نصر فارابی و ابو علی بن سینا کوی مسابقت
را بوده است حال آنکه بر سبب خیر چات همه اینها اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود
و طفلی که عرض سیغی خوانده برخیلان بن احمد بر تروق فائق نمیتواند شد سلیمان یکی از کثرت
علم کثرت جواب لازم نیاید و مدار فضل عند الله بر کثرت ثواب است نه بر کثرت علم و الا
تفضیل حضرت خضر بر حضرت موسی لازم آید و هو خلاف الاجماع بدانکه لیکن کثرت علم
که موجب کثرت ثواب است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده
و همان علم مراد است در آیه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و هر نهی را علمی
که مدار اعتقاد و عمل است بود اتم حاصل بود اگر زیادتى و فضیلت است آنچه را یاد یکبار را
باشد در علوم و یکبار خواهد بود و دلیل این مدعا آنکه اگر آن علم در نبی بود چه اتم حاصل نباشد
از عهده تبایخ و بیان احکام چگونگی بر اید و غرض بعثت از وی چگونگی نه بحدود انجم است
اقول قول جواب ازین شبهه آنکه الح تم ریاض ناصبی این حدیث را بقول خود علی فرض
الصحة مردود است باینکه هرگاه روایت شواهد داشته باشد از آیات و احادیث متواتر
مضمون آن قطعی خواهد بود و گو من حیث السند ضعیف باشد و هرگاه این روایتی پس
بدانکه حدیث مشتمل است بر دو مقدمه یکی اینکه جناب الله از انبیای سابقه عالم تربودند
و دوم اینکه عالم تر افضل میباشد بر یکبار در علم ازو کمتر باشد و کلام ناصبی چنانچه می بینى صریح
است در اینکه ناصبی ضخمی را مسلم داشته منع کبری مینماید یعنی ضرر نیست که اعلم
افضل باشد بر یکبار او ازو عالم تر باشد و این منع او در حقیقت منع صحت کتاب الله ورد
بر سبب مختار صانع و عالمی کبار خود شن است زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید یرفع
الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الذین آمنوا و لم یعملوا الصالحات و الذین آمنوا و لم یعملوا الصالحات
و فی لیست علم در اخبار العلوم از ابن عباس روایت میکند الله اما در جات فوق در جات المومنین
بسیار است و در جات سیره خمس مایه عام و ازینجا واضح میگردد که مراد از اولو العالم کسانی

و این نحوی بر همه آنها اطلاع حاصل کرده است و باین همه زبیه او در نحو بر این پایه یکی از این عالمی
مذکورین نخواهد بود تا با فضیلت چه دوسد زیرا که رسوخ و در علم و تحقیق نظر و غور و فکر و مسائل
را بدلائل آن شناختن و ما خذهر و قیقه را در یافتن و استخراج مسائل نادره بقوت تفحص
و تتبع کلام عرب اصالة فضیلتی است که اصلا استیجاب و عبور بدان خمیر مدو علی هذا القیاس
منطقی این زمان را نتوان گفت که از ارسطو و ابو نصر فارابی و ابو علی بن سینا کوی مسابقت
را بوده است حال آنکه بر سبب خیر چات همه اینها اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود
و طفلی که عرض سیغی خوانده برخیلان بن احمد بر تروق فائق نمیتواند شد سلیمان یکی از کثرت
علم کثرت جواب لازم نیاید و مدار فضل عند الله بر کثرت ثواب است نه بر کثرت علم و الا
تفضیل حضرت خضر بر حضرت موسی لازم آید و هو خلاف الاجماع بدانکه لیکن کثرت علم
که موجب کثرت ثواب است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده
و همان علم مراد است در آیه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و هر نهی را علمی
که مدار اعتقاد و عمل است بود اتم حاصل بود اگر زیادتى و فضیلت است آنچه را یاد یکبار را
باشد در علوم و یکبار خواهد بود و دلیل این مدعا آنکه اگر آن علم در نبی بود چه اتم حاصل نباشد
از عهده تبایخ و بیان احکام چگونگی بر اید و غرض بعثت از وی چگونگی نه بحدود انجم است
اقول قول جواب ازین شبهه آنکه الح تم ریاض ناصبی این حدیث را بقول خود علی فرض
الصحة مردود است باینکه هرگاه روایت شواهد داشته باشد از آیات و احادیث متواتر
مضمون آن قطعی خواهد بود و گو من حیث السند ضعیف باشد و هرگاه این روایتی پس
بدانکه حدیث مشتمل است بر دو مقدمه یکی اینکه جناب الله از انبیای سابقه عالم تربودند
و دوم اینکه عالم تر افضل میباشد بر یکبار در علم ازو کمتر باشد و کلام ناصبی چنانچه می بینى صریح
است در اینکه ناصبی ضخمی را مسلم داشته منع کبری مینماید یعنی ضرر نیست که اعلم
افضل باشد بر یکبار او ازو عالم تر باشد و این منع او در حقیقت منع صحت کتاب الله ورد
بر سبب مختار صانع و عالمی کبار خود شن است زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید یرفع
الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الذین آمنوا و لم یعملوا الصالحات و الذین آمنوا و لم یعملوا الصالحات
و فی لیست علم در اخبار العلوم از ابن عباس روایت میکند الله اما در جات فوق در جات المومنین
بسیار است و در جات سیره خمس مایه عام و ازینجا واضح میگردد که مراد از اولو العالم کسانی

باشند که بحسب علم زیادتی داشته باشند بر مومنین چه ایمان را علم فی الجمله لازم است کما لا یحقیق
 و هم میفرماید قل اهل یتقونی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و این آیه بتقریب با تقدیم
 ولایت بر مطلوب مینماید و از اینجا است که غایبی استلاف و اخاف امامیه و اشاعره استدلال
 می نمایند بر فضیلت انبیا از ملائکه باین آیه چنانچه شارح موافق از اینجا است مزی شر فی شرح
 الیه و هم غزالی در کتاب احیاء العلوم بعد از آنکه استشهاد بر فضیلت عالم بقول جناب حق
 سبحانه و تعالی شریف اندانه لا اله الا هو و الملائکه و اولو العلم نموده میگوید فانظر کیف بدار بنفقه
 و شنی بملائکه و ثلث اهل العلم و ناهیک بهذا شرف و فضلاء و جلال و نبلا بالجمله اگر استیجاب
 آیات و احادیث درین باب نموده شود کلام خارج از ما نحن فیه میث و دو کافی است درین باب
 استدلال حق تعالی بر فضیلت حضرت آدم بر سایر ملائکه بعلم حضرت آدم با سایر که به تعالیم جناب
 حق سبحانه و تعالی حاصل کرده بود و سکوت اعترافی ملائکه در باب فضیلت او نظیر بحجر و اینکه
 برین علم زیادتی علم داد و متکشف کرد وید کما قال الله تعالی و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه
 فقال المیتون بی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العالیم
 الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم قال الم اقول لکم انی اعلم غیب السموات و الارض
 و اعلم ما تبد و رو ما کنتم تحکمون بالجمله این مقدمه از جمله اسامی بین العقلاء است لیکن
 انکار شده صاحب فضیلت عالم را بر غیر عالم گوید مزی باشد متضمن دو فائده است یکی
 نفی فضیلت حضرت جناب رسالت مآب بر سایر انبیای سابقه که بالفعل کلام و راست
 و دوم نفی فضیلت علی بن ابیطالب عم سر جناب خلفه ثانی که در مرتبه پیغمبر الهی یگانه روزگار
 و قول ایشان کل الناس افقه من عمر حتی یخدرات فی النجاشی بر صفحه روزگار از جمله یادگار و تمثیلی
 که آورده اصلا مطابق محتمل نه نیست چه از جمله بدیهیات است که هرگاه جمعی تلامذه یک
 استاد باشند که بحسب زمانه تقدم و تاخر داشته باشند و فرض نمائیم که تلمیذ متاخر از آن
 استاد معلوم بسیار اکتساب نموده که تلامذه متقدمه را آن جامعیت حاصل نبوده متاخر اعلم
 از آنها افضل خواهد بود و اینها متقدم باشند و افاده معلوم جناب پیغمبر ما و آنچه امامیت آنحضرت
 که از جناب حق تعالی شده هرگاه زیادت داشته باشد بر عالم انبیای سابقه البته از آنها افضل
 خواهند بود و هرگاه اینها افضل باشند در علم بر انبیا فضیلت مطابق که از قول حق تعالی
 یتقونی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون مستفاد میشود به ثبوت پیوست و درجات ایشان از آنها

از آنها

و این

بهر

کتاب

احسن

که دوم

نیست

خاتم

علی

طاهر

خود

بر مرتبه

باید

بود

و من

هذه

کما

و نه

ت

۵۵

با

ف

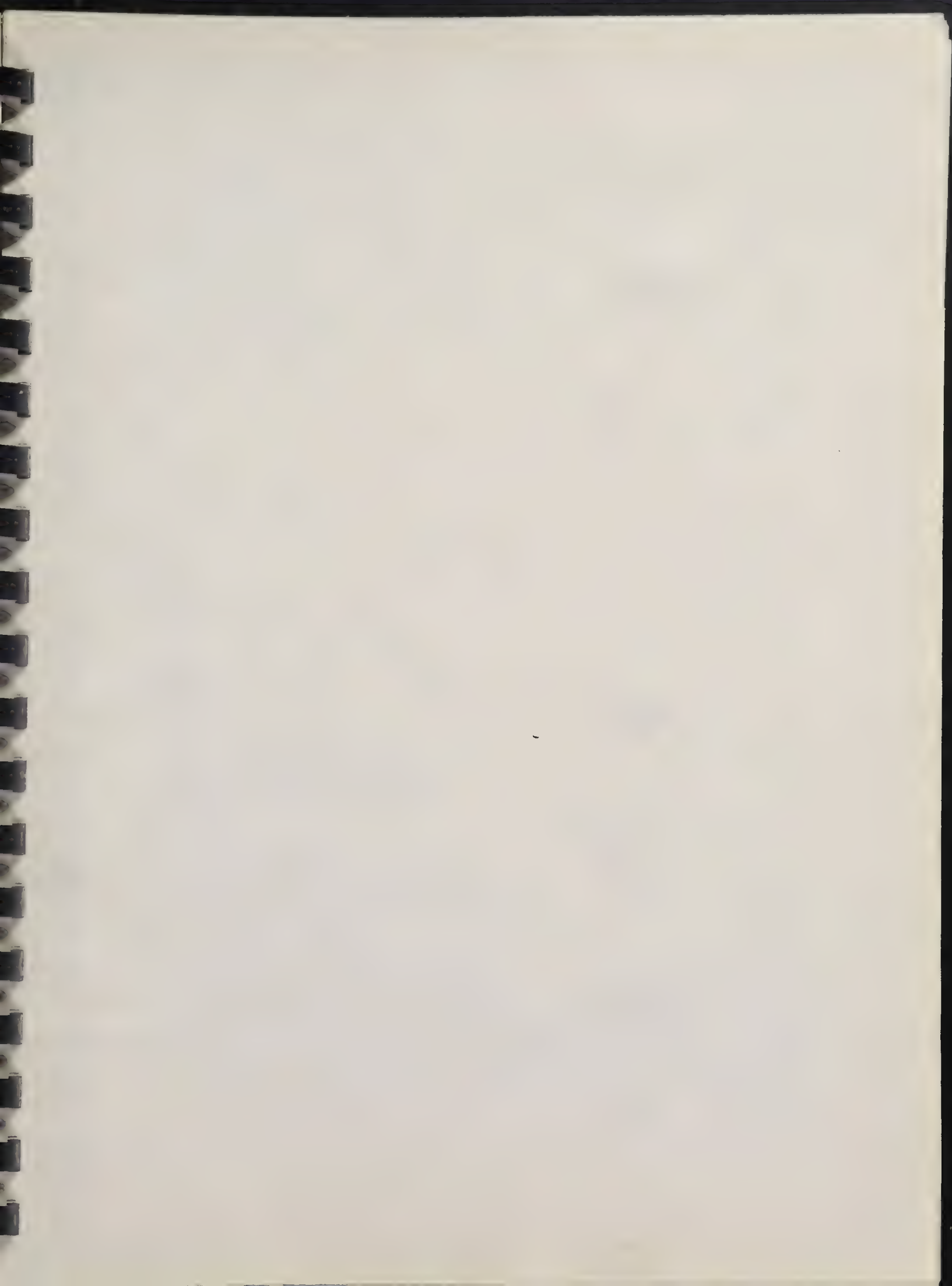
-

-

-

-

از انهام رفع کردید چنانکه دانستی و فضیلت آدم باین آیه بیحد و انتساب بر ما که ثابت میگردد و
 و این مرادنا فی ذلک المقام از بد من ذلک بالجمله آنکه بکاتب کافیه اثبات فضیلت پیغمبر ما
 بر انبیا و همچنین فضیلت انبیا بر ملائکه مثل تفسیر کبیر و شقای قاضی عیاض و مواهب لدنیه و دیگر
 کتب کلامیه مرادنا نموده میداند که بامثال چنین ادله که نوشته اند منظور فضیلت آنحضرت
 است علی الاطلاق و منظور امامیه هم از دعوی فضیلت جناب امیر و باقی ائمه همان است
 که قوم را منظور از فضیلت پیغمبر خداست بر انبیای سابقه و امری زائد بر این مطالب نیست
 نیست پس مانع مقدمات اوله فضیلت ائمه در حقیقت مانع مقدمات اوله فضیلت جناب
 خاتم الانبیا است کما لا یخفی و ایضا هرگاه فضیلت ائمه فی الجمله بر انبیا واضح گردید فضیلت
 علی الاطلاق هم بمحض ثبوت میرسد لعدم القول الثالث اما عدم فضیلت عامی متأخرین بر
 علی سابقه با وجود فرض علمیه متأخرین پس بر تقدیر تسلیم بنا برین خواهد بود که متأخرین
 خوشترین متقدمین میباشد و آنها سائده متأخرین اند و معاینه را فضیلت متحقق است
 بر متعاین و آن در اینجا نیز مفقود است علاوه برین آنکه اگر قول تو علی الاطلاق صحیح باشد
 باید سیبویه و ابوعلی سینا و فلاطون از سائده خود از حیثیت آنکه آنها عالم تر باشند از آنها
 بوده اند افضل نباشند و لا یقول به اخذ و ایضا اگر مقدم و مقتدا بودن متعین عدم فضیلت متأخر
 و مقتدی باشد لازم می آید که استدلال فخر رازی که امام تست بقول حق تعالی اولئک الذین
 هدی الله فیه دینهم اقتدیر فضیلت جناب خاتم النبیین علی الانبیا السابقین صحیح و درست نباشد
 کما لا یخفی قوله سلمنا لیکن از کثرت علم کثرت ثواب لازم نیاید الخ بدانکه فخر الدین رازی بیست
 و نه دلیل در اثبات فضیلت پیغمبر آخر الزمان ذکر نموده و همچنین دیگر علایمی اهل سنت در
 اثبات خود و لایزال بسیار بر اثبات فضیلت خاتم الانبیا مذکور ساخته اند که بمثل آنچه ناصب
 عداوت و عنترت طاهره درین مقام میگوید منتقض می توان ساخت هر که درین باب شک داشته
 باشد بان رجوع نماید پس یا نا جنسی محال نزاع را نه فیمیده و یا آنها اوله مطابق دعوی خود مذکور
 ساختند و همچنین کلام جلای است در باب فضیلت انبیا بر ملائکه و ایضا لازم می آید که جناب
 سید المرسلین صلعم آنچه از اسباب فضائل خود و جناب را حدیث صحاح ایشان ذکر نموده اند
 همه بیجا باشد تفصیل این اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود روایت نموده قال جاء العباس الی
 رسول الله صلی الله علیه و آله فسمع شیئا فقام النبی علی المنبر فقال من انافقا و انیت رسول الله قال



ان هذا الشيء عجيب چگونه موجب کثرت ثواب نشو و کثرت علمیکه حق تعالی آنرا بانبیا
و اوصیای خود تعلیم فرماید و آنها را بان ستایش نماید و آنها بان مبالغت نمایند و همچنین
میگویند که منجمله اوله فضیلت خاتم الانبیاء رحمه الله تعالی بودن است و ارتفاع ذکر آنحضرت
در اذان و اقامه و قنوت و سایر مواضع و طاعت آنحضرت را بطاعت خود و همچنین در باب
دیگر امور و توحیدی نمودن آنحضرت بایات کتاب الله و بودن معجزه آنحضرت افضل از
معجزه دیگر انبیا و لقای معجز آنحضرت با وجود اینکه از جنس اعراض است اعنی المحروف
و الاصوات بخلاف معجزات دیگر انبیا با وجودیکه از قسم جواهر بوده فانی شده و قس
اوله الاخر علی ذلک و باین همه مختر الدین رازی در تفسیر کبیر بر فضیلت آنحضرت بر سایر
انبیا احتجاج نموده پس ناصبی یا باید قائل شود باینکه هر یکی ازین موجب کثرت ثواب میشود
پس باید کثرت علم که فضیلت آن از کتاب الله ظاهر میشود بطریق اولی موجب مزید
ثواب گردد و یا قائل شود بعموم دعوی و یا بجهان امام خود فایده تراشاید و اگر مراد آنها اثبات
فضیلت بمجموع اوله باشد مراد امامیه نیز همین خواهد بود پس باز جهل ناصبی با آنچه مراد
قوم است ثابت میشود قال الناصبه الممانده علیه ما علیه مشبه دوم تمسک کنند
بر روایت حسن بن کبش عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه و آله بنی ابي طالب و قال
هذا خیر الاولین و الاخرین من اهل السموات و الارضین و نیز بر روایت امین حسن بن کبش
عن ابی وائل عن عبد الله بن عباس قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی جبرئیل علی خیر البشر
من ابی فقد کفر جواب آنکه این روایات از ان جنس است که امامیه متقدمانند بر روایت
آنها و حالت روایت اینها قسمی که هست سابق روشن شده است و هذا نزد خود امامیه
هم این هر دو خبر از غیر اعتبار ساقط اند و سند درست ندارد زیرا که حسن بن کبش و من
بعده من الرواة همه مجاهیل و ضعفا اند کما نصل علیه علمای رجالهم و باینهمه بر مدعای فتنه
زیرا که تخصیص بغیر انبیا در مثل این عجمیات در کلام رسول شایع و ذائع است اگر یکجا ذکر
نکرده باشند قیاس بر عامی دیگر منظور و ملحوظ خواهد بود و عام مخصوص حجته نمیشود یا حجت
ظنی است لایجاب فی الاعتقادات سالما للعموم فی الاشخاص لان السالم العموم فی الاوقات
زیرا که این خیریت عامه حضرت امیر را در حیات پیغمبر خود بلا شبهه و بلا نزاع حاصل نبود و جهت
آنکه پیغمبر از حضرت امیر افضل بود و در جماع بشر و اولین و آخرین داخل پس مراد غیر آنوقت

فوق
نصاب
والم
بیت
اسه
ظاهر
از
نبیا
امیر
بنی
عالمی
عموده
آید که
سبایی
باب
در آنچه
بیست
امری
بنی
مردان
ستی که
فضیلت
موجب
تعالی
بدان

است و مراد از اولین و آخرین اولین و آخرین آنوقت اند و هر دو صحیح عندا همراسته آنست لانه افضل البشر
فی زمان خلافت و لا محذور فیه و لا نزاع انتهی اقول قوله جواب آنکه این روایات از ان جنس است که
در وفیست بی غیر و بی چه ما بحمد الله تعالی عنقریب و واضح گردانیدیم که علمای سنیان باین
احادیث در کتب خود روایت نموده اند از انجمله امام سنیان است احمد بن حنبل و صاحب مسند و
ابن ابی و سید علی الهمدانی الشافعی و ابن مردویه و هم عایشه بنابر آنچه در شرح حج الباقه ابن ابی الحدید
و غیره مذکور است حدیث خیر الخلق و الخلیفه را در روایت محمود و حدیث علی سید العرب از جملة
احادیث صحیح است و ایضا شیخ علی متقی در کنز العمال از خطیب از ابن مسعود و
جابر و صاحب فردوس الاخبار فی حرف العین که از علمای سنیان حدیث علی خیر البشر من ابی فقد
کفر را روایت کرده و هم صاحب کتاب خصائص عابیه محمد بن علی الکاتب النظیری از عایشه روایت
نموده که او در حق علی گفت ذاک خیر البشر لا شک فیه الا کافر و ابن مجاهد در کتاب ولایت و اعمش
از ابی وائل و از عطیه او فی از عایشه و خطیب خود از زمی از زبیر بن کنی و عطیه او فی و قیس بن
ابی حازم از جریر بن عبدالله و ابن مردویه از حذیفه و ثخیر الدین رازی در نهیة العقول از ابن
مسعود و این حدیث را روایت کرده اند پس ناصبی یا جاهل با حدیث کتب خود است و یا
اینکه بگوید علی رعم اهل البیت احمد بن حنبل و عایشه صدیقه و غیره از علمای ایشان در اثنای
روایات را فسخ شده بودند فاغترزوا یا اذلی البصار ماوه برین آنکه خوارج بالاتفاق نزو سنیان از
شیعه امامیه بدتر اند پس هرگاه جامع صحیح بخاری و غیره روایات خوارج را حجت دانند و حدیث
آنهارا موصوف بصحت سازند اگر بعد ازل احادیثیکه شیعیان بان معتقد اند عمل نمایند چرا
جائز نباشد فکر اینکه بگویند که حرم تمسک بدان من اهل بیت رسول صاتم که مسلک شیعیان است
قابل مغفرت نیست بخلاف سب علی بن ابیطالب و عداوت آنحضرت که خوارج بان اختصاص
دارند چه کنجایشان مغفرت در ان است قوله و سند درست ندارند الخ در محال خود تقریر یافته
که هرگاه حدیثی باشد که مطابق مصححون آن آیات و احادیث قویه دیگر وارد شده باشد قول حججه
آن از جملة واجبات و ضروریات است و انکار آن سلب از انکار کتاب خدا و احادیث رسول
کو آن حدیث بحسب سند ضعیف باشد علاوه برین آنکه دانستی که مدار اعتقاد است
امامیه اصلا بر اخبار احاد نیست که سند صحیح داشته باشد پس این قسم یا و کوهی که این
فضیلت پناه برای انهار تبخیر خود مینماید از سر مضحک و باطل باشد و ایضا تصحیح حدیث

حدیث
ناقص
مکمل
از نظر
خواه
انس
معرض
عمی
اتفاق
تعیین
استدلال
ازین
پیغمبر
بیجان
خفا
نداشته
اعتقاد
فائده
الانسان
به
بایسته
و بحیثی
یعنی
در
فره

حدیث نزد امامیه منحصر در وثاقت روایت آن حدیث نیست بلکه چون زمانه جناب ائمه دین
تا پانزین صد سال بفضل الهی استمرار یافت اکثر اوقات چنین اتفاق افتاده که بعضی روایت
مناصرین بعضی معصوم که تالیف کتاب حدیث می نمودند متاخرین نزد امام متاخر آئین آورده
از نظر شیعه ای شان میگردانیدند تا صحت و سقم آن احادیث را از ان امام دریافت نمایند
خود سند آن ضعیف باشد خواه قوی و حال احادیث امامیه حال احادیث مستنیلان نیست که آنچه
انس و ابهریره و ابو موسی و غیره از ائمه خواستند یافتند و هانقسم الی الان ماند و نشد که باز
بمعترض امتحان در آورند و در خدمت یکی از جناب معصوم رفته تصحیح نمایند قوله و بالیه تنهیه بر مدعا
نمی نشیند الخ دلالت میکند بر اینکه ناصب عداوت اهل بیت را کاهی سلوک طریق استقامت
اتفاق نیفتاده و الا در محال خود و مشیت و مبرهن شده که ظواهر قرآن و احادیث صحت است و از
عموم قبیال است عموماً آن و شک نیست که مادام عدم قیام دلیلی قطعی بر تخصیص عموم صحت
استدلال. عموماً از جمله مسلمات پس یا ناصبی اول بدلیل قطعی ثابت نماید که مراد
ازین اولین و آخرین ماعدای انبیاء و ملائکه اند و یا قایل شود بصحت استدلال و یا تضام بقیل
پیغمبر انانید العالمین عالمای مستنیلان نمودند اند بر افضلیت جناب خاتم الانبیا
سبحان الله پس این استدلال صحیح باشد و حال آنکه مشمول آن با اولین و آخرین فی الجمله
خفائی دارد و استدلال بقول آنحضرت در حق علی خیر اولین و آخرین در حقیقت و صحت
مداشته باشد با وجود قوت دلالت آن اینها شیعیان و ناصبیان هر دو مدعی آنند و ناصبی که مدار
اعتقاد شیعیان نه بر یک لفظ و دو لفظ از احادیث است تا مناقشه ناصبی در دلالت آن لفظ
فائده بحال او بخشد بلکه مدار آن بر امور جمعه است که قایلی از کثیر آن دانستی قوله لکن
الاسلم التعموم فی الاوقات الخ در علم اصول تقرر یافته که آنچه بدلیل قطعی خروج آن از حکم عام
به ثبوت پیوسته باشد در حکم تشنی است و عام حسب عموم در باقی حجت خصوصاً نظر
باینکه متکلم از حکم عام که مینماید خارج مینماید غالباً لا تری الی قوله لیسهاک من هاک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة و قوله تعالی بای من کسب سیئة و اعطت به خطیئة و قوله تعالی من
یعمل بدشقال ذرة خیرا یرده و اذا مثال آن تمام کتاب ایضا تصور باید نمود پس اگر قول این ناصبی
در صحت باشد باید بچیک ازین آیات. عموم حجت نباشد و هر که مواقع استدلال عالمای
فریقین را در کتاب کلامیه استدلالیه و همچنین کتاب استدلالیه فقهیه دیده میداند که اینقسم



استدلال از جمله عادات مستحبه و سنت ویرینه عوامی امام ائمت او البته چنین باشد و الا
 بنا بر آنچه گفته اند که تا مرگ عام او قد حص باید هیچ عام حجت نباشد قال الناصب الحامد
 علیه ما علیه شهادت میروم تمسک کنند بروایت محمد بن عبد الله بن ابی خافه الاشعری القمی در
 کتاب نصاب عن ابی جعفر عم و بروایت محمد بن یعقوب الکلبی فی الکافی عن ابی عبد الله
 هم انهم قالوا فی تفسیر قوله تعالی قل الروح من امر ربی هو خالق اعظم من جبرئیل و میکائیل
 لم یکن مع احد من غیر محمد و هو مع الاممه یوفقه و یسد و اب آنکه در سند حدیث
 اول هشام بن سالم واقع است و حال او معلوم است که مجسم محض و ماحول حضرات ائمه بود
 و در سند حدیث دوم ابوبصیر است که خود اعتراف بکذب خود نموده بر حضرات ائمه و افشاء
 الله فی آله آن نیز که از ان کرده سلمنا صحت لیکن نحوای این حدیث منافی عصمت پیغمبر و ائمه
 اعتقاد زیرا که محتاج باتالیق و مورد کسی است که خود معصوم نباشد و ایند فرشتگان محتاج
 اتالیق و مورد نیست پس درین امر نقصان ظاهر از انبیای ماضی و جناب پیغمبر و ائمه را
 حاصل میشود که آنها کمال عصمت داشتند و خوا و بخود موقوف و معصوم بودند و جناب پیغمبر
 و ائمه را احتیاج باتالیقی بود که در هر وقت ایشان را از خبردار سازد و بر راه راست وارد معاذ الله
 ازین احتمال قاعد و نیز گوئیم که بود روح همراه پیغمبر بشرط عصمت او است یا نه ازین دو
 شق یکی را اختیار باید کرد اگر است پس انبیای ماضی که روح همراه آنها بود غیر معصوم باشند
 و هو باطل بالاجماع و اگر نیست پس پیغمبر و ائمه معصوم نباشند فی خدا بقسم که محتاج شدند
 باتالیقی روح و تفصیل انبیا صلعم بر پیغمبر و ائمه لازم آید که آنها بدون مصاحبت روح معصوم
 بودند و ایند با مختصا جت روح و در مقام شیخ ابن بابویه را تنها شاکر و فی است که در کتاب الاعتقاد
 خود بنامک باند می سراید ان الله لم یخلق خلقا افضل من محمد و ائمه و هو لا راجب احبار الله
 و ان الله یحبهم اکثر من غیرهم و ان الله یحبهم اکثر من جمیع خلقه و برینه و باز خود حضرت ایشان
 در کتاب الامالی بروایت صحیح در ضمن خبر طویلی که منضم قصه تزویج حضرت زهرا با حضرت امیر
 است عن الصادق عم عن ابائه هم روایت کرده اند ان الله تعالی قال لیکن اللجنة من الملائكة
 و ارواح الرسل و من فیها الالهی زوجت احب الناس الی من احب الرجال الی بعد انبیاء
 و این روایت صریح ند میکند بر آنکه انبیا محبوب تر اند نزد خدای تعالی از حضرت امیر و عذر
 این بابویه درین تناقض صریح و تمهافت قبیح غیر آنکه دروغ کو را حافظه نمی باشد چیزی دیگر

و دیگر معلوم
 و شیخ این
 بیار که تا
 از جمیع
 من انبی
 صرفا
 صاحب روا
 رجعت
 تعرفوننا
 بائمه
 و در و جا
 سرانجام
 هو الط
 نبوت
 مثال
 برانید
 و در حق
 محاله
 ائمه
 فلو
 و مقار
 و کوا
 و در
 ابو
 بقول

دیگر معاموم نمیشود و این قسم تناقض و تضاد است و دلائل این فرقه از میر تاج پاست
 و شیخ ابن بابویه درین حدیث استناد همه است از همین مسئله ما نحن فیه مثالی برای این تناقض
 بسیار کم تا کلام اجنبی در میان نیفتد مثلا جمیع امامیه دعوی میکنند که حضرت امیر اعراف با سه بود
 از جمیع پیغمبران موعود پیغمبر زمان خود و شیخ ابن بابویه درین باب روایتی دارد عن ابی عبد الله
 من انشی صلحنا قال لعلي رضى يا علي ما عرف الله الا نادا ننت ولا عرفنى الا الله وانت ولا
 عرفك الا الله وانا باز خود شیخ ابن بابویه در کتاب المعراج در ضمن خبر طویلی از ابو ذر عن النبی
 صلح روایت کرده اند انه قال لما خرج لي الى السموات جاري ملائكة كل سائر و سلموا علي وقالوا اذا
 رجعت الى الارض فاقر عايانا السلام واعلم ان شوقنا له طويلا فقلت لهم يا ملائكة ربلي هل
 تعرفون ناحق المحرفة قالوا لم لا نعرف فكم البني آخر الحديث پس این روایت صریح دلالت کرد که
 ملائكة هر آسمان را حق المحرفة پیغمبر و امیر المومنین حاصل بود پس عصری که در خبر متمسک به
 در دو جا واقع است باطل محض گشت در اینجا هم شیخ ابن بابویه را غیر از عذر مقرر می چیزی
 سرانجام نمیشود و نیز خبر اول مصرح است بآنکه انبیاء و رسال اصل معرفت خدا کما
 هو الظاهر یا حق معرفت خدا کما هو الجبر و حاصل نبود و هر که را معرفت خدا کما یزنی حاصل نباشد قایل
 نبوت و رسالت چگونه خواهد بود و نیز خبر مذکور دلالت میکند بر نفی حق معرفت از انجمن اطهار
 مثل حنین و من بعد ها و هو خلاف مذهبهم چون حال شبهات ایشان در باب تفخیل با همه
 برای انبیاء بطریق غمونه معاموم شد حالا لازم آمد که غلو ایشان در حق الله و تحقیر و یانست ایشان
 در حق انبیاء بتفصیلی که لائق این رساله مختصر است بیان نمائیم تا مراد با ایمان بسبب
 مجابست و مصاحبت این فرقه از روی انبیاء در روز قیامت شر منده نگردد و در حق حضرات
 الله و دیگر اولیا و صلحای امت که اعتقاد بزرگی ایشان دارد از جاوه اعتدال بیرون نرود از جمله
 غلو ایشان در حق الله و تحقیر انبیاء هم آنست که گویند پیدایش انبیاء طفیلی الله است
 و مقصود بالذات آفرینش الله بود و این بدان ماند که اصیل را طفیلی نائب مقرر کنند
 و گویند که نصب اضیال محض برای نصب نائب بود و هو خلاف العقول متمسک ایشان
 درین باب روایت شیخ مفید است یعنی محمد بن اطمینان که استنادش برین مرتضی و شیخ
 ابو جعفر طوسی است عن محمد بن الحنفیه قال قال امیر المومنین سمعت رسول الله صلح
 يقول انا سيد الانبياء وانت سيد الواصلين وانا لانا لم يخلق الله الجنة يا علي ولا الملائكة ولا الانبياء

و این خبر از مقتضیات قوم است بلا شبهه زیرا که در مفهوم او که امتناع الهی است امتناع غیره
است توقف و احتیاج نفی ثانی برای نفی اول ضروری است و الا ترتیب امتناع او بر امتناع
اول محقق نشود و هر بدیهی جدا و در اینجا توقف وجود جمیع انبیاء بر وجود آنحضرت و امیر صریح
الافتقار است و اگر توقفی باشد نسبت بابائی کرام و پیغمبرانی که داخل سلسله انبیا اند خواهد بود
و آن هم بعنوان ابوت نه بعنوان نبوت چه جائز بود که آنجا عهد پیدا شوند تا نسل آنها جاری شود
و پیغمبر نشوند و در حق آنکه و جنت خود را اینقدر هم متصور نیستند باز خدا یا مگر ناانکه که موکل
بحفظ ایشان باشند یا مأمور بامداد و تصرف ایشان و کتابت اعمال ایشان و از جنت مواضعی
که مسکن ایشان و متعلقات ایشان باشد پس معلوم شد که اگر این خبر صحیح هم می بود مراد
از آن معنی حقیقیش نمیشد بلکه قرص محض بیان غایت حضرت حق است در حق خود و در
حق حضرت امیر و آنکه هدایت خالق و ارشاد انام بهر دو طریق ظاهر و باطن که باخذ اول جمیع یاران
و اصحاب آن جناب اند و مصدر ثانی جناب حضرت امیر است در غالب طرق و علامات و محتوای
هر دو راه حضرت اوست بروایت مابیشتر از جمیع انبیاء و اوصیا شدنی است و این معنی مستلزم
تفضیل حضرت امیر فقط بر انبیا نمی تواند شد زیرا که تفضیل مجموع اثبات بر مجموع اشیای دیگر مستلزم
تفضیل اجاد بر احاد هم نیست چه جای تفضیل احاد بر مجموع اقول قوله جواب آنکه در سنده
و در حدیث اول هشام بن سالم واقع است الح مرود و است باخچه دانستی که بنامی این عقیده و سائر
عقائد امامیه بر یک حدیث و دو حدیث نیست که مقدوح السند بودن آن بحال تکلیف مال تاصیب
هدایت غیرت و آل فائده تواند بخشید و ایضا واضح گشت که حدیث ضعیف چون معارضه باشد
بایات و اخبار دیگر ضعیف آن خبر را نمیرساند علاوه برین آنکه اجماع امامیه منعقد شده بر وثاقت هشام
بن سالم و نظرای او پس بحج و در روایات طعن و ذم و مست از مقتضای اجماع امامیه بر نمیتوان
داشت خصوصاً نظر باینکه اسباب و در روایات ذم منحصر در مقدوح بودن راوی نبوده چنانچه در کتاب
ضوایم واضح گردید و از اینجا روشن میشود که بر شیعیان با مثال چنین هرگز هیچ وجه حرج و خبیق
لازم نمی آید آنچه درین مشکل است آنست که باتفاق اهل اسلام جناب غایفه ثانی که امام ثانی
می و او اعظم اهل اسلام اعمی اهل سنت و جماعت است بحسب قول مخیر صادق جهر و
جیش اسامه ابن اسد مرثی خلاف فقه مأمون بودند و هرگاه انام قوم مأمون باشند حال آن قوم
چه خواهد بود و همچنین است کلام ما در باب ابوبصیر علاوه برین آنکه این گنیت ابوبصیر

ابو بصیر مشهور
و یگویی لازم
و افشای در
این ناصب
امیر است
امیر است
اتفاق بود
من عمر حسی
بابی انانی
معدلات
و انچه خلل
از خدا و غایب
نیان از
آن جناب
مذهب
و چرا از
خود را از
مطوره
می انداخت
شدی را
و اندوه
تبدیل
قبل
نباشد که
و اخطب

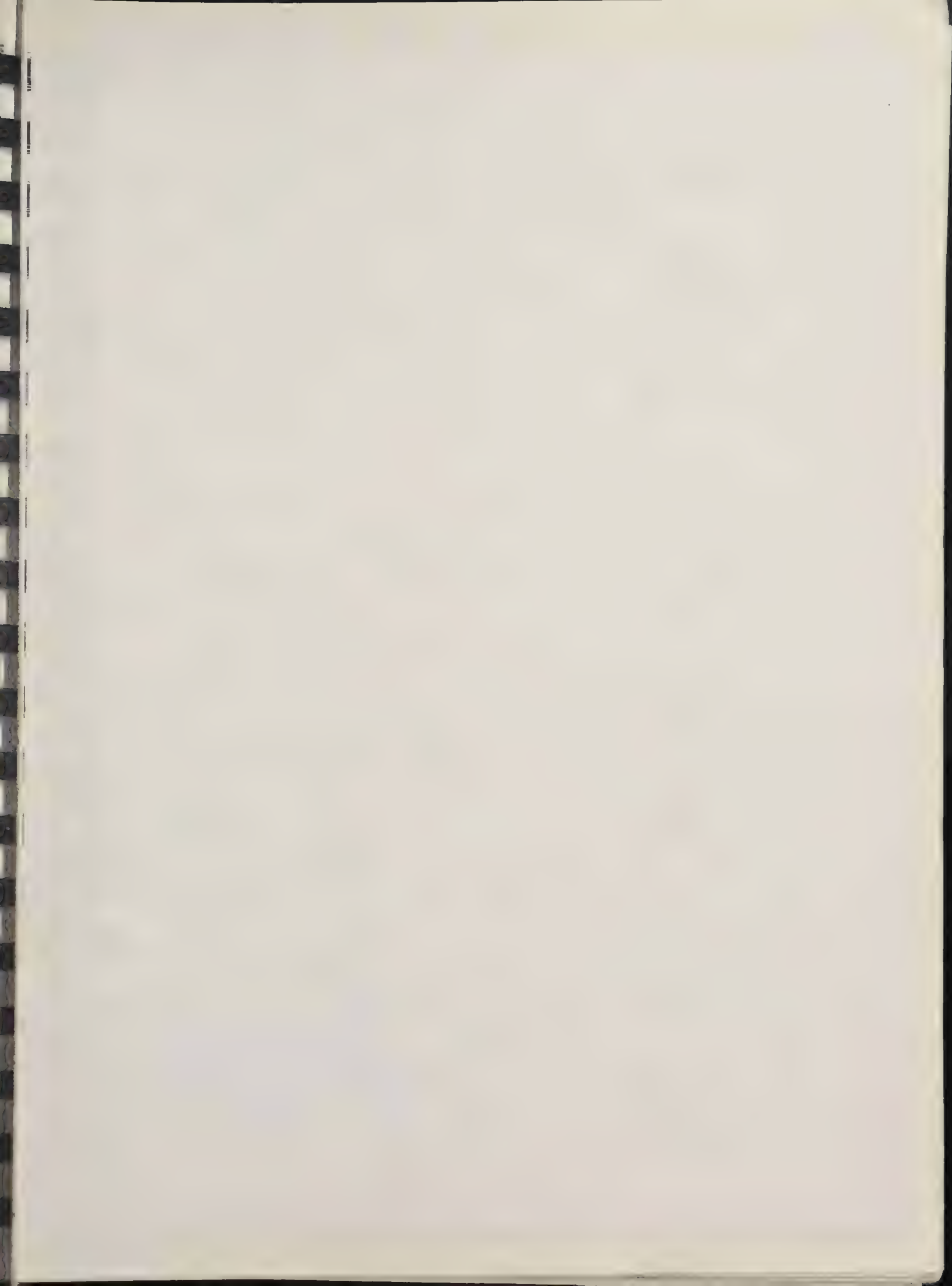
ابو بصیر مشرک است میان بسیاری از ثقات و معتق پس بمجر و ج بودن یکی از ان حرج
 دیگری لازم نمی آید و ایضا فیما سبق اما متعلق بباب احوال الرجال آنچه باین اسناد کذب
 و افشای را از که الطرف ابو بصیر سابقه متعلق دارد و بمنعخص ترفیع آمد و آنچه تفضیح و تنقیص
 این ناصب که از هر یک خاستی که درین اسناد و کتب آمده است تحقق آن شده بوجه حسن مبین
 و مبرهن گشته من شمار فایده جمع این دو را در یکجا نموده ایم لیکن و نحوای این حدیث منافی عصمت پیغمبر و آنکه
 امیت الخ این حرف از سنن ابی نعیم است و طریقی چه هرگاه پیغمبر محتاج باشد باینکه
 اتالیق او بدوی جاهلی باشد که از غایت سفاقت علی بن ابی طالب و سادات کمال الناس افتد
 من عر حتی المحدثات فی الیوت و این بوجه در عصمت پیغمبر خدا خللی بهم نرساند و سنن
 باین اتالیقی مبایات نمایند و در باب منع دوات و قتر طاس جهان پیشه اتالیقی که داشت
 بحدیث جویند چگونه سبب اتالیقی ملکی که او اعظم از جبرئیل و میکائیل باشد عصمت پیغمبر
 و آنکه خلل پذیر خواهد شد و ایضا از ادب و بیانت و انصاف عامی اهل سنت و جماعت که
 از خدا و خلق او شرم داشته باشند استکشاف حقیقت حال می نماییم که این عار و ننگ عامی
 سنن از لفظ یوفقه و یسنده به چه وجه فهمیده که مراد از ان بازداشتن از او نیست که باز نگذارد
 آن جناب آنکه در تکلیف منافی عصمت میشود چرا مراد از تسدید تسدید عمری نباشد که بنا بر
 مذہب سنن او پیغمبر صانع را با وجود قائل شدن آنرا بعصمت پیغمبر مساوی و موافق نمیکردند
 و چرا از قبیل تسدید جبرئیل نباشد که چون پیغمبر خدا در وقت فقرت و حی می خواست که
 خود را از بالای کوه بیندازد و مانع میشود و تکبیر خاطر او می نمود و چنانچه در صحیح بخاری و غیره
 مسطور است و مرادی روم آنرا بنظم آورده مصطفی را بمجر چون افراختی خویش را از کوه
 می انداختی تا بکنفتی جبرئیلش باین مکن که ترا بس دولت است از امر کن مصطفی ساکن
 شدی زانداختن باز بمجران آوریدی تاختن باز خود را سرنگون از کوه او میفکندی از نعم
 و اندوه او باز چون پیدا شدی آن جبرئیل که مکن این ای تو شاه بنی پدیل و چرا از قبیل
 تسدید خدیجه نباشد که چون در مبدای وحی پیغمبر خدا را دغدغه این میشد که این شاید از
 قبل شیطان باشد خدیجه این و آنکه را از و بر طرف می ساخت و چرا از قبیل تسدید ملکی
 نباشد که پیغمبر خدا را بر طریق مکرم اخلاق میداشت چنانچه موفق بن احمد المالکی که صدرا لایحه
 و اخطب خطابی خوارزم بود و ابو طیب نقی الدین مالکی در تاریخ بلد الامین بسیار مدح او کرده

غیر
ع
ج
بود
و
ملک
ضعی
را
و
یار
دانی
کترم
مسلم
شد
سائر
اصب
شد
میشام
بیوان
باب
و ضیق
م ثانی
همدا
آن قوم
بصیر

از خیر خوارزم محمد زنجیری روایت نموده که او بایستاد خود را از ابو ذر نقل کرده قال علی بن فقیه مناشد
 هاهنا الشوری بعد کلام طویلی و تقدیر این است من لدن کان فطینا اعظم ملک من لا انکاة تمسک الکتب
 طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیه و نهاره الحدیث سبحان الله طرفه عبد الوالی المستعین
 اعدای اهل بیت را با خاندان عصمت و طهارت که برای تعظیم پیران خود و ادای آنجا را
 مصلح و اتالیق پیغمبر خدا قرار میدهند و مطابق این را کسرشان پیغمبری نمایند و یا نمایند
 لیکن و دیده و ادای تمسک تعظیم پیران خود و از آن تجاهل می نمایند و چون خدای تعالی
 بر یکی از فضایل اهل بیت عزت ظاهره در کتب امامیه مطایفه می نمایند پس عظیمت حال اهل
 اطراف و جوانب کلام را نمی بینند و کوه و دانه در قدح و جرح آن هر چه و کید میگویند که درین
 اعتیاف و انجمنای حق خانهای این سخن نیز بر باد رود و قوله و نیز گویند که او در روح هم راه
 پیغمبر شریط عصمت است یا نه الخ میگوید و ان کتفای که شرط عصمت است و وجود و فی الجمله احدیت
 خوله روح باشد و خواه ملکی و یا کبر لیکون چون روح افضل از ملائکه و دیگر است هر که معبود او روح
 باشد باید او افضل باشد از کسی که روح معبود او نباشد چه معلوم است که بحسب قطعیات
 معلوم و استناد قطعیست متعلما متفاوتی میگردانند و این حرف بتقریب افهام و الزام این ناصبی
 شقی گفته ام و الا دانستی که وجود و دلائل نمیکند برینکه اگر او نباشد جناب انبیاء و ائمه
 معصوم نباشند چه مساعدت و اعانت بر استیجابات و تقویات قلوب و قلوب خاطر مصداق
 تسلید و توفیق میدوانند شد که جناب معصوم بدون آن هم معصوم از او کتاب محرمات
 باشد کلام لا یحقی عاده اینکه کلام نافذ جام این ناصب عداوت اهل بیت منتقض است باجمه
 که امام محی الدین حسین بن موسی و بغوی شافعی الاشعری در کتاب مصابیح از این معبود
 روایت کرده که پیغمبر فرمود و فی حدیث کسی مکر آنکه موکل است با و قریب در فیه او از جن یعنی
 از شیاطین چنانکه در شرح بان مفسر است صحابه گفتند که بتو نیز موکل است یا رسول الله
 صلوات الله علیه و من هم مکر اینست که خدای تعالی اعانت کرد و مرا پس اسامی شد پس امر
 نمیکند مرا مکر کار خوب و هرگاه رذی باشد که شیطان تسلید پیغمبر خدا نماید و آنحضرت صلوات الله
 علیه نماید پس روح القدس ائمه معصومین عام را چرا جائز نباشد و هرگاه آن عیبت و نقص پیغمبر
 خدا نباشد این جرم منقصت ائمه دین باشد قوله و درین مقام شیخ ابن بابویه را تماشا کرد و می
 است الخ هر چند که تماشای حدیث تماشا کردن بی عایشه و رقصیدن حبشیهای بنی

بنی
 شهاب
 محافل
 تاسی
 نا اول
 من الملک
 او بدست
 عیبت
 کتب
 و مندرج
 عن
 گذشت
 روایت
 رسول
 الشیطان
 قال است
 فنی فقیه
 فذهب
 علی موسی
 فلا وری
 مختلف
 بخاری و
 خدا
 مذہب
 چه در احادیث

بنیادی از قلعه و منبر ایشان از آنها را با الهی گفتند مبارک
تجرباتی از امثال چنین احادیث این باب آورده اند لیکن چون امثالاً در انصاف بطرف
مخالفتی که استلزام این باب آورده بار و است مریه ۲ و دارد نگاه کردیم و بدیم که این باب را درین باب
ناسی است بخلاف و در کتاب الله آیات بسیار بطور اهر مخالف است ملک اهل اسلام
نازل گشته از انجاء است قوه تعالی بداند فوق ایدیم و لجاء ربک و اللهک صفا و یوم یکتف
عن الملایق و منافقان پس و انتم هم که طاعت و پیش از این باب آورده طاعت و مشیخ حداد و نمون
او است و پیش از این باب آورده و این حدیث مخالف است ملک مصلحتین علی الاطلاق
عین با شد و این باب است ناصی چرا غافل شده است از نظر کردن و تماشا نمودن احادیث
کتب صحاح اخبار خود که عالمی اعلام از این قبیل احادیث بسیار در این روایت نموده اند
و مندرج کتب خود ساخته از انجاء است آنچه بخاری و مسلم و ابوداود در روایت کرده اند
عن ابن عباس عن النبلی صلعم قال لا یذنبی لعبدان یقول انا خیر من یونس بن عتی بنی چنانچه
گذشت و باین مضمون با سند و بسیار این حدیث را روایت کرده اند و ابوداود و صحیح خود
روایت کرده لا خیر و بیزه الانبیاء و بخاری و مسلم روایت نموده اند از ابو هریره قال قال
رسول الله نامن ایسی آدم من مو او ذی الحیة الشیطان حین یولد فیتهمان صار خامن مس
الشیطان ایاه الا مریم و ابنه و هم بخاری و مسلم و ابوداود و در صحاح خود آورده اند از ابو هریره
قال استب رجل من المسلمین و رجل من الیهود فقال المسلم و الذی اصطفى محمد علی العالمین
فی قسم به فقال الیهود و الذی اصطفى موسی علی العالمین فرفع المسلم عن ذلک یده فاطم الیهودی
فذهب الیهودی الی رسول الله صلعم فاخبره الذی کان من امره و امر المسلم فقال لا تخبرونی
علی موسی فان الناس یضیقون فاکون اول من یضیق فاذا موسی باطن بجانب العرش
فلا امری اکان فیمن صبق فافاق او کان فیمن استثنی الله عز و جل باین مضمون با سند و
مختلف این حدیث در صحاح ایشان موجود است پس ناصبی و درین مقام چرا خجسته و بد که
بخاری و مسلم و ابوداود و در آنها شاگردی است که با وجود قائل شدن آنها باینکه پیغمبر
خدا و فضل او جمیع انبیای سابق است در صحاح خود باین احادیث مکرر مذهب خودشان بلکه
مذهب معظم اهل اسلام باینکه بلند می نمایند بلکه اینها به تماشا کردن اولی تر اند از این باب آورده
هم در احادیث امامیه که مخالف است ملک ایشان باشند در باب فضیلت اسماء احتمال تقیه جهت



مردوا فقهت آن با مذہب سننیان موجود است بخلاف احادیث عدم فضیلت خاتم الانبیاء
 پیغمبر آن سابق کمالی حقیقی و نظیر این در کتب اینها بسیار است معظم مذہب سننیان قول
 بفضیلت ابی بکر است بر عمر باد و روایت میکنند در صحاح خود و قال رسول الله لو
 کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و هم روایت میکنند که ابو بکر گفت باطلحت الشمس
 علی رجس خیر من عمر کافی الترمذی و امثال این اگر از احادیث غیر فضیلت مثل احادیث
 تجسیم و احادیث مرتبه و مسجرجلین و جمع بین الصلواتین و نحو آن که برخلاف مسلم
 خود روایت نموده اند بر شمارم کلام خارج از بحث میشود پس اگر کسی بگوید که شبهه
 نیست در اینکه نظر ما چه مرقوم گشت طعن ناصبی درین باب سیجاست لیکن علمای شما که از
 حیثیت روایت کردن محدثین سننیان بعضی از احادیث تجسیم و غیره آنها را مطلقاً
 میبازند و وجه آن چیست و فاضله و ابیه التفرقه کدام گوئیم که طعن مانده ازین حیثیت است
 که مخالف مسلم خود چهار روایت کرده اند بلکه این طعن مانظر باین است که احادیثیکه
 قطعاً مخالف اول قطعیه عقایه است مثل احادیث تجسیم و کتب صحاح خود روایت کرده حکم بصحت
 آن میکنند و اعتقاد می نمایند که پیغمبر با آنها را بدون ضرورت فرموده و همچنین احادیثی که مخالف
 شان پیغمبر است و متضمن صدور ذنوب از انبیاء که مخالف عقل و ضروری دین است و مستلزم
 تنک حرمت انبیا هم روایت میکنند مثل آنکه روز حشر حضرت ابراهیم خواهند گفت که سه دروغ
 از من صادر گشت چنانچه در صحاح ایشان مزبور است و مثل آنکه روایت میکنند در صحاح خود که
 حضرت موسی الطمه زرد بملک الموت که چشم او کور شد و مثل اینکه پیغمبر خدا زوجه خود را
 برداشته بتاشایی رقص جشیان و او باش و اجلاف مشغول گردانید و می پرسید اهل شجعت
 او میگفت نه و مثل آنکه شیطان بر لیل حضرت تسلط داشت و با او و لعین شیطان
 مشغول میشد بخلاف عمر و مانند آن چنانچه عنقریب دانستی و کاش امثال چنین روایات را
 اگر نقل کرده بودند حکم اوضاع آن می نمودند نه آنکه در صدور تصحیح آن شده جمیع ضامی آن عمل نمایند
 و آنرا مستمسک خود گردانند و اگر موجب فضیلت یکی از صحابه ایشان باشد در فضائل او مذکور
 میبازند و بان مبایات نمایند بخلاف حال محدثین مشعیان چه آنها امثال چنین احادیث را
 اصلاً روایت نمیکنند و اگر بالفرض بندرت کسی از آنها روایت کرده اگر احتمال تقیه در آن نباشد
 مثل احادیث غلو حکم اوضاع آن می نمایند کمالی حقیقی و همچنین هرگاه بعضی از روایات نزول حقهائی

حقتهائی با

آن فرمودند

قوله این باب

و دروغ است

است و

که از فایده

اخبار احادیث

بنابر آیت

و در کتب

و لازم نیست

مصنفین

و یا مخالف

است

است

آنست

همیشه

که هر اد

کلام او

فضله

واجب

حقیق

پس

و یا حقیق

ترفعه

است

حقیقه‌های باطنی و نبی‌انظر بموافقت آن با حدیث عامه روایت نموده جناب امام رضا ع هلم اوضح
آن فرمودند و گفتند که این بهر تان محض است بر آبای عام و کذب و دروغ از پیش خود بسته اند
قوله این بابویه درین حالت استاد همه اجبت الخ شرف استادی سائر علما خصوصاً علمت کذب
و دروغ بشهادت علی بن ابیطالب ع م بنا بر حدیث صحیح مسلم مخصوص جناب خلیفه ثانی شما
است و پیروان امام کاذب خائن غادر کی میکند از آنکه این نعمت پیر ایشان با مثال این بابویه
که از فایده محرمی منقب بصدوق شده برسد بالحماه دانستی که بنای اعتقاد است امامیه بر
اخبار احادیث است پس این بابویه در کتاب اعتقادات خود در رؤس اعتقادات حقه امامیه را که
بنابر آیات و احادیث متواتره و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته
و در کتب احادیث موافق و اب محدثین اخبار احاد را بر هر قسم که ما ثور کشته مندرج فرموده
و لازم نیست که محدثین آنچه روایت کنند مطابق آن اعتقادیم داشته باشند و الا لازم آید که
مصنفین کتب صحاح سه بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث مخالف اهل اسلام
و یا مخالف اهل سنت کاهی محکوم بکفر شوند و کاهی خارج از مذهب تسنی و این بمرتبه عیان
است که شایبه احتیاج به بیان ندارد و تا زرم میان احییت و افضالیت باز محتاج به توضیح و بیان
است و از اینجا است که با وجود اینکه حدیث طبر که متفق علیه بین ائمه تقیین است متضمن
آنست که احب الخلق الی الله علی بن ابیطالب است مبنیان بافضالیت آنحضرت قائل
نمیشوند پس تناقض صریح میان عقیده این بابویه و این حدیث لازم نیاید و این نظر بانست
که مراد ناصب عداوت اهل بیت از تناقض تناقض میان افضالیت و احییت باشد چنانچه
کلام او که این بابویه را درین مقام شما کرده امی است بران ولالت تمام دارد چه مقام مقام
افضالیت است و اگر مراد او این باشد که میان احییت علی بن ابیطالب علی الاطلاق
و احییت او بقید بعد نبیین تناقض است پس جواب از ان اینست که حدیث تزویج
حقیقه است و قول این بابویه مطلق و تا حال بچکس حکم بتناقض میان مطابق و عقید نکرده
پس میتواند شد که فی المحسنی این قید معتبر باشد و یا عقید بزمان خاتم الامر سلیم صلعم کما
بیخی و بالفرض اگر باشد چون موافق عامه است محمول بر تفسیر میتواند شد بخلاف آنکه
تر مذبی و غیره هم حدیث طبر را که نص است بر آنکه علی بن ابیطالب احب الخلق الی الله
است روایت میکنند و هم تر مذبی و غیره در صحاح خود روایت کرده اند که ابو بکر احب الخلق

بود نزد پیغمبر خدا صلعم و معادوم است که احب خالق نزد خدا احب خلق است نزد رسول او
 و بالعکس پس لابد که احاد را و این کذب باشد و هرگاه کذب حدیث طیر چونکه متواتر باشد معنی
 است از جهات مبالغه فتعین این الحدیث الاخر موضوع و مقتضی و درین هنگام ظاهر شد صدق
 و راستی آنچه بان اشعار نمودیم که کذب و افترا مخصوص امام کاذب غاوری است و غیرین
 او و سبب کشف ازید من ذلک قوله پس حصریکه در خبر مستحکم به در دو جا واقع است باطلان
 محض کثرت الخ باطل است چرا جائز نباشد که ملائکه را معرفت خدا و رسول و امام که
 میزاد از ملائکه است نسبت با او بهیت حق تعالی و نبوت پیغمبر خدا و امامت علی بن
 ابیطالب حاصل باشد اما معرفتیکه جناب حق تعالی را حاصل است و ز باب نبی و وحی که
 از نور خود و آنها را پیدا کرده و همچنین معرفت نبی و وحی نظر باینکه باعتبار عقل و ذکا نیز از ملائکه
 افضل اند و قریب و منزات آنها نزد خدا از ملائکه بدیتر است اگر زیاده از معرفت ملائکه
 باشد محال تعجب نبوده مراد از حصر نیست مگر باعتبار همین زیادتی معرفت و برین قیاس معرفتیهایی
 دیگر که حدیث متضمن آنست و هرگاه این معنی بر تو ظاهر و هوید اگشت پس بدانکه ورود
 احادیث مختلفه الظواهر مخصوص بهیچیک از فرق اهل اسلام که از باب کتب احادیث و اعتبار
 باشند نیست و نظر به همین علمای اهل اسلام طریق جمع بین احادیث المختلفه و وجوه ترجیح
 احد الجبرین المتعارضین را بر حدیث دوم در کتب اصول و غیره بدون قیاس ساخته اند
 پس اگر بمطرحه ایراد روایات مختلفه این بابویه علیه الرحمه محل طعن و تشنیع باشد کافی محمد شریع
 اهل اسلام باید محل طعن و تشنیع باشند پس این ناصبی یا از اهل اسلام نیست که در پرده
 طعن از بابویه تشنیع بر اهل اسلام نموده یا اینکه از غایت بلاوت بدون ملاحظه اطراف
 وجود انب کورانه بسبب کمال مصیبت چنین طعن با وجود عموم آن این بابویه را مخصوص
 ساخته و چون گمان آنست که عوام منیان بسبب حسن ظنیکه بعلمای خود دارند و عوامی اینرا و
 نمودن محمد بن اهل سنت احادیث مختلفه را که از من واقع شده بی اصال دانند لابد که مجامعی
 از ان بر سیل تمثیل اشعار نموده شود پس بدانکه قبل ازین و استی که از جهات احادیث
 صحیح ایشان است که پیغمبر خدا فرموده که هر که برای آنحضرت قضیاست قرار دهد بر او نرس
 بن متنی او دروغ گو است و هم روایت میکنند که پیغمبر خدا فرموده انما یدعنا لاین و علی
 سیدنا الحزب و نحو آن و ترمذی از ابن عباس و انس بن مالک روایت کرده که یث

یث
 و ابوس
 اسلام
 و ترمذی
 و بخاری
 منی
 خدا
 رسول
 گفت
 هم با
 سید
 علی
 قات
 ابان
 کرده
 قطعه
 و باز
 الله
 بخار
 تص
 نی
 —
 نیز
 —
 —



بعث رسول الله يوم الاثنين و صلى على يوم الثلاثاء و اول من اسلم على و هم اباؤا ابن ارم
و ابو سلمة بن خديجة روایت کرده که متضمن آنست که عمرو بن مروه میگوید که من چون سابق
الاسلام بودم علی را ذکر نمودم ابراهیم سختی تکذیب آن کرد و گفت اول من اسلام ابو بکر الصديق
و هم ترمذی روایت کرده قال رسول الله صلعم لو كان بعدي شي لكان عمر بن الخطاب و هو تر مذی
و بخاری و مسلم روایت کرده اند در باب علی بن ابیطالب عم قال رسول الله صلعم انت
منی بمنزلة نرون من موسى الا انه لا نبی بعدی و بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر
خدا فرمود لا یبقین فی المسجد الا باب الای باب البکر و ترمذی روایت نموده که ان
رسول الله مر بسد الابواب الا باب علی و ترمذی روایت کرده که آنحضرت در حق شیخیان
گفت هذان سید اکمل اهل الجنة من الاولین و الاخرین پس بنا برین باید سید علی بن ابیطالب
هم باشند و دانستی که هم از احادیث صحاح ایشان است علی سید العرب بنا برین باید علی
سید شیخیان باشد و هم ترمذی در صحیح خود از جمیع بن عمر روایت کرده قال دعایت مع عتبی
علی عایشة فسلت ای الناس کان احب الی رسول الله قالت فاطمة قیل من الرجال
قالت زوجها و باز خود ترمذی روایت کرده از ابو موسی قال قیل یا رسول الله من احب
الناس الیک قال عایشة قیل من الرجال قال ابو موسی و نیز ترمذی از حذیفه حدیثی روایت
کرده که از حماد فقهاء آن حدیث اینست قال النبی صلعم هذا ملک نزل لم ينزل الی الارض
قط قبل هذه الالیة استاذن ربہ ان یسلم علی و یشیر فی ان فاطمة سیده نساء اهل الجنة
و باز ترمذی و مسلم و بخاری از انس نقل کرده اند قال رسول الله صلعم فضائل عایشة علی
النساء کفضل الثريد علی الطعام و اکبر امثال چنین اقتادات را بیان نمایم صحیح بخاری و تقسیم
بخاری میشود و صحیح مسلم قولہ و نیز خبر اول مصرح است الخ این کلام نا صیب
تصدیق مینماید چیزی را که سابق بکرات بان اشعار نموده شد که ناصبی را مطابقا بهره از اسلام
نیست چه هر کافه اهل اسلام بلکه اطفال و نسوان هم پندشیده و مخفی نیست که جناب
سید المرسلین فرموده ما عرفناک حق معرفتک پس بنا برین لازم می آید که پیغمبر خدا هم
نزد ناصب قابل رسالت و نبوت نباشد نعوذ بالله منه بالجاء مراتب معرفت حق تعالی بسیار
است و بقدر حد صلاه خود هر یک از ان بهره و نصیبی بر میدارد جمیع مؤمنین هر چند بقدر آنچه در
اصل ایمان لابد نیست معرفت حق تعالی دایرند لیکن مقاوم است که مراتب معرفت

لیا و
 حسی
 رقی
 ریندین
 لیا
 ام که
 علمین
 می که
 لیا که
 علم لیا که
 سوزانی
 روه
 و اخبار
 جیح
 اند
 حدین
 روه
 لیا
 صوص
 راد
 کیمجلی
 ویت
 اس
 و علی
 ویت

مختلف میباشد چه ناصبی هم بزعم خود و هر چند در اصل معرفت که از اذکاران ایمان است
با او یکسر شرکت دارد اما البته معترف خواهد بود باینکه مرتبه معرفت حق تعالی که آنگاه بگوید
حاصل بوده او را حاصل نیست و با وجود این بگوید خود قائل خمیث و در همچنین نزد ما عوام
شیعیان که در اصل معرفت ایمانی با جناب سلمان و ابوذر شرکت دارند لیکن معاصوم
است که مراتب معرفت سلمان و ابوذر بسیار مرتفع واقع شده از معرفت عوام شیعیان
پس همچنین بجای میث و کلام در معرفت انبیاء و صیای چه بقدر آنچه شایان نبوت و امامت
است که محمد را داشتند لیکن میتوان گفت که مرتبه معرفت خاتم الانبیاء آل امجاد و او بمرتبه
فوق تر واقع شده باشد که در جنب آن معرفت انبیای دیگر حکم عدم داشته باشد علاوه برین
آنکه حدیثی که خود بنی یعقوب کلینی باین مضمون روایت کرده متضمن لفظ حق المعرفه بعد قوله
ما تعرفون نیست و همچنین این باب و در عاقل الشرائع نیز لفظ حق المعرفه را نقل نکرده غالب است
که ناصب عداوت الهیبت از پیش خود در حدیث این باب وید و اخل کرده باشد تا جمیع بین الخیرین
بجای زعم او نتواند شد و کتاب معراج این باب وید و در اینجا حاضر نیست تا به آن مراجعت نموده
شود قوله و نیز خبر مذکور دلالت میکند الخ و انسانی که مراتب معرفت متفاوت میباشد و نزد
امامیه جناب سید المرسلین و امیر المومنین افضل از اولاد طیبین خود اند پس اگر درجه ناز
معرفت مخصوص هر دو جناب باشد دون باقی الامتة مخالفتی با عقیده امامیه نخواهد داشت
علاوه اینکه از یک نور آفرینش آنها شده باشد بمنزله انفس یکدیگر باشند و اعضا
و جوارح لا محاله حکم آنها در باب معرفت حکم نبی و وصی خواهد بود و نیز میتوان گفت که مراد از
حصر حصرا اضافی باشد که لا یحقی قوله شرمند نکرده الی قوله از جاده اعتدال بیرون نرود اقول
مقتضای نصقت و عدالت آنست که مرید خلیفه ثانوی که اسم شریف او شاه عدل است
برینکه از حقیقت عدالت او را بهره و نصیبی نبوده تا سیاه درین مقام کار برده چه فرقه
امامیه که انبیاء را معصوم میدانند و در ذنوب از ایشان صمد و او عدالت انحر محال
می انگارند و آباء و امهات ایشان را طاهر و مطهر می پندارند و از خصاست و عیوب خلقی و خلقی
مبری میدانند البته باید از صحبت ایشان مرد با ایمان از روی انبیاء شرمند شود اگر کسی نخواسته
باشد که پیش خدا و انبیاء مسخر و شود پس باید بشرف صحبت حضرات اشاهره خود را قائل سازد
چه ایشان با مثال چنین عقاید که غفیر ب مبین میث و تو صانع و احسان بسیار بر انبیاء کرده

کرده اند و میکنند و گمراهی تمام انبیاء را بر منبت اینها است پس بدانکه یکی از عقیده
 حمیده ایشان آنست که تجویز مینمایند این را که اگر انبیاء قبل بعثت قتال نفوس را بغیر حق
 و شرارت بکرات و ارتکاب زنا و اوبلا مهملات و البسات و اللواط و اوبلا بانه و الابار
 عدا صادر کردند و همچنین تجویز میکنند که از انبیاء بعد بعثت سوای هفت گناه کبیره مثل تقبیل
 و بیهوش کردن و کفرهای اجنبیه و دوست بازی کردن بشبهوت با محرمات و وطنی کردن
 با حیوانات عدا واقع شود و هذا کلام مایدل علیه کلام صاحب المواقف و شارحه و کلام
 شارح المقاصد آری صاحب المواقف تصریح نموده باینکه مختار را و اینست که بعد بعثت کبیره
 از نبی صادر نمیشود و لوسم و او این فورک از علمای اشاعره تجویز نموده این را که حق تعالی
 میتواند کافری را مبعوث سازد و هر چند این را سنیان بطرف یکی از علمای خود منسوب
 ساخته اند لیکن قواعد کلامیه اشاعره مقتضی آنست که نزد همه اینها جایز باشد کما لا یحقی و کلام
 غزالی که در منجول گفته و لا یت میکنند برینکه او با این فورک درین عقیده موافق بوده چه
 مجازات او اینست و المختار مذکور القاضی و هو انه لا یجب عقلا عصمتهم اذ لا یتبأن استحالة
 وقوعه بضرورة العقل و لا بنظرة و لیس هو مناقضا للمحجزة فان مدلوله صدق الامحجة فیما یخبر
 عن الله تعالی لا عدا و لا سم و او معنی التفسیر باطل فاما تجویز ان نبی الله تعالی کافر او یوئیده
 بالمحجزات انتهم و قاضی او بکر از علمای اشاعره میگوید جایز است که نبی در تبلیخ احکام
 سم و او دروغ بگوید و ان شاء الله تعالی عنقریب در نقض عقیده سیوم بمزید توضیح و تبیین
 امثال چنین بی و یلختیهامی نواصب منکشف خواهد کرد و ید فانتظره قوله این بدان ماند که
 احصیل را الخ این همان تبلیس است که بران این ابلیس مجبول شده چه عقیده ایچیک از
 هوام شیعیان نیست که ذات مقدسه جناب خاتم الانبیاء که سید و مقتدای ائمه بوده و متبوع
 ایشان طفیلی ائمه در باب آفرینش نیست آری انبیای سابقه را طفیلی خاتم الانبیاء و طفیلی
 ائمه و ین که انفس جناب سید المرسلین صلعم و از طینت او مخلوق اند میداند و لا عایبه
 فی عقلا و لا نقلا قوله متمسک ایشان درین باب الخ بکرات و در معرض تبیین آمد که بنامی
 عقلا فروقه حق اما میه بریک روایت و دو روایت نیست تا جرح و قدح آن فائده بحال ناصب
 عدا و ت عترت بخشد قوله این خبر از مفتریات قوم است الخ الحمد لله با این قوم محدثین
 سنیان در امثال چنین روایات شریک اند احمد بن حنبل در منند خود روایت نموده قال قال

است
 را
 ام
 معلوم
 ن
 است
 بحر
 ین
 قول
 است
 ین
 نموده
 و نزد
 کار
 است
 و اعضا
 و اند
 اول
 است
 رقه
 محال
 و خلق
 است
 و نازل
 نبیا کرده

فرموده اند شیعیان قرآن شوند باینکه تمام خالق طفیلی نبی و آل نبی است چرا مورد طعن و تشنیع
 نباشد و حال آنکه از جمله عبارات محیی الدین که پیشتر گفته شد دانستی که گفته و کذک خام الا و لیا
 کان و الا و مبین الماء و الطین و معلوم است که مراد از خاتم الاولیا خودش است
 پس از آنکه امام بر خباب امیر المؤمنین عم را که بالاتفاق بین القریه یقین سید الاولیا است بنا بر
 بسیاری از ادله موطعیه مرتبه قرار دهند که همه عالم طفیلی ایشان باشد چه سبب بعد خواهد بود و چرا
 موجب استجاب او اصیب شود قوله زیرا که در مفهوم لوائح این هدیان سرانجامی ناصب عداوت
 الهییت رسول را که بتواتر از امام او که بشامت قول ان الرجل لیجبر متفرد بوده باین
 مخصوص گردیده باید شنید این همه برای آنکه تا مریدین کالانعام او را کمان شود که شاه صاحب را
 بسبب کمال اتصاف با آنچه که حضرت خلیفه ثانی از عبادات ظاهریه و باطنیه داشتند مرتبه فنا فی
 الشیخ حاصل شده بالجمله قول خلیفه ثانی لولا علی اهلک عمر از جمله متواترات است بمرتبه
 که کم کسی از عوام اهل اسلام خواهد بود که کوش زدا نشده و ضلالت عن خواصهم و حاصل آن امتناع
 هلاکت عمر است بسبب امتناع عدم وجود علی بن ابیطالب یعنی چون عدم وجود علی بن ابیطالب
 حالت هلاکت عمر بود هرگاه علت منتفی شد بسبب وجود آنحضرت معقول که هلاکت عمر باشد
 هم منتفی گردید و همچنین است حال اولاک لما خلقت الافلاک یعنی عدم خالق افلاک
 معال بعدم مقصود و بودن و جو و خاتم الانبیاء است چون آن بسبب ازلی السموات بودن
 و جو و نبی منتفی شد عدم خالق افلاک هم منتفی گردید و قس علی ذلک معنی اولاک
 لما خلقت الدنیا و اولو الامر ما خلقتک که محدثین سنیان روایت کرده اند و این بعینه معنی
 اولانا لم یخلق الله الجنة الخ است که در حدیث امامیه وارد شده پس نمیدانم که این همه
 بیهوده کونشی ناصبی از بهر چیست اگر مراد او اینست که در مدخلین او لا بد است که تلازم
 عقلی باشد پس این از جمله مفتریات است که هیچیک از اهل عربیه بان اشعار نکرده و لازم
 می آید که او بنا برین باید تالیقی امام خود نماید که او بکرات می گفته لولا علی اهلک عمر چه میان
 هلاکت عمر و عدم وجود علی لزومی از احدا بجانب عقل نیست و همچنین است
 حال احادیث شیعیان چنانچه ظاهراست و اگر مراد او اینست که وجود متاخر چگونه
 علت متقدم تواند شد و هرگاه این نباشد عدم آن علت عدم متقدم که مغاوت است هم
 نباشد پس قطع نظر از قصور عبارت او از افاده این مرام وارد میشود که همه اهل دانش

ب
ر
ل
ف
ک
ی
الی
ذا
و
و گفته
ن
است
سجاری
احد
ب
منتفی
علی
ت
طلب
یشی
جیشی
ل
و معنی
بیان
موده اند

در بعضی وجوه آورده باشد اما بعد از این آنچه از هدیانات بیهموده گفته و با الفاظ مهمل که
 سخن جهانم و سنانم مانند متفوه گشته اگر با ظاهر این کتاب آنگاه که در این محض توضیح اوقات
 خود کرده باشم و موجب مال خاطر از باب فطانت و ذکا لهذا اعتمادا علی اذان الناظرین
 باین کلام تا فرجام او را که سر اسرار و شناسای سنیان است بحال میگذارم تا به بیفتند
 بر مقدار علم و دانش او را از شیخادریافت فرمایند قال الناصب النعمان علیه
 قلد دوم آنکه گویند حق تعالی از ملائکه و انبیای میثاق گرفت بر ولایت ائمه و اطاعت ایشان
 و این معنی هم صریح خلاف عقل است زیرا که گرفتن میثاق از انبیای با وجود علم قطعی بآنکه
 ایشان در زمان ائمه نخواهند بود و عیث محض است فرض از اخذ میثاق نصرت و اعانت
 در بیان مناقب و شرمندگی است و چون اتحاد زمان نباشد این اخذ میثاق بچه کار
 می آید و آنچه از اخذ میثاق بر بیان نعت خاتم الانبیاء در قرآن مجید واقع شده پس باین
 جهت است که نصوص نبوت آنجناب و نعت و شمایل آن عالی قیاب در کتب سادیه
 نازل و مصرح بود و بودن اهل کتاب در وقت حاجت اظهار آن نصوص مقطوع به
 پس از انبیای میثاق گرفتند تا آن نصوص را تفهیم و تبایخ بامت خود نمایند و از امتیان
 گرفته اند تا قرن بعد قرن آن نصوص را بی تغییر و تبدیل محفوظ دارند و عند الحاجة اظهار
 نمایند بخلاف امامت ائمه که نه در کتب انبیاء نازل شد و نه در ائم سابقه راجع گشت
 و نه حاجت با اظهار آنها افتاد زیرا که امامت بنص پیغمبر و وقت ثابت میشود و چون
 نیابت اوست و با اهل کتاب در این باب مراجعتی واقع نمیشد و گفته ایشان را
 در نیابت اعتباری نبود و اگر گرفتن میثاق درین امر ضروری بود بایستی که از ابوبکر و عمر
 و عثمان میثاق میگرفتند بلکه ابراهیم و لا دعوی از ایشان نویسانیده مختوم بخواتیم ثقات
 نموده حواله حضرت امیر میفرمودند نه از موسی و عیسی و ارون که نه خود ایشان و نه
 اتباع ایشان را در غصب امامت ائمه و تقمیر و تسلیم آن دخلی بود و مستمسک این
 گرفته درین غلو ابی حسان روایت محمد بن الحسن الصفار است عن محمد بن مسلم قال
 سمعت ابا جعفر ع یقول ان الله اخذ میثاق الانبیاء بولاية علی بن ابی طالب ع و نیز
 روایت محمد بن بابویه در کتاب توحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله ع فی خبر طویل قال
 لا ارا دایه ان یخالف الخلق شریک بین یدیه و قال من انا کان اول من نطق رسول الله

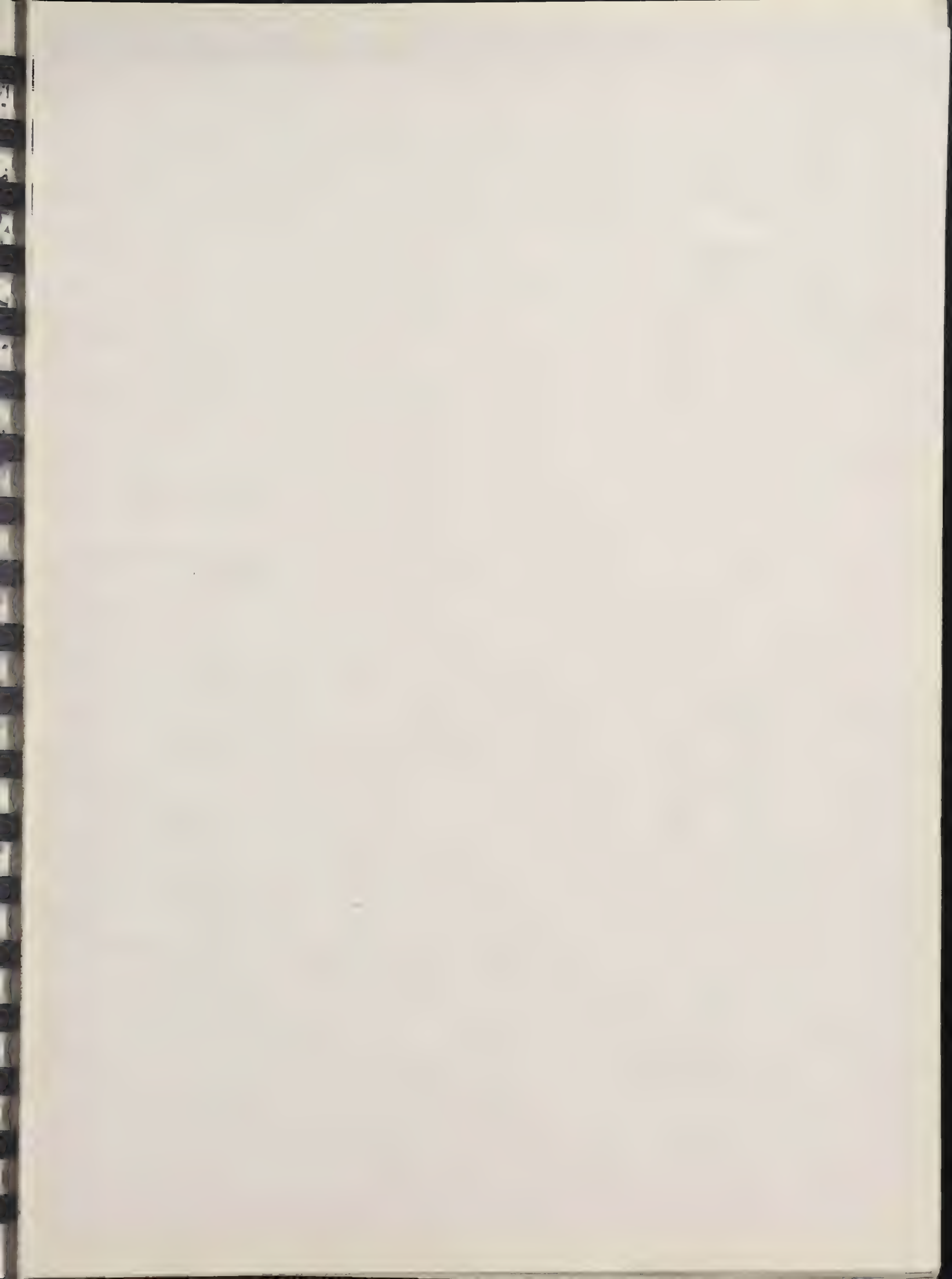
در بعضی وجوه آورده باشد اما بعد از این آنچه از هدیانات بیهموده گفته و با الفاظ مهمل که
 سخن جهانم و سنانم مانند متفوه گشته اگر با ظاهر این کتاب آنگاه که در این محض توضیح اوقات
 خود کرده باشم و موجب مال خاطر از باب فطانت و ذکا لهذا اعتمادا علی اذان الناظرین
 باین کلام تا فرجام او را که سر اسرار و شناسای سنیان است بحال میگذارم تا به بیفتند
 بر مقدار علم و دانش او را از شیخادریافت فرمایند قال الناصب النعمان علیه
 قلد دوم آنکه گویند حق تعالی از ملائکه و انبیای میثاق گرفت بر ولایت ائمه و اطاعت ایشان
 و این معنی هم صریح خلاف عقل است زیرا که گرفتن میثاق از انبیای با وجود علم قطعی بآنکه
 ایشان در زمان ائمه نخواهند بود و عیث محض است فرض از اخذ میثاق نصرت و اعانت
 در بیان مناقب و شرمندگی است و چون اتحاد زمان نباشد این اخذ میثاق بچه کار
 می آید و آنچه از اخذ میثاق بر بیان نعت خاتم الانبیاء در قرآن مجید واقع شده پس باین
 جهت است که نصوص نبوت آنجناب و نعت و شمایل آن عالی قیاب در کتب سادیه
 نازل و مصرح بود و بودن اهل کتاب در وقت حاجت اظهار آن نصوص مقطوع به
 پس از انبیای میثاق گرفتند تا آن نصوص را تفهیم و تبایخ بامت خود نمایند و از امتیان
 گرفته اند تا قرن بعد قرن آن نصوص را بی تغییر و تبدیل محفوظ دارند و عند الحاجة اظهار
 نمایند بخلاف امامت ائمه که نه در کتب انبیاء نازل شد و نه در ائم سابقه راجع گشت
 و نه حاجت با اظهار آنها افتاد زیرا که امامت بنص پیغمبر و وقت ثابت میشود و چون
 نیابت اوست و با اهل کتاب در این باب مراجعتی واقع نمیشد و گفته ایشان را
 در نیابت اعتباری نبود و اگر گرفتن میثاق درین امر ضروری بود بایستی که از ابوبکر و عمر
 و عثمان میثاق میگرفتند بلکه ابراهیم و لا دعوی از ایشان نویسانیده مختوم بخواتیم ثقات
 نموده حواله حضرت امیر میفرمودند نه از موسی و عیسی و ارون که نه خود ایشان و نه
 اتباع ایشان را در غصب امامت ائمه و تقمیر و تسلیم آن دخلی بود و مستمسک این
 گرفته درین غلو ابی حسان روایت محمد بن الحسن الصفار است عن محمد بن مسلم قال
 سمعت ابا جعفر ع یقول ان الله اخذ میثاق الانبیاء بولاية علی بن ابی طالب ع و نیز
 روایت محمد بن بابویه در کتاب توحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله ع فی خبر طویل قال
 لا ارا دایه ان یخالف الخلق شریک بین یدیه و قال من انا کان اول من نطق رسول الله

سابقه الحوائج به بعضی از عبارات صحیفه سابقه استند که اشعار تمام دارند باین امر است
اشنا عشر لیکن چنانچه مجادلین و اهل عصر مناد را عبارات آن کتب در باب نبوت نبوده
مسکت نیست و وجه شاهد و معائن است که یهود و نصاری و اهلین عبارات اصوات
به نبوت نبی با نمیکند همچنین حکمرین امامت ائمه اشنا عشر را هم مسکت نخواهد بود
که درین مقام بعضی ازین عبارات نوشته شود پس میگوئیم که شیخ عالم علامه شهاب الدین
بن ادیس المالکی رساله تصنیف نموده و آنرا مسمی ساخته با جوبه فاخرة عن الاسولة لفاخرة
و بنای آن برین است که شخصی از نصاری رساله تصنیف کرده و بدین احتجاج نموده
بابات قرآنی بر حقیقت نصرانیت پس این شیخ شار الیه در رد او رساله ابوجه نوشته و
در او انحراف آن رساله عبارات صحیف انبیای سابقه را که دلالت بر نبوت نبی مامیکند و جناب
حق سبحانه و تعالی انبیای سابقه را بان بشارت داده نقل نموده از انجیل اینکه میگوید البشارة
الاولی فی القرآن الاول من التوراة فی الفصل العاشر قال الله تعالی لا یبرأیم عم فی هذا العام
یا ولیدک ولد اسمہ اسحاق فقال ابراهیم لیست اسماعیل هذا یحزنی یبرأ یدیک بمحمد
فقال الله تعالی قد استجبت لک فی اسماعیل و انی ابارک و اعطیته خذ انما قد استجبت
فیه و اصیر لامة کبیرة و اعطیه شعبا جلیلا و سید اثنی عشر عظیمیا انتهی و این عبارت چنانچه می بینیم
صریح تر است در باب امامت ائمه اشنا عشر از نبوت خاتم الانبیا لیکن چون آن فرع نبوت
جناب پیغمبر خدا است بشارت آن عین بشارت نبوت است و مؤید این بشارت
توراتیه مدعی که از جمله قدما می مفسرین اهل سنت است در تفسیر خود مذکور ساخته چیست
قال لاکر هت سارة مکان الحرة اوحی الله عز و جل الی ابراهیم الخلیل عم فقال انطلق
یا اسماعیل و امه حتی تنزلہ بنی التمامه یعنی مکة فانی ناشد ذریته و جاء عسهم لقا علی من کفر بنی و جاء علی
بهیم نبیا عظیمیا و مظهره علی الادیان و جاء علی من ذریته اشنا عشر عظیمیا و جاء علی ذریتهم عد و نجوم السماء
و هم مؤید این قول است بشارت پیغمبر خدا که یامت خود داده است چنانچه بخاری
با سند خود از جابر بن شمره روایت نموده که گفت سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول یكون بعدی
اشنا عشر امیرا قال کلمة لم اسمعها قال قال الی انه قال کانهم من قریش و من ذلک
حدیث یرفعه البخاری فی صحیحہ باسناد الی ابن عیینة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینزل
امر الناس ماضیا ما یرحم اشنا عشر رجلا ثم نکلم النبی بکلمة تخفت علی فسکت الی ما ذاق قال رسول

در این کتاب که در قریب و من و لک مارواه سلم فی صحیحہ عن النبی ان
 ما الا مرایة فی حتی یمنی منهم اثنا عشر خلیفہ و فی کلمہ بکلام حق علی فقلت له ماذا قال
 فقال کلهم من قریب و از یمن باب است آنچه در بیج بین الصحاح است قال النبی
 صلوات الله علیهم عزیزا الی اثنی عشر خلیفہ کلهم من قریب و باین مضمون احادیث
 بسیار در کتب صحاح سنن و غیر صحاح ایشان مروی گشته و از امام اینها واضح تر آنست
 که سید علی بن طاووس در طرائف گفته که دیدم یکی از مصنفات عبدالله محمد بن عبدالله بن عباس
 که نام آن کتاب مقتضب الاثر فی امامة الاثنی عشر است و آن کتابی که من دیدم قریب
 به حمل ورق بود و در تمام آن کتاب احادیثی که نص بر امامت ائمه اثنا عشر مع تصریح با شمار
 متبرکه که آنها بودند و بالاسناد و رجال اربعه مذاہب مرقوم ساخته چنانچه مطابق آن احادیث
 صدر الائمه اعطی خطباء خوارزم موفق بن احمد النعمانی هم باین سند روایت کرده که حدیث
 کرد مرا فخر القضاة نجم الدین ابو منصور محمد بن محمد بن محمد البغدادی فیما کتب الی
 من اهدان او گفت خبر داد مرا امام شریف نور الهدی ابو طالب حسن بن محمد زینی او
 گفت خبر داد مرا امام الائمه محمد بن احمد بن شاذان او گفت حدیث کرد مرا احمد بن محمد
 بن عبدالله الحافظ او گفت حدیث کرد مرا علی بن سنان الموصلی از احمد بن محمد بن صالح از سلمان
 بن محمد از زیاد بن مسلم از عبدالرحمن بن زید بن جابر از ابی ایمن راعی رسول خدا که
 گفت شنیدم رسول خدا را که میگفت شبی که مرا با سلمان بردند جناب حق تعالی گفت که
 ایمان آورد رسول با آنچه که حق تعالی بر او نازل نمود و پس من گفتم که مو منین هم بان ایمان
 آوردند حق تعالی گفت که راست گفتمی ای محمد کیست که او را غایفه و جانشین خود گردانیدی
 و امامت خود گفتم بهترین امت را حق تعالی فرمود که علی بن ابیطالب را گفتم نعم یا رب حق
 تعالی فرمود ای محمد صاحب من التفات نمودم طرف تمام اهل دنیا پس از جمله آنها را اختیار
 کردم و برای تو اسمی از اسمای خود مشتق گردانیدم پس در اینجا موضع ذکر من نشود و مگر
 در حالتیاء تو مذکور شوی با من فانما محمود و انت محمد بعد از ان دفعه ثانیة التفات نمودم
 بطرف روی زمین و اختیار نمودم از ان علی را و برای او اسمی از اسمای خود مشتق گردانیدم
 فانما لا علی و هو علی یا محمد بدرستی که من خلیق نمودم ترا و خلیق نمودم علی و فاطمه و حسن
 و حسین و باقی ائمه که از اولاد او هستند از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل آسمان

و اما این زمین میسر یکم که قول کرد آنرا نزد یک ما از جمله مؤمنین کرد و کسی را نکارد
آن و ایستادگان هندی من الاغیر بنی محمد و سیدیک اکبر و از پندکان من در اجابت کرد
بمرتبه که اعضایی او پاره شده شود یا بربیب کجافت و لاغر می ماند پستان زن محبتش بود بعد
از ان باید نزد مادر حالتی که مکرر و آیت شما باشد مغفرت او بخواند و تا این وقت تمام
و آیت شما کند امجد دوست میداری که آنها را به پیشنی گفتم آری به او دو کار من اس
حق تعالی گفت که جانب راست عمر شریف نگاه کن چون نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی
بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن باقی شخص صاحب من نور در حالتی که آنها استاده
بودند و نماز میکردند و مهدی در میان آنها مثل کوب دری بود جناب حق سبحانه و تعالی فرمود
که یا محمد اینها صحیح الهمی اند و مهدی رفیع از عترت تست و عزیزی و جمالی انه الحجة الواجبة اولیائی
و الامنتقم من اعدائش انتهی و با سند معتدلهای سیاف سنن بیان احادیث و دیگر در مصنفات خود
باین مضامین روایت کرده اند و اگر از احادیث عامه و خاصه که درین باب وارد شده در معرض
استشهاد و آنچه از بشارت تو راجع است بر نگارم باید کتابی دیگری با تقریه و درین باب
تصنیف کرده شود و لهذا باین قدر افتخار نموده به ترقیم بشارت و یکی که در تو روایت است
می پردازد پس میگویم در سفر غاسس تو روایت بنا بر آنچه احمد بن ادريس مالکی سابق الذكر
نقل نموده مزبور است قال موسى اقبل الله من سيناء تحلى على سماعير وظهور من جمال فاران معه
روايات الطهار عن يمينه واين مالكي روايات الطهار والصحابة في تعبیر خدا تفیر نموده و این تو نهیم
از حلقه صحت جاری است چه تعبیر نمودن از کسانی که تأملت مدید شرک بخدا آورده
باشند و بت پرستی کرده و بعد اسلام مرتکب ذنوب شده بلا لفظ الطهار از جناب حق تعالی
زیبانوی و بلکه اقرب آنست که مراد از روایات الطهار آنچه طهار باشند لانهم مخصوصون
بهذا القرب المحمديون به و یحیی آثار جناب حق سبحانه و تعالی در شان اهلبیت میفرماید
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يظهر لكم الطهرات پس باید مراد از الطهار
همان اشخاص باشند که حق تعالی بطهارت آنها درین آیه کواهی داده و جهت مطابقت
این بشارت به بشارت اولی کا عرفته و ايضا مراد از این طهارت عصمت است كما تقر
في موضعه و غیر از اهلبیت عصمت کسی از صحابه حضرت معصوم نبود بالاتفاق و از آنچه گفته

صاحت از قسط و عدل بعد از اینکه از ظلم و جور مأیوس شده باشند چه اینها اند که مشیت ایشان
رسول خداست و بمنزله اجزای آنحضرت اند اما جناب علی بن ابی طالب هم پس از او سید
انسان جدیدی آنحضرت است که بقوات بازوی او و برادر و عیم مالی مقدارشان حضرت
امیر موزه باشد و جمع طیار وین خاتم الانبیاء و نق و ظهور یافت الا الذین و لد قتی حفر و ...
یول یومئذ و بره الا یہ کما لا یحقی علی من له طبع سلیم و مولانا طبرسی در کتاب الحکام الوری از
توریت این عبارت را نقل کرده اسماعیل قبالت صلواته و بارت فیه و اغمیة و کثرت عدد
یولده ولد اسمع محمد تلکون اثنین و تمجین فی الحجاب ما خرج اثنی عشر ما کم من نساء و اعطیه
قوا کثیرا عدد و امثال این اشارات کتب الهیه و بکرم داریم که مستجاب آن موجب تطویل کلام
است حاصل کلام آنکه حال مخالفین مادرین باب مشابرت تمام دارد بحال یهود و نصاری چه آنها
هرگاه از معرفت مرتبه نبی با محرم مانده اند میگویند آنچه مسلمانان از علو مراتب پیغمبر خود مذکور
میتوانند محض کذب و دروغ است و آنرا محمول بر غلو ایشان میدانند و میگویند در حقیقت
حال پیغمبر مسلمانان مثل حال مسلمانان کذاب بود و مسلمانان شان او را مرتفع از پیش خود میسازند
و همین است حال سنیان چه اینها هرگاه مرتبه جناب ائمه را نشناخته اند خیال میکنند که صالح
ایشان بعینه حال دیگر صحابه و تابعین است که اکثری از آنها در عالم کفر و شرک بسیاری از
عمر خود را بسر برد و اکثری از آنها در حال مخالفت خدا و رسول و بی ایمان مراجعت نمایند
بکتاب الهیه و کتب احادیث اصناف خود و همین که شنیدند که یکی از امامی مذهب فضیلتی
از فضائل ائمه اهل بیت را نقل میکند او را غالی میدانند و زبان طعن و تشنیع برو میکشایند
فاعتبروا اولی الابصار قوله بایستی که از ابو بکر و عمر الخ هر چند این ناصبی مناقب ظاهر این
الزام بر پیروان ائمه عترت نموده لیکن باریک بینان می فهمند که این الزام تا لحاظ میکند و در
حقیقت بر کیست چه مال این الزام در یرده اینست که یهود و نصاری بگویند که اگر خدا را
در باب نبوت محمد صاتم میثاق گرفتنی می بود میبایست که از ما محاشی یهود و نصاری و از اولاد و احباب
اولاد و جمل و ولید بن عتب میبکشت و مخذوم بن حواتیم موسی و عیسی که پیغمبران ما هستند و بجهرامی
ما قریش مزین نموده حواله محمد میگرداند از انبیای سابقه که بزعم ایشان به نبوت محمد
قائل نبوده اند و هیچ وجه مشارکت زمانی با و نداشتند و ایضا از لاج که از ابو بکر و عمر میثاق
نگرفته باشند نایه آلا هر آنکه اینها مثل میثاق روز غدیر آنرا دیده و دانسته شکسته باشند و مرید



باید ایمان بپار بند و بحجرت تکان ایون معصوم باشند اگر اخذ میثاق روا باشد
 باید اخذ میثاق از انبیاء هم چون بنابر مذہب بعضی از شما معصوم اند روا نباشد بلکه ظاهر
 آنست که هیچیک از بنیان تجویز نباید این را که با وجود موجود بودن پیغمبری از پیغمبران
 تا وقت خاتم الانبیاء مکلف شدن او باینکه ایمان بان حضرت بنابر ایمان نیار و با فر شود
 و عصمت منافی تکلیف نیست و از سنجاست که انبیاء و امامان از جانب خدا مأمور بامور
 میشوند و متحمل طاعات و عبادات میکردند چنانچه حق تعالی میفرماید لا یعصون الله ما اثم
 و انما یؤمنون و میفرماید و هم بامر اللهون و میفرماید لا یستکبرون عن عبادته و
 لا یستکبرون و هم من خشية مشفقون یخافون من ربهم سبحون الیل والنهار و یفترون
 و اگر صدور معصیت از آنها هیچوجه متصور نباشد و طاعات واجب الصدور پس حق تعالی
 چرا برین امور آنها را مدح میکند و ستایش میفرماید و حال آنکه تو در عقیده اولی تصریح نموده
 باینکه در فعل واجب منت نمیباشند پس محال مدح چرا باشد راست گفته اند که چاه کنده را
 چاه در پیش من حفر میرا لاغیه ففقد وقع فیه بالجملة مناط تکلیف و وجود قدرت است و آن
 بنابر مذہب عدلیه و فقهای سنیان در آنکه موجود چنانچه محمد الدین را ازی در تفسیر کبیر
 میگوید اختلفوا فی ان الما تکانه بان هم قادرین علی المعاصی و الشر و الامال و هم قادرین علی
 و کثیر من اهل الخیر انهم خیرات محض و قرة العین البتة علی الشر و الفساد و قال جمهور المعتزلة
 و کثیر من القدره انهم قادرین علی الامور و احبوا علی ذلك بوجوه احدان قولهم ان جعل
 فیها من القدره انهم قادرین علی الامور و احبوا علی ذلك بوجوه احدان قولهم ان جعل
 و ثانیها قوله تعالی و من یقل منهم انهم اله من دونه فذلك نجیزه جهنم و ذلك یقتضی کونهم
 من الذنوب ممنوعین و قال ایضا لا یستکبرون عن عبادته و المدح ترک الاستکبار انما یجوز
 لو کان قادرا علی ان لا یستکبر و انما هو موضع الحاجة منه قوله مثل شیهه راست ما من ملام
 الا و قد خص الخ انار حجة شریک ما صلب عداوت اهل بیت و درین مقام بنا بر اثبات غلام
 شمول بنی آدم افراد انسا و گفته سیدان است چه و استیح که ابامیه احادیث بسیار
 درین باب از انما خود روایت کرده اند که مجال تاویل در آنها نیست آنچه مشکل است
 اینست که بنیان متقطعی شده اگر شاه صاحب رانسانه معام ملام سازند و گویند که ای
 نافعیم بیک حرف ملام بزرگان خود را که از مدت صد سال مبدول داشته اثبات

اثبات
 حق المعصوم
 و انما نصار
 و انما نصار
 بطریق
 اثبات
 مصلحت
 مخصوص
 شی
 میثاق
 ظاهر
 اثبات
 در باب
 لیکن
 اگر آ
 در ایا
 اگر
 اثبات
 ظاهر
 و نقاب
 ذکر
 سید
 اثبات
 که

اشیاء فضیلت احباب شایسته عموماً قرآنی نموده بودند مثل قوله تعالی بقدر رضی الله
 عن الامم منین اذ یبايعونک تحت الشجرة بقوله تعالی واولوا لدون منکم باجرین
 والا نصاری هم یبایدادی بقوله ما من عام الا وقد خص بشیعیان در باب رد این حجت های مایه
 فادی و در آن وقت ایشان را بجز ندامت و پشیمانی چاره نخواهد بود قوله ثانی الحال
 بطریق بدایع بیان گفتگوی نصاری و یهود است که در حال سکر عصیت بمقتضای کل انار
 پتر مشح بمغایه از دلی اختیار می تراود یعنی میثاق که برای خاتم الانبیا مکر فتند و بس پس
 احباب طاعت انبیا و اولی العزم و غیر هم که بلا شبهه واقع است ثانی الحال بطریق بدایع
 مصلحت دید و وقت واقع شده باشد و در صوارم الهیات واضح گردید که این قسم قول بدایع
 مخصوص فرقه اشاعره است و بس امامیه از آن منزّه اند و مبرری عاده برین آنکه اثبات
 شیعیان نیز نفی ماعد انمیباشد و در بعضی روایات امامیه وارد شده که برای انبیای دیگر هم
 میثاق گرفته اند از جمله آنچه در حدیث کافی وارد شده ان الله عزوجل لما اخرج ذریه آدم من
 ظهره لیاخذ ما هم الیه میثاق بالربوبیه له و بالنیو و کل نبی المحدث بقوله قسمی که هست روشن
 است الخ جمیع الله الی اولی صفات حمیده حضرات ایشان کالتو علی شایع المور نزد
 در باب قلوب صافی که چشم های بصیرت شان روشن است کاینچنین متعلی و روشن
 لیکن بمقتضای شمر کردن بید بروز شیره چشم چشمه آفتاب را چه گناه شپشک متعصب
 اگر آنرا نه بید گناه ما چیست بقوله زیرا که شریف مرتضی که بزعم شیعه الخ مرض جمالت
 را چاره نمیتوان کرد شیعه مفید و سید مرتضی و زنجیری و غیره عدایه در کیفیت میثاق گفتاو
 کرده اند نه در اصل میثاق و منظور ایشان اینست که در حقیقت اخراج ذریه آدم از
 پشت او جیثیتی که آنها ذمی حیات بالفعل و عاقل و فرزانه باشند واقع نشد و در ماسبق
 ظاهر شد که غزالی با اینها بنا بر آنچه در کتاب نفخ و تسویه گفته موافق است و بجهنم های عقابیه
 و نقابیه درین باب بسیار وارد چنانچه رازی و از دوال ایشان را درین باب در تفصیل
 ذکر نموده نه اینکه مطابق میثاق اولاست ایشان واقع شده چنانچه شیعه مفید طایفه المرتبه است و
 سید مرتضی که در خصوص باب کیفیت میثاق سید با و موافق است میا وید که اخبار منضمین ذکر
 اشباح مخالف الافاظ و مبانی الحسانی دارد شده اند و نبات ابالیل بسیار از آنست که تفسیرهای
 که میرا حمر لغو است نموده اند و از جمله است کتابی که آنرا کتاب الاشباح و الاظلمه سسمی گردانیده

اند و آنرا منسوب به ابرار محمد بن عثمان میسازند ما را تصحیح این نسبت معارض نیست و بر تقدیریکه
 صحیح باشد چون ابرار بن عثمان را مطعون بخواب کرده اند پس گناه و وبال آن بر او نیست و اگر
 بدو ع آنرا بر او بسته اند فقد تخلفوا اوزار ذلک و آنچه صحیح است درین باب آنست که ثقات آنرا
 روایت کرده اند که حضرت آدم علیه السلام در آن شبی که در آنجا بود که او را از آنجا
 بعد از خشدیدن از جناب حق تعالی از کیفیت آن اشباح سوال نمود و حق تعالی بآود وحی کرد و
 انما اشباح رسول الله و امیرالمؤمنین و الحسن و الحسین و فاطمة و ائمه ان اولی الاشباح النبی
 و اما ما خدتم و الخلق سما و الارضا و وجه الظهار اشباح و صور برای حضرت آدم هم اینست که تادلات
 فرماید از ابرار تعظیم و تسبیح ایشان و این از قبیل مقدمه باشد برای احتجاج طاعت ایشان در
 زمان آینده و تا دلایل آنرا ندانیم که مصالح دین و دنیا تمام نمیشود و مگر او جو داینها و درین حال
 نبودند آنها صور محیی و نه ارواح ناطقه بلکه اشباح صور بشریه بودند که دلالت بر حسن مال آنها می نمود
 و قدر روی ان اسماء کانت مکتوبه اذ ذاک علی العرش و ان آدم لا تاج له و ان الله عز وجل
 و نایما بقبول توبته و الله بحکم و مایه و محام غده فایما و هذا غیر منکر فی العقول و لا محضاد لا شرع
 المنقول و قدره و الاصل چون الثقات الامونون و سلم لروایة طائفة النبی و الاطریق الی
 انکار و ان الله فی حق الاستحصال عبارت بر سر قوله و ائمه ان اولی الاشباح و همچنین ترجمه
 قول او که تادلات فرماید از ابرار تعظیم و تسبیح ایشان و این از قبیل مقدمه باشد الخ در معنی
 میثاق است و موید آنست که مولانا طبرسی در ذیل تفسیر قوله تعالی و اذا اخذ الله میثاق النبیین
 الیه خلاف منکرین میثاق را که عدلیه باشند اصلا ذکر نکرده و ایضا آنکه اولی آنها را دیده اند و از
 جزم و یقین حاصل می شود و باینکه فرض اینها انکار میثاق است بر وجهیکه اشعار نموده شد و الا
 اولی آنها اصلا باید منطبق بر مدعای آنها نشود و چون مطالب نقاشی نداند و بداند که آن اولی
 بر داخه نمیشود پس این ناصبی که درین مقام سب را با خود و موافق ساخته در انهدام مبانی مشیده
 اصل میثاق که اسلاف و بزرگان او در تاسیس و نشاندن آن چه سعی جمعی که کار
 نه برده اند که شیده در اصل دین و ایمان خود را بیاد داده و مصداق بخیر اوان بیو تمیم باید بهم
 و اید علی الحمد منکر که اید قاعبر و ایا اولی الاضار قال الناصب العثمانی لایه ما علیه غلو صیوم
 انما انشد انبیاء قیاس انوار از انچه کرده اند و اقله ای آثار این بزرگواران نمود و در نتیجه
 قبول نمی شود که مقدم یکونه اقله ای آثار متاخر نماید و از اقله قیاس انوار از انچه احوال انچه

اسماء ایشان
 اطریق و ط
 شافان و ف
 کسی را از
 اندرگاه با
 گردون چه
 و زوده و ز
 عباسی عا
 رواج دا
 همان انبار
 العکری
 و ساقی
 و سبأ الیه
 و یقین
 ظاهر مح
 نوشته
 و امور و
 خصوص
 معرفت
 از شیخ
 خورده که
 از ویست
 و در اینجا
 اقول
 اینها

قبیح دانند یا از آیات و احادیث متواتره قبیح آن مستفاد شود و یا ترک امری کند که اشیان
 آن امر واجب باشد بر یکی از وجوه مزبور و در ما نحن فیه چون اوله مستحبیه ناصیه
 عداوت عترت نتوانست که اقامت آن نماید و منکر حسن و قبیح عقلی است به وجوه
 او را سزاوار نیست که بران کسی را طهریم و تشییع نماید آری کسی که قاتل بحسن و قبیح
 عقلی است شخصی را که مرتکب امری شود که قبیح عقلی باشد یا تارک واجب عقلی مورد
 ذم و ملامت تواند ساخت لیکن چون ما نحن فیه و امثال آن از قبیل وجوب صوم آخر ماه
 رمضان است و حرمت صوم غره شوال که حسن و قبیح آن از ادراک عقول بشری
 بیرون بیچکس از اهل دانش و بینش را سزاوار نیست که زبان طعن و تشنیع بران
 کس که اختیار آن نمود و در از کند خصوصاً هرگاه او مستمسک خود و اوله مستحبیه مطابق
 ملک خود داشته باشد دنیا و قبیح باصمیمیه بعضی از وجوه متفق علیهم باشد چه درین صورت
 اگر او بر مخالفین خود و طعن نماید بجا نیست نه عکس آن و این ضابطه کلیه بتویا و ادیم
 میتوانی که بارن امثال تمام خرافات این ناصیه را از محط اعتبار ساقط سازیم لیکن مع هذا
 ما شاة مع الناصب بتفصیل کلی هم معائب کلمات مزخرفه او را ظاهر میسازم قاتل
 قوله هیچ معقول نمیشت و الخ کسی از اهل انصاف از بین ناانصاف به پرسد که کدام
 روز بزرگان شایسته مقتضای عقل کار کرده اند که شما امر و زیابند عقل کرده اید تمام
 ارباب عقول متفق اند برینکه دیدن شی فرج جسم بدون مکانی و در جهت بدون آنشی
 است و اسلاف شما خلاف سائر ارباب عقول میگویند که کو حق تعالی جسم نیست
 و از مکان و جهت منزله لیکن مؤمنین او را چشم سر خوانند دید و نمیگویند که عرض
 بدون جوهر موجود میتواند شد و علاقه علیت و معلولیت میان هیچ چیز متحقق نیست
 همچنین بحسب جری عادت مصاحبت اتفاقی است پس لابد که بگویند میتوانند شد
 اربع فرد باشد و ثلث زوج و قیاس الاربعه زوج و کل زوج منقسم بمتساوین منتج
 باینکه الاربعه غیر منقسم بمتساوین و امثال ذلک من الخرافات چنانچه تفصیل این شمعنی
 در کتاب عماد الاسلام شده من شار فایرجع الیه علاوه برین آنکه اگر مراد ناصیه از متقدم
 و متاخر بحسب زمان است پس جواب از ان اینست که جناب خاتم الانبیاء و اوست
 طیبه او را هر چند تاخر جدانی است لیکن از کجا که در عالم ارواح و ارواح ایشان

ایشان
 شمس
 احمد ابن
 نبیا قال
 که تقدم
 هزار سال
 از امام
 ذریا
 روایت
 و الحجه
 گفته که
 کتاب
 صائم
 باشد
 به
 بهما
 الله
 از طه
 ذاتی
 معقد
 اسه
 اسه
 فقه
 انو
 شمس

ایشان مقدم بر ارواح انبیاء مخلوق نشده باشد و حال آنکه اخبار بسیار در کتب احادیث
 مشهور و نیست که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مودعه کنت نبیا و آدم بین المار و الطین و هم
 احمد بن حنبل روایت نموده عن میسرة الضبی قال قالت یا رسول الله صلی الله علیه و آله متی کنت
 نبیا قال و آدم بین الروح و الجسد پس ناصبی نصره لا خوتة من اهل الکتاب چرا نمیکوید
 که تقدم نبوت خلاصه الانبیاء صلی الله علیه و آله بر حضرت آدم با وجود تاخر آنحضرت از زمان آدم چندین
 هزار سال بیچوجه معقول نمی شود و هم در ما سبق گذشت حدیثی که صاحب مواهب الدنیه
 از امام محمد باقر ع روایت کرده که گفت ان الله تبارک و تعالی لما اخذ من آدم من ظهوره
 ذریاته و اسلم علی انفسهم الت بریکم کان محمدا و ل من قال بلی الحدیث و هم از شعبی
 روایت کرده که گفت قال رجل یا رسول الله صلی الله علیه و آله متی استنبیت قال و آدم بین الروح
 و الجسد حین اخذ منی المیثاق رواه ابن سعد من روایت جابر الجعفی ذکره ابن رجب و هم او
 گفته که عارف ربانهم عبدالله بن ابی حمزه در کتات بهجت النفوس و پیشتر از او ابن سنیع در
 کتاب شفاء الصدور از کتب الاخبار روایت نموده که گفت هرگاه حق تعالی اراده نمود که محمد
 صلی الله علیه و آله را خلق نماید بر مینای هم را حکم شد که از روی زمین طینتیکه بمنزله قلاب و نور زمین
 باشد بیار و پس از موضع قبر شریف آنحضرت قبضه خاک برداشت و آنرا محضر ساختند
 به تنبیه معین که از انوار جنت است حتی صارت کالدرة البیضاء اما شمع عظیم ثم طافت
 بها الملائكة حول الغرش و الکرنسی و فی السموات و الارض و البحال و البحار و معرفت
 الملائكة و جمیع المخلوق سیدنا محمد و فضله قبل ان یعرف آدم و امثال این احادیث و یکسر
 از طرق ایشان عنقریب مذکور میشود و هرگاه با وجود تاخر جدائی پیغمبر خدا تقدم
 ذاتی آنحضرت بر سایر انبیاء ثبوت رسیده ظاهر و هویدا گشت که قول ناصبی اینکه هیچ
 معقول نمی شود بیچوجه معقول نیست و اگر مراد او از تقدم و تاخر بحسب شرف و فضل
 است پس دانستی که شرف و منزلت او صیابی قائم الرسل زیاده از منزلت سایر انبیاء
 است چنانچه نزد محققین صوفیه رتبه ولایت اشرف است از رتبه نبوت که امر توضیح ذلک
 عنقریب ب قولی پس چرا اصالة بایشان تعالیم لم یقت الخ مرد و است باینکه اقتباس
 انوار هیچ ولایتی از ولایات مقتضی این نیست که مقتبس را ابد است که اخذ احکام
 بشیریه از مقتبس منه نماید چنانچه نزد هر عاقل هو شمنذ این حرف اظهار من الشمس است

ن
 ص
 بیچوجه
 یح
 رو
 انحراف
 بی
 ن
 طابق
 ت
 ویم
 معینا
 ل
 ام
 ر تمام
 ن
 ت
 عرض
 است
 شد
 منتج
 نبی
 رم
 ریت
 شد

آری ظاهر معنی اقباس آنست که مقبض است و تفاوت و اکتساب نور کند و آن یا حسب
 حقیقت ممکن است که نور می باشد و یا فانی در آنست و تفاوت و یکبار امور که بمنزله انوار تواند شد
 و ظاهر است که ناصیه را هیچ وجه ممکن نیست که بر امتداد صنف اقباس انبیا از انوار محمدیه
 و علویه و من یخز و خذو هم اقامت و دلیل و برهان نماید بلکه بر دفع این استبعاد امامیه میتوانستند
 که اقامت ادله ذریه بایند و البته مطلوب فنی ذلک الحکم مقام انما به دفع ذلک چه دانستیم که بمنحصر و ورود
 روایات لازم نمی آید که او می بر طبق آن اعتقاد هم داشته باشد فضلا عن غیره و الا لازم آید
 که سنیان بنابر بعضی روایات صحاح خود از مسلک فتنی بلکه از مذهب اسلام خارج شوند
 پس میگوئیم که اینک گذشت بروایت کتب الاخبار متضمن اینک حتی صارت کالدرة البیضاء
 لها شعاع عظیم و ایضا آن طینت نورانی را گردانیدند و عرض کردند بر جمیع ملائکه و آسمانها
 و زمین و جبال و بحار و دیکه تمام خلق پس شناختند آنها آنحضرت را قبل از اینکه آدم را بشناسند
 و معلوم است که هم بنابر ظاهر قوله تعالی و انزلنا انفسکم و هم بنابر آنچه ایشان روایت
 کرده اند که حاصل مصححون آن اینست که پیغمبر خدا فرمود من و علی یک نور بودیم که منتقل
 میشدیم از صاحب به ایضایی تا اینکه منقسم شد آن نور در پشت عبدالمطالب بدو حصه از نصف
 آن که اصحاب عبدالله انتقال یافت من مخلوق گردیدم و از نصف آخر که اصحاب ابیطالب
 آمد علی مخلوق گردید و آنچه این حدیث عقرب از کتب ایشان منقول گردید ظاهر میشود
 که علی بن ابیطالب و جناب سید المرسلین از یک نور آفریده شده اند پس هرگاه تمام خلق خدا
 بنابر روایت کتب الاخبار از نور پیغمبر خدا مقتبس شده باشند علی الوجه الحسنی و از نور
 جناب علی بن ابیطالب هم مقتبس گردیده باشند و باین تقریب دلالت میکند حدیثیکه روایت
 میکند آنرا صاحب مواهب الدنیه از عبدالرزاق بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال
 یا رسول الله بانی انت و امی الخیر لیم عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الاشیاء قال یا جابر
 ان الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل ذلک النور مدورا بقدره حیث شاء
 الله تعالی و لم یکن فی ذلک الوقت لوح و لاقلم و لاجه و لا نار و لا ملک و لا سماء و لا ارض و لا شمس
 و لا قمر و لا جنیم و لا انسی فلما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق
 من الاجزاء الاول اقلیم و من الاثنی الیوح و من الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعة اجزاء
 فخلق من الاول جملة العرش و من الاثنی المرسی و من الثالث باقی الملائكة ثم قسم الرابع اربعة اجزاء

اربعه اجزا
 ثم قسم الرابع
 و فی المعرفه
 و هم امام احما
 یقول کذا
 انفس عام
 بسیار در
 و بعد اول
 باشند و
 اقباس
 محیی الد
 مشکاة
 تفاوت
 سنیان
 بدلیل
 غلام اها
 محیی ال
 رسوا
 آنحض
 که اص
 شره
 که ای
 خلیفه
 آنرا
 و ص

اربعه اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثاني الارضين ومن الثالث الجنة والنار
ثم قسمهم الرابع اربعه اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المومنين ومن الثاني نور قلوبهم
وهي المعرفه بالله ومن الثالث نور السننهم وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث
وهم امام احمد بن حنبل ورسند خود از مسلمان روايت کرده قال سمعت جيبی رسول الله صلعم
يقول كنت انا وعلی بن ابیطالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه عشر
الف عام فاما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجزاؤنا وجزء علی ویا بنی مضمون احادیث
بسیار در کتب ایشان مرویست چنانچه در ماتقدم بان اشارت رفت پس نظر بماتقدم
وسم اول حدیث عبد الرزاق قسمیکه از نور پیغمبر خدا صلعم انبیا وتمام عالم اقتباس کرده
باشند و خنبلی آنحضرت باشند از جناب علی بن ابیطالب هم نظر الی الاتحاد بینهما کثر
اقتباس کرده باشند چراست بعد باشد و در ماتقدم گذشت که عارف کامل سنیان
محمی الدین عمر بن حکم جازم نموده باینکه انبیای مرسلان اقتباس انوار معرفت وعلوم از
مشکات خاتم الاولیا که بزعم او نفس خودش باشد میکنند و با و احاطه از حق تعالی
استفاضه علوم می نمایند بخلاف مرسلان و انبیا که آنها محتاج اند بتوسط ملک وایستمنعی را
سنیان از کمال مایه منزلت او میدانند و هیچ وجه این ادعای پوچ او را که مطابق مقتضایان
مدلیل و بران نیست بلکه مخالف عقائد اسلام محفل ولایت او نمی پندارند و همین که بچاره
غلام اهلبیت رسول نظراً بقیام اوله برای ذریت طاهره رسول مرتبه او دن از مرتبه
محمی الدین قرار دهد باید سینه او را باین ذم و طعن مجروح سازند نمیدانم فردا پیش
رسول خدا با این ضغائن ویرینه که در سینه پرکنند نسبت بنفس رسول و فرزندان
آنحضرت و از ندچه جواب خواهند داد قوله ایشانرا اتباع غیر خود کردن الخ دانستی
که اصلاً این برزه کوییمهای او بمناخن فیه و خلی ندارد و چه اقتباس او از منحصراً در اخذ احکام
شرعی نیست و ایضا میگوئیم که شاه صاحب این شبد یز چون و چرا می خود در بنیاب
که این نقد رچست و چالاک بجوان می آرند چون در صد اثبات بزرگی حضرت
خلیفه ثانی میباشند و در امور بسیار سید المرسلین صلعم را تابع و مقتبس از رای او می سازند
آنرا در طویله مشقوبه خود و محقق و پنهان میسازند سبب این غیر از عداوت و عنترت طاهره
و عصیت نیست چنانچه چیزی دیگر چه میتواند شد و ایضا همیشه در هر باب از جمله سنیان و پیرینه

سنیان این است که میگویند در کار نجات حق تعالی هیچگونه کفایتی نباید کرد و یقیناً مایشاء
 و حکم ما بریدلایسائل عما یفعل و هم یسألون اگر خواهد انبیا را در جزم اندازد و شیاطین را
 و کفره را در بهشت و انبیای کاذب مبعوث سازد که در این نهایت پرستی باشد و قتل
 انبیا و حرمت عدل و حفظ نفوس و این همه از دستش بر آید اینک ظلم لازم آید اینجا
 چرا این ناصبی سبک پیران خود را فراموش کرده در کار نجات خدائی مدافعت
 نموده شروع میکنند چون و چرا حق آنست که الحال قابلیت این همه رسانیده که به پاداش این
 چون و چرا او را بچراگاه فرستند انهم کالانعام بل هم اضل سبیل قوله و این عبارت ظاهر اجتماع
 الخ اقول امر حب و شتم و تکذیب رجال بسیار سهل و آسان است هر یک از افراد
 انسان میتواند که غیر خود را بهر نحو که خواهد با الفاظ درشت زیاده از آنچه ناصب عداوت
 اهل بیت نسبت بجناب شیخ صدوق بی ادبی کرده سب و شتم و تنقیص نماید لیکن معتبر
 نزد خواص و ارباب عقول آنست که آنچه گوید مقرون بمستحکمکی باشد و حجت و برهان
 و الا معلوم است که شکر کبریا که و اهل کتاب جناب حق سبحانه و تعالی و رسول را تکذیب
 صریح میکردند کما قال الله تعالی حکایه عنهم و هو اصدق القائلین و ما هو الا ملک مفتری و ان
 یکذبوا ک فقد کذبت رسال من قبلک و ان یکذبوا ک فقد کذب الذمیر من قبلهم و نحو ذلک
 و هرگاه این را دانستی پس ازین تکذیب صدوق اگر منظور اینست که چون علی
 بن ابیطالب بنابر حدیث صحاح سته حضرت خلیفه ثانی را کاذب و خائن و غادر میدانست
 و او درین وقت موجود نیست یلی از علمای شیعه او را بتقریب انتقام تکذیب باید نمود
 پس اگر این مردم جماعت سینه شامش و ازین چه بهتر است لیکن غمیکه هست بکینه است
 که علی بن ابیطالب کان مع الحق و الحق معه پس تکذیب او و خائن و غادر دانستن آنحضرت
 بمنزله وحی منزل باشد و این معنی از تکذیب مرید کاذب و غادر که در حق صدوق واقع شده
 بمراحل دور قوله و این فرقه خود را بجانشیند الخ هرگاه حقیقت حال برین منوال است
 پس سبب است از شاه صاحب که تا حال و دمه تو قیام متضمن تصویب رای سنیان
 و تخطئه شیعیان اطرف یکی از معصوم منسوب ساخته بر نیاوردند تا شیعیان علی طبق
 ما دات خود بی صرفه بران اعتماد میکردند و شاه صاحب از زحمت این تصنیف که بسبب آن
 نشانه مهمام مام خاص و عام شدند خود را دایمی رانیدند و اگر بمقتضای حدیث مشهور خود

خود و اصحابی
 برز و پاره که آن
 غیر را بجا
 باشد
 میان کتاب
 بر عمر و
 و پیغمبر
 صحابی کو
 شاه صاحب
 ما و امیکه
 و صفار
 هرگز اما
 اعتماد
 است
 سنیان
 هو اما
 قد کتب
 بخطها
 بکرات
 حدیث
 تعارض
 شرعی
 حدیث
 دفع
 حق بجا

خود اصحابی کانیجوم بایهم اقتد بستم ایندیستم تاسیاب مروان وزیر حضرت عثمان صاحب رفته
 بزود که آنرا بجمهر عثمان مختم ساخته پی مقتول ساختن محمد بن ابی بکر مرسل نمود این امر
 خیر را بجای آورد و ندبزه کار هم نمیشدند مگر اینکه باک و بند عا شاکه از مروان این تزویر بعمل آمده
 باشد لیکن در این صورت لازم می آید که تکذیب عثمان نمودن باشد تا بختراشمار و تفرقه
 میان کتات و قول درین باب بیجااست و از بیجااست که هرگاه ابوهریره و انس و عبدالله
 بن عمر و نظری ایشان برای طمع جاه و زیاد اخذ حطام فانی آن در دنیا بپریم نمیر خداستند
 و پیغمبر خدا زنده بود و تا تکذیب ایشان کند و عادات سنیان برین جاری شده که آنچه
 صحابی گوید بی صرفه آنرا قبول میکنند اینقدر فساد در عالم جهمر سیده که شمس از ان در عنصر
 شاه صاحب ظهور گرفته اما امامیه پس از داب ایشان همیشه این بود که قسمیکه انبیا
 ما و امیکه مجرزه ظاهر سازند نبوت آنها بجمع عرض ثبوت نمیرسد همچنین مدعیان امامت
 و صفات تا دقتیکه از ایشان ظهور و مجزات بر طبق دعوی ایشان بظهور نمی پیوست
 هرگز امامیه آنرا بجمع عرض اعتبار در نمی آورند و قس الحال علی ذلک و ایضا مدار
 اعتماد و اخبار خواه در ضمن کتاب باشد و خواه در ضمن قول و گفتار بر قیام قرائن مفیده علم
 است و بس و از بیجااست که علی رقم هذا الناصب علامه تفتنازانی که از علمای اعلام
 سنیان است اسناد کتابی که بطرف جناب علی بن موسی الرضا شده جزم نمود و میگوید و ما
 هو الامام علی بن موسی الرضا مع جلاله قدره و نباهت ذکره و کمال علمه و هداه و ورعه و تقواه
 قد کتب علی ظهر کتاب عهد الامون له ما ینبئ عن وفور حمده و قبول عهده الی ان قال و هذا العهد
 بخطهم ما موجود الان فی المکتب هذا الرضوی بخراسان قوله و عجب از شیخ ابن بابویه است الخ
 بکرات بجمع عرض اظهار آمد که هیچیک از محدثین عامه و خاصه التزام این نه نمود که در هر کتاب
 حدیث آنچه روایت کند بر طبق مداول ظاهری آن معتقد و عامل هم باشد بلکه در صورت
 لغراض حدیث با اوله شریعه کو آن حدیث را روایت کرده باشند بجمع تضای آنچه از اوله
 شریعه راجح میباشد بجمع تضای آن عمل میبایند و میتوانند که این بابویه با وجود اعتقاد بصحت این
 حدیث تاویل نماید باینکه معانی محکمه آیات را اعدای اهل بیت حذف مینمایند و بطرف مشتبهیات
 الفهمای خود آنرا ماول میباشد از ندما آنچه گفته که ابن بابویه قسمهای مغایله یاد کرده پس
 بیجا نیست چه این کذب شاه صاحب شمس از کذبات مبارک پیران ایشان است

که بمیراث رسیده و الا هر که کتاب اعتقادات این بابویه را دیده میداند که این برهتان محض است
و شاه صاحب آنرا فترا کرده اند فاجعه الله علی الکاذبین قال الناصب النعمان علیه السلام
فلو چهارم آنکه گویند انبیای پس رو حضرت امیرم خواهند بود و ایشان پیش پیش انبیا
خواهند رفت در روز قیامت و متمم ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است در کافی
من الی الاصامت الخ و الی عن الی جعفر قال قال امیر المومنین لا یستقدمنی الا احمد صالحم
و نیز روایت فضال بن شاذان در کتاب الاقام عن صالح بن حمزه عن الحسن بن عبد الله عن الی عبد الله
قال قال امیر المومنین علی منیر اللوفه و ما یستقدمنی الا احمد صاوات الله و سلامه علیه و ان
جميع الامم و الرسل و الروح خلفنا و غیر این روایت بسیار درین مضمون ساخته اند
لیکن همه مخترع و مفتری اگر کس را پیش از انبیا در جه می بود لابد در قرآن مجید بتعظیم او
و توقیر او و ایمان بجناب او بطریق صراحت دعوت میفرمود و چنانچه در حق انبیا همین قسم
باعتنا آمده و الا ترک اطاف لازم می آید که مکلفین را خبر از حال شخص که این درجه داشته باشد
اصلا ندهند و اینها در پیغمبری ایمان بمرتبه او نیارند و در تعظیم و توقیر او قصور نمایند این اخبار
احادیث غیر از کذاب چند آنهارا کسی نمیداند و درین مطالب عده که امهات عقائد اند چگونه کفایت
توانند کرد و الزام صحت بر مکلفین باین کپ ای پوست خانه چه وقت توانند شدانتهی انزل
ناصب عداوت عترت عنقریب تصریح مینماید باینکه اجماع اهل اسلام منعقد گردیده برینکه
احمد خاتم الانبیا پیشتر از جمیع انبیای مرسل و غیر مرسل داخل بهشت خواهند شد و اینها چون
دیده که شیعیان حدیثی روایت کرده اند در باب اینکه جناب امیر المومنین مقدم بر انبیا داخل
بهشت خواهند گشت عداوت دیرینه موروثه از جناب امیر المومنین که در سینه پرکنند
خود داشت الی اختیار آن عداوت مثل قتل شد و ضبط آن نتوانست کرد پس الحال
ارباب انصاف حال شقاوت و عداوت این ناصبی را از اینجا بت جناب کی که در
حق او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لا یبغضک الا کافر با حظه فرمایند لطیف
خاطر و تامل راضی است که یزید و شمر و عبد الرحمن ابن ملجم و دیگر سرادران او پیشتر از
انبیای مرسل داخل بهشت شوند و باین راضی نمیشود که علی بن ابیطالب عم که بالاتفاق
نسب جنت و نارا است و داخل بهشت شود و باعتبار او یا اولی الامر فان الناصب کیف
اخبار النار بالعالم قوله لابد در قرآن مجید الخ این معارض است باینکه اگر انبیا را بر جناب انکه ما

ما فضیلت

آخر ما قال

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

ما فیہ فیات می بود اینها که متجاوز از صد هزار بودند چرا نام بنام ایشان را در قرآن ذکر نفرموده الی
آخر ما قال و المچنین بدان ماند که کسی بگوید اگر نماز و صر مثل چهار رکعت واجب بود و مغرب
و شام چهار چهره از قرآن مفصل ذکر آن نشد و نمیدانم که بهمین تقریب قضیات
و بابکر و عمر را که بزعم او از آیات سبقت در اسلام و هجرت مستقام میشد و چرا باطل
نمیسازد بالجمله اماحت از جانب حق تعالی میباشد چنانچه نبوت لیکن چون این منصب
نیابت نبی است هم حق تعالی در باب آن تنصیص نموده بقوله و انفسنا و انفسکم اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و انما و لیکم الایة و تصریح باسم نامی او را بر نبی گذاشته
تأسی می دهم و زان مداخلت باشد و این مصالحت کثیر الغنم ظاهر است و مصلحت دیگر در ان
اینست که چون جق تعالی میداند نیست که اکثر صحابه منافقین اند و با نام بحق عداوت در سینه
دارند اگر تصریح باسم آنحضرت میفرمود یقیناً همه آنها را نمیدانند و از دین بر می کشند
و درین صورت خلل عظیم در میان اسلام راه می یافت چنانچه قوله تعالی و الله یحبکم من
الناس یران ایشانرا تمام دارد و واقعه عقبه پس این تصریح باسم شریف محمول بجناب
سید المرسلین شد تا او بدرج بتقاریب مختلفه کوشش زد آنها کند چنانچه از بهمین باب است
قوله صلح انت منی بمنزله تارون من موسی و در آخر عمر فرموده من کنتم مولاه فاعلی مولاه
و باز نظر باصرا و متافقین در حین مفارقت روح مقدس خواست که بکتابت هم این را
سجیل سازد لیکن بحسن سعی خلیفه ثانی میسر نشد قال الناصب المعاند عایه ما علیه
خلو و نسیم آنکه گویند درجه حضرت امیر و ائمه بالا تر از درجات انبیاست روز قیامت سوا می
خاتم النبیین شیخ ابن بابویه درین باب هم روایات دارند فی معانی الاخبار عن خالد بن یزید
عن امیر المؤمنین قال انما یوم القیامة علی الدرجه الرفیعة و من درجه النبی و اما الانبیاء
و المرسلان فندو و ناعلی المرافقی و فی الامالی عن ابی عبد الله عن جده امیر المؤمنین قال قال
لی رسول یا علی انت اخی فی الدنیا و الاخرة و انت اقرب الی الله من یوم القیامة فی
الموقف بیهییدی الحیار و روی محمد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی
عن النبی صلح ان برئیل قال له اذ کان یوم القیامة نصیب آتک منبر عن یحیی العرش
و الدنیین کلهم عن سار العرش و بین یدیه و ینصب الی کرسی الی جانبک اگر اما الی
غیر ذلک من الاخبار المصنوعة الموضوعة فی کتبهم و بالفرض اگر این اخبار صحیح هم باشند

منعید مدعا که تفصیل آنکه بر انبیاست همیشه و نذریرا که مفاد این اخبار آنست که به تبعیت
 خاتم الانبیاء بعضی آل اطهار او را در بعض مواضع تقدم بر جمیع خلق خواهد شد
 و ازین تقدم تبیین تفصیل لازم نمی آید زیرا که امت مصطفویه با جماع پیش از همه ائمه در
 بهشت و اهل خواهند شد و هر نسبی همراهِ امت خود خواهد بود و تا از گذرگاه تنگ پل صراط
 آنها را گذرانند پس این امت را پیش از انبیاء به تبعیت پیغمبر خود و دخول بهشت
 نصیب خواهد شد و بالا جماع تمام این امت از انبیاء افضل نیست و اینشمعنی را موجب
 تفصیل دانستن خلاف عقل و شرع و عرف است و در گذرگاه و دروازه ارک پادشاهی
 خدمتکاران و احشام امیری بر امیری است و این امت هم پیش از ائمه میروند و موجب تفصیل
 آنها بران امیر نمی گردد و اینست که قول کرده اند و نامیده اند که شیعیان این احادیث را
 از جماع اوله فضیلت علی بن ابیطالب عم میگردانند و حال آنکه این دو حالت بر فضیلت
 آنحضرت میباشد پس اول آنچه وارد میشود و بران اینست که اگر زعم او چنین است
 چرا این را از جماع اوله فضیلت علم بن ابیطالب عم که موجب آن گذشته است معدوم ساخت
 تا بدستبرداری او از نمی آمد دوم اینکه وقتی که بنامی این عقیده بر آیات کتاب الهی و احادیث
 متفق علیها بین ائمّه یقین است و دیگر از وجود کثیر دین گفتگو و رد و آلات خصوص یک
 حدیث و دو حدیث فایده بحال از نمی بخشد میباید آنکه نشستن اشخاص بالای مراقبی
 فوق همه دیگر را قیاس نمودن بر دخول در دوازده قیاس مع الفارق است و ازینجا است که
 اگر عبد کسی و زبانی اعلی فوق پایه پستتر که بران موالاتش نشسته اند مستحق ذم و ملام
 عواص و عوام خواهد گردید و همچنین است حال پدر و پسر و خود و آنکه کلام جبرئیل
 عم وینصب اعلی گری می آلی باینکه اگر اما صریح معذیل واقع شده باینکه این بتقریب اکرام
 خواهد شد پس راه گفتگوی ناصبی درین مقام جمیع وجوه منسوخ است کما لا یخفی و اگر زعم او
 این نیست که شیعیان این را از جماع اوله فضیلت میگردانند پس گفتگوی او درین مقام
 چنانچه ذکر کرده و هر اسرار و اوج و واهی است که مطابق ربط با آنچه شیعیان گفته اند ندارد
 قال الناصب الامانده علیها عقیده سیرم آنکه انبیاء از زمان معصوم اند و همچنین است
 مذهب اهل سنت لیکن تفصیلی دارد که از کتاب و اخبار شیعه مفهومی میشود و از کلمات و سخنان
 چهار معصوم اند و بعضی سخنان از ایشان سه و صادر میشود و آنرا زلت نامند و ذات در

در این باب
 یا مباح
 و این حالت
 راه یا شکی
 و نیز این
 یک وجه
 و موجب
 نبوت
 کما ان
 و خود
 و عوت
 تعالی
 بفاخت
 و مخالف
 است
 آنکه اگر
 رسوم
 ظالم
 قال
 پنجم
 بیفتند
 میگفتند
 را و این
 قبیله
 تعالی

در لغت انزلیش قدم را گویند و چون کناه از پیغمبران باین صورت صادر میشود که قصد طاعتی
یا مباحی میکنند و بسبب قریب و مجاورت آن طاعت یا مباح کناهی در آن کناه واقع میشود
و این حالت شایع است بحالت ربوبی که قصد را در فتن میکنند و بسبب قریب و مجاورت
راه با سنگ یا کل و لای پای او انزلیش می خورد و ازین جهت کناه پیغمبران را زلت نامیده اند
و نیز اهل سنت گفته اند که صفاتی که ولایت بر خست و دناءت طبع میکنند مثل وز دیدار
یک وجه یا کم کردن یک دانه از حق کسی از پیغمبران بطریق سهم و نیز صادر نمیشود و ندانند که
موجب تنزیه میگردد و عوام را از اتباع اینها و نقض غرض باعث لازم می آید و الحق مرتبه
نبوت و مائده بکثرت مقتضی عصمت این بزرگواران است چنانچه اول اینکه اگر از انبیا
کنامان عدا صادر شود و امت مأمور است باتباع ایشان قن انکنتم تجون الله فاتبعوا نبی
و خود ایشان از متاعی و کنامار مردم را باز میدارند و نهی میکنند پس تنقض در میان
دعوت توایی و فعلی لازم آید دوم آنکه اگر کراه کنند باید که به شد عذاب معذب شوند بقوله
تعالی اذا لا ذقنا کبعضه فالحیوة و ضعف العلماء و لقوله تعالی یا ایها النبی من یات منکن
بفاحشة مبینة یضاهف لها العذاب فضعفین و معذب شدن ناصه باشد عذاب منافق
و مخالف منصب نبوت است زیرا که نبی شفیع است و شاید نیکی و بدی ایشان
است و چون خود در کار خود در مانده باشد شفاعت که کند و شهادت که ادا نماید سیوم
آنکه اگر کناه میکرد و ندانند مثل سلاطین جائز میشدند که مردم را جبر میکنند و حیاست مینمایند بر
رسوم فاسد و ارتکاب فواحش و خود بعل می آرند و لا بد روش انبیا از مایه کجاست و سلاطین
ظالم ممتاز و مباین مینماید چهارم آنکه اگر کناه کنند مستوجب ایذا و امانت و عقوبت گردند و قد
قال الله تعالی ان الذین یؤذون الرسول لجنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مبینا
پنجم آنکه اگر کناه ایشان بر امت ظاهر شود و استیکاف نمایند از اطاعت ایشان و از نظرشان
یافتند بلکه من بعد تصدیق کنند و تنزیه نمایند و گویند که اگر ایشان را خوار و موعید خود را است
میگفتند خود را مریکب این کار میشدند فرقه یعقوبیه از امامیه از انبیا تجویز کنند صدور ذنوب
را و آنچه این فرقه صراحت میگویند اقیه امامیه در پرتوه می سرایند که امور شنیعه و کنامان
نبویه در کتاب خود از انبیا روایت کرده اند چنانچه عنقریب بگوشتش میرسد انشاء الله
تعالی اقول ناصب عدا و تفرقت و لا یبیین سلاطین اهل سنت و الجماعة

طرفه تدبیر و تدبیر با التزام دروغ و بی‌قد و غبار برده و از غایت حماقت و وقاحت
 بسبب کمال کوتاه بینی اصلا نیندیشید که آخر روزی کسی از ارباب بصیرت و خیریت بر
 کذب صریح او مطلع خواهد کرد و بدینجهت حقیقت حال برین منوال است که اهل حجاز او که
 اشاعره باشند قائل شده اند باینکه پیغمبران مرسل و غیر مرسل جائز است که بعد نبوت
 و مبعوث شدن مرآتیب کبائر شوند سمود و قبل نبوت هم عدا و هم سهوا پس جائز است
 که یکی از انبیای سابقه مثل حضرت موسی و عیسی قبل نبوت عدا پساه بخند ارباب کتب فواحش
 مثل وطی احمات و بنات و او اطلت کردن با آبا و ابناء متصف شده باشند و بعد نبوت سهوا
 و همچنین میتوانند شد که حضرت ابراهیم و اسحاق و اسماعیل علی نبیناد عاید است و ان شاء الله قبل نبوت
 از کتاب صغائر خبیثه مثل سرقه تکه نان از خانه عیوز و عیوز و تطفیق در میزان برای
 چند دانه کد مغموده باشند چه این همه از جهات صغائر است و در جذب کبائر که صد در آن نزد
 اکثر اشاعره قبل نبوت مجوز است کما یسجی در خود حساب و تعدا و از اینجاست که صاحب
 حواقیق عصمه عن الصغائر الخبیثه را بطرف بعضی معتزله اسناد نموده و حیث قائل و منهم
 ای المعتزله من منع عایضه کفر الامهات و الفجور فیم الالباء و الصغائر الخبیثه دون غیرها انتهی
 و همچنین گاه است که از آنها بوسه لب و رخساره و مساس پستان زنهای اجنبیه از روی شهوت
 بعد بعثت بعث آمده باشند بعد از آنکه من ذلک خداوند این را می جویم از مذاهب و اهل مذاهب
 که مال کار آن این باشد که در باب پیغمبران خدا امثال چنین امور شنیده که از آن بت پرستان
 هند و ارازل مشرکین و یهود و نصاری تبرمی مینمایند تجویز کنند و مطلقا پاس حرمت خدا و رسول
 او نگانند همانکه ماده فاسده این مرض مهلک و باعث و محرک ایشان برین عقیده نابخوار
 همانست که قبل ازین بیان اشعار نموده شد اعنی تا نشود که با وجود نبوت از کتاب اصحاب ثلثه
 امثال چنین امور شنیده را کسی بامثال چنین از کلمات شان و در شان رفیع البنیان نما
 نماید و از بزرگی ایشان در نظر خلایق چیزی بکاهد پس اگر ادیای ناصب درین باب استدعای
 الصحیح نقل از ما نمایند در جواب گفته شود که از ارباب دیانت و انصاف بعید باشد که چون
 مرشد ایشان اسناد عقیده و نحو آن بطرف امامیه نمایند باینکه حواله بیکی از کتب و مصنفات
 ایشان کند بدون اقامت دلیل و بران از و قبول فرمایند و از استدعای الصحیح نقل نکنند
 چنانچه درین کتاب ناصب عداوت بدون اینکه اصلی داشته باشد عقاید بسیار بطرف امامیه

امامیه است
 از آنرا که از
 حقیقت جا
 بطرف است
 تا قائل زنند
 و الا تا حال
 عالم بسیار
 است
 عصمت ا
 و شرا
 و لا ک
 درین باب
 و در آن
 ایام حکم
 مکرر بر امام
 که شرا
 از عالمی
 نفرمایند
 بگویند که
 باشد
 و از هر
 و انب
 کذب در
 حقیقت
 تجویز نموده

امامیه اسناد و نمود و از انجمله است آنچه عنقریب تصریح می نماید باینکه امامیه تجویز مینمایند
 این را که انبیا در مقام تقیه اظهار کفر کنند و آنچه انکار است از تعالی و نیز نزدیکی
 حقیقت حال متکشف میگردد و چون نوبت بشیعیان رسد که یکی از عقائد و مانند آن
 بطرف سنیان سند سازند است دعای تصحیح نقل کنند بدون آن دست رو بر سینه
 ناقص زنند و این حرف در مقام از در دل است که بی اختیار از زبان قلم تراوش نموده
 و الا تا حال بجهت کاهی در ایچ مقام اتفاق نیفتاد که بدون حواله یکتیب و مصنفات عامای
 اعلام سنیان خبری از عقائد و اعمال ایشان بربان قلم و قلم زبان در معرض تحریر و تقریر آمده
 باشد و یا سخن از کفر از انجمله است پس بدانکه صاحب موافق و شارح آن در باب
 عصمت انبیا آنچه از نقل مذاهب مذکور ساخته اند به تریقه آن می پردازد و اجماع اهل مال
 و شراغ منعقد شده برینکه واجب است عصمت انبیا از تعدد کذب در کلامیکه متجزه
 دلالت کند بر صدق آنها و در آن کدعوی الرسماله و مایه بخونه من الله الی الخلاق زیرا که کذب
 در بنیاب مبطال دلالت متجزه میگردد و آن باطل است و محال اما صدور کذب از ایشان
 در آن بر سهیل سهو و نسیان پس خلافی است استاد ابو اسحاق و بسیاری از ائمه
 اعلام حکم بامتناع آن کرده اند و قاضی ابو بکر تجویز آن نموده بدلیل آنکه متجزه دلالت نمیکند
 مگر بر امتناع تعدد کذب در آنچه متجزه بر صدق او دلالت کرده نه مطلقا انتهی قطع کام او کرده میگویم
 که شارح مقاصد ائمه اسناد آیین عقیده بطرف قاضی نموده پس به بین این قاضی ابو بکر که
 از عامای اعلام اشاعره است تجویز می نماید این را که جناب انبیای بر سهیل سهو و نسیان
 بفرمایند که فلان زن اجنبیه شوهر دار بر فلان کس بدون وجود یکی از محال حال است بلکه
 بگویند که فلان زن بر فلان مرد که پسر یا پدر او است حلال است و هرگاه مذاهب او چنین
 باشد پس از کجاست که آنچه پیغمبر خدا از احکام الهی بیان نموده و ائمه بر سهیل تذکر و استحضار
 آورده چرا جرات نباشد که برخلاف واقع سهو و فرموده باشد و عود باین منته و هرگاه این را
 دانستی پس بدانکه بعد از آن صاحب موافق و شارح آن گفته که اما سایر ذنوب ماعدای
 کذب در تبایخ پس نهالی از این نیست که آن کفر است یا غیر آن اما کفر پس اجماع است
 منعقد شده برینکه آنها از آن معصوم می باید باشند غیر از ارقیه من الخوارج و شیعه
 تجویز نموده اند که پیغمبر نزد خوف هلاک اظهار کفر نماید اما غیر کفر پس آن از قبیل کبائر

است یا صغائر و صدور آن عدا است یا سحر و اوکل منها اما قبل البعثه او بعد الاما صدور
 کبار بعد از بعثت عدا پس جمعه و در محققین و ائمه آنرا منع نموده اند اما الحشویه ملام و در
 است که این عدم جواز عدا است یا سمعنا معتزله بادل قائل شده اند و اشاعره به ثانی اما
 صدور کبار سحر و او علی خطا فی التاویل پس اکثر علما تجویز آن کرده اند و المختار خلافه است
 شارح مقاصد این حرف را در پرده مودی ساخته حیث قال و الذمیب عندنا منع الکبار
 بعد البعثه مظالمی یعنی هر چند جمعه و در علما برخلاف این قائل شده اند لیکن مختار و مذهب ما
 اینست که آنرا بیان نموده ایم انتهى و بعضی از علمای اعلام تصریح نموده باندکه محدثین عامه
 باحشویه در آن عقیده موافق اند و الله اعلم و عبارت مزبوره صریح است و نیز آنکه از انبیای
 مرسل بعد بعثت نزد اکثر علمای اشاعره میتوان شد که سفاک و مار و یزید اموال محترمه
 و زناهای امهات و بنات و شرب و خمر و نحو آن سحر و یا خطا فی التاویل واقع شود پس هرگز
 مسلمان بنابرین مسلک جزم ندارند باینکه خاتم المرسلین از امثال چنین فواحش محفوظ مانده
 باشد بعد از آن صاحب موقوف و شارح آن گفته اند اما صغائر غیر خبیثه پس
 جمعه و در علما سوای جایی از معتزله عدا و سحر و صدور آنرا از انبیای مرسل و غیر مرسل تجویز
 نموده اند انتهى و عبارت شارح مقاصد دلالت میکند که این عقیده مخصوص امام الحرمین اشاعره
 است حیث قال و ذمیب امام الحرمین منا و ابوالشیم من المعتزله الی تجویز اصغائر عدا
 انتهى پس ماییدن پستان زن نامحرم بشعوت و بوسه گرفتن آن و بر فرج آن و دست
 ماییدن و بنات خوردن و چرس کشیدن و نحو آن نزد اکثر علمای اشاعره میتوان شد که ائمه انبیای
 مرسل یا بعضی از ایشان عدا بعد حصول مرتبه نبوت مرتکب آن شده باشند ای مرد وین دار
 چشم بکشا و بنظر انصاف به بین که با اسلام جمع میتوان شد که آدمی در حق پیغمبر خود و کان
 ارتکاب چنین فواحش و امور شنیعه داشته باشد ما شکاک چنین باشد بعد از آن مانت
 و شارح گفته اند هذاکله بعد از حی اما قبل نبوت پس اکثر اصحاب ما و جمعی از معتزله قائل
 شده اند باینکه صدور کبیره از انبیا جائز است زیرا که مجزوه و دالت نمیکند بر اینکه از انبیا
 قبل بعثت صدور کبار محتمل باشد و عقل نیز این را محتاج نمیداند و اوله سمعیه بران
 دالت نمیکند انتهى و هم باین صحت صدور کبار عدا و سحر و اقبل بعثت تصریح نموده
 و تخر الدین رازی در تفسیر کبیر و شارح مقاصد و فاضل بیضا و غیر هم من علماء اهل السنه

و الله اعلم
 و فی خبر
 و قتل
 ایشان
 و غلبه
 سکران
 پیغمبر نشو
 ختم نبو
 شرح
 شد و در
 سوال
 کبر با وجو
 و یا برا
 قاعبر و
 برای
 میا
 و فیصله
 اول
 وین
 صاحب
 کفر و
 است
 من کار

در اول این باب انصاف اینست که تصحیح نقل که از ما استدعای این دارند و چون
 در مواقف و در اکثر بلاد کثیر او جو و اعلت هر که شکلی و ریویزی داشته باشند بان مراجعت
 نمایند سبحان الله تنزه اشاعره میشود که اکثری یا تمام انبیاء و مدید بانواع فسوق
 و فجور متصف باشند مثل اینکه زنا میکرده باشند با همزات و بنات و اوطات آباء و ابناء
 و قتل نفوس و شرب سكرات و بعد از آن بمنصب نبوت فائز شوند و جبریل بر
 ایشان نازل شود و افضل باشند بر آنکه مقربین که طرفه العین معصیت خدا نکرده باشند
 و خلیل خدا و یوسف خدا و روح خدا و حبیب خدا شوند اما شارب اکبر زنا میحرمت و شرب
 سكرات و قتل نفوس به ناحق این خاصیت داشته باشد که پیغمبر ان بار تکاب آن
 پیغمبر شوند پس از کجا که اشاعره باین تمام متصف بچنین صفات نشده باشند چه اگر بسبب
 ختم نبوت نبی نخواهند شد لا اقل وای خود خواهند شد چنانچه بنا بر تصریح موادی عبد العالی که در
 شرح مسلم کرده حبیب عجبی در مبداء حال تامدت چنین بوده بعد از آن او را مرتبه ولایت حاصل
 شد و در اشار ذکر اسم همین حبیب موادی مزبور از جناب حق سبحانه و تعالی مرتبه او را برای خودش
 سوال نموده بالجمله اینهمه معنی اشاعره برای ترویج ارواح مقدسه خلفای ثابته است تا شود
 بکبر باد و بدست پرستی های چهل ساله و ارتکاب فسوق و فجور مرتبه آنها از علی عم پست تر شود
 و یا برابر کورین نصرت یاران رسول رسول ایزد متعال ذلیل شود و در نظر خلایق خوار
 قاعبر و ایا وای الا بصار سبحان الله چه عزم درست دارند که این ذلت و خواری انبیاء
 برای خاطر یاران نظر باینکه راه قدح و گفتگو کردن شیعیان را در باب صحابه کبار مسدود
 میاز و موجب روشنی چشمهای ایشان است بخلاف اینکه مای بی بیاطالب را
 قضیلت حاصل شود بر انبیای سابقه زیرا که این ذلت و خواری قبایل ازینکه بانبیاء رسد
 اول بحضرت ابی بکر و عمر سرایت می نماید و این بر اشاعره باینچو چه کوار اینست خواهد
 دین بر باد شود و خواه نه و نه در من قال این کار از تو آید و مردان چنین کنند اما آنچه
 صاحب مواقف و شارح آن گفته که اجماع امت منعقد شده برینکه از نبی
 کفر واقع نمیشود و مطابق پس ظاهر آنست که خلاف این فورک را که از علمای اشاعره
 است مخالف اجماع ندانسته و الا مذهب او آنست که یحیی ز علی الله تعالی ان یبعث
 من کان کافرا و کلام غزالی در منحول و ایت میباید برینکه او با این فورک موافق است

چه او گفته و انجمن را مذکره القاضی و هو انه لا یجب عقلا عصمتهم اذ لا یتیان الاستحالة و قوه
 ضرورة العقل ولا یظن انه و لیس هو مناقض لاول المعجزة فان بدلوله صدق المعجزة فیما
 یخبر عن الله لا یمکن و معنی التفسیر باطل فانما يجوز ان ینبئ الله تعالی کافرا و لو یدیه
 بالمعجزات انتهی ما یرایه کفته شود که این تجویز که نموده تجویز عقلی است اما ستمایس او هم
 صدور کفر از انبیاء علی الاطلاق مستبعد میدانند قائل و هرگاه برین جماعه اطلاع یافتی البته دانستی
 که ملای اشاعره در باب عصمت انبیاء اختلاف بسیار دارند و مذہب آنها تا حال ورین عقیده
 تهذیب نیافته و به پاس حفظ ناموس مذہب خود تا در نظر ای خلاق رسوا نشوند و در اطلاق
 لفظ عصمت هر چند همه شریک اند لیکن مراد بعضی از آنها از لفظ عصمت غیر مراد بعضی دیگر
 است و چون بنظر و انت بنکری میدانی که در حقیقت قائل عصمت انبیاء یعنی الاطلاق نیستند
 پس این ناصح اگر از اهل سنت و جماعت نفس خودش خواسته در ان کلامی نیست و الا
 بیان مذہب اشاعره علی الاطلاق برنجی که نموده کذب است صریح که بر هیچیک از ناظرین
 کتب اشاعره مخفی و پوشیده نمیشود و ایضا سب و بیان فعل اختیاری بنده نیست
 پس اگر تجویز اشاعره منحصراست در باب صدور ذنوب صغیره سب و انبیاء پس چرا
 آن ارتکاب از قبیل ارتکاب ذنوب خواهد بود و خصو صا بنابر رای اشاعره که منکر حسن
 و قبح افعال اند و در حال بیان که اختیاری نباشد تعلیق امر و نهی محتسبند و بخلاف امامیه
 که نزد ایشان حسن و قبح افعال عقلی است و سب و بیان در باب انبیاء و اوصیا خواهد بود
 امر مباح باشد و خواه غیر آن غیر مجوز بالجماع این ناصبی و بعضی دیگر از متاخرین ایشان چون
 ویده اند که اسلاف ایشان آنچه در شان انبیاء عقیده دارند موجب کمال رسوایی ایشان
 میشود و به بیان محال بلکه سراسر مهمل از طرف خود عقیده جدید یافته بطرف کافه اشاعره
 منسوب میازند و ناظر متدین چون کلام اسلاف ایشان را می بیند از آنچه آنها یافته اند
 اثری نمی بیند اما آنچه از ادله بر عصمت انبیاء مذکور ساخته در حقیقت از کتب امامیه و غیره سترفته
 و خیانت نموده بر سلاک خود یا بعضی از آنها که آنرا مسلمات کافه اشاعره بدروغ قرار داده
 اند اقامت نموده و از اینجا است که صاحب مواقف و شراح آن بعدم تمامیت آن ادله
 تصریح نموده اند حیث قلا فمذهبه صحیح العصمة و در ذلک الامام الرازی فی الاربعین و غیره من تصانیف
 قال المصنف و انت تعلم انی و لا تنهانی محال النزاع و هی عصمتهم عن الکبیره سب و ادعوا عن الصغیره

الصغیره
 فانما یجب
 و علیک بالان
 سب و ادعوا
 حاکم ای ایش
 سوای جهان
 ذنوب
 سب
 کلام مقدم
 حایه ما علیه
 باشد خدا
 بلکه واجب
 کنند جلال
 و غرض
 زیرا که در
 وقت ا
 معاوم
 شده
 نیست
 مشکوک
 کلام کتاب
 انبیاء فی
 بیضا
 تعالی
 خانه

الصغيرة عهدا ليست بالقوية فان الاتباع انما يجب فيما يصدر عنهم قصد الاستحسان واما الزجر
فانما يجب في حق المتمتعين للكبار دون الساهي والصغيرة النادرة عهدا معقودة نحن مجتنب الكبار
وكذلك بالتأمل في سائر الاولات انتهى چه معلوم است كه نزاع میان عصمت انبیا از کبار
سم و او عربی الصغيرة عهدا واقع نشده مگر میان اشاعره چه بنا بر نص شارح موافق جمعه و ر
حایای ایشان قائل بجواز صدور کبار سم و او و خطاء فی التاویل شده اند و هم دانستی که
سواي جماعتی از معتزله کافه علمای اشاعره و معتزله قائل شده اند باینکه از انبیا سواي
ذنوب خیمه صغائر عهدا صادر میتواند شد و اما آنچه تشیع از حیثیت تقیه بر امامیه نموده
چنین پس حقیقت حال آن اشار است تعالی عنقریب در اثباتی نقض کلام نافرجام او که تالی
کلام مقدم واقع شده که این مناشف و ظاهر خواهد کرد دید قال الناصب الممجد
حایه ما علیه عقیده چهارم آنکه انبیا از دروغ گفتن و بهتان نمودن مطلقا معصوم اند خواه عهدا
یا شمه خواه سم و خواه پیش از نبوت خواه بعد از آن و امامیه گویند که کذب جائز است
بلکه واجب بر انبیا از روی تقیه و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم فرمود بر امین حمل
کنند چنانکه اگر کذب جائز باشد بر انبیا که از روی تقیه و ثوق و اعتماد باقوال ایشان بخمانند
و غرض بعثت منتقض گردد و تقیه انبیا را جائز نیست و الا تبلیغ احکام الهی صورت نمیدهند
زیرا که در اول امر که هنوز ممد و ناصری نمیباشند احتیاج تقیه بیشتر میباشد و چون در آن
وقت ایشان خلاف حکم الهی ظاهر نمایند و از ایدای قوم ترسند و بیکر حکم الهی چه قسم
معاذم شود و عنقریب تحقیق این سبب بیاید اشار است تعالی و آنچه در حدیث وارد
شده است که لم یکنب ابراهیم الا ثلث کذبات پس مراد از کذب معنی حقیقی آن
نیست بلکه تعریضات را که نسبت بفهم سرسری سامع مشابه بکذب میباشد بطریق
مشاکلت بکذب نام کرده اند و در باب دوم تحقیق این گذشت انتهى اقول این
کلام نکبت انجام مورد امام است چند وجه یکی آنکه تشیع او بر شیعیان نظریه تجویز تقیه
انبیا فی الجمله از قبیل تشیع نمودن اوست بر نفس بخودش و اسلاف خود چه قاضی
بیضا تصریح نموده باینکه حضرت موسی نامدست مدید بتقیه گذرانید چنانچه قال فی ذیل قوله
تعالی مخاطبا لموسى و ابنته فینا سنین و فینا سنین و فینا سنین و فینا سنین و فینا سنین و فینا سنین
فانه علیه الصلوة والسلام کان یعایشهم بالتقیه انتهى دوم آنکه هر که اخبار مبدای بعثت جناب

سید المرسلین صلوات الله علیه و همچنین کیفیت معاشرت آنحضرت را با صحابه دریافت نمودند
 میداند که جناب سید المرسلین صلوات الله علیه در بسیاری از امور و اوقات بتقیه بسر می برد چنانچه
 بالا جمال از روی کتب معتدله اهل سنت تنبیهاهای ذلک بر می نگارم پس بدانکه حسین
 بن محمد بن الحسن الدیلمی در کتاب تمییز در اثنای بیان کیفیت اسلام حمزه گفته که
 حاصل ترجمه آن چنین میشود که اسلام حمزه روزی اتفاق افتاده که ابو بکر را زدند و قتی که
 جناب پیغمبر خدا اظهر دعوت نمود پیش از اسلام عمر بن عبدالمطلب را زدند و قتی که
 العقیبی و در منتهی چنین مذکور است که اسلام حمزه روزی اتفاق افتاده که ابو بکر را زدند
 بتقریب آنکه هرگاه کسی و نه کس از مردمان اشرف اسلام فائز گردیدند بدان آنکه ابو بکر
 الحجاج نمود و در باب خروج آنحضرت و اظهار دعوت آنجناب فرمود ای ابو بکر ما هنوز قایلیم
 تا بمقامت آنها ندریم پس باز ابو بکر درین باب اصرار ورزید و الحجاج بسیار نمود و آنکه
 در نواحی مسجد آنحضرت ظاهر گشت و ابو بکر ایستاده خطبه خواند و در حالیکه جناب
 سید المرسلین صلوات الله علیه ایستاده بودند و اول کسی است که خلیفه را بطرف خدا و رسول او
 دعوت نمود و شکر کرد چون این حالت مشاهده نمودند بر ابو بکر حمله نمودند و او را بسیار
 زدند و پامال خود ساختند و عقبه بن ربیع فاسق به پشت هر دو تعلق خود که بجای آنها پیوندد
 کرده بودند و بسیار گفته بود آنقدر زد که بینی او بار خراش برابر شده از هم اصلا امتیاز
 نداشت الخ اما قال و تقریب من ذلک فی سیر ما معین و فضل بن روزهان در بیان مدح
 و شوکت عمر میگوید که هرگاه پیغمبر خدا مبعوث گردید و کفار بر مسلمین مستولی گردیدند
 و آنحضرت در خانه ارقم مخفی گردید و از سطوت کفار می ترسید و کسی قدرت این نداشت
 که اسلام را ظاهر تواند ساخت پس پیغمبر خدا برای اسلام چند کس که از انجمله عمر بود از
 حق تعالی پیاس عزت اسلام مسألت نمود و چون به برکت دعای آنحضرت عمر اسلام آورد
 عرض نمود و یا رسول الله الایات و العزیز بعد از عیسی و بعد از سید الخ اما قال پس الحال
 او ایامی ناصب بیایند و به بینند که این پیغمبر که افضل از سایر پیغمبران است چرا ما و امیکه
 قوت در خود ندید مخفی در خانه و حال تقیه بسر می برد و هرگز شعا را اسلام ظاهر نمیشاخت
 و چرا یک و تنهایا با صحابه محدود و علانیه دعوت نمیکرد و اظهار اسلام نمی نمود و کوباین تقریب
 خود و صحابه او بمعرض هلاکت در می آمدند و ایضا میگویند ان یستدل علیه بقوله تعالی و

والله یقول
 بیضاوی
 جمال از
 حق تعالی
 بن سید
 میکند بر او
 بالجهلیه
 یکنفر قلوب
 بابا شرا
 از امور
 بود قسم
 معتزلی
 ملی
 یخصمها و
 فینا ارا و
 بعد که
 عن رسول
 یا رسول
 خواهد بود
 هم را خوا
 بمرتبه
 اگر حقیقه
 نمیشد
 و از انجمله

و لا تلهوا بآیدیکم الی الله ملک چه این خطاب عام اندک شبای نبی و غیر نبی کما لا یخفی و هم
 بیضاوی گفته در ذیل قول حق تعالی فاصدع بما توامر که روایت کرده اند که این امر بعد سه
 سال از نبوت شده و این سه سال مدتی است که پیغمبر خدا اخطای امر خود کرد و تا آنکه
 حق تعالی امر کرد آنحضرت را با ظهور آن و صاحب مواهب لدنیه گفته قال ابو عبیده بن عبد الله
 بن سعد و بازال النبی صلی الله علیه و آله مستحقیا حتی نزلت فاصدع بما توامر فنهضوا صحابه و هم دلائل
 میکنند بر آن حدیث صحاح ایشان ان النبی صلی الله علیه و آله قال العایشه ایها الان تو ملک حدیث و عهد
 با نجاشیه و فی روایت اخری حدیث و عهد بالکفر و فیه روایت حدیث و عهد بالشرک و اخاف ان
 یتکبر قلوبهم لامرته بالنبیت مدم فادخلت فیه ما اخرج منه و الزقه بالارض جعلت له باین
 بابا شر قیاد با باغبیاف باخت به اساس ابراهیم چه این حدیث صریح است درینکه بعضی
 از امور بسبب اندیشه که از جانب قوم خود داشت بعمل می آورد و اگر این مانع نمی
 بود قسمی که میبایست بعمل می آورد و از انجمله است حدیث ام سلمه که در شرح ابن ابی الحدید
 معتزلی مزبور است اعنی قالت العایشه کنت انا و انت مع رسول الله فیه فقره و کان
 علی عامیة فابید علی رسول الله یخصفهم و یتعاهد اثوابه فیتقلبها فنقببت له نعل فاخذایه و منذ
 یخصفهم و قد فی ظل ستره و جاء ابوک و معه عمر فاستاذنا علیه فقمنا الی النجاشیه و و خلافتها و شاه
 فیما اراد اثم قال یارسول الله انا لاندری قدر ما تصحبنا و لو علمتنا من تتخلف علینا لیکون لنا
 بعدک مفرغ فقال له ما انا فی قدری مکانه و لو فعلت لتفرقتم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل
 عن اaron بن عمران فیکتاتم خربا فاما خر جنا الی رسول الله قالت له و کنت اجرا علیه من کنت
 یارسول الله تتخلفا علیهم فقال خالص النعل فنظرنا فلم نرا احدا الا علیا عام فقلت
 یارسول الله ما اری الا علیا فقال هو ذاک فقالت عایشه نعم و ایضا کدام تنقیه از بن بدشتر
 خواهد بود که آنحضرت در شب از دست کفار مخفی و پنهان گریخت و بجای خود علی بن ابیطالب
 هم را خوابانید تا آنهارا کمان شود که حضرت بجای خود است پس خود رفت و تا زمان معبر
 بمرتب خود را در غار مخفی ساخت که هیچ کسی و حرکتی از و بکوشش کسی نمیرسید پس
 اگر حقیقت حال چنین میبود که ناصب عداوت عترت رسول را کمان است میباید غائب
 نمیشد و با علان و آشکار در آن شب دعوت می نمود و او کان ذلک افی الی الله اک
 و از انجمله است حدیث صحاح ایشان عن عروة بن الزبیر ان عایشه اخبرته استاذن علی النبی

صلحهم رجل فقال انذروا له فبئس ابن الشيرة او بئس اخو العثيرة فلما دخل الابن له في الكلام
فقلت له يا رسول الله صلحتم قلت ما قلت ثم انت له في القول فقال اي عايشه ان شر الناس
منزلة عند الله من تركه او دعه الناس اتقاء عيشه واذا اجماع است حديث صحاح ايشان
سبحان بر حال من امتي فذو خديهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي فقال انك لا تدري
ما حدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت
انت المريب عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي لم يزلوا
مرتدين علي اعقابهم منذ فارقتهم چه درين مقام اگر مقتضاي تقيه كار نميگيرد و ميبايست كه با عيانهم
مردمان را به آن اخبار ميفرمود تا اين همه اختلاف در تعجب آنها واقع نميشد و از همين باب
بايد دانست شان نزول قوله تعالى واذا امر النبي الى بعض از واجه را و اختصار يافتن حديثه
بعلم اسامي منافقين و در سائر الصحابه و امثال اين اگر از ادله جواز تقيه بلكه وقوع آن
از انبياء ثلثه موجب اطاب كلام و مانع از وصول مرام ميگردد و جواب علماي سنين
چنين است كه هرگاه يكي از اسلاف ايشان بسبب جهل يا تجاهل بر سبيل قتيح اسناد
بعضي از عقائد يا اعمال بطرف اماميه نمود و بخاصيت نتايج كو سپندان او را با تشييع جواب
ابو بكر تصور نموده كورانه بدون آنكه مراجعت بكتب طرزين نمايند و حسن و قبح آنرا دريافتند
كنند بدنبالش مي شتابند و تشيع اين را حبي هم درين مذهب ماسخ فيه از بين قبايل است سيوم آنكه
انچه محققين علماي اماميه درين باب تحقيق نموده اند آنست كه جناب سيد مرتضي علم الهدى
و ابن باويه رحمه الله عليه و غيرده فرموده اند چنانچه ترجمه عبارت ابن بزرگواران مرقوم قلم صدق رقم
ميگردد پس بدانكه سيد مرتضي در كتاب تنزيه الانبيا اول اشكال نموده باینكه چگونه جائز
باشد كه حضرت يوسف صبر نمايد بر عبوديت و انكار آن نكند و چگونه جائز باشد بر نبی صبر
نمودن بر ينگه او را مستعبد و سترق سازند بعد از ان جوابي چند مرقوم ساخته از اجماع اينكه
قومي گفته اند انه خاف القتل فكتسم امر نبوته و صبر على العبودية بعد از ان گفته اين جواب
قاصد است چه نبی را جائز نيست كه با نچه مرسل شده كه ان نمايد كو خوف قبل باشد
زيرا كه او را يقين حاصل است باینكه او را حق تعالى مبعوث به رسالت نكرده الا و عاصم له
من القتل حتي يقع الاداء و لسمع الدعوة والا لكان نقضا للغرض پس اين كلام صريح است
در اينكه نزد اماميه انبياء را باینكه است كه تقيه نمايند و در باب اظهار رسالت انچه مامور با اظهار

با ظواهر
اهل حق
ميباش
او را جاع
كه بيان
اهميت
نص نبی
بعد از
نبی و
رسالت
بعد از
ضرر
باشد
او جف
حضرت
با قاصد
صحيقه
مجمع
فاخر
مع القو
مقرر
موصل
جهل
علی
كلام

با ظهور ارسال آن شده اند و این بابویه علیه الرحمه در کمال الدین و تمام النعمه گفته که قومی از
 اهل حق تفرقه نموده اند در میان تقیه رسول صلعم و تقیه امام باینکه نبی چون خود داعی
 حیا شد بطرف نبوت خود و تبیین منصب رسالت او مخصوص با دست پس اکبر
 او را جانشین باشد که بتقریب تقیه انکار نبوت خود کند حجت باطل کرد و چه دیگر کسی نیست
 که بیان نبوت او نماید و مرتبه رسالت او را به ثبوت رساند بخلاف امام که چون بیان
 امامت او بر عهده نبی است و او مثبت امامت و مبین آنست پس اگر امام با وجود
 نص نبی بر امامت او بسبب خوف اعدا انکار امامت نماید هیچ ضرر نداشته باشد
 بعد از آن که بابویه رحمه الله گفته که این جواب مرضی طبع من نیست بلکه نامیکو نیم که حال
 نبی و امام در باب تقیه یکسان است پس هرگاه نبی دعوی نبوت نموده باشد و ادای
 رسالت کرده باشد و معجزه طبق دعوی او حق تعالی بر دست او ظاهر ساخته باشد
 بعد از آن بسبب خوف اعدای او استیلا می اعدا انکار نبوت خود را مخفی سازد و انکار نماید هیچ
 ضرر نداشته باشد چه حجت نبوت او بر همه کسان ظاهر و واضح گشته پس تقیه خود ضرر نداشته
 باشد لکن آنکه در کمال الدین و تمام النعمه گفته که در صلح حدیبیه چون سحریل بن عمر
 او مخفی بن الاخف انکار نبوت آنحضرت نمودند و بکتابت لفظ رسول الله راضی نشدند
 آنحضرت آنرا محو ساخت چون میزدانست که حجت نبی بودن آنحضرت بر آنها و بر غیر آنها
 با قیامت معجزه ای تمام شده علی حسب اقتراح آنها حذف نمودن لفظ رسول الله از
 صحیفه ضرر به مرتبه نبوت آنحضرت نخواهد رسانید انتهی و همچنین مولانا طبرسی در تفسیر
 مجمع البیان گفته که قول جبار بنی ای که قوله تعالی و اذا را آیت الدین یخوضون فی آیاتنا
 فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینک الشیطان فلا تقدم بعد الذکری
 مع القوم الظالمین دلالت میکند بر اینکه قول امامیه بجواز تقیه بر نبی و امام باطل است
 مقرر در نص نیست زیرا که امامیه تجویز تقیه بر امام نمی نمایند مگر در امریکه دلیل قطعی
 موصل بطرف آن باشد و مکلف مزاج العله باشد در تکلیف بان یعنی عذری در باب
 جهل آن نداشته باشد اما اگر امری باشد که بدون قول امام علم بان حاصل نشود و لایکون
 علی ذلک دلیل الامن جهته فلا یجوز علیه التقیه فیه و هذا كما اذا تقدم من النبی بیان فی شیء من
 الکلام الشرعی فانه یجوز منه ان لا یبین فی حال اخری لامنه ذلک الشیء اذا اقتضت المصلحه

انتهی اینجهت حال تجویز نمودن امامیه تقییه را بر نبی و امام که از نقل کلام عالمای اعلام
شیعیان بر تو واضح گردید و مؤید مختار امامیه احادیث عترت طاهره است که امنت بآنها
اند باینکه بان حضرات متمسک شوند از انجمله حدیثی است در عیون باسناد شیخ صدوق
قال محمد بن الحسن القاسم النوشجانی قال قال رجل للرضا عم یا بن رسول یروی عن عروقه بن لزیبیر
انه قال تو فی النبی صاتم و هی فی تقییه فقال اما بعد قوله تعالی یا ایها الرعیون بلغ ما انزل
ایک الایه فانه ازال کل تقییه انما الله عز وجل و بین امرائه و لکن قریش فعلت
اشتهت بعده پس اگر تثنیع ناصبی بر شیعیان از حیثیت تجویز چنین تقییه است پس
و انشی که اقوال بزرگان و اخبار صحاح و غیر صحاح ایشان بر آنچه بالا تر از ان است و بیاب
تقییه نبی و ائمه مینماید و اگر از حیثیت دیگر است پس بهمانی است که آلف او
بی حقیقت حال امامیه و اهل آن مذهب نه برده بر امامیه بسته اند و ذیل عقیده امامیه
از لوث آن منزله و مبری چهارم قوله و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم الخ مردود
است باینکه احادیث و اقوال امامیه نص اند بر اینکه حضرت ابراهیم از کتاب کذب
نفرموده بلکه قائل این قول سنیان اند که حدیث صحاح ایشان نص است بر اینکه حضرت
ابراهیم در ین مقام و دیگر مرتکب کذب گشته چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب
ظاهر میشود پس سیم سنجایی است که آدمی با وجود او حامی اسلام عیوب خود را بر دیگر
بند و از عذاب خدا و تفسیح خالق نیندیشد پس بدانکه محمد بن یعقوب کاینی در کافی
از علی بن محمد عم باسناد مر فروع از ابی عبدالله در باب قول حق تعالی فی النجوم
فقال انی سقیم روایت نموده که فرمود حسب فرای نایجان بالحمین فقال انی سقیم
لایجان بالحمین عم و هم باسناد خود از حبر روایت کرده است که گفت ابو عبدالله عم
قال ابو جعفر عم عاب ابراهیم آلهم فنظر نظره فی النجوم فقال انی سقیم قال ابو جعفر
عم و الله ما کان سقیما و ما کذب و هم باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده قال قیل
لابی جعفر عم و انما عنده ان عالم من الی منصفه و اصحابه یروون عنک انک تکلم علی سبعین
و جهالک منها المخرج فتال ما یرید سالم منهم یرید ان اجی باللائکه و الله ما جارت بهذا النبیین
و انما قال ابراهیم انی سقیم و ما ان سقیما و ما کذب و فی کتاب معانی الاخبار عن ابی عبدالله
عم قال قیل له قوله تعالی انی سقیم فقال ما کان ابراهیم سقیما و ما کذب انما عنی سقیما

انی سقیم

عقیده امامیه
قال الله
البرکات
ازینکه
بعضی
سقیم
مرتضی
در باب
صحاح خود
البحار
تبری
بعده
از صحاح
شهرها
مرتکب
انما
روایت
که تصحیح
احادیث
عترت
احق اند
عالمای
و بدو
عدم
از انبیا

۳۶
 میفایند و البته در تارا و قدر و می انه غنی بقوله اننی سقیم ای مناسقم و کل میت بدقیق و قد
 قال الله عز و جل لنبيه انک میت ای ستموت آری حدیثی وارد شده که آنحضرت
 ازین کلمه زاینه تقیه فرموده و این منافق باحادیث ما سبق نیست چه تقیه اعم است
 ازینکه از قبیل معاریض باشد یا نه و بعد و رد عینهم عم ان الاحادیث یفسر بعضها
 بعضا اینست حال احادیث امامیه که در باب تفسیر قوله تعالی حکایه عن ابراهیم اننی
 سقیم وارد گشته اما اقوال علمای امامیه پس اینک حاضر است تنزیه الانبیاء سید
 مرتضی علم الهدی و تفسیر مجمع البیان مؤلف الطبرسی که شتم است بر توجیهات عدیده
 در باب قول آنحضرت تا ستموت کذب نباشد اما سنن پسر علمای کبار ایشان در
 صحاح خود در روایت کرده اند حدیث طوالانی که بعضی فقرات آن اینست فیا تون ای
 الخلق ابراهیم فبقوا این است نبی الله و خلیاه من اهل الارض اشفع لنا ای ربک اما
 نری الی ما نحن فیه فیه قول ابراهیم ان ربی قد غضب علیکم فغضب علیه غضب قباله مثله و لن یغضب
 بعده مثله و انی کنت کذبت کذباً فذکر ما نفسی نفسی اذ هو الی میری صم
 از صحاح ایشان اینست ان رسول الله قال لم یکن ابراهیم النبی الا ثلث کذبات ثم
 نشرهما ابو هریره و این هر دو حدیث چنانچه می بینی صریح است و درینکه حضرت ابراهیم
 مرتکب کذب صریح که خطای محض است و معصیت صرف شده پس الحال از باب
 ان ف چشم انصاف به بینند که محال تشیع شیعیان اند که از انکه خود احادیث بسیار
 روایت کرده اند اص برینکه حضرت ابراهیم هرگز مرتکب کذب نکشته یا منیان اند
 که تصحیح احادیث متضمن صدور معصیت کذب از ان حضرت مینمایند و آنرا از جمله
 احادیث صحاح خود می شمارند و از اینجا ظاهر و هویدا میگردد که آنچه تا سبب عداوت
 فقرت ظاهره اول به بهتان صرف تشیع می نمود و بر امامیه چیزیکه خود و اصناف او بان
 احق اند و بعد از ان در صدور عیب پوشی خود شده حدیث صحاح خود را بر وجه نامرضی
 علمای طر فین توجیه کرده تا باشد که آبی بروی کار خود آرد ناشی از کمال خیانت
 و بدویانستی است چه اگر معنی حدیث چنان باشد که او فهمیده عذر حضرت ابراهیم در
 عدم شفاعت بیجا می شود و زیرا که هرگاه این کذب کذب نباشد پس صدور آن
 از انبیا جائز باشد و هرگاه امر مشروع باشد استعدا از بان بیجا باشد کما لا یخفی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و از اینجا مستخرج که "خضرالدین رازی امام سنیان چون حفظ ناموس مذهب خود را در تکذیب
حدیث صحاح خود دیده حکم بموضوع بودن آن کرده چنانچه در تفسیر کبیر مینویسد ان بعض السوءیه
روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال ما کذب ابراهیم الا اثبت کذبات فقلت الا ولی ان لا یقبل مثل
هذه الاخبار فقال علی طریق الاستنکار فان لم تقبله لزم تکذیب الرواة فقلت له یا سکیه
ان قیلنا لزم الحکم بتکذیب ابراهیم وان روایه لزم الحکم بتکذیب الرواة و شک ان
صون ابراهیم اولی من صون طائفة من الحجاییل عن الکذب انتجیح قال الناصب
الحمد ما ندعایه ما عاید عقیده پنجیم آنکه انبیاء را معرفت و اجابت ایمان قبل از بعثت و بعد از آن ضرور
است زیرا که چنان در عتقاد موجب کفر و زندقه است و معاذ الله که انبیاء را بر وجهی که
آری در احکام شرعیه بدون ورود وحی ایشان را علم حاصل نمیشود و در همین علم وارد شده
قوله تعالی و اعلم ما لم تان تعلم جهاییر باین ویهود و نصاری برین عقیده اجماع دارند و حاجبا
در حق انبیاء در اصول حق تعالی است و نیز در حق لقمان ای آنکه وحی میشود به آنکه بآیه
کتاب بعد ازین مصموم واقع شده و نیز در حق لقمان ای آنکه وحی میشود به آنکه بآیه
لفظ حکمت فرموده اند پس معلوم شد که این علم قبل از نبوت و وحی هم حاصل نمی شود
و اما می گویند که انبیاء را معرفت اصول عقائد در حین بعثت بلکه در حین مناجات و مکالمه که اعلای
مراتب قرب بشری با جناب خداوندی است حاصل نمیشود و معاذ الله من هذه الاعتقادات الباطل
بدل علی ذلک نارواه محمد بن بابویه القمی فی عیون اخبار الرضا عم و فی کتاب التوحید عن علی
بن موسی الرضا عن آباء عم الی امیر المومنین و محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی جعفر
فی الکافی ان موسی بن عمران صلی الله علیه و آله و سلم غایه سال الله تعالی فقال یا رب العجید
انت منی غنا و یک ام قریب فاجاب و این خبر صریح دلالت میکند که حضرت موسی را تا
این وقت که حالت مناجات و مکالمه بود از قرب و بعد مکالمی منزله بودن باری تعالی معلوم
نبود و حقیقت این خبر آنست که در حضور جناب رسالت ناب صلی الله علیه و آله اعرابی جاهل آمده
سوال کرده بود که یا محمد البعید ربنا فنادیه ام قریب فاجاب جناب رسالت در جواب این
اعرابی بیفهم نایل فرمودند که اگر هر دو شق بعد و قرب مکالمی را نفی میکنم این بدو سخن جاهل
که کفر فنادی و ام و پابند حواس خود است بر نفی وجود باری تعالی محمول خواهد گزید زیرا که

در این کتاب میگوید که کل موجود اذ اقبس الی موجود آخر فاما بعید منه او قریب و مجرد
موجود از مکان و جهت و قرب و بعد کذا یعنی تخفیف دهد و باور نمیکنند درین اشاعتی تعالی خود
متکفل جواب شد و آیه اذ اسألك عبادی عنی فانی قریب نازل گشت و درین آیه
اشکارت بدقیقه شد که چون بعد مکانی منتفی شد قرب حاصل شد که قرب مکانی نباشد
نیز آنکه آنچه از قرب مکانی حاصل میشود بسبب انتقامی بعد مکانی درین انجام حاصل است
بدلیل آنکه اجیب دعوة الداع اذا دعیان و این ارشاد هدایت نظام به سطر جمیع صفات
کمال و نقص آمد از آنجمله الفاظ ذکورة در جناب او تعالی اطلاق کردند بسبب انتقامی
انگشت و از آنجمله ضحک و تبشیش و فرح بسبب انتقامی حزن و بکا و از آنجمله است جای
سبب انتقامی و قناعت و از آنجمله صبر و شکیبایی بسبب انتقامی جزع و بی صبری و علی
هذا القیاس اگر چه معانی حقیقیه این الفاظ هم در آنجا متحقق نیست و همچنین است طریق
هدایت ندانی که بر فکار این اوام را نیز موافق معادوات و موهومات ایشان تسلی
می بخشند و تکلیف ترویجی بصرف معقولات نمیدهند تا آنکه از کیزی بی معنی باشد مکانی
عالی قناعت کردند و اذیکه پرسیدند این الله فقالت فی الیه ما همین قصه اعرابی را حضرت اممه
بیان فرموده اند قویست حفظ رجال این فرقه است که بجای اعرابی نام پیغمبری از پیغمبران
او نبی العزم گرفتند و در ورطه ضلالت افتادند و رجال اهل سنت مرع و عن این قصه را یاد
دارند و روایت کردند و همچنین است تفاوت در روایات ایشان و روایات اهل سنت
و ازین غلط قبیحی پدید برد که در دعای ضحی ضحی قریش و دیگر مثالب صحابه هم همچنین قسم
تبدیل اسماء و القاب و تحریف شائیل و صفات او قوع آمده نوبت بکجارسانیده و اینهمه
بسبب سهولت و بی مبالائی این فرقه است و روایات دین که از هر کس و ناکس اخذ
علوم دینی کردند و هر کس بر محکم امتحان نرود تا سوره از تا سوره ممتاز و قلاب از خالص جدا
میشد و روایت دیگر از همین باب در حق حضرت یونس هم دارند رومی الکاسنی عن ابی عبد الله
ع م ابن یونس کان یقول فی سجودہ تراک معذبی و قد عفرت لک فی التراب و جهی
اتراک معذبی و قد اظلمت لک هواجرمی تراک معذبی و قد اسهرت لک لیلای تراک
معذبی و قد اجتنبت لک المعاصی قال فادخی الله الیه ان الرفع را سمک فانی غیر معذک فقال
ان قات لا اعذک ثم عذبتنی کان ما ذا الت عبدک وانت ربی فادخی الله عز وجل الرفع

راستگ فانی غیر معتد باب وانی اذ او عدت و عدا او فیت به و درین خبر صحیح و و چه معلوم شد
 یکی آنکه حضرت یونس را معلوم نبود که خلف و غده کردن قبیح است از عالمات اتفاق
 و باری تعالی از قبح منزله است دوم آنکه وجوب عدل یعنی ترک تعذیب خیر ماضی باطلان
 است و الا حضرت یونس چرا خوف تعذیب میکرد و اگر حضرت یونس باین مسئله اعتقاد علی
 هم جاهل میبود و مثل سائمه اولی پس از جناب باری تعالی جواب می آمد که مرا تعذیب
 مطیع جانت نیست محض بر وعده حواله نمی فرمود با اینکه این خبر باینست که از منکریات جهان
 این فرقه است که بزعم خود ایشان مضمونش باینکه قطعی باطل و نامشروع است و باین
 است مثال روایات این فرقه که باطلانها منها عاید می شود این است
 مترض گذارتن آمد که این ناصبی یا منافق است خارج از اسلام که در پیروان خود
 اهل اسلام تشیع نماید باینکه بسبب حقی و محمودی هشی که دارد اصلا قوت منتقله ندارد
 و بسبب شدت عصیان بدو در ملامت اطراف و جوانب شروع میکند در طعن و تشنیع
 و در پیروان خود دو خانه دین و ایمان سائر اهل اسلام برپا و شور با آنچه این تشیع ناصبی
 به تشیع یکی از کفار میدانند که او بیاید و بگوید که مدعیان اسلام عجب دروغگو یان اند و تخمیر
 و زوخم و محی قرآن را داده اند که بر جناب حق سبحانه و تعالی دروغ بسته و چیزهای چند درباره انبیاء
 ائمه و غیره میگویند که هرگز شایان نبوت و رسالت نیست از آنجمله این که حق تعالی حکایت عن ابراهیم
 علیه السلام فرماید فاما جریه اللیلان و ای کوکبا قال هذا ربی فاما قال قال لا احب الا فایم فاما رای القم
 قال هذا ربی فاما قال قال لئن لم یهذنی ربی لا کون من القوم الضالین فاما رای الشمس باز
 قال هذا ربی فاما قال لئن لم یهذنی ربی لا کون من القوم الضالین فاما رای الشمس باز
 خود گفته زیرا که متضمن مفاسد و چندان است اول آنکه حضرت ابراهیم جاهل بود و معرفت
 خدا و اخصا صان نبود و این از شان سائر انبیاء بعید است خدا خط و صا حضرت ابراهیم علی نبینا
 و علیه السلام که از انبیای مرسا و ادلی الغزم بوده دوم آنکه بدو من اقامت و لیل سینه بار
 حکم جازم نمود و اعتقاد کرد باینکه کوکب و شمس و قمر خدا و رب او هستند و این کذب
 است متلزم کفر است دوم آنکه اینقدر ندانست که اینها اجسام اند قابلیت ربوبیت
 ندارند چه دارم آنکه با وجود ظهور خطای بار اول نادانگشت باز بمجرب و دیدن قمر و جمال الغیب
 حکم بر او بیت آن کرد و پنجم آنکه بار سوم شمس را که خدای خود گفت معال نمود و باینکه

بدرنگه هذا
 بحال و است
 اعدم علم الا
 القادر به باز
 اصل
 و تعالی کما
 باطل است
 علی الله تعالی
 و از مغنی
 بیرون از
 آن میگوید
 به تشیعا
 اضحاک
 کرد و در اد
 کتب
 سوخت
 حقی عالم
 پس بد
 و دوم آن
 پس چه
 تعالی بط
 و رباب
 قریب
 بمنصب
 استغنه

بنگاه این تعلیل چنانچه می بینی که اثبات و ابطال از ان عار دارند فضلا عن الانبیاء
 بحال و مناجات موعود یعنی که اگر بالفرض همان معنی مراد باشد که این ناصبی فهمید است لازم
 عدم علم اوست بجهنم انصاف باری تعالی یکی از قریب و بعد از چنین مقام ظاهره که عوام
 انکار هر بان متکلم نمیشوند پس از اینجا ظاهر شد که منظور ناصبی تشیع و طعن نمودن است
 بر اصل من استلام نه بر خصوص شیعیان و همچنین است کلام در باب قول حق سبحانه
 و تعالی حکایت عن موسی رب ازلی انظر الیای چه روایت حق تعالی ۱۱۰۰ بابا الهی مریض
 باطل است و محال پس لازم می آید که حضرت موسی جاهل باشد با یوز و مایه یوز
 ملی الله تعالی و اشاعره عالم بان حاصل آنکه ناصبی اگر بهره از انصاف و در دین میداشت
 در معنی مریض مناجات موسی که در کتب شیعیان مروی گشته تا مل می نمود و چون آن
 بیرون از روی آیات الهی نبود و محال صحیح داشت بایست در تصحیح و تبیین معنی صحیح
 آن میکرد شید تا کفار را تندی حاصل نمیشد بانچه و در تحت ظواهر آیات است نه اینکه
 به تشنیعات بیجا که در باب مناجات موسی کرده آنهارا مسببه ~~سلسله~~ تشنیع که
 اصحاب آن در باب ظواهر آیات است و باز چون در صد و تاویلات شود و نظر باینگاه خود
 کرده و در ادعای نیست هیچ وجه مفید نباشد و حاصل معنی حدیث مناجات بنا بر آنچه
 گفتیم چنین میشود اللهم انی اعرف انک منزله من القرب و البعد بحسب الحقیقه اعنی المکانین
 و محال مجاز یصح استعمال کل منتهایک فاخبرنی ای اسم من هذین الاسماء اخبرت لنفسک
 حی اعلی معالی ملک فی وقت مکالمات من المماتات و الحمدادات و هرگاه این را دانستی
 پس بدانکه معارف حق تعالی بر دو قسم است یکی آنکه عقل مستبد است بر پی بردن بان
 دوم آنکه از قبیل سمعیات است که عقل بدون سمع بان راه نمیتواند برد اما اول
 پس چون انبیاء عقل کامل دارند بدک ایشان را بمحجور عقل حاصل باشد اما دوم تا که جناب حق
 تعالی بطریق وحی و تکلم امام نفرماید انبیاء را حاصل نباشد استعمال تذکیر و تانیث و قریب و بعد
 در باب حق تعالی از قبیل ثانی است یعنی هرگاه موسی دید که مخاطبات از دو حال خالی نیست برای
 قریب مناجات و برای بعید منادات و حق تعالی از قریب و بعد مکالمی هر دو مبری و مکالمه که
 بمنصب آن فائز گشته لابد که یا بطرز نزدیکان واقع سازد یا بطور ابعاد پس چون عقل کامل داشت
 استفسار نمود که آیات را بطور اقارب مناجات نمایم یا ترا از جمله ابعاد قرار داده ندا کنیم

که بجهت معنی حقیقی ذات پاک تو از هر دو منزله اندک و تنگ نیست که استعمار از اسمعیلی
 و آلات بر همین معرفت میکنند ضد آن و از آن حال چون ناصبی خود محرک این سلسله گشته اند که
 قدری از احادیث ایشان که دلالت صریح دارد بر اینکه پیغمبر ماک خاتم الانبیاست جاهل محض
 بوده و او را اصلا معرفت بخدای خود حاصل نبوده بر نگارم تا ناظرین که از باب انصاف باشند
 دریابند که این ناصبی و اسلاف او که سر اسریرستان و دروغ بر پیغمبر خدا بسته اند قابل ذم
 و تنبیح بلکه تکفیر اند یا امامیه نظر بروایت حدیث مناجات مستحق ذم ولام پس بدانکه ابو داود
 در سنن خود که از جهات صحاح است ایشان است از جبرین مطعم روایت کرده قال اتی
 رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله جددت الانفس وضاعت الحیال و تنکرت الاموال
 و هلکت الانعام فاستبق الله لنا فانك تشفع بک علی الله و تشفع بالله فایک قال یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و یحک اندری ما تقول و سبح رسول الله صلی الله علیه و آله فنازال یسبح حتی عرف ذلک ففی
 وجوه اصحابه ثم قال انه لا یستشفع بالله غلی احد من خلقه شان الله اعظم من ذلک و یحک
 بالراکب و فی روایتی ان الله فوق عرشه و عرشه فوق سمواته الحمدیث و فخر الدین رازی
 این حدیث را در کتاب تائیس التقدیس خود باین عبارت نقل نموده ان امرای
 جاء الی الانبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله هلکت الانفس وجاع الحیال و ذهبت الاموال
 فاستبق لنا ربک فانک تشفع بالله فایک و بک الی الله تعالی فقال صلی الله علیه و آله سبحان الله
 فنازال یسبح حتی عرف ذلک ففی وجوه اصحابه ثم قال و یحک اندری ما تشانه اعظم من
 ذلک انه لا یستشفع به غلی احد انه فوق سمواته علی عرشه فانه غلیه یکنذا اذا اشار و قباب بیده
 مثل القبة غلیه قال الرازی و اشار ابو الازهر ایضا یاط به الطیط الرجل بالراکب
 این چه بی شرمیست و بی حیائی که برای یاس خاطر خدا را زل صحابه که روایت چنین حدیث بدروغ
 کرده اند تکذیب آنها نمی نمایند و آنرا از جهات صحاح خود می شمارند کومستلزم جهل
 پیغمبر خدا باشد بمرتبه که او خدای خود را بمنزله فیل و جاموش قرار دهد که بسبب ثقل
 و کرائی جثه او از عرش مثل کجاوه که برو ببار بار کرده باشند آ و از بر می آید نعوذ بالله منه
 و ایضا ترمذی روایت کرده از ابو زرین عقیلی قال قلت یا رسول الله این کان لا یناقض
 ان یخلق خلقه قال کان فی عمار ماتحه هوار و ما فوقه هوار و خلق عرشه علی الماء انتهی فانظر و ا

فانظر و ایا
 نیمه و
 انباشد
 جوالی می
 ش فوق
 فوق ذلک
 صحاح ایر
 حدیث
 حدیث
 یا مشایخ
 ب
 حرق
 تصحیح
 شش
 که اگر
 نمیکنند
 برای
 جهل و
 ایشان
 فقال
 و ما کان
 فبقول
 و یعظم
 تلاحذ
 ما

طاهر

فانظر وایا اولی الابصار جناب سمید انهم سائلین اینقدر نمی دانست که حق تعالی محتاج بمکان
نیست و غمیت و انست که او را جواب دهد باینکه او تعالی که خالق این است محتاج باین
نیاست تا اینکه برای او تعالی مکانی قرار دهد که عبارت از ستر و پرده باشد تا او را
جوابی میسر شود و هم ترمذی و ابوداود و روایت نموده اند حدیث طولانی که آخر آن اینست
ثم فوق ظهر رهن العرش ما بین السماء و اعلاه مثل ما بین السماء و الساء و الله عز وجل
فوق ذلك و در حدیث مسلم فوق المیز العرش و الله فوق العرش و هم از جمله احادیث
صحیح ایشان است که بخاری و مسلم و غیره روایت کرده اند ان النبی صلی الله علیه و آله
حدیثی سوال نمود منین الشفاعة فیا تری فاستاذن علی ربی فی واره فیوذن لی علیه ازینجا
خدا شنان پیغمبر خدا بزم هم سنیان معاوم شد مگر خدای خود را بمنزله یکی از پادشاه
یا مشایخ صوفیه قرار داده که اندرون محفل میراد و یاروان خاص می نشیند و کسی باریاب
ببیت حجاب و در بانان و چوب و دران و در لول نمیشود مگر یکم مثل پیغمبر خدا
مقرب درگاه باشد پسند تمید انم که چه ضرر بحال ایشان میرسد اگر امثال بعضی از ایشان
صحیح نمیکردند و دور کتب صحیح خود مندرج نمی نمودند تا قصود و جهات نام الا بیایا لازم نمی آمد
شش جانب داری و اصول مثل جانب داری صحابه منظور نظر خود میداشتند نمی بینی
ای که اکثر هزار شیعه امامی حدیثی از پیغمبر خدا در ذم صحابه روایت کنند بر کز بران میگویند
نمیکنند و مگذیب آن مینمایند و در کتب خود اصلا داخل نمیکند ازند فضا عن النبی صلی الله علیه و آله
برای اینست که هر چه باد باد نقصان را بحجاب صحابه راه نباید داد و درین سستی نامشاور
جهل و نقصان به پیغمبر خدا عاید کرد و فاعلم وایا اولی الابصار وایضا از حدیث صحاح
ایشان بدست آنچه از ابن جریج عن ابی زبیر روایت کرده اند انه سمع جابریسا عن الورد
فقال نحن نحی يوم القيامة عن کذا و کذا انظر الی ذلک فوق الناس قال فدهی الامم باو ثانیها
و ما انت بعد الاول فالاول ثم یاتینا ربنا بعد ذلک فیقول من تنظرون فقلوا انظر ربنا
فیقول انار بکم الاله فیقول حی حتی تنظروا لیک فی تجلی لهم الضحک قال ثم ینظر الیهم و یتبعونه
و یعطى کل انسان منہم منافق او مؤمن نو را ثم یتبعونه و علی جسر جهنم فالیس و حدیث
تاخذ من شارب الله تعالی ثم یطفا نور المؤمنین ثم یسجوا المؤمنون اقول چگونه با وجود ادعای
مسلمانانی امثال چنین حدیث را که متضمن ضحک حق تعالی است و اعطای نور بمنافقین

كل ليلة جمعة لا يهل الجنة على كتيب من كافور ومن طرائف روايتهم ما ذكره الرازي في كتابه
المذكور وذكره الحميدي في الجمع بين الصحيحين في الحديث التامسح والتبطين من
المتفق عليه من مسند الحسن بن مالك يرويه عن نبيه م ويشهد العقل بانه ما قاله قالوا
عن نبيه م صلح انه قال لا تزال جهنم تقول هل من زيد حتى يضح رب العرش وفي رواية
رب العرش قد مر فيها فيقول فقط وعزتك وتنزوي بعضها الى بعض ومن كتاب الجمع
بين الصحيحين للحميدي ايضا من المتفق عليه من مسند ابى هريرة ما رواه عن نبيه م صلح
محمد قال فاما النار فلا تمتلئ حتى يضح الله تعالى وجاء فيها يقول فقط فهناك تمتلئ وينزوي
بعضها الى بعض وسيد علي بن طاووس بعد نقل اين حديث كفته وهذا غلط ممن يرويه
لان الله لا يضح يقول لا يابس لا ملان جهنم منك وممن تبك منهم اجمعين فلا حاجة الى
رواية القدم والعقل يشهد بانه مكذب على النبي صلح ومن كتاب الجمع بين الصحيحين
للحميدي ايضا في مسند ابى هريرة رواه عن نبيه م قال اذا قتل احدكم اخاه فلا يطمئن الوجه وفي
رواية فيستحب التي وجه فان الله تعالى خلق آدم على صورته ومن طرائف روايتهم
ما ذكره ايضا الرازي في كتاب تاسيس التقديس وذكر ان قد رواه صاحب شرح
الاستبصار وقد رواه الحميدي في الجمع بين الصحيحين فيمن يخرج الله من النار قالوا عن نبيه م
انه قال فيسمع اصوات اهل الجنة فيقول اي رب او خانيها فيقول الله ايرضيك
ان اعطيك الدنيا وما فيها فيقول رب اتتهزروا انت رب العالمين وفي جمع
بين الصحيحين للحميدي في بعض روايات هذا الحديث ان ضحك ابى و انت
الملك ضحك ابن مسعود فقال ادلت الوني وم ضحك فقالوا امم ضحك فقال هكذا
ضحك رسول صلح قالوا وم ضحك رسول الله فقال من ضحك رب العالمين حين قال
اتتهزروا مني وانت رب العالمين فيقول الله تعالى اني لا استهزؤ منك وانا على ما اشاء
قادر وقال الرازي وذكر حديثا طويلا عن ابى هريرة الى ان قال ثم يقول يا رب
او خلني الجنة فيقول ادلت قد زعمت ان لا تسالني غيرا ويالك يا بني آدم ما
اعذرك فيقول يا رب لا تجلاني اشقي خلقك ولا يزال يدعو حتى يضح فاذا ضحك
منه اذن الله بالدخول في الجنة وروى ايضا للحميدي في مسند ابى هريرة في حديثه
الثالث والتبطين بعد الماتين ان الله يضحك لرجلين سبحان الله اين چه وقاحت

نبي
ت
روا
الذين
يهد
ت
ت
س
ر
ناس
رك
فونه
نحو
المن
بر
معدود
وراك
نلق
ولا
عود
يكبر
رعدو
لهم
لما
زل كل

و بیجا می اندیشد و امر از غضب خدا و رسول او نمی ترسند که چنین دروغها بر پیغمبر خدا بسته
اند و معرفت پیغمبر را کمتر از معرفت ارازل سو قی قرار داده اند تا حال نشنیده بشده
که نبد افنی و جولا می اطرف خدا می خود اسنادا مثال چنین صفات نقصه نموده باشد که
بقول سنیان جناب سید البحر سلین بطرف جناب حق سبحانه و تعالی سند ساخته
بذا کما تضمنه کتابهم تفاد السموات یقطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هذا ومن ذلک
ما ذکره ایضا الرکبی عنهم فی الکتاب المذکور انهم زعموا ان نبیهم محمدا صلعم قال لما قضی الله
بین خلقه استأقنی علی قفاه ثم وضع احدی رسله علی الاخر ثم قال الینبی الی حد ان یفعل مثل
هذا روی العمید فی الجمع بن النبی فی المتفق علیه من مسند عبد الله بن عمر فی الحدیث
السادس بعد الایة رواه عن نبیهم صلعم انه قال ان احدکم اذا کان فی الصلاة فان الله
جبال ووجه قال یخس من راسه فی الصلاة وروی بن مقاتل فی کتاب الایة فی حدیث
رفعه واصله قال قال رسول الله صلعم بنا قال من مار وراه من الارض ولا سماء خلق خیا
عبر من تحت خلق نفسه من عرفه ما ذکر سابقان بن مقاتل فی کتاب الایة بنا را یضا قال
روى جماعة یگثر عدوهم ویتو فر جمعهم عن رسول الله صلعم انه قال الی الله عز وجل یزول
فی کل لیلۃ الی سماء الدنیا و ذکر سابقان بن مقاتل فی الکتاب المذکور عن بعضهم انهم یروون عن
نبیهم صلعم ان ربهم ردت عیاه فعباده الایة قال سابقان بن مقاتل و منهم من یدکر ان البحر
من براق الله تعالی وان علی راسه شجر اجمدا قطا باجمه اینها همه از اعظم طامی سنیان اند که
با مثال چنین کفر و زندقه کرده اند و پیغمبر را مثال چنین عقائد ناپسندیده خود قناعت نکرده
بلکه پیغمبر خدا را با خود مآورد باب این عقائد فاسده که عین جهل است از زندقه شریک ساخته
اند و با وجود این همه خیانتها می خود و بجماعتی اینک ع چه دلا در است و روی که بکف چراغ دارد
طعن مینمایند بر احادیث شیعیان و بر تصحیح چنین احادیث که متضمن چندین کاذب است
و فتخار دارند و خود را از ارباب صحاح می شمارند و ای برین اسلام و دعوی مسلمانان کویا نرا
حافظ شیراز از حافظ ابن حاتم غلام مسلم است که در نظم خود آورده این حکایت چه خوش
آمد که سحر که میگفت بزرگ میگذاشت و بی ترسائی کمر مسلمانان میبست است که حافظ دارد
و ای کرا ز پی امروزی بوزن و فزونی و چون بجهاد الله تعالی معظم مضمون قباحه مشحون این
نا صیب ما چون نظر با نچه از تحقیقات انیقه واکار انکار بقید قلم آمد از معرض اعتبار ماقط

سما قط کردی
بعضی از کائنات
قوله انیلا
اصول
اصول
معرض
علم بوجوب
حاصل
تجربیان
سماش
شیر عی
نزد خود
میکند
نزد خود
خواهد بود
نزد خود
خواهد کرد
نواست
قوله و جا
نواست
از تو آید
حیف
سنیان
حکم
نواست

حفاظت کردند جایا بتفصیل اقوال بیهوده اورا مذکور ساخته منتقض حبس ازیم مانده که
 بعضی از کلمات پوچ او در زوایای کلام ستور مانده با مال کمیت قلم خجسته رقم نگرد و فاقول
 قوله انبیارا معرفت و اجابات ایمان قبل از بعثت الخ مقدوح است باینکه این معنی بنا بر
 اصول استعدیه که قائل بوجوب معرفت عقلا شده اند درست است و تمام اما بنا بر
 اصول سنیان پس چون قائل شده اند باینکه وجوب معرفت همگی است هرگاه
 فرض نماییم که کسی بعد از ان قدرت مخلوق شود و اگر او تحصیل معرفت نه نماید چون
 علم بوجوب معرفت برین تقدیر اگر او را حاصل خواهد شد بعد بعثت بواسطه وحی
 حاصل خواهد شد چرا موجب نقصان او باشد و سبب کفر او چه درین صورت عدم
 تحصیل معرفت از قبیل شرک واجب نخواهد بود کمالا یحقی قوله آری در احکام شرعیه الخ
 کاشن از بین معدن غیبات و غوایت کسی مستغیر نشود که وجوب معرفت فکر از احکام
 شرعیه نیست و حال آنکه منجمله احکام محمد یکی وجوب است و از آن منحصرا نیست
 نزد تو در اعلام شاری قوله و در این علم دارد است الخ این کلام مورد نام او بدقت و دقت
 میکند برینکه معرفت حق تعالی انبیارا بدون تعلیم حق تعالی حاصل میشود و وایچه بنا بر اصول
 اسلام درست نیست و وجه معرفت هرگاه نظری است تحصیل آن موقوف بر نظر و فکر
 خواهد بود و جواز عدم جواز آن چون مستغنا از قبل شارع می باید بشود و پیغمبر خدا را
 بدون وحی علم بان مستبعد خواهد بود و هرگاه آن مستبعد باشد چه تقریب بجا است بر نظر و فکر
 خواهد کرد و هرگاه نظر نخواهد کرد و معرفت حق تعالی او را حاصل نخواهد شد و ایضا بکدام دلیل
 توانستی که مراد از علمک الم تکلیف تعلیم ماعدای علم باری عز اسمع است لابد علیه من دلیل
 قوله و جارا انبیاء الخ استدلال نمودن باینکه و کلا آتینا حکما و علما برینکه جمیع انبیارا قبل از
 بعثت جمیع علوم و معرفت خدای تعالی حاصل بوده کار ایراد ناصب است و بس این کار
 از تو آید و مردان چنین کنند کاشن وجه دلالت این آیه را بر مدعای خود که قاطع نموده افاده
 میفرمود تا ما هم مستفید میشدیم قوله و اما می گویند که انبیارا الخ خداست که اگر
 سنیان بمقتضای انصاف کار کنند چون امثال چنین هرگز را در کتاب این ناصبی بینند باید
 حکم بتفویق او نمایند چه بمجرب و اینکه در کتب امامیه حدیثی وارد شده باشد که بزعم باطل
 ناصبی معنی صحیح نداشته باشد و حال آنکه امامیه هنوز آنرا تصحیح نکرده باشند و امامیه

قاطبه تصریح کرده باشند باینکه انبیاء و اوصیاء طرّفه العین جهان را بخدا نمی باشتند و بکارهای معصیت
 خدا عهد و عهد و انجیم کنند اسناد کند بطرف امامیه که مذهب ایشان اینست که پیغمبر این را
 معرفت خدا بعد بعثت حاصل نمیشود و آیا این کذب صریح در کدام شرح و دین جو نیز کرده
 اند که ایوه ناصبی آنرا مشروع دانسته و ترکیب آن کرده و در کتب سنیان که فقیر چنین
 تجویز ندیده آری تاسیبا بخلیفه ثانی اگر مرکب کذب و خیانت کرده باشد چنانچه حدیث
 صحاح ایشان برکن و دلالت دارد اگر سنیان بان راضی شوند معذورند و باید دانست و الا
 مشکل است و الله اعلم بالصواب قوله در جواب آن اهل ابی بیفهم تامل فرمودند الخ دارد
 میشود و بران اینکه از دو حال غالی نیست یا اثبات قرب برای حق تعالی مستحسن است
 یا نه بر تقدیر ثانی لازم می آید که حق تعالی برای خود ثابت کرده باشد امری را که ازان تنزیه او
 واجب باشد و بر تقدیر اول لازم می آید جهل جناب سید المرسلین بانچه اتصاف حق تعالی
 بان مستحسن است و واقع فایده صاحب اینها شاء اما آنچه دیگر از دقیقه نتیجه های خود
 در باب نبوت و اتصاف حق تعالی بقرب و ضحک و مانند آن بمعترض اظهار آورده پس غیر
 از اظهار تفوق خود در باب علم و دانش بر حضرت خاتم الانبیاء فائده بحال او بران که ترتیب
 نمیتواند شد قوله از کنیزی ابی عقاب الخ تقریر جناب پیغمبر صلعم مراهر باطل برگزیده است
 نباشد پس چگونه شارع از کنیزی مخبری خواهد داشت که برای خدای خود مکانی قرار دهد
 مگر اینکه چون احمد بن حنبل و اتباع او محکم بوده اند امثال چنین حکایت های ابی سر و پل
 نواصب مراعاة الحاکم بنحو نیز نموده باشند و از اینجا است که کافیه علمای ایشان احادیث نجس
 را تصحیح نموده اند و از جمله صحاح احادیث شمرده که اعرفت قوله بحکم قصه اهل ابی را الخ
 هرگاه بدین اقامت دلیل و قرینه تحطیه علماء و روایات مذهب امامیه موجب رونق بازار
 نواصب شود پس شیعیان را میرسد که بگویند تمام احادیث کتب ایشان که متضمن مدح
 اصحاب ثانی و غیرهم من المؤمنین است در حقیقت آن احادیث در شان حضرت سلمان
 و ابازر و احزاب ایشان وارد شده روایت سنیان بسبب خوش آمد خدای جو ریاب بسبب
 کمال قوت حافظه بجای آنها نام منافقین صحابه را مندرج نموده اند اینهمه برای اینکه تا دین خود
 را بدینا فروشد و در اطفای نور حق و ترویج باطل طمع مال دنیا بهر نحو که باشد کوشند و رجال
 شیعیان بحدی که قسمیکه احادیث صحیح از جناب سید المرسلین و اولاد طیبین او در باب

و ز باب
 صحابه
 بنی
 شد الخ
 واضح
 عدالت
 خلاف
 و الا
 و عده
 نباشد
 اظهر
 مطلق
 معارضه
 که حق
 میگرد
 جلیه
 منجمله
 حقیقه
 خلاف
 سمعت
 و الا
 فقال
 ثابت
 و ان

در باب مناقب و مثالب صحابه قروی کشته با الفاظها یاد دارند و خلص مومنین صحابه را از منافقین
 صحابه ممتاز دارند و با هم مخلوط سازند که بجماط و نیای و نیه قسمیکه باید متمتع نشوند و سلاطین
 بینی تنیم و عدمی و بینی امیه و دلیلی جان و مال آنها نشوند قوله و درین خبر صحیح و و چیز معلوم
 شد الخ معلوم شد که ای ناصب عداوت عترت ظاهره ترا هیچ معلوم نشد حاصل آنکه در اسبق
 واضح کشته که هرگاه بنظر ذات حق تعالی بروی هیچ چیز واجب نیست پس آنچه بمقتضای
 عدالت و انصافست از حق بندگان الطاف میفرماید و بی گناه را بجای کنه کار و آخذه نمیفرماید و یا
 خلف وعده نمیکنند همه عین کرم و تفضل اوست و بر ایمین متفرع است حمد و شکر و مدح حق تعالی
 و الا نظر از وجوب آنچه کرده که از حیثیت مطابقت علم ازلی او باشد و یا از حیثیت استحاله خلف
 وعده باید حق تعالی مستحق مدح نباشد و امتنان او بر بندگان در است نبود و قابل حمد و ثنا
 نباشد و این بالاتفاق باطل است پس حضرت یونس تفضلات حق تعالی را درین مناجات
 اظهر از همه نماید که این عدم تخلف وعده و دیگر آنچه بمقتضای عدالت بر خود لازم کرده چون مختار
 مطلق اکثر خواهی میتوانی بنظر ذات بی انتهای خود بکنی و اگر نکشی کیست از بندگان که
 محال است با تو نکر و دو شک نیست که اینست حق معذرت حق تعالی که حضرت یونس در
 جناب حارمی گذارشن محمود و این عین مذهب اهل اسلام است و اگر چنین نباشد معظم قرآن
 که حق تعالی در آن در معرض امتنان صنوف تفضلات خود را بیان فرموده باطل و لطائف
 میگرد و لیکن ناصبی چون در صدور عداوت عترت تنبی است هر چند جناب حضرات بدیهیات
 جلایه را بجهت رضایان آرند می باید که کو کلمه تو جید باشد منک آن شود هر چند درین حمد و الثکار
 منجمله کفار محسوب کرده و فاعبر و یا اولی الا بصار قال الناصب الامانند نایه ما علیه
 عقیده ششم آنکه انبیاء معصوم اند از صدور گناهی که موافق بران هلاک باشند اما می درین عقیده
 خلاف دارند و در حق بعضی انبیاء این را روایت کنند روی الکائینی عن ابن ابی یعفور قال
 سمعت ابا عبد الله يقول وهو را فخر یده الی السامر رب لا تکفنی الی نفسی طرفه عین ابد
 و الا فان من ذلک فاما کان باسرع من ان یحدر الدمع من جوانب الحیة ثم اقبل علی
 فقال یا بن ابی یعفور ان یونس بن متی و کله الی الله اقل من طرفه عین فاحدث ذلک
 فالت فابغ به کفر الصالح الله فقال لا و لکن الموت علی ملک الحمال کان هلاک باید
 دانست آنچه از نص قرآن در مقدمه حضرت یونس ظاهر میشود و همچنین قدر است

در این باب
 مناقب و مثالب
 صحابه

که حضرت یونس بی اذن پروردگار قوم خود را گذاشته رفت و بزمین امر معاشب شد
و نیز در عالمی بد کردن بر قوم خود عجلت فرمود و تحمل بر شد اند ایزا و تکذیب آنهانه نمود
و ظاهر است که این دو امر گناه نیستند کبیره چه را باشند زیرا که نزد حضرت یونس قرائن
قویه قائم شدند بر آنکه ایشان ایمان نخواهند آورد پس دعای بد فرمود و نیز بعد از انکشاف
عذاب از ایشان ترسید که مرا ایزای شدید خواهند رسانید و تکذیب صریح خواهند
کرد که موافق وعدگاتو بود و قیوع نیامدنا چارگه رخت رفت و منتظر حکم پروردگار غافل چون منصب
انبیاء پس عالمی است بر همین قدر او را عتاب شدید شد و تادیب و ارشاد فرمودند
و حال هم اگر شخصی غلام یا نوکر خود را عامل کرده بودی بفرستد و بگوید که اگر زمینداران و متارعالی
آن ده با تو سرکشی نمایند و تن باطاعت ندهند من خواهی نوشت که فوجی از حضور
خود برای تاخت آن ده خواهم فرستاد و آن غلام یا نوکر در آن ده رفت و بمقدور خود در
استیلاست رعایا و ترغیب و تهییب آنها کوشید و آنها را اصالتی باطاعت او نداده و احکام
خود را قبول نداشتند بلکه در پی ایزای او شدند و او را سخره گرفتند و او را منتظر حکم خاوند
خود نکرد و خود عرضی در خواست مدد و فوج نمود و فرستاد و خاوند بموجب وعدگاتو که فوج
عظیم رخصت نمود زمینداران چون از قصد فوج مطلع شدند و کیلیم را بطور خفیه نزد خاوند
روان نمودند و توبه و استغفار و ندامت بسیار اظهار کردند و قول بر قرار دادند که آینده
از حکم او تجاوز نخواهند کرد و این غلام و نوکر برین امور اطلاع نداشتند و ناکاه فوج او بی تاخت ده او
مراجعت کرده و راضی و سالم گذاشته رفت این غلام یا نوکر چون این حالت مشاهده
نمود و از حقیقت حال اطلاع نداشت بی آنکه حکم خاوند برسد بر جان خود خائف شده زود از
توابع آن ده فرار کرده رفت درین صورت غلام یا نوکر را غاصی و نافرمان بردار و مخالف خاوند
خود نتوان گفت آری اینقدر شد که این غلام یا نوکر اگر صبر میکرد و خود را در میان آنها میداشت
تا بوسیله او توبه و استغفار میکردند استیلا و توبه کار بهتر میشد و از روی تواریخ و روایات
تفسیریه هیچ امری و رای ایمن و چیز معلوم نمیشود که از حضرت یونس بوقوع آمده باشد
و در قرآن مجید که فظن ان ان نقدر علیه و ارد شده پس شوق از قدر است بمعنی تضییق
و تنگ کردن من قبیل قوله تعالی انه یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر منه از قدرت نافذ
عقیده حضرت یونس ثابت شود و دلیل صریح برین آنکه بعد ازین عبارت فیه الظلمات

الظلمات و
نمیشود و یا
عقاب پر
در آخر این
است و
یا بنابر آنکه
اقول مذ
همان ایست
همان است
از گناه صند
ایست
شیعیه
آنها
همین
احادیث
نویسند
هم در باب
هر وی
و اما قول
این است
خلق این
الماوراء
مقصود
لن نقد
است

الظلمات فرموده اند و تشریح این دعاوند ابریه پنجم بر معنی قدرت هرگز در حدت
 نمیشود و یا معنی دیگر بسیار چنان است یعنی کان کرد که ما در اتناک نخواهیم کرد و در
 عتاب پس تو به نمود و از کرده خود استغفار آرد و باید قبول و اعتراف حضرت یونس
 در آخر این آیت **ظلم حيث قال اني كنت من الظالمين** بنا بر تضم نفس و تضرع و زاری
 است در جناب خداوند خود و اندک را بسیار دانستن چنانچه شیوه بنده کان مطیع است
 یا بنا بر آنکه ترک است و اولی در حق انبیاء حکم معصیت و ظلم دارد و در حق عوام الناس انشعاب
 اقول مذهب امامیه در باب عصمت انبیاء قسمیکه دارند قبل ازین واضح کشت و تمام
 اهل اسلام اتفاق دارند بر اینکه در باب عصمت انبیاء آنچه امامیه میالند دارند بچک از فرق
 اهل اسلام آنقدر ندارد زیرا که امامیه معتقدند باینکه میگویند انبیاء از اول عمر تا آخر عمر
 از گناه صغیره و کبیره عدا و سوء و امنزه میباشند بخلاف دیگران پس آنچه ناصب عداوت
 اهل بیت در باب تنزیه حضرت یونس تطویل باطامیل نگار برده و در حقیقت از کتب
 شیعیان **در اثبات آنرا** نسخ نموده و با شیعیان چنانچه گفتگو کردن از قبیل **کلمه لفظان**
 آنقدر حسن و زیره بجزایان بردن است و چون همیشه عادت باین جاری گشته که آنچه در
معرض ادعا در آید بد مقرون بدلیل و حجت باشد لهذا بطریق انحراف قدیمی اند
 احادیث عشرت طایفه و اقوال عامی امامیه که در باب تنفییر قوله تعالی و ذا النون اذ
 فی سبب مخالف با فظن ان **لن نقدر علیه** و ارد گشته بمعرض نقل در آید و در حین اخبار الرضا
 هم در باب ذکر مجایس الرضا هم عند الامون مع اهل المال و المقالات از ابی الصامت
 مروی مروی است که قال لما جمع الامون لعلی بن موسی الرضا هم الى ان حکى قوله هم
 و اما قوله عز وجل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه انما ظن بجمعنی استیعقن
 ان الله لن يضيق علیه رزقه الا تسمع قول الله عز وجل و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه و لو
 ظن ان الله لا يقدر علیه لكان قد كفر و باسناده ابی علی بن محمد بن الجهم قال حضرت مجایس
 الامون و عنده الرضا هم فقال له الامون یا بن رسول الله ایس من قولك ان الانبياء
 معصومون قال بلی قال فبما معنی قول الله عز وجل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
 لن نقدر علیه فقال الرضا هم ذلك فی یونس بن مثنی ذهب مغاضبا لقومه فظن بجمعنی
 استیعقن ان الله لا يقدر علیه ای ان يضيق علیه رزقه و قول الله عز وجل و اما اذا ما ابتلاه فقدر

شد
بود
این
حق
هست
ب
یادند
مان
بود
و در
حکام
آوردند
و فوج
سبب
نیز
و او
هد
نمود
خاوند
نست
سات
باشند
بییق
افشا
بسات

عالمه زرقه ای ضیق علیه انی كنت من الظالمين بزرگی مثل هذه العبادة التي قد فرغتني لها في
 بطن الخوت و در روایت ابی جارد و از امام محمد باقر ع منقول است و ذا النون اذ
 ذهب مغاضبا ليقول من اعمال قوم فظن ان لن نقدر عليه يقول ظن ان لن نعاقب بما
 صنع و سيد مرتضى عليه الرحمة و در کتاب تنزیه الانبیاء کلامی گفته که حاصل ترجمه آن اینست که
 پس اگر کسی بگوید که چه معنی دارد قول حق تعالی و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
 نقدر عليه فنادی قنی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمين و چه مراد
 است از غضب آنحضرت و مورد غضب او که بود و چگونگی آن که حق تعالی بر او قادر
 خواهد شد و چگونه اعتراف کرد و باینکه او از ظالمین است و حل آنکه ظلم قبیح است
 و جواب او گفته شود که هر که گمان کند که جناب حضرت یونس ع ازین حیثیت که حق
 تعالی بر قوم او عذاب نازل نه نمود و برحق تعالی غضبناک گردید پس بدوستی که او
 افترا کرده است برحق تعالی و سایر انبیاء چه غضب نمیکند برحق تعالی مگر کسیکه با حق تعالی
 عدل و دوستی باشد و جاهل باشد باینکه افعال او تعالی خالی از حکمت و مصلحت
 نمیباشد و این معنی به پیروان انبیاء تلقی نیست و فضلا عن عصمه الله و رفع درجه و بدو که تنگ
 حضرت یونس غضبناک نگردد و دیده مگر بر قوم خود و ازین جهت که تکذیب او نمود و بدو که
 کفر خود اصرار ورزیدند پس چون از طرف آنها یونس گرفتار شد و در شکم ماهی فرمود که
 هیچ وجه موعظه و نصیحت او کارگر نمی افتد و آنها از کفر و زندقه خود ناوم و پیشانیان نمیشوند
 با خود اندیشید که اگر میان آنها اقامت نماید عذاب که بر آنها نازل گردد و میباید و افر
 گیرد پس بیرون آمد و گمان کرد که ماهر کز مساک را بر و تنگ نخواهد کرد چه معنی قدر و قدر
 بالتخفيف و التشدید التضييق کا قال الله تعالی و من قدر علیه زرقه فاینفق مما اتاه الله و ایضا
 قال الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر ایمی و سح و یضیق و ایضا قال فاما اذا ابتلاه رب
 فقد ر علیه زرقه ای ضیق و کسی را نمی رسد که بگوید که چگونه اعتراف کرد یونس باینکه
 او از جماعت مستمکاران است و حال آنکه از و ظلمی صادر نشده چه ممکن است اینکه
 گفته شود که مراد از قول او انی كنت من الظالمين اینست که من از جنس کسانی هستم
 که از آنها صدمه و زخم و ظلم روا باشد یعنی از افراد بشریم که از ان و فروع ظلم ممکن باشد
 پس اگر کسی بگوید که هرگاه از حضرت یونس نامی صادر نشده اظهار این معنی که

که ما از جنس
 است که تنگ
 یونس
 بخطی
 بعد از آن
 و همچنین
 مذکور
 بالجمله
 خواهد
 شد
 بیان
 بسیار
 بنابر
 کتب
 کتب
 و همچنین
 مذکور
 متواتر
 حدیث
 تخالف با
 و ایضا
 نشود که
 نیست که
 حال می
 آینده

of 6

که تا از جهل کائناتیم که صدور ظلم از آنها ممکن باشد چه فایده دارد گوئیم که فایده آن اظهار
شکستگی و تذلل و خواری خود نسبت نزد جناب باری کمال بقول انسان اذالرا دان
یکسر نفس وینقی عنه و اعی الکبیر و الخیار انما انامن البشر و لت من الملائکه و انما ممن
یخطی و یصیب و یولایرید اضافة الخطاء الی نفسه فی الحال بل یکون الفایده ما ذکرناه
بعد از آن تو جهلی دیگر درین باب جناب سید فرموده خوفا لا طناب به تحریر آن پیر و اختم
و همچنین مولانا طبرسی در تفسیر مجمع البیان تو جهلی که مشتابر تنزیه آنحضرت باشد
مذکور ساخته و طعن بسیار عموده بر کسی که نسبت صدور خطا بطرف آنحضرت نموده
بالجهل چون عصمت انبیاء و زنی مذهب امامیه است بحیثیتیکه هیچ سنی ناصبی و خارجی
نخواهد بود که با وجود اطلاع او بر مذهب امامیه و عبور او بر کتب ایشان اقامت
شهادت بآن نکنند پس آنچه درین باب گفته شود فضیلتی است و بمرتبہ عیان است که احتیاج
بیان ندارد و هرگاه حقیقت حال بر نمود واضح گشت پس الحال اندر اهل انصاف با و که
شیعیان را با وجود این مهالغه که در باب عصمت انبیاء دارند بمحذور و دیگر روایت که
بنا بر فهم نارسای ناصبی مخالف مسلک امامیه باشد مذهب آنها صدور خطا از انبیاء
شماره سنیان با وجود تصحیح حدیثی که دلالت صریح بر کذب و غدر و خیانت شیعیان
کند مذهب ایشان این نشود که حضرت شیعیان کاذب و غادر و خائن بوده اند
و همچنین با وجود حدیث صحیح من ینادی بطاع قرن الشیطان حضرت عایشه در
مذهب ایتان قرن شیطان یا آنچه بدان ماند نکردند و مذهب سنیان با وجود تصحیح حدیث
مؤثر لم یزالوا موثدین حکم نمودن بارتداد با بچیک از صحابه نشود و همچنین با وجود
حدیث صحیح جهز واجیش اسامه وایتونی بدوات و قرطاس و فاطمه بضعة منی از زهکذر
مخلف با وجود روایت لعن اسه من تخلف عنه و از زهکذر عصیان با وجود من بعض اسه و رسول
ایذا می فاطمه بحیثیتیکه غضب و لم تتکلم حتی ماتت با وجود یوزینی مایو ذیها مذهب سنیان این
نشود که اصحاب نشاء مرتد گردیدند و ملعون ابدان هذا الشیء عجاب علاوه آنکه زیاده برین
است که حدیث مذکور بر تقدیر صحت آن متضمن اهل اکث حضرت یونس است اگر در همان
ال می مرد و معنی اهل اکث موت است و آن درست نمیشود پس مراد از آن این خواهد بود که آنچه
بنده غایب عنزلت او مزید قریب حق تعالی حضرت یونس را بسبب مزید ابتلا و صبر آنحضرت

[illegible]

حاصل گردید بکسر در آن وقت موت در میر رسید آن فوت می شد و امر چنین است کما یحقی
و نمیدانم که با وجود اینکه خلیفه ثانی بمرات بسیار علی رؤس الاشهاد میفرمود اولی الامرکب عمر
و سنیان همیشه در صد و تنزیه او شده عذر را از جانب او نقل میکنند که گاهی او در باب
اقامت حد و دویگر معاملات شرعی مرتکب خلاف شرع نشده چنانچه بعد مراجعت بباب
مطاعن ظاهر میشد و معنی با اکت را چه میگویند اما آنچه از تمثیل غلام و نوکر نوشت پس
هرگز مطابق ممتثال نباشد چه غلام هرگاه که مامور بود بخدمت و در متبیین آن کردیده چون
بدون اجازت و اطاع آنرا که بخت یقینا عاصی و گناه کار خواهد کرد وید حاشا که حال حضرت
یونس چنین باشد لیکن ناصبی چون بلا دت و بحق را سمیرا از اصناف خود یا قه مطاعن میفهمد
که چه میگوید و ایضا قول ناصب اینکه او انتظار حکم خداوند نکرد و کلامی است بی معنی چه در
ما سبق درین مثال فرض نه نموده که آتشی او امر بانتظار حکم خود کرده تا بسبب عدم انتظار
و بجهت مبادرت غلام در باب نوشتن عرضی قصور مایل حال غلام تواند شد کیف و اگر
چنین می بود البته عاصی میشد و این معتنزم عصیان حضرت یونس هم بنا بر تمثیل او میگردید
کما یحقی قال الناصب الممانده عایه ما عایه عقیده یقسم آنکه حضرت آدم ابو البشر صلی الله
یه بود و از حد و بغض و اصرار بر نافرمانی خدا پاک بود و یگانه است مذهب اهل سنت
قوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی فتابقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو المتواب
الرحیم ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین امامیه در حق آن
ابوالباق حقوق شیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را بحد و بغض و سب و فحشاء
نامرزیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکارند و آنچه ابایی را نسبت بخضر
آدم پیش آمد که حد کرد و امر سجده را قبول نه نمود و عهد خدا را در حق او ترک داد و
ما چون ابدی شد اینها در حق حضرت آدم نسبت بائنه اظهار ثابت کنند که حد اینها
نمود و بمقتضای ولایت ایشان اقرار نکرد و عهد خدا را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی
خصم فرمود و همیشه در غضب ماند معاذ الله من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیوذه اخبار الرضا
عن علی بن موسی الرضا عم انه قال ان آدم لما اکره الله تعالی باسجاده و الله لیکلمه و اد خاله الخ
قال فی نفسه انا اکرم الخالق فنادی الله عز وجل ارفع راسک یا آدم فانظر الی سباق عرضی
فرغ آدم راسه فوجد فی مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله و ای الله امیرالمؤمنین و زوجه

ووجه فاطمة سیده خمار العالمین و الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة فقال آدم
یا رب من هو لاه فقال عز وجل هو لاه من ذریک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و اولادهم
ما خلقتک و ما خلقت الجنة و النار و لا السموات و الارض فایاک ان تنظر الیهم بعین الخس
فاخبر حک من جوارحی فنظر الیهم بعین الخس فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة
التي نهی الله تعالی عنها و ایضا روى ابن بابویه فی معانی الاخبار عن المفضل بن عمر عن ابي
عبد الله قال لما سئل عن الله عز وجل آدم و وجه الجنة قال له ما کلام من هذا حيث سئلت و لا
تقر بانه الشجرة فتكونا من الظالمین فنظر الی منزلة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین
و الائمة من بعدهم فوجدنا اشرف المنازل من منازل اهل الجنة فقال له بنی الحسن هذه
المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا و سلم الی ساق عرش فرغار و سبها فوجدنا اسماء محمد
و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة مکتوبة علی ساق العرش بنور من نور الحیار جل
جلاله فتلا یا رب ما اکرم هذه المنزلة علیک و ما احبهم الیک و ما اشرفهم لیک فقال الله جل
جلاله او الله ما خلقتکما هو لاه خزنة عالمی و امنای علی سری ایاکما ان تنظر الیهم بعین الخس
و متنبیا منزلتهم عندي و محاسنهم من کرامتی قد خلا من ذلك فی نهی و عصیانی فتكونا من الظالمین
ففسوس لیس لهما الشیطان فدلهم ما یخرو و حاسنهم علی تحسین منزلتهم فنظر الیهم بعین الخس فخذل
لذلك حالاً و مضی ان ابن دو غیر عاقل را تا این باید کرد که در حق حضرت آدم چه قدر امانت
و تحقیق است زیرا که حسد مطابق از مذمومات و قباح است باجماع جمیع اهل ملل و نحل
خصوصاً حسد کابر و خیانت عباد الله که کبیره ایست از عمده کبائر و این نهی را نسبت بحضرت آدم
میکنند خاصه بعد از تقیید و تاکید تمام از جناب کبریای الهی پس در مذہب ایشان در میان
آدم و ابلیس فرقی نیست آنچه ابلیس با آدم کرد با اولاد او و محب و اهل او و با اولاد
بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس شد زیرا که ابلیس را با آدم علاقه نبود و آدم را با این
بزرگواران علاقه پدری و پسر می در میان بود پس قطع رحم قریبه لازم آمد و حسد اولاد
که در سبامت فطرت از محاللات عاذیه است به پیغمبری که اول پیغمبران و قبله
فرشتگان و ساکن جنت بود و منسوب کشت متجاوز از حد است معاملة آدم در
مذہب امامیه در حق العباد اما معاملة او در حق الله نیز ایشان پس از روایت دیگر شرح
کنیم روی محمد بن الحسن الصفار عن ابي جعفر عم قال الله تعالی لا دم و ذریته اخرجهما من صلبه

است بر بکم و هذا محمد رسول الله صلوات الله و علی اخیرا المؤمنین و اوصیائه من بعده و الالة الامین
 و ان المحمندی انتقم به من اعدائی و اعدیه طوعا و کرها و اقاوا اقرروا و شهادتنا و آدم لم یقر و لم
 یکن له عزیم علی الاقرار به درین خبر صریح کفر حضرت آدم باشد انواع کفر که کفر محض و است لازم
 آمد و تکفیر پیغمبری که او را حق تعالی بدست خود پیدا کرده باشد و روح خاص خود را در او
 و میده و در حق او فرموده ان الله اصطفی آدم و لما نکه را حکم است جو و او کرده چه قدر دور از دین
 و ایمان است و شریف مرتضی را درین امور فی الجمله جمیع اسلام محض آمده و در
 کتاب خود که سببی بخبر و در است انکار خبر میثاق نموده و حکم بوضع و اختراع آن کرده
 و این صفات و شیوخ او را از دایره ایمان بر آورده و با احمد و محب است ازین فیه قه که
 در انظم قرآن مجید تامل نمیکند و در نمی یابند که محل عتاب بر آدم محض اکل شجره که گناه کبیره
 نیست با جماع کرده اند و اگر این امور واقع میشد لازم بود که محل عتاب همین امور را
 میکرد و انیدند و از ان خبر میدادند تا دیگران را مثل ابوبکر و عمر و عثمان چشم عبرت و امیشت
 و از امثال این قباح اجتناب میکردند و این بدانند که شخصی بر شخصی را کشته باشد و فرما
 عده او را انکار کرده باشد و از درخت خانه او بی پروا نگی او چند دانه میوه چیده خورده
 باشد در مقام عتاب آن همه معاصی را در یک کاره گذاشته محض بر خوردن دانه چند نفر
 و درخت شورش کند و امور دیگر را اصلا در ذکر نیاید و با وجود عقل کامل استمعنی تصور
 نیست و در ترک عهد و ولایت دیگر از امامیه نیز بر ذمه حضرت آدم در کتب شان دیده شد
 روی الصغار اهل کور فی قوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم قال عهدنا الی آدم فی مجمل الائمة من
 بعده فترک و لم یکن له عزیم انهم بکذا و اصل حقیقت اینست که این صفات مردی بود از علوج
 مجوس که نام جدا و فرخ بود و او خود را از موالی موسی بن عیسی اشعری میکرد
 و غیبت مجوسیت در نسا او باقی ماند نهایت آنکه تسرب به تشیع می نمودند و لیا صریح
 برین آنکه این صفات روایاتی از ائمه می آرد که در حقیقت و راسته نیز تودح میکنند مثل اخبار
 مذکوره که هر ائمه طوائف مابین از یهود و نصاری و مسلمانین بر بزرگی حضرت آدم ابو البشر
 و کرامت ایشان نزد پروردگار و اصطفا می ایشان بر عالیهن اجماع دارند و چون چنین روایات
 از ائمه در عالم منتشر شود مردم قاطبه از حقیقت امامت ایشان بآنکه از حسن دیانت
 ایشان بدایت خود و متعجب گردند و ابتداء عظیم در اسلام راه یابد و بدعای مجوس و آزدی

و اگر خودی
 و روایات
 نوایی کرد
 بدوینان
 است و مال
 متعجب
 و اب
 از متعجب
 بیان در
 با صراط
 طامی امام
 بر صدور
 که بر حفظ
 و حیدر
 بنا برین
 چون
 امامیه
 بر سبیل
 و حواله
 روایت
 از ابوم
 فقال
 منهم جا
 و تحیه
 و کلتان

و آن روی و ان ایشان بر ایند و محمد الله اهل سنت بر خباثت این گروه مطلع شده اند
 و روایات اینها را جدا جدا انداخته و مثل آن حیض مطروح ساخته لیکن شیعه را شیطان راه
 نوازی کرده پس روایتی شیوخ ضلالت گردانیده و این و ایمان خود را مبتنی بر روایت این
 بدوینان ساخته اند و ایمان خود را در راه متابعت این ابلیس آیینان و رباخته و من الضالین
 الله فاما من ادانتی ... اقول قبل از این بهرات واضح نموده شد که از جمله ضروریات
 مذهب امامیه یکی سببیت است که انبیا از ابتدای عمر تا آخر آن معصوم می باشند از ارتکاب
 ذنوب و عصیان خواهه صغیره باشد و خواهه کبیره عدا و سهوا و قوی به عصمت کذا می
 از متغیر است امامیه است که غیر ایشان را از ان بهره و نصیبی نیست و همچنین جمیع
 بیان در آمده که امامیه در اصول عقاید خبر احاد را استند ندارد و حدیث صحیح باشد
 با اصطلاح معتقدین یا متاخرین و هرگاه این تمجید یا نوت پس طعن ابن ناصبی بر معاشر
 امامی امامیه و محدثین ایشان از حیثیت روایت کردن احادیثی که بطو اهراد لالت میکند
 بر صدور حدیث و بخوان از انبیا یا بجهت اینست که روایت کردن امثال چنین احادیث
 که برخلاف عقیده مواف و محدث باشد معیوب است و یا بجهت آنست که مدلول
 چنین احادیث چون معتقد علمای ایشان است و بصحت چنین احادیث حکم کرده اند
 بنا برین مستحق ذم و مر در سهام نام گردیده اند اما طعن و تشنیع از حیثیت اول پس
 چون این عیب مشترک است میان کافه محدثین اهل اسلام طعن از حیثیت مذکوره بر
 امامیه طعن بر سایر اهل اسلام است و تشنیع و طعن خارج از اسلام چنانچه توضیح اینست
 بر سبیل اجمال در سابق گذشت که اگر بقبول مجر و تحویل موهم میشود که این مجر و عیاله
 و حواله باشد لهذا بدکر بعضی روایات ایشان که در صحاح و غیر صحاح امامی ایشان
 روایت کرده اند کلام خود را سبیل و مبرهن میانیم پس بدانکه ترمذی با سند خود
 از ابو هریره روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نفخ فی الروح عطس
 فقال الحمد لله فحمد الله باذنه فقال له ربه یرحمک الله یا آدم اذهب الی اولئک الملائکة الی ملائ
 منهم جالس فقال السلام علیکم السلام ورحمة الله ثم رجع الی ربه فقال ان هذه تحیتکم
 و تحية بینکم و بینهم فقال له الله و یداه مقبوضتان اختراهما شئت فقال اغترت بکین ربی
 و کلتا یدی ربی بکین مبارکه ثم بسطهما فاذا فیها آدم و ذریته فقال ای رب یا هو لا قال ذریته

فاذا كان انسان مكروب عمره بين مئة فاذا فيه رجلا اضوهم ادم من اضوهم قال يارب من هذا قال
 هذا ابنك واودو قد كتبت له عمر اربعين سنة قال يارب زدوني عمره قال ذلك الذي كتبت له قال
 اي رب فاني قد جعلت له من عمري ستين سنة قال انت وذاك قال ثم سكن الجنة ماشاء
 الله ثم ابط منها وكان آدم بعد نفسه فاتاه ملك الموت فقال له آدم قد جعلت قد كتبت لي
 الف سنة قال بلى ولكنك جعلت اربك وادوستين سنة فوجدت ذريته ونسبت
 نفسي ذريته قال فمن ابو من ذا امر بالكتاب والاشهد و پس نگاه کن بمضمون اين روايت
 که آدم عم باوجود تشريف او بمحبوب نبوت و صفوت و عصمت بمقتضاي اين حديث تکذيب
 ملک الموت نموده که از کذب منزله است و خود براي نفع عاجل مرتکب کذب کثرت و باوجود
 اينکه ترمذي که یکی از ارباب صحاح سند داشت اين را روايت کرده و حکم به تصحيح آن نموده
 و در ماسبق گذشت قول حضرت ابراهيم انبي کذب است ثلث کذبات که متضمن آنست
 حديث صحاح ايشان و در حديث بخاري تفسير ثلث کذبات چنين است یکی آنکه در باب
 کذب گفت هذا لي دوم آنکه ذر حق آتاه آنها گفت بان فاعلم کبيرهم سيوم آنکه کفيعه انبي سقيتم
 پس نگاه کن بطرف قول او هذا لي که مدلول آن اگر همان باشد که حديث ايشان
 بران دلالت دارد و شرک بخداست و با اتفاق اهل اسلام اکبر کبار و اشراک باشد است
 و باوجود اشتغال اين حديث باسناد امثال چنين ذنوب بطرف حضرت ابراهيم محدثين عامه
 در کتب خود روايت کرده اند و تصحيح آن نموده الحال موازنه کن ميان اين هر دو حديث که
 متضمن تکذيب ملک الموت است و کذب و جحد حضرت آدم و متضمن شرک حضرت
 ابراهيم و ميان حديثي که شيعيان روايت کرده اند متضمن جد حضرت آدم تا بر تو عالمي
 کردند که آيا اين طعن ناصبي بر شيعيان از رکذ روايت نمودن چنين احاديث باوجود اينکه
 ارباب صحاح و احاديث شارحيه روايت کرده اند چيچو جه ائق و سزاوار او بوده
 و هم حديث صحاح ايشان متضمن آنست که حضرت موسي گفت اني قتلت نفسا لم ادر
 بقتلها و حال آنکه معلوم است که قتل نفس بغير حق اقبیح و افحش بمراتب از جسد است
 پس ناصبي چرا تشريح نميکند و طعن غمعي نميابد بر او باري خود که زلفه بزند کني شان در گردن خود
 کرده که چرا چنين احاديث را روايت کرده اند و افحش و اقبیح از ان اينست که ابن ابی حاتم و طبري
 و ابن منذر و ابن مردويه و بنزاد و ابن اسحاق في السيرة و موسي بن عقبه في المغازي

المغازي و
 اندک جاب
 و منات
 گفته که هم تنه
 و ابن حنفه
 معتد و بهاي
 و همچنين
 و اعيد و
 اصلا و قد
 بالمرس
 من کتاب
 و کفر که
 ميکنند و
 بعضي از
 عترت و
 و ابن
 شد و
 حيث
 امتناع
 که ايت
 جهت
 سدا
 ابن
 به ص
 و بير

بر تجسیم حق تعالی میکنند در کتب صحاح خود آورده اند چنانکه بحسب مشهوره اند و چنانکه
نشوند و حال آنکه چنین احادیث در کتب ایشان با انواع کثیره بمضامین عدیده متضمن
صنوف و آلات بر تجسیم حق تعالی بحد توأتر معنوی رسیده بحیثیکه راه تاویل با
مراعات انصاف در آن مسدود است آیا نمی بینی که بعضی از آن نص است بر ضحک
حق تعالی و بعضی از آن متضمن مصورش شدن بصورت مختلفه و بعضی از آن نص است در
باب اینکه حق تعالی ساق دارد و در روز قیامت آن ساق را بر زمین خواهد کرد و باین
نشان مردمان او را خواهند شناخت و بعضی از آن متضمن آنست که در جهنم قدم خود
را خواهد گذاشت که بسبب آن جهنم ملو خواهد شد و بعضی از آن اینکه حق تعالی بالای
عرش است و بسبب سکنینی او تعالی از عرش آواز برمی آید مثل آواز کجاوه که بران
بسیار بار کرده باشند و بعضی از آن دلالت میکند بر اینکه او سبحانه در روز قیامت بی حجاب
یا بنده خلوت خواهد کرد و بعضی از آن بر اینکه جناب پیغمبر خدا در خانه حق تعالی رفته
و متهمین شفاعت بندگان خواهد نمود و بعضی از آن بر اینکه حق تعالی و پیغمبر او بر یک تخت
خواهند نشست و بالای حق تعالی کرسی خواهد بود و بعضی از آن دلالت میکند بر اینکه
در روز قیامت از آسمان فوج فوج ملائکه نازل خواهند شد پس خالق خواهند پرسید که
میان شما کسی خدام است آنرا در جواب خواهند گفت که غفیریست خدام می آید پس خدا
اندر روز عمار نازل خواهد گشت و هم روایت میکنند که خدا مثل قنبر بی حجاب برای
بندگان متجلی خواهد شد و هم روایت میکنند که اگر ریسان بیندازند در قعر زمین بجناب حق
تعالی خواهند رسید و امثال این روایات بسیار دارند و اکثری از اینها صحاح اخبار
ایشانند پس الحال مرد باهوش بدیده انصاف ببیند و دریافت نماید که با وجود
تصحیح این احادیث غیر از قول به تجسیم چاره نیست پس بنا برین حق بجناب جناب
است که به تجسیم حق تعالی قائل شده اند و الا اگر این احادیث تاویل پذیر شوند پس باید
بمضمون هیچیک از اخبار یقین حاصل نشود و طریق افاده بواسطه مسدود کرد و وقس
علی ذلک اینکه چون احادیث متضمنه آنکه پیغمبر خدا غناش نیده و عایشه را با خود درین
استماع شریک ساخته و بلعیب شیطان ز راضی بوده تصحیح نموده اند بسیاری از
سینان خصوصاً آنها که سبک تصوف دارند بمبنی احادیث را از کتب صحاح خود

خود بر
باین
از ابی
انبار و
ایشان
تخصیص
بامش
الغضب
فرشته
یاعنون
و چنین
او هیچ
بمضامین
و چه با
بما ختم
و هم
و احتیاج
یرد اعلی
امر حق
آیات
متشابه
چنانچه
بودن
عصمت
بالای کتب

خود بر آورده شدن غنای آسمانی بانی عبادت قرار دادند چنانچه اکثر اولیاء ایشان
 باین بطاقت وضالت بسر می بودند و این را عین طاعت و عبادت می پندارند و همچنین هرگاه
 انزالی هریره و غیره منافقین صحابه محدثین ایشان در صحاح و غیر صحاح صدور معصیت از
 انبیاء وایت نموده اند بسیاری از ایشان صاف قائل شده اند صدور معصیت از
 ایشان نهایت آینه که چون دیده اند که این قول علی الاطلاق محال نبوت است بعضی
 تخصیص بصغیره کرده اند هرگاه بعد نبوت باشد و مطابقا جائز میدانند هرگاه قبل نبوت
 باشد و نحو آن چنانچه گذشت و التزام مینمایند که چون حضرت موسی حدید الطبع و شدید
 الغضب بود چه مستبعد باشد که او ملک الموت را تنبیه زند که چشمش کور شود سبحان الله
 فرشته از جانب ذوالجلال نزد موسی بیاید و موسی ندانسته باشد که هم لایعصون الله و بامر
 یعملون باد و آن خدا شناسی که نظر بان کلیم الله کثرت پاس عظمت و جلال خدا نکند
 و چنین بی ادبانی در خدمت ملک از دست زند که او یک چشم کور شود و باز در مرتبه نبوت
 او هیچ خلل واقع نشود و حال آنکه سنیان خود میدانند که باندک ارتکاب ترک او ای
 بمقتضای آنکه حسانت الابرار سیئات المقربين چه تلخیصهای آفات و مضایب که انبیاء خدیده اند
 و چه با یاد محن که بسبب آن بایشان سرسیده و عماره مصلحت خدا و رسول او از قترین
 ساختن ثقل اکبر و اصغر این بود که آنچه از آیات متشابهه او تعالی در قرآن مجید نازل کرده
 انجمله و این آنرا بر وجه مرضی تاویل فرموده آنچه مراد و مقصود حق تعالی است بیان سازند
 و احتیاج خلق من حیث التزیل و التاویل بطرف هر دو ثقل یکسان باشد چنانچه لری لغت فاضلی
 یرد اعلی الحوض بران کواه است و از اینجا است که امامیه چون متمسک بذیل عثرت بتاویل
 امر حق تعالی و نبی او گردیده اند در کتب خود از انجمله دین احادیث بسیار در تاویل
 آیات و تنزیه انبیاء وایت کرده اند بحدیکه نظر بان احادیث با وجود ورود آیات
 متشابهه که شمر بر صدور ذنوب از انبیاء است اتفاق نموده اند باینکه انبیاء معصوم میباشند
 چنانچه نظر بر ورود احادیث تنزیه با وجود ورود آیات متشابهه که شمر بر جسم و جسمانی
 بودن حق تعالی است خدا را منزله از جسم و جسمانی میدانند و نظر بهمین تبعیت اهل بیت
 عصمت بر خلاف سنیان انبیاء از صفات ذمیمه مثل استاده اول کردن و زن خود را
 با ای کتف سوار کرده به تماشای رقص جشیان مشغول ساختن و نحو آن مبرمی و پاک

همیشه دارند و امثال این در دل بسیار است تا بحاجا گویم و بقید قلم آرام و ایضا بدانکه چون آیات
 کتاب الجمع مطابق محاورات فصحا و بانشای عرب مشتمل بر کنایات و استعارات لطیفه
 واقع شده مثل آنکه حق تعالی میفرماید الرحمن علی العرش استوی و یوم یکشف عن ساق
 و الارض جمیعاً قبضته یوم القیامة ویداسه فوق ایدیم جهال و سوقیه های صحابه که عقول آنها
 قاصر بوده از ادراک و قاطع امور این آیات را حمل بر ظواهر نمود و اضعاف آنچه بدان
 ماند از عوارض اجسام برای حق تعالی اضافه کردند و بر جناب سیدالمرین تهمت بستند
 که آنحضرت چنین فرموده چنانچه توضیح از منتهی گذشت و ازین نجاست که تا حدیث کتب
 ایشان علای ایشان مطروح سازند از آیه تاویل آیات مزبوره بالکل بر آنها معذور میشود
 آیات منی که معنی الرحمن علی العرش استوی الرحمن علی العرش استوی است کما
 قال الشاعر فی سستی و علی العراقل من غیر سیف و دم مهراق ای استولی لیکن چون
 در حدیث ایشان وارد شده که بسبب بار حق تعالی از عرش آواز لجاوه بر می آید و جای او
 بالای عرش است و در روز قیامت پیغمبر خود را با خود بالای عرش خواهد نشاند و امثال
 آن محال تاویل نمی ماند و همچنین یوم یکشف عن ساق کنایه از شدت امر است کما قال
 الشاعر اخوالحرب ان غصت به الحرب غصها وان شمرت عن ساقها الحرب شمرها لیکن
 چون جهال و بی دینان صحابه از قصور عقل معنی آیه را دریافت نکردند از پیش خود یافتند
 که در روز قیامت حق تعالی بصورتی خود را به بندگان خود خواهد نمود و خواهد گفت من خدای
 شما هستم چون آنها قبول نخواهند کرد ساق خود را برهنه کرده بانهما خواهد نمود تا بخدا نمی او
 اعتراف نمایند چنانچه گذشت و این را برای رونق بازار خود بطرف پیغمبر خدا صلعم رساناد
 کردند و همچنین آیه دیگر کنایه از تسبیح امر است وید کنایه از مقدرة لیکن اینها فهمیده حمل
 معنی حقیقی کرده خدا را جسم بلکه انسان انگاشتند و بهر تقریب که اتفاق افتاد و از م بشریت
 برای او ثابت کردند و ازین نجاست که بسیاری از آنها محسوسه گردیده اند و احمد بن حنبل
 امام سنن از تنزیه حق تعالی تبیری می نمود چنانچه فخر الدین رازی بان تصریح نموده و این همه
 مفسده بجهت آن شد که در باب تفسیر این آیات جناب علی بن ابیطالب و اولاد
 امجاد آنحضرت که مأمور به تمسک آنها گردیده بودند رجوع نکردند و الا الحال هم در کتب
 شریفان آنچه از احادیث عترت منضمین تاویل این آیات و آیات دیگر که مشتمل بر

بر حسب
 موجودات
 غیر الفا
 الصاف
 تا فرمائی
 را از حضرت
 سر این نافرمانی
 گناه آدم
 این نقول
 من یقول
 بیضا و
 و هم خواند
 حدیث
 ظاهره و
 بان و
 ملاحظه
 در حدیث
 آنکه
 ادشانی
 میزد و نزد
 المذنی گفت
 این حدیث
 فی حدیث
 میفرمود
 سیر قر

بر حسب ما ثبت در حق تعالی است و آیات متشابهه که دلالت میکنند بر قدرت و معصیت از انبیا
 موجود است بر اسی هدایت کم گشتگان کافیت در بنا افصح بیننا و بینم تو منا بالحق و انست
 غیر الفا تحب و هرگاه بایه التفرقه میان ما و معاشر شیعیان و میان بنیان بر تو اگر چشم
 انصاف داری در باب ما سخن فیه هویدا کرد و بد میگویم قوله از حد و بغض و اصرار بر
 نافرمانی خدا پاک بود و الخ ناصبی قید اصرار برای این اضافه کرده که اصل خدا و نافرمانی
 را از حضرت آدم سنبلین جا میزد بلکه واقع میدادند و لا کلام انام را زنی چنین مستقار میشد و که
 را پس نافرمانی از قبیل کناه کبیره بود و چه او در تفسیر کبیر بعد از یکه هفت وجه متضمن اینک
 کناه آدم تا از قبیل کبیره بوده مذکور ساخته گفت و الجواب المحتمل من الوجوه الیه عندنا
 ان نقول کما کم انما یتم او اثبتتم بالدلالة ان ذلک کان حال النبوة و ذلک ممنوع فلم لا يجوز
 ان یقال ان آدم خلل ما صدرت عنه هذه الزلة ما کل انبیاء صار بعد ذلک نبیا نسیجی و قاضی
 بیضاور تفسیر خود اندازد له حشو ویر که دلالت بر صید و کناه کبیره از حضرت آدم میکند چند
 وجه جواب گفته الاول انما یکن نبیا یعنی مطالب بالانبیاء انتهی اما حدیث
 حد حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب تشیع ناصب عداوت عترت
 ظهوره بر شیعیان اهل بیت کرم و دیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن
 بان و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات نزد امامیه باشد و ایضا کویا بکوشن این
 ناصب عداوت عترت نرسیده که حد بر دو قسم است یکی جمعی غیبه است و دوم حد جمعی
 است علی زوایل تقیست اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اگر محجود ادعای این تقسیم
 المتفانیم ناصب عداوت عترت ظاهره تلذیب خود نمود و لهذا بیک حدیث صحاح
 اولیائی که دلالت بر خروج او و بر آنچه او عاصم و هم می پردازم و درین اورا بیان تقریب
 میدوزم که گفته اند و من سناک بالقمه و و خدیه و لاغ بعد ذلک ان یقال فنی حقه فیه است
 الذی کفر کانه التقم الخیر و آن اینست که بخاری روایت نموده از ابو هریره ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله قال لا یمنی الاثنین رجل اتاه الله القرآن فیه ویتاوه النار اللیل و النهار
 یسمعه جارا له فقال لیتنی او تیت مثل او تلی فان فحمت مثل یالعل و رجل اتاه الله ما لا یفیه
 بنفقه فنی حقه فقال رجل لیتنی او تیت مثل ما او تلی فان فحمت مثل نایعل و بتفاوت
 سیر قریب باین مضمون حدیث دیگر است که آنرا بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند

پسند چهره را چنانچه نیاید که حسد حضرت آدم ازین قبیل بود و باشد و چگونه چنین
نیاید شد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آنرا مذکور ساخته منضم کلمه و جمله باطل
تحتی منزه است که در وقت تفسیر معنی حسد است لیکن چون فیهی در خلد مباح است اما
نظر بعلوم منزلت و شرف مرتبت جناب عترت مسید المرسلین فیهی ایشان از و قیاس
ترک اولی است لهذا حق سبحانه و تعالی علی حسب عری العادات الالهیه حضرت آدم را
معاتب ساخته و انصاف حسد بحکم و آنکه بمقتضای بشریت دارد و ما را میباید بمقتضای
آن کار نکند آدمی که کار بران نمیشود و چنانچه در منضمی احادیث از انجما عترت ما نور کشتن
و انصاف با او است که حضرت آدم متهم است که دیده به کلماتیکه تفسیر آن بر سایر احادیث
بسیار باشد آں عبارت پس باین قریب برین حسد بمعنی فیهی که از قبیل ترک اولی
بوده هر آدم اصرار نور زید قوله امامیه و در حق آن ابوابا با عقوبت شنیع کار برانده اقول محمد است
و انشی که حسد یکبار در حدیث امامیه حضرت آدم جزوه بخیر و منافی ششسان نبوت
میست پس کمال عقوبت ابوابا که در حق انامیله از کفر و چنین روایت نمود و منافی است
کمال سوء فهم و اعوجاج طبع ناصبی است سیحان است روایت نمودن چنین چیزیکه مشتمل
حسد کذابی باشد موجب عقوبت شیعیان شود و اسناد صده و کبار و کذب و محدوم و اسپاس
بطرف آن حضرت چنانچه دانستی موجب عقوبت شیعیان نباشد لیکن هرگاه ائمه شیعیان
حضرت موسی کلیم الله را طاق حضرت ابوابا قرار داده باشند اگر فرقه امامیه را باین متهم سازند
چه استیجاد داشته باشند تفصیل این اجمال آنکه صاحب جامع الاصول از مسلم نقل کرده
ان النبی صلی الله علیه و آله قال له موسی حج آدم موسی فقال له موسی انت آدم المذنی ما هو ذنب
الناس و اخرجه من الجنة فقال له آدم انت الذی اعکاه الله علم کل شیء و اصطفاه علی
الناس برسالته قال نعم قال فتاومنی علی امر قد را علی قبل ان اخلق الیایک گفت به شد
انواع کفر که کفر محو و باشد الخ حق آنست که این ناصبی کمال سیحان و یقع شده چه دانستی
که اتر مدعی صریح و در حق حضرت آدم روایت نموده که فحشد پس این را کفر محو و نمیدانند
و عدم عزم را محو و می نامد و حال آنکه عدم عزم هرگز مراد ف محو و نمیتواند شد و از عدم
عزم لازم نمی آید که هرگاه حضرت آدم مکلف باقرار میشد اقرار نمیکرد ملاوه برین آنکه
این حکایت از عالم تقدیر است چه جناب ائمه در آن وقت موجود نبودند چنانچه غزالی

غزالی
است
کلمه
و تاول
کرا
مجان
که
لور
و حکم
الحسن
آدم
و عزم
اگر
و ابواب
و است
و حور
و حیات
هرگاه
و عمر
خدای
اثر
خلیفه
کرده
خند
و ر

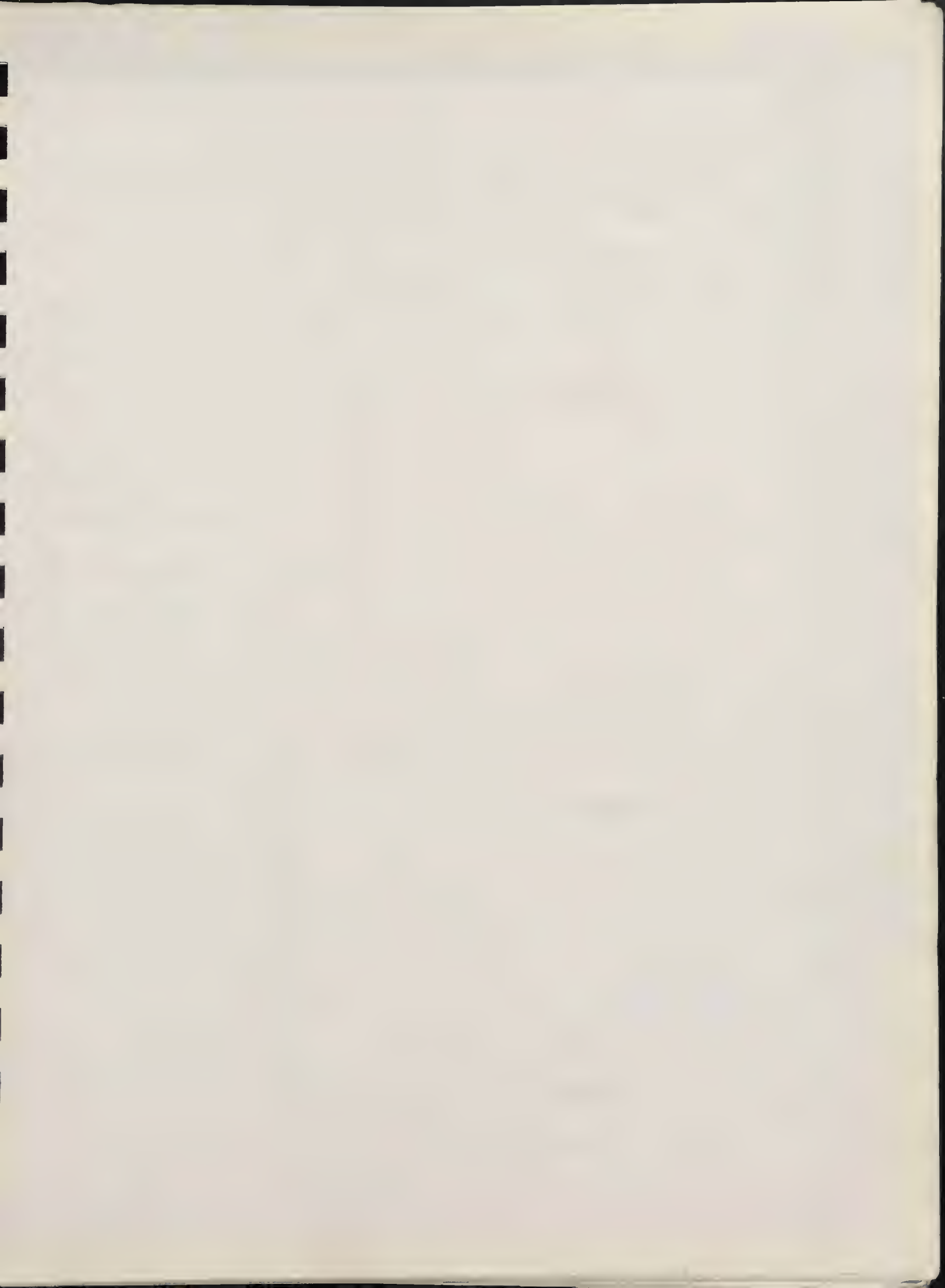
و انشی که حسد یکبار در حدیث امامیه حضرت آدم جزوه بخیر و منافی ششسان نبوت
میست پس کمال عقوبت ابوابا که در حق انامیله از کفر و چنین روایت نمود و منافی است
کمال سوء فهم و اعوجاج طبع ناصبی است سیحان است روایت نمودن چنین چیزیکه مشتمل
حسد کذابی باشد موجب عقوبت شیعیان شود و اسناد صده و کبار و کذب و محدوم و اسپاس
بطرف آن حضرت چنانچه دانستی موجب عقوبت شیعیان نباشد لیکن هرگاه ائمه شیعیان
حضرت موسی کلیم الله را طاق حضرت ابوابا قرار داده باشند اگر فرقه امامیه را باین متهم سازند
چه استیجاد داشته باشند تفصیل این اجمال آنکه صاحب جامع الاصول از مسلم نقل کرده
ان النبی صلی الله علیه و آله قال له موسی حج آدم موسی فقال له موسی انت آدم المذنی ما هو ذنب
الناس و اخرجه من الجنة فقال له آدم انت الذی اعکاه الله علم کل شیء و اصطفاه علی
الناس برسالته قال نعم قال فتاومنی علی امر قد را علی قبل ان اخلق الیایک گفت به شد
انواع کفر که کفر محو و باشد الخ حق آنست که این ناصبی کمال سیحان و یقع شده چه دانستی
که اتر مدعی صریح و در حق حضرت آدم روایت نموده که فحشد پس این را کفر محو و نمیدانند
و عدم عزم را محو و می نامد و حال آنکه عدم عزم هرگز مراد ف محو و نمیتواند شد و از عدم
عزم لازم نمی آید که هرگاه حضرت آدم مکلف باقرار میشد اقرار نمیکرد ملاوه برین آنکه
این حکایت از عالم تقدیر است چه جناب ائمه در آن وقت موجود نبودند چنانچه غزالی

فقرانی و غیره و هم جانب سید مرتضی در امثال چنین حکایات برافزوده اند یا العالم از او
 است چنانچه در موعودم بعضی دیگر است نه این ماجرا می دانند و از تکلیف و تالیفات باطنی
 است یا شاید پس از آنچه ناصبی مشقی درین مقام می رسد و تا شنی از کمال جهل است
 و نادانی و با سبب کمال عصیت و عداوت و عت است تا سبب با ثانی و سید مرتضی
 که انکار خبر میثاق کرده بان معنی نیست که ناصبی فهمیده چنانچه قبیل ازین واضح گشته قوله
 محال است بر آدم الخ ناصبی غشی تامل و امثال چنین احادیث نه محمود و الا می دانست
 که شیخه منعی عنهارا کاهی تعبیر کرده اند بخند و کاهی بنام و نحو آن قوله تا دیگران را مثال
 ای دیگر الخ سبب آنکه و بکار و عذر و اعزاب آنها را قول پیغمبر خدا مخاطب العالی هم ناصبی
 الخ حکایت اولی و دوم و لایبغضک و لا کفر از منافق و فاطمه بضعت منی یوفیننی یا یوفیها و اضحاف
 اخضا ف آن چنانچه کتب جانین بران ملو است هرگاه موثر نیفتاد استماع قصه حضرت
 آدم چه قسم موجب عبرت آنها میشد و ایضا معلوم است که ایس باقر سید

و منزلی که داشت پس باقر بانی و عدم امثال امر الهی رانده درگاه الهی گردید پس
 اگر شیخین قایل اند و عبرت گرفتار می بودند ملاحظه حال ابایس محمود و چهره پیغمبر خدا
 در یاد خود و عید شدید میان کفار تنها گذاشته میگردید و از او از نبوی که در باب
 و است علی بن ابی طالب هم و تهمیز حیث و ایتان دو است و قهر طایس و نحو آن الخ
 امور بسیار بود و قول حق تعالی و من یصل الله و رسوله الله است کاف می ورزیدند
 و حیات و زنده گانی دنیا را بر آخرت اختیار میکردند قوله و اصل حقیقت اینست الخ پس
 هرگاه حقیقت حال چنین باشد محل تعجب است اگر خواست شمرک و کفر از ایو یکر
 و عمر مدت التمر ایشان با وجود آنکه سعادتهای نبال بت پرستی کرده باشند و پنهان را
 خدای خود دانسته زائل شده باشد و ازینجا است که در حین حیات پیغمبر و بعد آن حضرت
 اثر نفاق اینها از مواضع بسیار به شوبت میرسد از انجمله امامه حدیثیه و سوال
 خلیفه ثانی از خلیفه اینک او از منافقین بوده یانه و قول خلیفه تا بر آنچه بخاری روایت
 کرده یا عید الله بن عمر ای که کانکه بخت از شما بود منافق بودند چون ازین عرف عید الله
 خدیجه خلیفه گفت که عید الله پیغمبر من گفتیم و تعجب میکنم از خندیدن او و آنچه مسلم
 در صحیح خود از قیس بن عباد روایت کرده قال قلت لعنار اراکم صنیعکم هذا الذی

صنعتیم فی این امر فانی را ایما را آید شمرده ایم شیئا غمده ایکم در رسول اینده صانعم فقال یا عهده الیها
رسول اینده شیئا لم یغمدناه الی الناس كافة ولكن اخبرنی حذیفه ابن رسول اینده علمیه
اشناء عشر مناهم شمانیه لاید خلوص النجدة حتی یلج الجبل فی اسم الخياط و الاربعة لم احفظ
بما قال فیهم چه الیین جوابت بانسوان مکرز مطایق حمید و تا عمر او او از ما فقیه غاصبین حق
علی بن سبط الی و محاربین او نباشند و هم آنچه مسلم در صحیح خود از ابو الطقیان روایت
کرده قال کان بین رجل من اهل العقیبة و بین حذیفه بعض ما یكون یبکی الناس فقال الشدک
ایده کم کلن اصحاب العقیبة قال فقال له القوم اخبره اذا سالک فقال کنا خیر انهم اربعة عشر
قال کنت منهم فقد کانت القوم خمسة عشر و اشد بایده ان اشنی عشر منهم حرب عدو
رسول له فی الحیاة الدنیاء یوم یقوم الا شهدا چه این استفسار از حذیفه شعا خلیفه ثانی
بوده که صرح به الغزالی و غیره و آنچه بخاری از عایشه روایت کرده قال التبی صانع ما اظن
فلانا و فلانا العرفان من وینا شیئا و آنچه مسلم در صحیح خود روایت کرده از مسلم بن الحجاج
قال حدنا مع رسول الله رجلا هو عو کا قال فواضحت یذنی طایفه فقلت والله ما دایت کا یوم اشد
حررا فقال رسول الله صانع الا اخبرکم باشد حررا منه یوم القیامة ما یوتیک اکثر جلیس المحققین
لرجلانی جیند من اصحابه چه صاهبان عقل ساینم بالتمام قرأ فی ما یقوم و غیره منی فهمد که مقصود
رسول الله از قال و قال و اکثر جلیس که از جهات صحابی آنحضرت باشد بکثرت و انما قال
تکفیه الامشادة و هر چند بر بعضی از این احادیث بعد از این استعار شده لیکن جماعت
حرقام طر و التیاب بنار محمد عرض ترقیم آمد فان التک ما کریمه متصوح قال التیاب
العماند طایفه عقیده و استتم آنکه هیچ نبی از رسالت استحقاقه نموده و از او امی احکام
الهی نهد و نیاز و ده و انکین استیفاء این سندی و انامید گویند که بعضی او و اکثر از
رسول الله استحقاق از رسالت نموده اند و تملل و هذا فعت پیدش آورده و عذر بیان کرده
از انجاء حضرت موسی عم است که چون ادرا حق تعالی بلا واسطه کسی خود را فرمود و ارشاد نمود
که ایست القوم الظالمین قوم فرعون و جواب گفت که مرا از این کار مخالف و از زیر آنکه امن مبتدئم
از آنکه مرا بدروع نیت کنند و از قیل و قال و لکن شوم و غیره باین معنی است که
دارم در تفریز کوتاهی میکنند و نیز من تقصیر دار آن قوم و یکی را از آنها گفته ام مباد امر او
عوض او باشند پس برون را که برادر من است رسالت و ده و مرا معاف دار و این مضمون را

و الا
رو و
کر
زیر
و او
حرف
و کو
ای
با و
و شو
از
ش
من
ای
صا
خدا
سل
و ا
کا
ای
ت
ط
او
و
الا

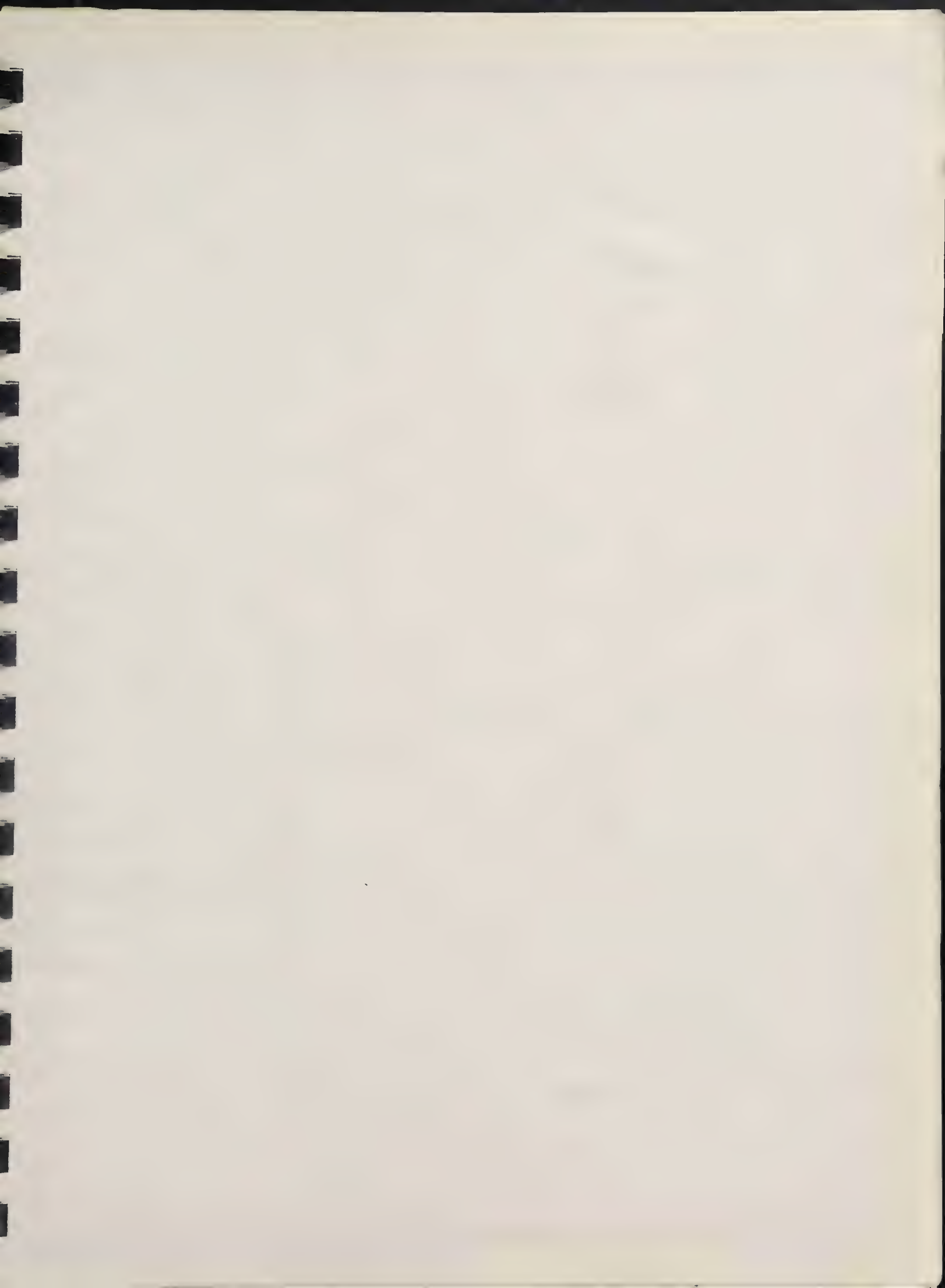


۶۱
در این آیات قرآن بر می آورند از کلام الهی می فهمند حال آنکه استعفا از رسالت متضمن
رد و وحی است و مستلزم اعدام انقیاد و امر است و انبیاء از این امر معصوم اند و در آیات
قرآن ایشانی را جای تمسک نیست بلکه همان آیات خدا همانا ایشانی را الزام میدهند
زیرا که این کلام از حضرت موسی اصلا در قرآن منقول نیست که مرا از این کار معاف
دار و عوض من کارون را از رسالت ده اینهمه خوش فهمی این فرقه را فهم است آری
خوف از تمسک به قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیش از ادای رسالت و و تسکین
و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن بنا بر استعفا و تکلیف بلکه برای طلب عون بر
امثال امر و تمهید عذر در طلب معین و این خود و معین حجت قبول است بمثاله آنکه
پادشاه شخصی را بر مهمی سازد و آن شخص قاتل رفقای خود و کثرت اعدا
و شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند غرضش آنکه
از حضور پادشاه باز و مساعدت غایت شود و سر و دلان عذر با وجوب استعفا و متعذر
شود پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیه و اجمال می و زیرا
من اهلی مارون اخمی است شده از دی و اشیر که فنی امری تفسیر این مبهم و آرد شده که غرض
ایشان تشریک برادر خود بود در امر رسالت نه مدافعت از خود و مارون را عوضی خود
ساختن و همچنین اخاف ان یقتلوه محض برای استدفاع بلا و استیجاب حفظ از جانب
خدا بود نه دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم و سوء الطین لا سیما فی حق
الانبیاء خصوصاً ولی العزم من الرسل انتهى اقول هذا بهنشان غایم اینک تفسیر
و احادیث کلام شیعیان اثناء شری میان مخالف و موافق کثیرا وجود است اگر مرید
کاذب غایب بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب
ایشان مذکور ساخت و مذهب صریح قول ناصبی آنست که مولانای طبرسی در ذیل قوله
لا تعالی قال رب انی اخاف الایه گفته و ایس ذلک تعلیما منه و توقفا فی تالی الا مرسل طلب
تعلیم کردن معونه علی امثاله و تمهید عذر و همچنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مذهب قول
او نیست اینک ابن ابی الحدید بعد از آنکه کلام شید مرتضی را که متضمن طعن است بر او بکر
در حیثیت الاستقاله و بقول اقبانوی مذکور ساخته جواب گفت که من یدرب الی ان
الامانه تلکون بلا اختیار کیف یمتنع من جواز استقاله الامام و طلبه الی الامه ان یختاروا غیره

لعذر لعلمه من اقال نفسه وانما يمنع من ذلك المهر تضي واصحابه القائلون بان الامامة
بالنص وان الامام محرم ماله ان لا يقوم بالامامة لانه مأمور بالقيام بها لتعيينه خاصة دون كل
واحد من المكلفين انتهى پس هر گاه حائقی شیعیان و باب امام از حیثیت منصوص
بودن چنین باشد چه گمان داری در عقیده آن خدا و باب نبوت داری این عقیده که
امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیانو فی اقیانو فی است خبر کم و علی فکم
میزید تا شیعیان را بسبب تاسی امام بنیان بحضرت موسی مجال این نت و در
بروز بان طعن کشایند و اول نظر باین است عقا متجم بعدم استحقاق خلافت سازند
قال الناصب المتعاند علیه ما علیه عقیده نهم آنکه مبعوث الی الخلق كافة در زمان خیز و
پرویز محمد بن عبدالله لمطالب او صلاح من عند الله نه علی بره ایست طالب هم بره عبدالمطالب
وحضرت جبرئیل امین خداست بر وحی از طرف خود با و وحی نیا ورده و در ادای رسالت
خیانت نکرده و در مقام است از بهر و خطا در برهم امور عظام در بین سامر غلطی هم نکرده
و اشتباه او را واقع نشده و غزاییه که سابق حال شان گذشت در باب اولی مخالفت ایراد
عقیده دارند و جبرئیل را لعنت کنند و در اینجا نصوص قرآنی و اخبار ائمه اهل بیت آوردن
خالی از ساجتنی نیست و مع هذا اسکات خصم هم نمیکند زیرا که چون سمعت بر جبرئیل است
قرآن و شرائع همه از حیز اعتبار افتاد و اهل بیت چرا مخالف منصب جد خود که ایشان را
شرف با و حاصل است خواهند گفت ناچار از توریست و انجیل نقل باید آورد که غزاییه
هم اینقدر معتقد پیش بند می جبرئیل نیستند که در ان کتب هم نعت محمد درج میکرد که آخر
مرا با او سر و کاری شدنی است و اگر احتمال هم پیدا کنند پس وحی حضرت موسی و عیسی
اکثر بدون واسطه جبرئیل بود و خصوصاً توریست که یک دفعه ایشان را بلا واسطه گسی
و رطو رعایت شده بود و مکتوب بر الواح زبرجد در انجا داخل جبرئیل نمیشد و اند شد
فی التوریت فی السفر الرابع منه قال الله تعالی لا برایهم ان اجرتل و یکون من ولد
من یده فوق الجميع و ید الجميع بسوطة الیه بالخشوع و سخره توریست که این عبارت
از انجا است نزد بهر و است اهل اسلام را بران دست نیست و نه در ان جبرئیل
تصرف نموده لان الیه و کائنات و انعام و انفس و جمیع و بدیهی است که از اول اجرا بنقسم
شخصی که در وقتی از اوقات دست او بالای ائمه شده باشد و ائمه اهل عصر او بخشوع

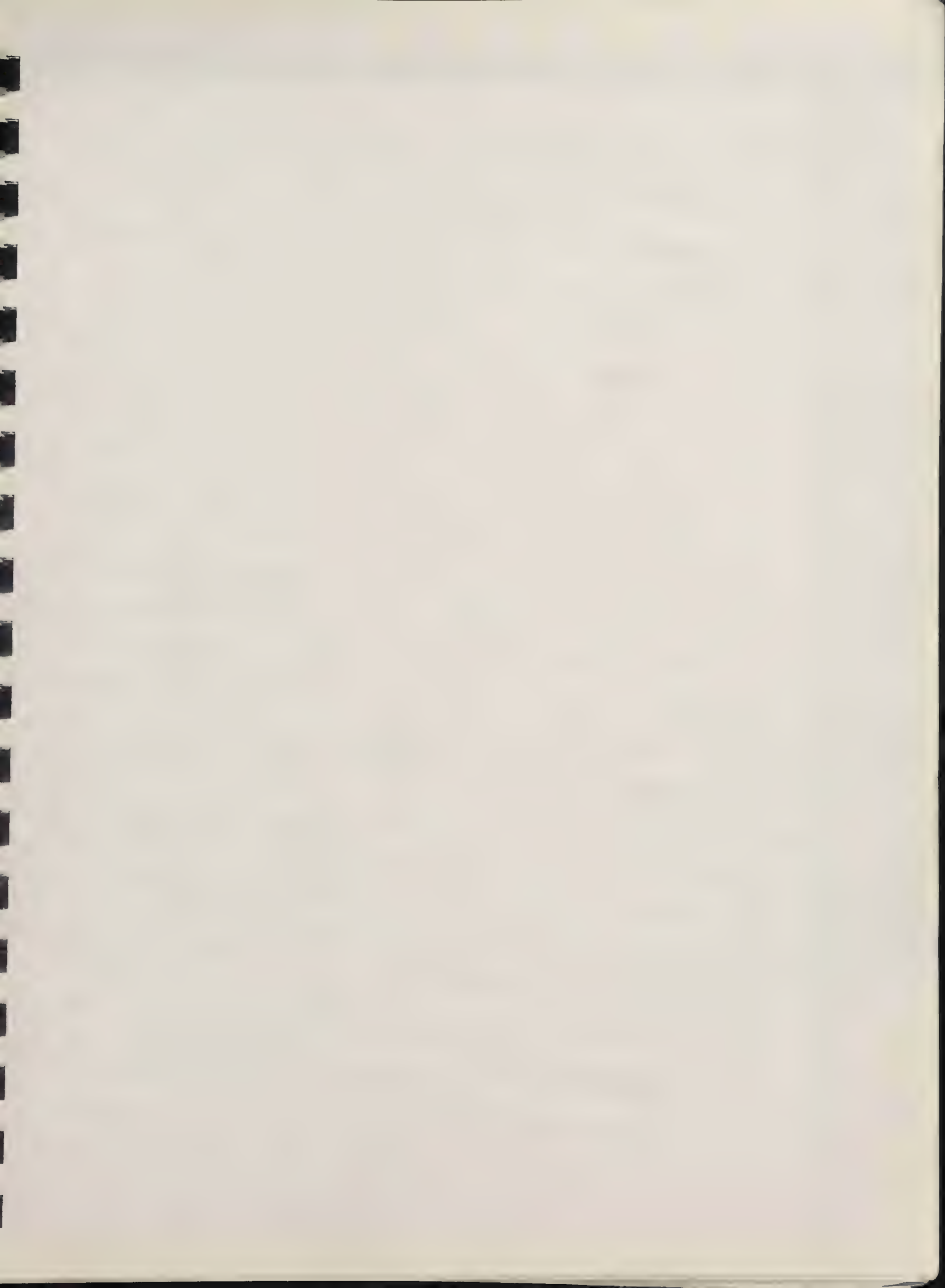
مجموع مدتها
زمان خلافت
در سید
وفی فی
فی فی و
فی فی
و انست
من انجیل
اوشیار
ان حقا
الاساس
سوفیه
ان کجا
و در
فی
سما بارک
نوشته
من الیه
الان
و امت
شی و
تخصیص
بود و
بار و
و قدر

بخشوع متوجه جنانا باشند غیر از محمد بن عبدالله نبوده است اما علی بن ابی طالب عم پس در
 زمان خلفای شش مغلوب و خائف و مغضوب و مظلوم مانده و چون نوبت بخلافت او
 رسید خشوعی که معاویه با او را نعل آورد و دیگر بنایست و خوارج پوشیده نیست
 و فی الجمله اینها را موسی انبی مقیم بنی اسرائیل بنیای من بینی اجریم و اجر می قوی
 فی فیه و بقول هم این قسم نبی لابد از بنی اسرائیل پیدا شود و علی بن ابیطالب
 الهی امر الهی نرسد تا بدونه قوام جدا در دامن او آمد بلکه خود را تابع پیغمبر وقت و تلمیذ او
 دانست پس آن نبی نیست الا محمد بن عبدالله و فی الاحیاء و فی الصبح الرابع عشر
 من احیاء یوحنا تا فار قایط روح القدس الذی بر ماله ابی با مسمی یوحنا یعلمکم و یعلمکم جمیع
 الاشیاء و یوید کریم ما قلمه لکم و فی احیاء یوحنا ایضا فی الصبح السادس منه لکنی اقول لکم
 الان حقاً یقیناً ان انطلاقی منکم غیر لکم فان لم انطلق الی ابی لم یاتکم فار قایط و ان انطلقت
 ارسلت به الیکم فذا ما جاء یوحنا بعد اهل العالم و یدینهم و یوینهم و یوقفهم علی الخطیة و البر
 و ینبئهم ایضاً الی کلنا کثیراً الایدان اوله لکم و لکن لا تقدر ان علی فیه و یوید فایط و لکن
 اوله جاء روح الحق یرشدکم و یعلمکم و یریدکم جمیع الخیر لانه یس یعلم من تافه و نفه
 و در زبور نام مقدس محمد بن عبدالله نیز واقع است و احتمال و اشتباه را از اصل زائیل
 میسوزد فی الزبور و سخته محفوظه عند الیه و یا احمد فاضل الرحمة علی شفیع من اجل ذلک
 ابارک علیک فقلل السیف فان بهارک و حمدک الغالب و بورکت کلمه الحق فان ناموسک
 و شریعتک مقروبه بهیهه یمینک سها مک سونه و الامم بحرون نتکسر کتاب حق جاء الله
 من البین و التقدیس من قبل فاران و امثال الارض من حمید احمد و قدیس و ملک
 الارض و رقاب الامم و فی موضح آخر من الزبور ایضا قد انکفت السماء من بهای احمد
 و امثال الارض من حمده و اهل کتاب همیشه از مولد و مبعث و نسب و نعوت و شنائیل
 شی و انخراج کفار قریش او را از وطن خود و محل بحر تا و یوحنا خبر میدادند که بسبب
 تخصیص بهای و تعبدات احتمال شرکت ابهامی مرفوع و منتفی گشته کلی منحصر فی فرد واحد شده
 بود و لهذا در وقت ظهور آن عالمیست آن صفت را بر و منطبق بلکه منحصر در و شناخته
 باره در رتبه انقیاد و آمدند و برخی وعده نصرت و امداد بر وقت مصمم نمودند اما قضا
 و قدر پیش دستی کرد و آن جماعت قبل از رسیدن وقت بداد را اقرار شتافتند

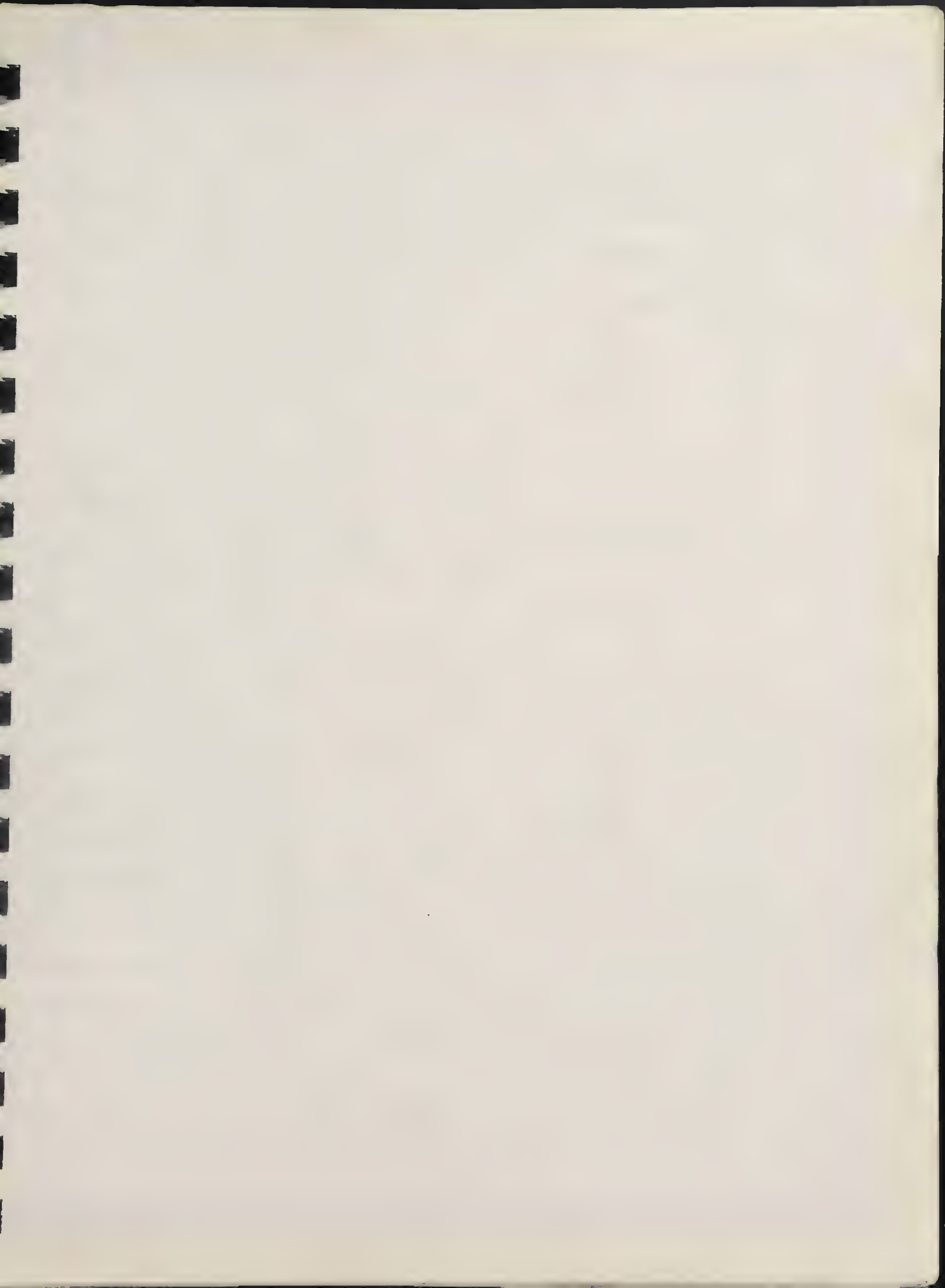


و نیز در وقت تولد عالماتی که نظم و آموختن و نظم اجزاء و اشجار و انهار کاین و هفت
هوالت جن و بانگ زدن اصنام و شیاطین و همچنین در وقت بعثت انچه و قوغت یافت
احتمالات دیگر را سد و ساخت باز نظم و مجزات و استجابات و عوالت و انداز و تصرفاتی
که بی درپیم از جناب الهی با و آنگاه میرسد و برکات و انوار ابروی این مستجاب و
باقی ماند و الی الی تخصیص او کردید و قطع نظر ازین همه احتمالات بسیار از حق جبرئیل
و قس متخیل و متوهم میشود که مدار ارسال وحی و انوار حق الیه محض بر نمودن تصدیق
او میشود و ذکر نام که نشان نبوت و شایستگی با آن نمی بود و خدای تعالی تدارک این نامل و تنبیه
برین اشتباه نمیدانست کرد و این همه شقوق بدیهیه الباطل اند و معهود اشتباه است
صوری در میان آن جناب و حضرت شاه امیر بتواتر مخبر بود از شیعه و نیز شیعه که علیه هر دو
بزرگ را روایت کرده اند باطل و بی اصل است اگر غیر این بود و باین طریق خرافات
او عارض اند عمیق غرابی و ظن و فتنه پیش نخواهد بود و استحقاق کلام المخالفه اقول بیاید
از سنن بانیان باز خواهند خواست از شیعیان محسوب شوند با شامت اینکه از سلفینه اهل بیت
عترت طاهره مخالف نموده اند بیکر اسوة دارند در باب عقائد فاسده و اقوال باطله
که از ایشان سرور یافته پس نظر بایرون اگر بگوئیم که غلات شیعه که عقائد باطله دارند آموخت
ناسی است با و آعظم مدعیان اسلام که اشاعره باشند بسیار مستحسن و بجا خواهند بود
و اگر بعکس این گفته شود هم میتوان گفت پس اشاعره را که بر اضعاف اضعاف انچه غلابی
شیعه بنان قایل شده اند از آرای فاسده و اقوال کاسده دارند هیچ وجه زیان نبوده که زبان
طعن و تشنیع بر غلات شیعه و غیره کشایند و آنهارا با انچه اختلاف آن خود و اندک پیش
نمایند و ناگزیر برین قدر که گفتیم اکتفا نمائیم معلوم است که ناصب عدو است عترت طاهره
و مریدین او حمل بر مجرم و عصبیت احقر العباد نموده باور نخواهند کرد و به تکذیب و کفر و انانیت
منسوب مال و انقباض خاطر مستمعین خواهند کردید پس بنابرین میگوئیم انا اقول و انما نقول
فاسده اشاعره که در باب توحید و عدالت دارند چون حمد الله تعالی شطرنجی واقعی از ان در کتاب
صوارم که بنای آن بر نقض باب پنجم این کتاب نکیت است ناصب عدو است عترت
طاهره است در قوم فاسد صدق رقم کردید هر که خواسته باشد بنان رجوع نماید انا اقول

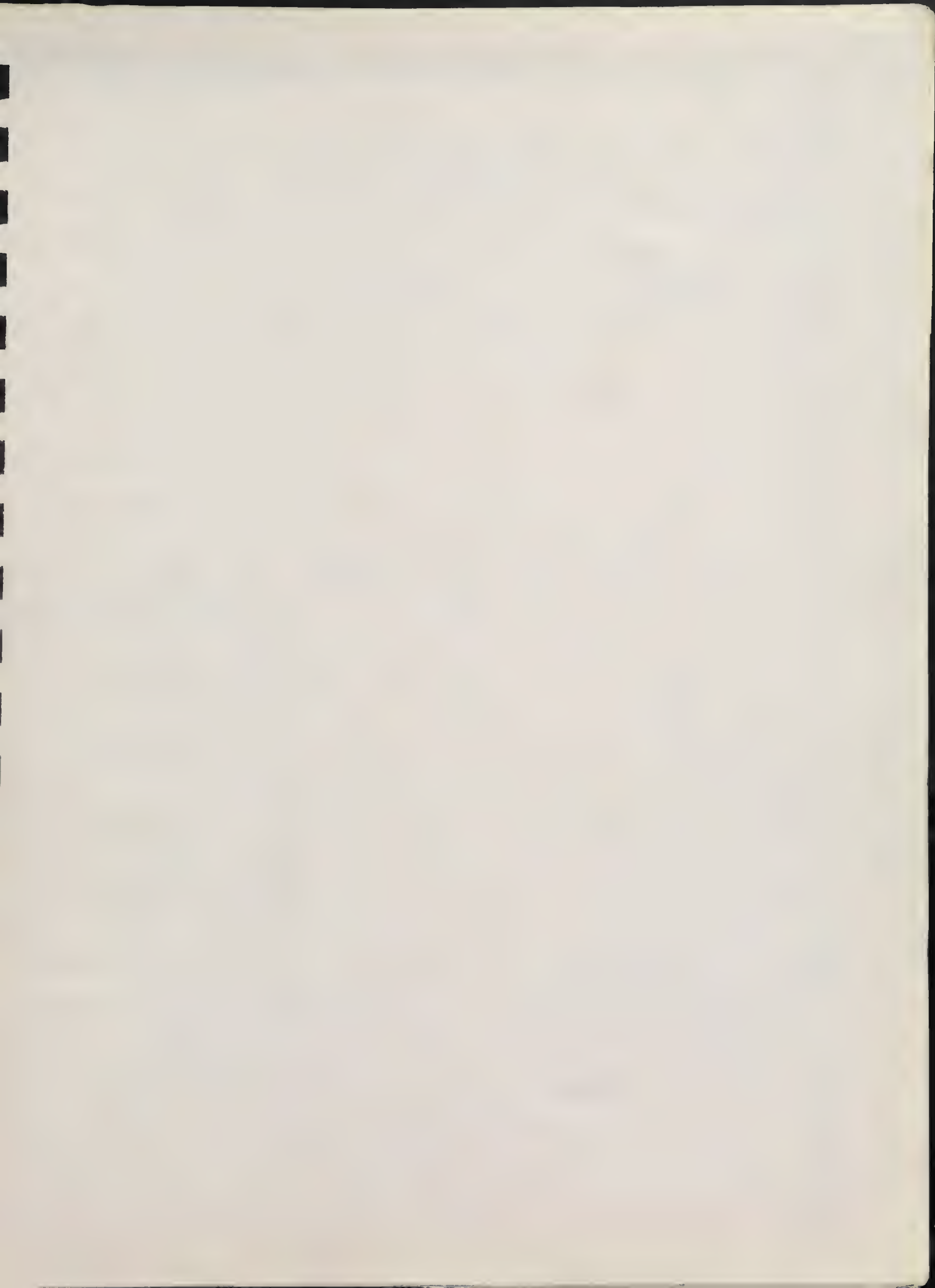
اقوال
قبل از
که جو
فجای
و باین
هلی
و اصول
خانچه
اسماء
و نقل
خبر
سینه
و شکر
غنی
علی
حی
اهل
اهل
احمد
و حق
و مجتهد
تصریح



الخصال فاسمه این کرده شفا و پشوه که در باب نبوت انبیاء و از پس ماعدای آنچه
 قبل ازین در انقض این باب گذشته بیان آن موقوف است بر تمهید مقدمه تا شود
 که چون اشاعره بران اقوال شیخیه مورد ذم و ملام و محال المعین خاص و عام شوند برای رفع
 غمایل و شبهات در باب آن اقوال پس این مال و عقاید پر مفاسد تبری جویند
 و باین صیغه دیهاست که اینست که اصحاب حدیث در اصطلاح سنیان
 اهل حجاز اند و آنها اند اصحاب مالک بن انس و اصحاب محمد بن یحیی و اصحاب الشافعی
 و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داود بن علی بن محمد الاصفهانی
 و حنا بن شهاب و سنانی صاحب ملل و محل باین تصریح نموده و ایشان را از جماعت مجتهدین مری
 ائمه الاسلام دانسته و گفته و انما سموا اصحاب الحدیث لان عنايتهم بتحصیل الاحادیث
 و نقل الاخبار و بناء الاحکام علی النصوح و لا یرجعون الی القیاس الجلی و الخفی ما وجدوا
 خبر او اثر او قد قل را الشافعی اذا وجدتم لی مذاهب و وجدتم من اصحاب خلاف مذاهبی فاعلموا ان
 من یسیر فی کتب الخبر انتهی ما ارادنا نقاء من الملل و شیخ عبدالقادر جیلانی معتزله
 و معتزله سنیان که هنوز محقق نشده که او قیدی ایشان است یا دستگیر ایشان در کتاب
 ختم الطالبین میگوید که اما الفرقة الناجية فهي اهل السنة والجماعة وقد بينا مذاهبهم واعتقادهم
 علی قدر ما ذکره و یسمی هذه الفرقة الناجية القدريّة و المعتزلة مجبرة یعنی معتزله
 اهل سنت را مجبره می نامند یعنی قائل به جبر و نفی اختیار لقولها ان جميع المخلوقات
 بحسبة الله و قدرته و ارادته و خلقه و مرجیه اینها را شکاکیه گویند زیرا که بعضی ازینها در
 باب ایمان استدثنا میکنند و میگویند اننا من انشاء الله تعالی علی ما قدرنا بیانه و را فوضه
 اهل سنت را ناصبه میگویند لقولها با اختیار الامام و جمیع و جماعه اهل سنت را مشبهه
 می نامند لا شبهاتھا صفات الباری من العلم و القدرة و الحیوة و غیرها من الصفات و باطنیه
 اهل سنت را حشویه می نامند لقولها بالاخبار و تعلیقاتها بالاثر و حال آنکه نا اسمهم الا اصحاب
 الحدیث و اهل السنة علی ما بینا انتهی کلام الشیخ عبدالقادر فی الغنیة پس ازینجا واضح
 و واضح است که حشویه و ارباب حدیث شافعی و مالکی و حنبلی و نظرای اینها اند از ائمه
 و مجتهدین سنیان فلا تغفل و ایضا بنابر آنچه فخر الدین رازی در نهایه العقول و غیره فی غیره
 تصریح نموده اند آنست که اقوال اهل اسلام و ارباب امامت منحصر است در اینکه بعد از تمهید

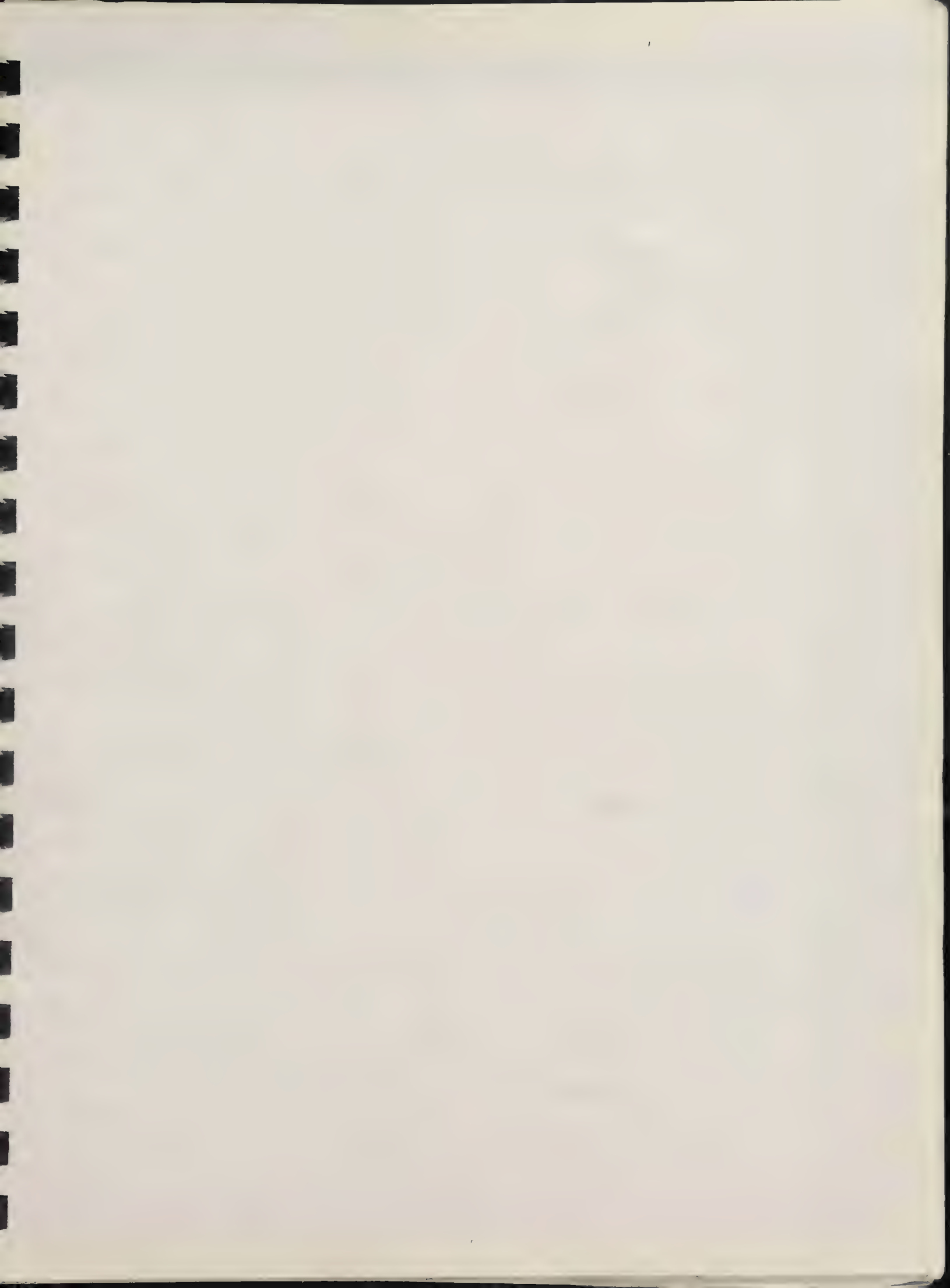


خدا خایه و با هم ابی بکر اعدت یا عباس عم آنحضرت یا علی بن ابیطالب عم امام قائلین باینست
 عباس پس آنها منقرض شده اند کسی از آنها نمانده و فرق شیعیان را که شارح موقوف
 و صاحب مال و محل و صاحب غنیمت و غیره تصریح نموده اند و شوی را از آنجا نکرده اند پس
 معلوم شد که مشویه قائلین بخلاف شیعیان اند و از فرقه منیان و شیعیان جداست
 میگوئیم بر تقدیریکه بعضی از اسلاف شیعیان منجمه مشویه شده باشند چون
 بنای مذهب حشویه بر ظواهر اخبار است و جمدها را تعالی و امامیه احادیث و سبل
 و تنزیه انبیا و ائمه شده البته اوقائل صدور ذنوب از انبیا شده باشد پس از تمام آنچه
 بمحضرین بیان آوردم کاشتمس فی رابعه النهار متجلی و روشن گردید که مشویه و انبیا
 حدیث که قائلان صدور معاصی از انبیا شده اند منیان بوده اند و الحمد لله کسی از شیعیان
 بان قائل نشده و قرینه و بیکریم مؤید این نمیتواند شد و آن اینست که چون غلات شیعیان
 دیدند که از علمای اسلام و معجزات و معجزات و طهارت و دیگر صفات کامله
 انبیا بطور پیوسته و معجزات متصف است بعصمت و طهارت و دیگر صفات کامله
 انسانی و منزله امت از جمیع عیوب و نقایص در حوصه آنها ننگید مگر اینکه علی بن ابیطالب
 را نبی دانند و مافوق قرآن چنانچه امت عیسی حضرت عیسی را و مشویه و از باب حدیث
 منیان چون حال غلات برین منوال دیدند و معجزات و آیات موضوعه متضمنه صدور
 ذنوب و خطایا از انبیا که اعوان و انصار شیعیان از جمعه صحابه برای عیوب پوشی شیعیان
 وضع کرده بودند در کتب خود یافتند قائل شدند باینکه حال شیعیان که با وجود انبیا
 بسیاری از عجز ایشان در بت پرستی و شرب خمر و ارتکاب دیگر محرمات خایه و امام
 شدند مساوی حال پیغمبران است که با وجود صدور ذنوب و خطایا بمنجه پیغمبر
 قائل شدند تا باین قسویه شان ایشان کمتر از شان علی بن ابیطالب که بسبب عصمت
 و ظهور معجزات و غیره مساوی انبیا و مافوق آن بنا بر زعم غلات شده کمتر نباشد نه پیغمبر
 اینکه غلات را ممکن شد که منزلت علی بن ابیطالب عم را عالی دیده مرتبه نبوت و مافوق
 برای آنجناب قرار دهند و مشویه را بسبب بت پرستی و ارتکاب کبائر بسیار که از
 شیعیان ظهور آمده باین تقریب این قسویه ممتنع الحصول شده اند انبیا را پس تر
 کثیره آورده اند تا سادگی شیعیان شوند و شیعیان مساوی انبیا جزایم اند عن الشیخین و غیر



خیر از انجیز از هر گاه این را دانستی پس مقابل این عقیده مردودین که امامیه اثناعشریه
آنرا از انجس العین مبدانند عقیده قدوة السنیان و پیشوایان ایشان را باید بشنید پس
بدانکه از جملة عقائد الکلیان و شلایفیان و حبابان و غیره ائمه حدیث سنیان یکی آنست
که مرتبه نبوت که داشت کار می خند کرد که مستحق لعن گردید و طاعت
شیطان نموده پس هر که دید و امام رازی سنیان از غایب شفق و لطف که جمال
حضرت آدم داشت گفته حق آنست که صدور چنین امور از حضرت آدم قبل نبوت
شده نه بعد آن بیان این ماحی آنکه مشویه و ارباب حدیث سنیان استدلال نموده اند
بر مردود کبار از انبیاء باینکه حق تعالی در حق حضرت آدم و حوا گفته فتکو ناموس الطالین
و حضرت آدم نیز اعتراف بظلم خود نموده حیث قال الله تعالی حکایت غیر بنا ظلمنا
انفسا و الظالم لعمون لقوله تعالی اولعنه الله علی الطالین و من استحق اللعن کان صاحب
الکبیره و هم گفته اند که حضرت آدم معصیت حق تعالی ~~و لقلوله تعالی عصی آدم رب~~
~~عصی و معصیت مستحق جهنم گشت~~ لقوله تعالی و من بعض الله و من
هم گفته اند که او را از بهشت خارج کردند بسبب اینکه او طاعت شیطان
کرد و نخر الدین رازی در تفسیر کبیر بعد از آنکه از قبل آنها این حدیث و غیره که مجموع آن
حققت وجه میشود مذکور ساخته گفته و الجواب المعتبر من الوجود البیحه عندنا ان نقول
کلامکم انما یشتم او ایشتم بالدلالة ان ذلک کان حال النبوة و ذلک ممنوع فلم لایجوز ان یقال
لن آدم حال ما صدرت عنه هذه الزلة ما کان نبیاً ثم صار بعد ذلک نبیاً اختصی و این کلام او
صحیح است و آنچه ما از عقیده ایشان بتو ظاهر ساختیم کمالاً مخفی و ایضا علمای اعلام
سنة النجی در حق حضرت یوسف گفته اند بکوشش دل باید شنید و عقائد پیشوایان اهل سنت
و جماعت را در حق انبیاء باید دید و بر ریش کثیف ناصب عداوت غیرت طاهره که نموده
حیش مصداق قول حضرت عایشه صدیقہ لعن الله نعماً و قتل الله نعماً است چون با وجود
این تباح و فضاوح غایتی خود بفساد عقیده فرقه مردوده شیعیان طعن بر امامیه اثناعشریه نموده
باید خندید پس بدانکه نخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته که واحدی گفته مفسر اینکه موقوف بعلم
اند و بروایت آنها رجوع کرده میشود و ائمه گفته اند که حضرت یوسف قصد صیح کرد که مرتکب
زنا شود و نشست میان دو زن و در وقت اراده جماع می نشیند تا مار آبی البرمان

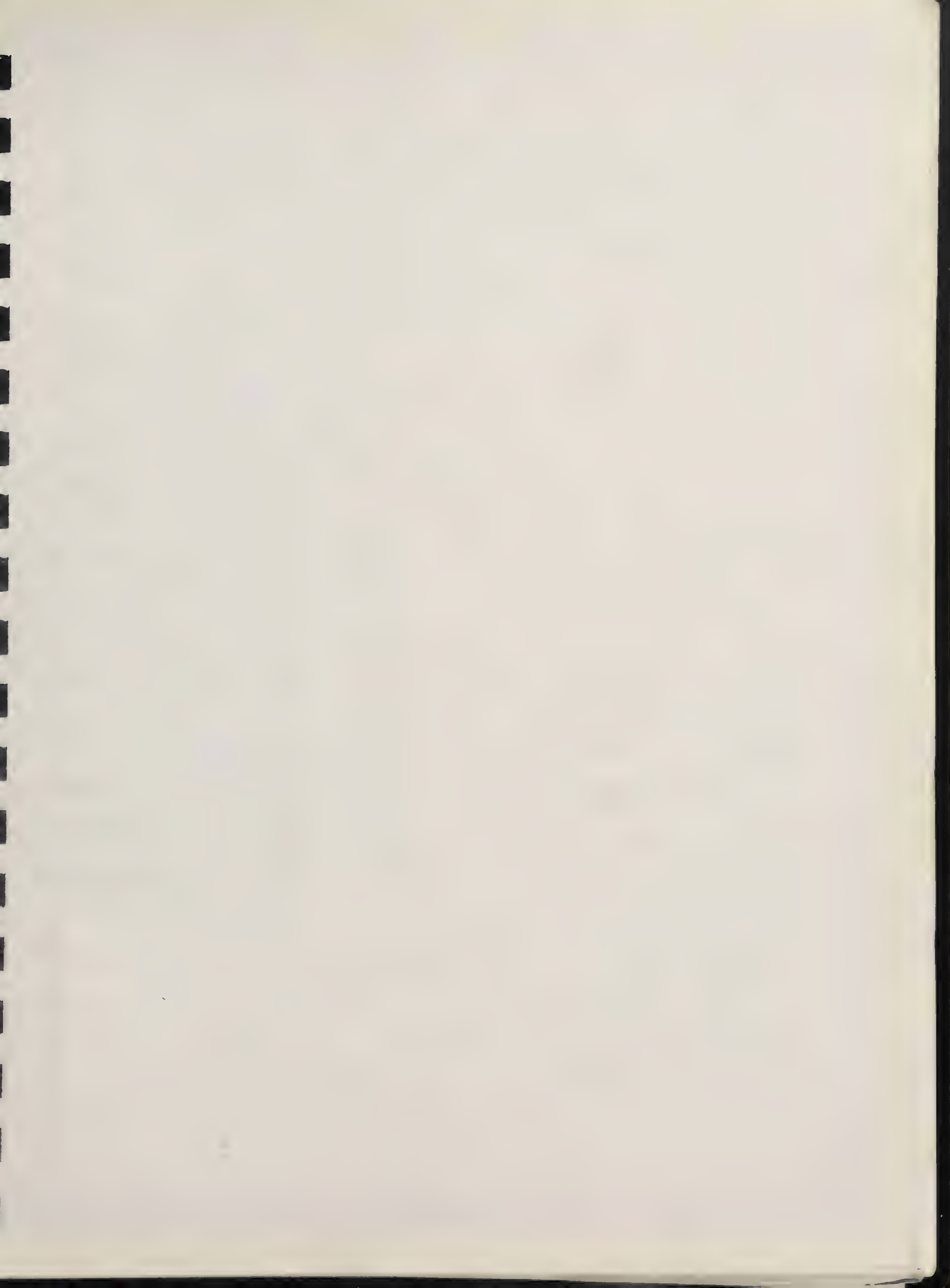
من ربه زالت کل شهوة عنه بعد ازین روایت نموده از امام محمد باقر باسناد او از علی بن
 بن ابی طالب عم که گفت طمعت فیه و طمع فیهما و طمع یوسف باز یوسف
 بود که از او نه خود که کرده از او بند زگر کشاید و از ابن عباس روایت کرده که زیر جامه زن
 را بپوشاد و عباس فیهما مجلس الخائن و هم از مردی است که شمر و
 او و هم گفته که اینکه ثابت نگزده اند که این فعل از یوسف بعن و عارف تراند بحقوق
 انبیاء و ارتفاع منازلهم خداوند من الذین نقوا الهم عنه و بعد از آن که زنی در تفهیر گیر خود گفته که
 آنرا که اسناد معصیت بطرف یوسف کرده اند بر آن لب را بچند وجه تفسیر کرده اند اول
 اینکه زن خواست که حضرت یوسف با و مقاربت کند برخواست و ضمیمی را که در کعبه از
 زوایای بیت او بکمال بد رو یا قوت بود به او ای مخطی و مستور ساخت چون یوسف
 وجه تفسیر از او پرسید گفت تا خدای من مرا از او خال از کتاب معصیت نه بیند پس
 یوسف را که گفت که او را که از ضمیمی که جاور او یعقوب است شمر و عارف تراند بحقوق
 خود که دانی خفایای امور است و واقف اسرار نهان چگونه شرم و حیانه نمایم و در مقام
 علی نفس بما کفبت فوالله لا فعل ذلک ابدا دوم اینکه از ابن عباس روایت کرده اند که
 مرا و از آن اینست که یوسف پدر خود را دید که نزد او احتاده و انگشت بدندان میگذرد
 و میفرماید اتعل عل الفجار و انت مکتوب فنی زمره الانبیاء علیهم السلام فاستعجمی
 قال و هو قول عکرمه و مجاهد و الحسن و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک و مقاتل و ابن سیرین
 و سعید بن جبیر گفته که یعقوب نزد او متمایل گشته سینه او را زد که شهوات از او راه افتاد
 بیرون رفت و وجه سیوم آنکه آوازی از هوا بگوش یوسف رسید که ای پسر یعقوب
 حال تو مانند حال طبری نباشد که بال و پر داشته باشد و چون زنا کند پزاشی از خود بگیری
 و وجه چهارم آنکه از ابن عباس نقل کرده اند که او گفت یوسف هر چند که یعقوب را دید
 از آن از او خود را باز نداشت تا آنکه جبرئیل او را بیای خود زد که شهوات از او زایل گشت
 فخرالدین رازی بعد ازین میگوید اما نقل الواحدی هذه الروایات تصحیف و قال سید البی
 ذکر تاه قول ائمة التفسیر الذین اخذوا التاویل عنهم شاهد التنزیل انتهى ما اردنا نقله من
 کلام امام الاشارة و ما من زحشری در کشاف گفته که هم یوسف را تفسیر کرده اند بانه عل الجحیان
 و جالس منها مجلس المجامع و بانه عل تکه سر او یله و قد بین شعبنا الاربع و هی تلیقیه من



تائیدیه ملی ققار و بران را تعبیر کرده اند باینکه آوازی شنید که ایاک وایا پس از آن
بلا نمود پس مرتبه ثانیه شنید پس باز بمقتضای آن حال نگردد پس دفعه ثالث شنید که کسی
میگوید یا عرض عنما بالا از آن خیال و دست بردار نشد باینکه حضرت یعقوب نزد او متمثل
گشت که کشت خود را بدندان میگزید و قیل ضرب نمیده فی صدره فخر جت شهوت من
انامه و بعضی گفته اند که میگوید یا یوسف لا تکن کالطائر الخ و بعضی گفته اند که دستنی
از جنب آشکارا شد که باز او نگذاشت و در آن مکتوب بود و اینکه و ان علیکم الحافطین کراما
کاتبین که با وجود آن از آن کار ناشایست انصراف نه نمود بعد در آن دست مکتوب یافت
و تقریر او الزمان کان فاحشه و مسار سبیل و معذب الزان اعراض نه نموده بعد از آن دید که
در آن نوشته شد و اتقوا یوم مات به چون نه الهی اسد باز از آن اراده باز نیامد پس حق تعالی
در جبرئیل فرمود که ریاب بنده مرا قبل از آنکه مرگم زنا شود پس جبرئیل نازل گردید و گفت
ای یوسف یوسف که حق تعالی را شکر کنی و حال آنکه نام تو را در این مکتوب کشته بعد
از این علامه از محشری گفته که امثال چنین و جود را باهل حش و جبر که مذهب آنها نعمت و بهمان
بر حق تسلیم و انبیای او صحت ذکر کرده اند و اهل عدل و توحید حمد الله از امثال چنین عقائد مبرری
در نزد انداخته و از ادانقه من الکشاف و چون برین جماع اطاع یافتی بر تو کاشم من روشن
و و الحج کشت که انچه و پیش و ایان اهل سنت و جماعت در حق حضرت یوسف این عقیده
و داشته اند به مشاهدات امام رازی واحدی که یکی از علمای اعلام سنیان است در کتاب خود که
در موطا و در بیان عقیده گردیده و مشاهدات او دریافت شده که مذهب صحیح و حسن بصری
و ققار و خیاک و غیره که اسامی آنها گذشت در باب یوسف همچنین بوده که او داشته
و اینها همه حدیث سنیان اند و بعضی اشرف صحابه موصوف و بعضی از تابعین چنانچه
در این اشیر در کتاب جامع الاصول باین تصریح نموده و اگر عبارت او را که در حق بزرگ از آن
مکتوب بنویسم موجب تطویل کلام میشود و این حرف ازین قبیل نیست که بزرگمان سنیان
محقق و پوشیده باشد و ایضا مشاهدات ز محشری واضح گشت که این عقیده حشویه و جبریه است
و با عتراف شیخ عبدالقادر دانستی که عدلیه ازین لفظ کدام فرقه می خوانند یعنی مصداق
اصحاب حدیث و حشویه و جبریه یکی است که فرقه اهل سنت و جماعت باشند و از
کتاب مال و نخل هم معلوم شد که اصحاب حدیث در اصطلاح اصحاب مالک و شافعی و حنبل اند

[illegible]

بان منضم به سازم و همچنین مذاکره باطله تصوف که در حقیقت از شعبه کفر است
 چنانچه این منضم را در کتاب صوامع از روی کتاب نفحات جامی و غیره با ثبات رسانیده ام
 بان انضامه عنایت کتابی عاده میباشد و بسیار ضمیمه که این ناصب لایم مصدوقه عقل ز نیم
 کتاب بحال آن نخواهد گذشت کوسنجان او را نظر بقول حق تعالی کما فی الحجاز استغفار
 با و برادر زیاده تر از این است حسن ظنیکه دارند خواهند انکاشت و در ماسبق گذشت
 که محی الدین عربی در فصولی تصریح نموده باینکه پیغمبر محتاج است در باب اخذ احکام
 الهی بملک فرشته و ولی بدون واسطه از حق تعالی اخذ میکنند و از جمله اشعار مولوی
 در ملاح شمس تبریز گفته اند بیست و دو درین رساله مرقوم گشته که نص
 صریح است بریکه اکثر انبیاء از قبیل عید و غلامان شمس تبریز اند پس نظر باین اگر بعضی
 ملاقات شیخ علی بن ابیطالب را که با اتفاق سید الاولیاء بوده مرتبه نبوت قرار دهند چرا
 محل استحقاق نبوت را در فصول در بعضی اشعار خطیه انبیاء
 نمیکند و خود را عارف تر از آنها میدانند چنانچه در کتاب شهاب ثاقب توضیح و تبیین این منضم
 محمد اسکندر و هم و اسلاف ایشان در باب مروت و مروت و زهره آنچه از فضاح عقائد
 و قباح مقال که دارند نظر بخوف اطاعت به تحریر آن نمی پردازم اگر کسی را خواهش
 اطلاع آن باشد به شجره سید مرتضی رازی و کتب تفاسیر رجوع نماید پس اگر بعضی
 بی دینان که نام تشیع را بر خود بسته اند اگر قائل بخطای جبرئیل شده باشند و تبلیغ
 زیاده برین نیست که حال آنها مثل حال مقبولین و مردودین سنیان آنرا خواهد بود و آنها
 شریک حال ایشان اند و سبب زیاده بیای سواد اعظم سنیان که بان افتخار دارند
 شمس را بنظر آن آنکه پاس خدا و رسول او نموده غافل ازین نشوند که آنچه ما از عقائد
 کاسیده و اقوال فاسده اسلاف و بزرگان سنیان ذکر کردیم اکثری از آنها مقبولین
 و ائمه دین ایشان اند بخلاف آنکه این ناصب عداوت و عداوت طایفه آنها را در اینجا
 مذکور است چه نزد امامیه ایشان از سبک کمتر اند و با عاون و بقول مشهور سبک
 زرد برادر شغل شیعیان آنها را کمتر از سنیان نمیشمارند و هر دو را بجمعه اقل الکفرانه
 واحده از یک سلسله می پندارند قال الناصب المعاند علیه ما علیه عقیده و هم آنکه
 بجناب غلام النبیین است لایب بعد جمیع فرق اسلامیه بهمین قائلانند الا چند فرقه



از شیعه مثل خطابه و مخبریه و منصوریه و استحقاقیه و مقضایه و سببیه که بنی پرده مخالفت
این عقیده دارند چنانچه در باب اول و ذکر مذاهب ایشان گذشت و اما می هر چند ظاهر
بخت نبوت آنجا است اقرار کنند لیکن در پرده به نبوت ائمه قائل اند بلکه ائمه را بهتر و بزرگتر
از انبیاء شمرند چنانچه در همین باب بتفصیل گذشت و تفویض از تحلیل و تحریم که خلاصه
نبوت بلکه بالاتر از نبوت است برای ائمه اثبات نمایند پس در معنی منکر ختم نبوت
اند یذل علی ذلک ما رواه الحسن بن محمد بن محمد و القاسم بن النضر و ابن محمد بن
عن ابی جعفر عم قال كنت عنده فاجريت اخلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تعالى لم ينزل
منقرضا ما اوحدانية ثم نطق محمد و عليا و فاطمة و الحسن و الحسين فمكثوا الف و مائة و ثمانين
و اشهدهم خاقما و اجرعي طاعتهم عليهم و فوض امورهم اليهم بحلون ما يشاؤون و امرهم
ما يشاؤون و ما رواه الكاظمي عن محمد بن الحسن الجبشيمي عن ابی عبد الله قال سمعته يقول
الما بعد من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فوض الامور الى من يشاء من آل بيته
محمد و ه و ما نهلكم عنه فانتهموا فافوض الله تعالى الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
روایت مفوض و مفتری اند زیرا که حسین بن محمد از خفقار و است میبایند و مراست
بیشتر در کتاب خود می آرد و قال النجاشی ذکره اصحابنا لک و محمد بن حسن
محمد است که ایمان ندارد و روایت او را جز اعتبار باید کرد و اگر در اینجا اعتبار کنند تجزیه را
که نیز از ائمه روایت میکند قبول باید داشت اول در تفویض امر دین به پیغمبر سخن است
تا بد بگری چه رسد به مذهب صحیح آنست که امر تشیع مفوض به پیغمبر نمیشد زیرا که
منصب پیغمبری منصب رسالت و ابلیج گری است نه نیابت خداوند شرکست و کار خانه
خدای آنچه خدای تعالی حال و حرام فرماید آنرا رسول تبلیغ میکند پس اگر تفویض
اختیاری ندارد و اگر تفویض دین به پیغمبر می شد او را عتاب چرا میشد حال آنکه در
مواضع بسیار مثل اخذ فداء الزاساری بدر و تحریم ماریه قبطیه و اذبح فادان منا فقیرین
و در تحلف از غزوه تبوک و غیر ذلک عتاب شدید واقع شده و در بعضی جایگاه پیغمبر
در اشنامی بیان حکم به تقریب سوال سکاکی یا وقوع واقعه فنی القوری انتظار وحی است
یا تخصیص فرموده مثل الا لا خرو مثل تجزی عنک و لا تجزی عن احد بعدک و مثل او قاسم
نعم اوجبت و قائلین بتفویض بدان تمسک می جویند پس در حقیقت از باب تفویض

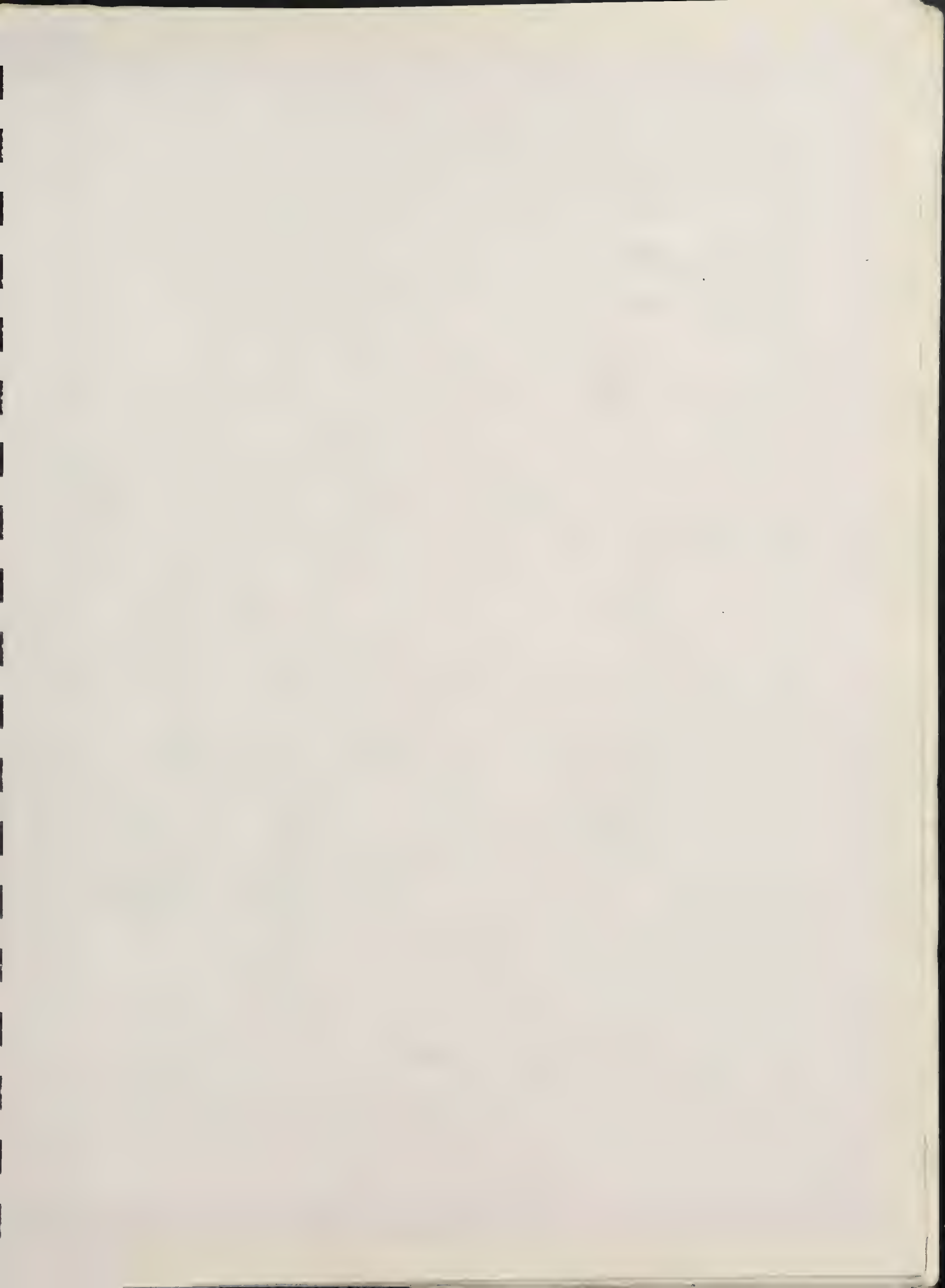
تفویض نیست بلکه از قبیل اجتهاد است که بطریق درج فی العجم یا قیاس نفی استنباط
 آن حکم میفرمود و تشفی سائل می نمود و با جهاد نبی ملزم العمل و حق امت نیست و این
 قسم تفویض که از قواعد کلیه شریعه استنباط احکام نمود و به فتوی بدیه مجذوری ندارد که
 صاحب مجتهد بود درین شهر یک اند و اگر مسلم داریم که به پیغمبر تفویض امور دین واقع
 شده بود چنانچه مذکور است در حاشیه است پس ائمه را درین منصب شریک نمودن
 خلاف اجماع است و الا با برسی که در عمل روایات از ائمه و پیغمبر برابر میشدند بهر چه
 خود اند عمل نمایند زیرا که هر یک از ایشان صاحب شرع است برین تقدیر پس
 در میان روایات متعارض احتیاج توفیق نمیشد و اگر کتاب تکالیف در آن نمی نمودند
 یا عیسای چیرسی از روایات ائمه و پیغمبر صاحب جانشین نمیشد زیرا که هر یکی از ایشان مصلحت
 قومی یا شخصی یا زمانی مراعات نموده تصریح کرده است و آن مصالح از امت معذور
 است تا جای میگزیند و نفی آن مصالح احکام بخلافه را جاری نمیشد ~~تعطیل احکام شرع~~
 لازم می آید و الا لازم که باطله عند امامیه ایضا فند الزوم و نیز اگر تفویض اسرار دین
 به پیغمبر و امام میشد لابد ایشان را اجتهاد بایستی کرد و در جواب حکم تا آنچه اولی و ارجح
 باشد قرار دهند حال آنکه نزد شیعه امامیه نبی و امام را اجتهاد جائز نیست و نیز آنچه
 قاطعه روایت خلال و حرام از آباء خود میگردوند و در صورت تفویض روایت و جهتی
 نداشت بالجمله این اصلی است فاسد که مستلزم مفاسد بسیار است و معجزات متضمن
 انکار ختم نبوت است و در حقیقت و جمیع امامیه بان قائل اند انتهی کلام المخالف
 اقول و باینه التوفیق بد آنکه از جمیع ضروریات مذاهب امامیه بلکه کافه مذاهب است که
 حسن و قبح افعال اختیاریه مکلف عقلی است یعنی عقل حاکم است بآنکه بچیک از افعال
 اختیاریه مکلف در حقیقت خالی از حسن و قبح نمیباشد و هم از ضروریات مذاهب ایشان
 است که جناب حق سبحانه و تعالی حرام نمیکند مگر قبیح را و واجب نمیکند مگر حسن را و این
 در ظواهر و بیانه بهر تبه شیاع و ذیاع رسیده که بر پیچیک از سنیان صاحب سواد محقق
 تواند شد فضا عن غیرهم و هرگاه حال عقیده ایشان در باب حق سبحانه و تعالی که احکام الحاکمین
 است و اقدار القادرین چنین باشد و مذاهب ایشان این باشد که کو جناب حق سبحانه و تعالی
 نظر بنفس قدرت و اختیار هر فعلی را که خواهد واجب سازد و هر فعلی را که خواهد حرام لیکن

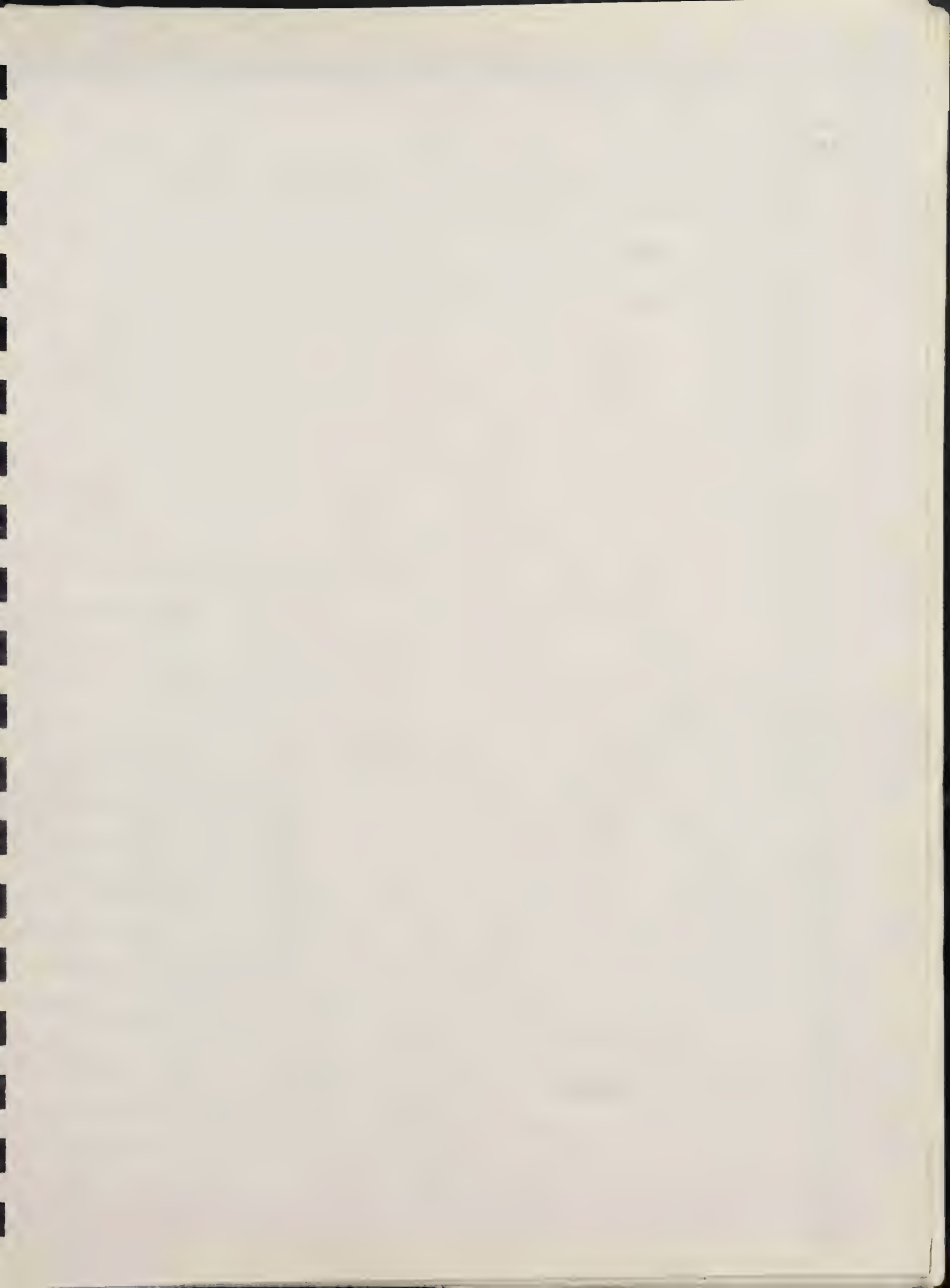
من حیث الحکمة و الامتداد محال است که قبیح را واجب سازد و حسن را حرام پس تمسک
 به هیچ جاهاست غیبی و ضامن العالم الزکی کان این خواهد بود که امامیه تجویز این را خواهند نمود و
 جناب سید السمر سلیمین صلعم که رسول و پیغمبر خداست بطرف امت در باب تحلیل
 و تحریم افعال عنان اختیار بدست خود میداشت و هرگاه حال جناب سید السمر سلیمین نزد
 امامیه چنین باشد چگونگی ایشان جناب احمد دین را که او صاحب رسول اند مرتبه
 فوق تر از مرتبه جناب سید السمر سلیمین صلعم بلکه از مرتبه رسول تعالی قرار خواهند داد و پس
 شک نیست که هر که این کبان نسبت با امامیه خواهد داشت او را نطفه حرام باید باشد
 یا از شرک شیطان و ایضا محمد بن یعقوب کلینی در کافی با سند خود از زراره در روایت
 میکند که گفت بنات اباعبدالله ع من الحلال و الحرام فقال حلال محمد حلال اجد الی یوم
 القيامة و حرامه حرام ابد الی یوم القيامة و یکون غیره و لا یجی غیره و قال ع م قال علی اما
 احد استعد منتهی و شک نیست که او هم حدیث نصیحت درینکه ممکن
 نیست که آنچه حدیث آن بواسطه جناب سید السمر سلیمین صلعم به ثبوت پیوسته کسی را
 احمد یا غیر آنها حرام تواند کرد و همچنین بالعکس پس این ناصبی شقی هرگاه میخواهد رود
 بعضی روایات تفویض که معنی آنها را صلاحه میدهند چنانچه عنقریب انشاء الله تعالی و تعالی
 خواهد کرد و در جمیع غیب حرم نمود که مذکور امامیه چنان است که او همان متهم سابق است
 یحرا نظر باین حدیث و اجماع امامیه بلکه ضروری مذهب بودن آن حکم بعکس نکرد و گاه و اذواج
 و ایضا با سنان خود روایت کرده از سماعه بن مهران عن ابی الحسن الرضا ع قال قال
 الصادک الله انما یجتمع فئدة اکرام عندنا فیرد علینا شی الا عندنا فیه شی مسطر و ذلک مما انعم الله
 به علینا بکم ثم یرد علینا اشی الا غیر ایس عندنا فیه شی فینظر بعضنا الی بعض و عندنا
 ما یثبته و نقیص علی الله فقال و مالکم و القیاس انما یثبته من هکک من قبلکم بالقیاس
 ثم قال اذا جاءکم ما تعلمون فقولوا به و ان جاءکم ما لا تعلمون فمروا به و یرد علی فیه ثم قال
 لعن الله ابا حنیفة کان یقول قال علی و قات و قات الصحابة و قات ثم قال اکنت تجلس
 الیه فقلت لا و لکن هذا کلامه فقلت اهلک الله اتی رسول الله الناس بما یکتفون به فی
 عهده فقال نعم و ما یحتاجون الیه الی یوم القيامة فقات فضاع من ذلک شی فقال لا یو
 عند اهل پس از باب انصاف باید بدیده انصاف باین حدیث بنکرند آیا امامیه با وجود

و در حدیث
 با سنان
 آن حضرت
 اند چنانکه
 که خواست
 با سنان و غیر
 این شری
 علم الحلال
 بعد از آن
 که هرگاه
 الی و
 نمود و
 روایت
 در انصاف
 محال
 نمود و
 در علم
 چنانکه
 کنند و
 هم
 قیاس
 باید که
 احمد
 بیان
 ایشان



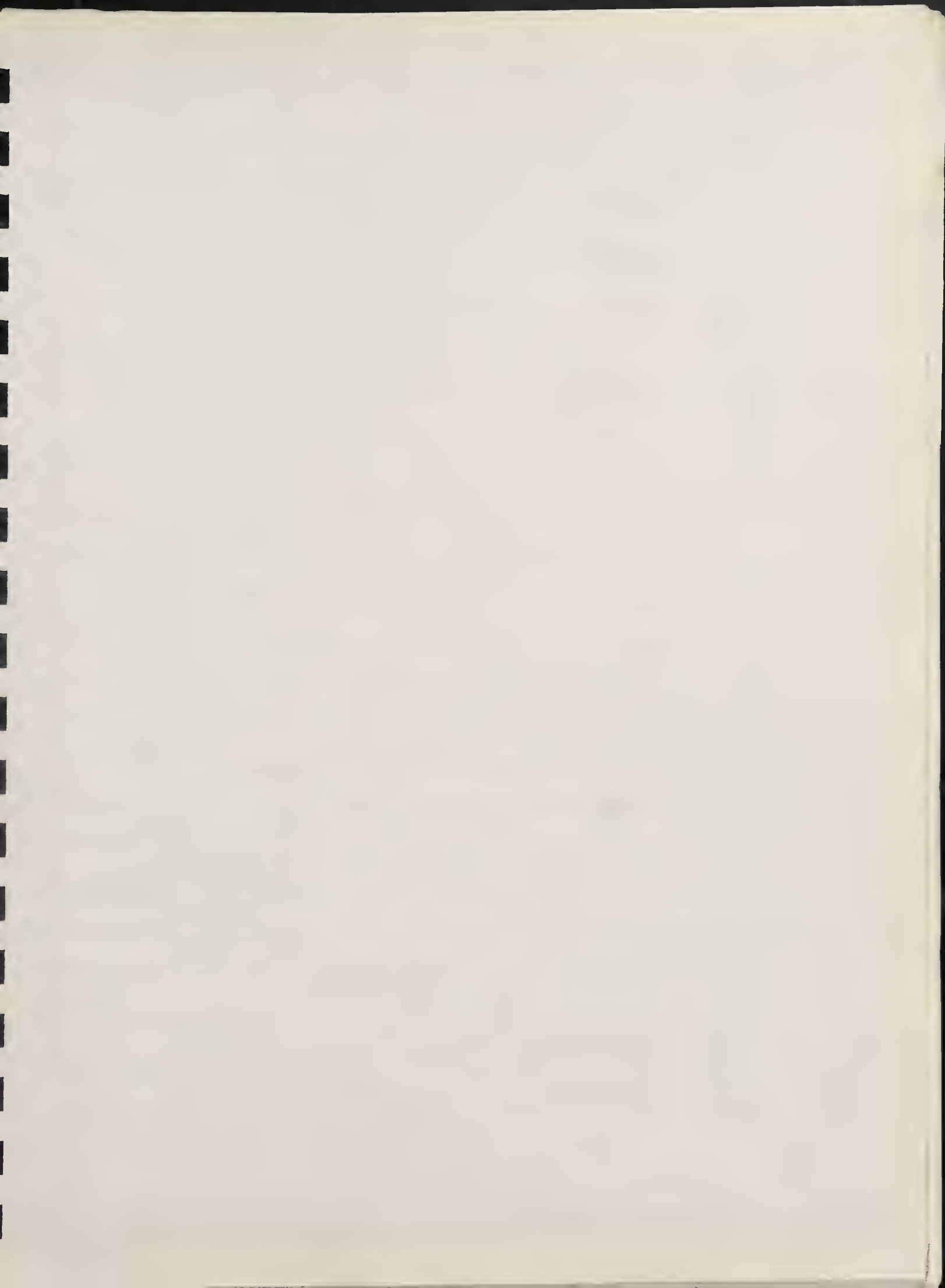
با خود و این که از آنکه خود این حدیث را ضعیف و آنچه درین حدیث است روایت کرده
 باشند و آنکه ایشان تنصیب فرموده برینکه پیغمبر خدا صلوات الله علیه که امت
 که حضرت محتاج بان باشد الی یوم القیامة آورده و آن احکام بخدا و فیرا نزد آنکه شروع
 اند چگونه قائل خواهند شد باینکه جناب آنکه چیزی را که خواسته باشند حلال کنند و چیزی را
 که خواسته باشند حرام کنند چنانچه این مرید کاذب فادریعیان را بان متهم ساخته و ایضا
 با سنا و خود از ابی شیبہ روایت نموده که گفت سمعت ابا عبد الله ع یقول ضل علم
 ابن شبرمه عند الجماعة امام رسول الله و خطی عم بیده ان الجماعة لم تدع لاحد کما فیها
 علم الجاهل و الاحرام و ان اصحاب القیاس طابوا العلم بالقیاس فلم یزادوا من الحق الا
 بعد ان وین الله لاصحاب القیاس پس نگاه کن بطرف مدلول این حدیث و تابان فرما
 که هرگاه امامیه این حدیث را از آنکه خود روایت نمایند و قائل باشند باینکه جمیع احکام
 الهی در جعفر و جامع که نزد یک از آنکه موجود بوده ~~حاکم و ترمذی و غیره~~ خواهند
 نمود که جناب آنکه هدی برخلاف آن حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می نمودند و هم
 روایت نموده از عثمان بن عیسی قال سالت ابا الحسن موسی عن القیاس فقال مالکم
 من قیاس ان الله تعالی لا یسل کیف احل و کیف حرم چه این حدیث صریح است درینکه
 محلل محرم خداست و پس نه دران رسول را مدحایت است و نه آنکه را و ایضا روایت
 نموده که قال ابو جعفر ع من افتی الناس برائه فقد وان الله بما لا یعلم و من دان الله بما
 لا یعلم فقد ضل الله حیث احل و حرم فیما لا یعلم و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس
 چگونه امامیه تجویز خواهند نمود که آنکه ع بمجبر درای خود هر چه را خواسته باشند حلال
 کنند و هر چیزی را که خواسته باشند حرام و هم روایت نموده از قتیبه قال سالت ابا عبد الله
 ع عن سئله فاجابه فیما فقال الرجل ارایت ان کان کذا و کذا ما کان یکون القول
 فیما فقال ع ما اجتنک فیه من شئ فهو من رسول الله انما من ارایت فی شئ پس
 باید کسی از صاحبان دردین این حدیث را بمعاینه کور باطن غیبی برساند که امامیه از
 آنکه خود هرگاه این حدیث را روایت کرده باشند که مدلول آن اینست که ما آنچه از احکام الهی
 بیان میکنیم شما از جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و منع فرمایند ازینکه کسی کمان کند در حق
 ایشان که از رای خود حکم میکنند و منع نمایند ازینکه ایشان را از باب قیاس مثل ابو حنیفه کسی خیال





است قال كنت عند ابي جعفر طم فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل فردا
 همته وافر في الوجدانية ثم خلق مجدا وعليا و فاطمة عم فمكثوا الف وهرثم خلق الاشياء
 واشهدهم خلقها واجري عليهم طاعتهم وجعل فيهم ما شاء وفوض امر الاشياء اليهم في
 الحكم والتصرف والارشاد والامر والنهي في الخلق لانهم الولاة فاهم الامر والولاية والهداية
 فهم ابوابه ونوابه وحجابه يحملون ما شاء ويحرمون ما شاء ولا يفترون الا ما شاء عباد
 مكرمون لا يبقونه بالقول وهم بامره يعاونون فهذه الديانة التي من نقد ما غرق في بحر
 الخرافات ومن نقصهم عن هذه الكرامات التي رتبهم الله فيها ربه في برايق الحديث
 وهم اين روايت را مولانا في مجلس در جارا الا نوار جهين سند که ناصبي آنرا مذکور
 سابقه اغني حنين بن محمد عن ابي جعفر طم فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل
 فردا همته وافر في الوجدانية ثم خلق مجدا وعليا و فاطمة عم فمكثوا الف وهرثم خلق
 الاشياء واشهدهم خلقها واجري عليهم طاعتهم وجعل فيهم ما شاء وفوض امر الاشياء
 اليهم في الحكم والتصرف والارشاد والامر والنهي في الخلق لانهم الولاة فاهم الامر
 والولاية والهداية فهم ابوابه ونوابه وحجابه يحملون ما شاء ويحرمون ما شاء ولا
 يفترون الا ما شاء عباد مكرمون لا يبقونه بالقول وهم بامره يعاونون فهذه الديانة
 التي من نقد ما غرق في بحر الخرافات ومن نقصهم عن هذه الكرامات التي رتبهم الله
 فيها ربه في برايق الحديث وهم اين روايت را مولانا في مجلس در جارا الا نوار جهين
 سند که ناصبي آنرا مذکور سابقه اغني حنين بن محمد عن ابي جعفر طم فذكرت
 اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل فردا همته وافر في الوجدانية ثم خلق مجدا
 وعليا و فاطمة عم فمكثوا الف وهرثم خلق الاشياء واشهدهم خلقها واجري عليهم
 طاعتهم وجعل فيهم ما شاء وفوض امر الاشياء اليهم في الحكم والتصرف والارشاد
 والامر والنهي في الخلق لانهم الولاة فاهم الامر والولاية والهداية فهم ابوابه
 ونوابه وحجابه يحملون ما شاء ويحرمون ما شاء ولا يفترون الا ما شاء عباد مكرمون
 لا يبقونه بالقول وهم بامره يعاونون فهذه الديانة التي من نقد ما غرق في بحر
 الخرافات ومن نقصهم عن هذه الكرامات التي رتبهم الله فيها ربه في برايق الحديث
 وهم اين روايت را مولانا في مجلس در جارا الا نوار جهين سند که ناصبي آنرا مذکور
 سابقه اغني حنين بن محمد عن ابي جعفر طم فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل
 فردا همته وافر في الوجدانية ثم خلق مجدا وعليا و فاطمة عم فمكثوا الف وهرثم خلق
 الاشياء واشهدهم خلقها واجري عليهم طاعتهم وجعل فيهم ما شاء وفوض امر الاشياء
 اليهم في الحكم والتصرف والارشاد والامر والنهي في الخلق لانهم الولاة فاهم الامر
 والولاية والهداية فهم ابوابه ونوابه وحجابه يحملون ما شاء ويحرمون ما شاء ولا
 يفترون الا ما شاء عباد مكرمون لا يبقونه بالقول وهم بامره يعاونون فهذه الديانة
 التي من نقد ما غرق في بحر الخرافات ومن نقصهم عن هذه الكرامات التي رتبهم الله
 فيها ربه في برايق الحديث وهم اين روايت را مولانا في مجلس در جارا الا نوار جهين
 سند که ناصبي آنرا مذکور سابقه اغني حنين بن محمد عن ابي جعفر طم فذكرت

در این
 در این
 در این



نقل روایت محمد بن سنان جندف لیس و ایلخ خیانت کرده تا باشد که باین خیانت
جای تشبیح تواند یافت چنانچه تجربه معلوم گردیده که این خاصیت مرکب چنین خیانتها
در شواصیح بسیار شده و مادر کتاب موارد و رساله ذوالفقار باین خیانتها ناظرین را متنبه
صافه ایم علاوه آنکه اگر بالفرض صمیمه مزبوره هم در روایت نباشد بقریبند ادایت
اولی و قواعد کلیه امامیه معنی آن همان خواهد بود که امامیه باین اعتقاد دارند خصوصاً نظر باینکه
راوی هر دو عبارت حدیث محمد بن سنان حدیث و عبارت هر یک قریب بهم و چنانچه
موانعی مجلسی در بیان معنی این حدیث چنین تحقیق فرموده اند قوله صلیهم فهم بحال
بایشان ظاهر تقویض الاحکام کاسیاتی تحقیقه و قبل بایشان هو ما علموا ان الله احله
کقولہ تعالی یفعل الله ما یشاء مع انه لا یفعل الا الصالح کما قال ولن یشاءوا الخ و بقول خود
کاسیاتی اشعار فرموده اند با آنچه حاصل مضمون آن اینست که تقویض در چند معنی
مستعمل گردیده بعضی از آن معانی واجب است که از آنهم هم منقحی کرده و بعضی مثبت
پس بدانکه یکی از آن معانی تقویض در خالق نمودن و رزق دادن و پرورش کردن
و زنده کردن و میرانیدن است بدرستی که قومی هستند که میگویند ان الله خلقهم و فوض
الیهم امر الخلق فهم یخلقون و یرزقون و یمیتون و یمیتون و این کلام محتمل دو وجه است
یکی آنکه گفته شود که آنها جمیع این امور را بقدرت و اختیار خود واقع میساختند و هم
القاعلون حقیقه و این گفته نیست صریح که اوله عقایده و نقایده بر استحاله آن دولت تام دارد
و ایستریب عاقل فی کفر من قال به و وجه دوم آنکه فاعل در حقیقت حق سبحانه و تعالی
است لیکن مقدار اراده جناب الهی درین هم آنرا واقع میسازد کشف القمور و اجار الهموتی
و قلوب العیون حیه و غیر ذلک من المعجزات چه بدرستی که این امور بقدرت و اراده
حق تعالی صادر شده تا باین تصدیق نماید پیغمبران و انعمه خود را پس هر چند عقل از
تقویض باین معنی ابا نمی نماید لیکن در احادیث بسیار منع وارد شده از اینکه در
ماعدای معجزات کسی بان قائل شود و معنی دوم تقویض در امر دین است و این
هم محتمل دو وجه است یکی آنکه حق تعالی عموماً نخیلیان و تحریم اشیاء را بجناب پیغمبر خدا
و انعمه هدای مفوض فرموده باشد من غیر وحی و الهام و یا اینکه احکام الهی که بطرف
ایشان نازل شده آنرا بمجبر درای خود باطل سازند و این معنی باطل است لا بقول

لا یقول
من مذهب
چنانچه
را حکم
مستحب
کامل
اصل
آن وحی
و تصور
مفوض
نموده
نه و تقویض
عنه فانتبه
جانب
چنانچه
بیان
مخاطبین
فرموده
مضامین
دانند
باین
ایشان
و از اینجا
تضعیف
دولت

و بقول به طاق فان انبى صلح كان ينتظر الوحي اياما كثيرة للجواب سائل ولا يجيبه
 من عنده وقد قال الله تعالى ولا ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى وجه دوم آنكه هرگاه
 بطلب حق تعالى بستمير خدا را بجمیع وجوه گاهان گردانید جیثتی که اختیار نمی فرمود امری
 را مگر آنکه آن موافق حق و صواب میبود و هرگز بخیال او نمیگذشت چیزی که مخالف
 مشیت خدا باشد پس بنا برین تفویض تعیین بعضی امور بر آنحضرت کرده باشند
 کما فی زیاده فی الصلوة و تعیین الثواب فی الصلوة و الصوم و طعمه الجود و غیر ذلک و لم یکن
 اصل تعیین الا بالوحي و لم یکن الا اختیارا بالا الهام کو بعد از آن بجهت مزید تاکید مطابق
 آن وحي نیز نازل میشد و در تفویض باین معنی نزد عقل هیچ فسادى نیست
 و مخصوص به تقیضه بران دلالت دارد و معنی سیوم تفویض آنست که حق تعالى
 موقوف نموده بجناب محمد وین سیاست خلق و تادیب آنها و تعلیم آنها و خلق را امر
 نموده که در جمیع امور اطاعت آنها کنند خواه دوست دارند خلق اطاعت آنها را خواه
 نه و تفویض باینهمه معنی حق است کما یحقی قال الله تعالى ما انا کم الرسول فخذوه و ما نهاکم
 عنه فانتهوا و علیه یحکم قواهم هم نحن المخلدون حلاله و المحرمون حرامه یعنی در عهده
 جناب محمد است که بان اخبار فرمایند و بر خلق است که آنرا قبول نمایند و معنی
 چهارم آنکه موقوف شده بآنچه وین اینکه بحسب رای خود در محل تقیض مطابق تقیض
 بیان احکام فرمایند و در غیر محل آن بیان احکام نفس الامری و همچنین بحسب عقول
 مخاطبین هر قسم که مناسب دانند تلقین فرمایند و لهم ان یدینوا و لهم ان یکونوا چنانچه
 فرموده اند علیکم التمسکة و ایس طینا الجواب گاه ذلک بحسب ما یریم الله تعالى من
 مصالح الوقت معنی پنجم آنست که حق تعالى بایشان تفویض فرموده که هرگاه مصلحت
 دانند مطابق ظاهر شرع حکم فرمایند و هرگاه خود ایند مطابق عالم خود که حق تعالى ایشان را
 باین مهم میفرماید ششم تفویض بمعنی آنست که چون حق تعالى تمام زمین را برای
 ایشان خلق کرده بهر که خواهند به بخشند و از هر که خواهند منع فرمایند انتهی محصل کلام
 و ازینجا معنی حدیث کلبینی که آن را ذکر نموده ام واضح گردید فلا یطول الکلام مذکره اما
 تضعیف هر دو روایت من حیث السند بنا بر آنچه از رجال نجاشی مذکور ساخته پس
 دلالت میکند بر آنکه ناصبی از کمال جهالت و غباوت مضر دعوی خود را از نافع امتیاز نمیتواند داد

معمول
صلوات
در اوقات
التراف
انوار

پس هرگاه خود نفس اعتراف نموده که از روی کتب رجال شیعیان تحقیق رواست این هر دو حدیث ثابت است پس شیعیان کی مدلول آنرا حجت خواهند دانست و هرگاه حدیث صلاحیت حجیت ندارد و دلیل تو بر منتهی ساختن امامیه با آنچه طعن نمودی چون منحصر بود درین حدیث روایت هم باطل شد و هذا ظاهر کلامی محقق قوله بلکه از قبیل اجتهاد است الخ الحمد لله اکنون محل آن رسید که جناب حق سبحانه و تعالی این ناصبی و اسلاف او را که عیوب و بایدها عقائد باطله و افعیه خود را محقق و پنهان داشته با تهمات امریکه اصلا مطابقت بانفس الامر نداشته طعن بر امامیه اشنا عشریه نموده متکشف و ظاهر ساخته رسوا سازد و استحقاق بر او و بزرگان و ائمه او را باقیع از آنچه بر امامیه بهستان بسته بر هر کس و ناکس مثل آفتاب منجلی و روشن گردانند پس بدانکه صاحب مسلم میگوید هل یصح التفویض و هو ان یقال للعالم او المجهت احکم بما شئت فمذو صواب و المختار عند اکثر الشافعیه و المالکیه و بعض مناهج الجواز عقلا و ترذالا امام الشافعی و علیه السلام الحرجین و قیل يجوز للنسبی فقط و قال اکثر المحققین لا يجوز و علیه السلام الشیخ ابو بکر الجصاص الرازی ثم المختار عندنا و عند اصحاب ائمه الثمینه الباقیه عدم الوقوع للتفویض پس ازین عبارت چنانچه می بینی که شمس فی رابعه النهار ظاهر در روشن است که بزرگان و ائمه ایشان برای هر عالم و مجتهد تجویز تفویض احکام نموده اند که آن عالم و مجتهد تأمات مدید با انواع فسوق و فجور و مرتکب گردیده و بعد از ان تأیب شده باشد و اگر عالمی سنیان تمام مصنفات علایق امامیه اشنا عشریه را در قافله تفحص نمایند هیچ خاخواهند یافت که تجویز تفویض با سنیان و در حق یکی از ائمه اشنا عشریه که قائل بصحمت و طهارت ایشانند کرده باشند فضلا عن المجتهد و العالم پس برای خدا و رسول انصاف باید کرد و آیا باین شیخ که این عالم ناصب عدوت خیرت ظاهر بر امامیه نموده سنیان و اسلاف ایشان سزاوارانند یا امامیه و بخاطر نرسد که میان سنیان و مجتهد تجویز عقلی اختلاف واقع شده نه در وقوع زیرا که منجمه آنها کانی اند که استدلال می نمایند بر وقوع آن بقول حق تعالی کل الابطام کان حلالینی اشرار عین الانا حرم الله علی نفسه و بقوله صلح لا یجانی خلا دادی بعد شجره فقال العباس الا الاذخر فانا نجعله فی قبورنا فقال صلح الا الاذخر و گفته اند که این نه با جرم او بود نه بوحی پس مفهوم شد که بنا بر تفویض و اختیار بود و گما هو کله سطر فی المسلم

المسلم
صلح ما بین
الشیع
و غیر
شاه
در علم
تفویض
المجته
ما بوحی
تجارت
و المسلم
شیعی
کجا که
از پیش
در حق
مبشر
مستحانه
بطرف
وین
هر آینه
از جامع
علم
تجارت
سابق
این علم



المسلم شرعه وایضا باید دانست که ائمه ناصبی تجویز نمودند و اندک جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم یا جتهاد سخن بگویند و در این از و خطا واقع شود و این نه بکفر و تجویز است بلکه وقوع
تکلیف باد از باند منی سرایند و هرگز از روحی جناب رسول مختار شرع نمی نمایند و غیر از
ائمه را عذر که اتباع ابوالحسن اشعری نباشند و غیر از معتزله همه سنیان چه حنفی مذهب
و چه شافعی مسلک باین قائل اند چنانچه در کتاب مسلم که بالفعل مدار و رس و تدوین
در علم اصول فقه نیز و حنفیان هند بر آنست باین تصریح واقع شده و بس است در
تفصیح و تنقیص این عقیده قول جناب حق سبحانه و تعالی در حق آنحضرت و ماینطق من
الیهوی ان هو الاوحی یوحی و قوله تعالی یا یحیی ان ابدا له من تاتاه نفسی ان اتبع الا
ما یوحی الی و اینکه مخالفت آنحضرت کفر است کما قال الله تعالی فلا وربک لا یؤمنون حتی
تخرج منک فی ما یحییهم وایضا مخالف فی الاجتهاد لا یکفر لانی المخطی فی الاجتهاد له اجر واحد
والمک توجب له اجر لا یکفر و آنکه اگر او را اجتهاد جائز میبود و لا توقفت علی نزول الوحی فی
شئی من الکلام لکنه یوقفت فی سبله الظهار و اللعان و اینکه اگر او مجاز با جتهاد باشد از
کجا که جبرئیل باین حجاز نباشد پس بنا برین احکامیکه او می آورد معلوم نیست که همه آنرا
از پیش خدا آورده باشد و اینکه اجتهاد شرط است بعدم نص و آن ثابت نیست
در حق آنحضرت زیرا که توفیق وحی بود در حق آنحضرت و هرگاه شرط منتفی میشد
مشرطهم منتفی باشد و اینکه احکام شرعیه مبتنی است بر مصالحیکه علم آن مخصوص حق
سبحانه و تعالی است پس اگر گفته شود و برای آنحضرت که احکام بمانندی لازم آید تفویض
بطرف شخصی که علم با صلاح او را حاصل نیست و این مقتضی اغتال احکام شرعیه و مصالح
وینتر است و اینکه اگر جائز باشد صدور احکام شرعیه از رای و اجتهاد آنحضرت
هر آینه مورد تهمت خواهد شد و در حق آنحضرت در اینکه آنجناب واضع شریعت بود
از جانب خود و این محال مقصود بعثت است و هو ممتنع و از اینجا است که امام رازی
علم مخالفت شافعی و حنفی بر این نموده در ذیل قول او تعالی انا انزلنا یک الکتاب بالحق
لتحکم بین الناس بما اراد الله و لا تکن للخائفین همیما گفته است که بعد از آنکه از آنچه
سابق گفته ام ثابت شد که قوله تعالی بما اراد الله جمیع جمیع است و حق تعالی
این علم را بر ویست تعبیر کرد زیرا که علم یقینی که مبرا از شواشب ریب باشد قائم مقام

رویت است و در قوت و ظهور و غیر میگفت لا یقولن احد قضیت بما ارانی الله تعالی
 فان الله تعالی لم یجعل ذلک الا لیسبیه و اما الواحد منا فرائیه یکون ظاهرا عالما و هرگاه این را
 و اختیاری پس میگویم که محققین قائل شده اند باینکه این آیه دلالت میکند بر اینکه
 آنحضرت حکم نمیکرد و مکر و حی و نص و اذا عرفت هذا فنقول یتفرع علیه سکنان حدیثها
 انه لما ثبت انه عم ما کان یحکم الا بالنص ثبت ان الاجتهاد و ما کان جائزا له اختیاری کلام المراتبی
 و از اینجا واضح تر میشود که مذهب امامیه از قول یتفرع ایض که ناصبی و رقی ایشان از
 کمال جهل و عبادت کمان برده بهر اصل و در است چه اینها هرگاه بخوبی نمی نمایند که جناب
 سید المرسلین و ائمه دین صلعم با جتهاد سخن گویند چگونه بخوبی خواهند کرد که جناب
 اینها در تبیین و تاسیس احکام مختار بودند و ذیالیه من ذلک اما پیران و ائمه ناصب
 عداوت عترت طاهره پس چون قائل شده اند باینکه پیغمبر خدا با جتهاد وظنی استنباط
 احکام نماید اگر آنها قائل به تفویض شوند چندان مستبعد نباشد و الا مرکز لک که عرفت
 طرفه اینکه با وجود دعوی مسلمانانی میگویند که پیغمبر خدا صلعم اجتهاد میکرد و در آن خطا
 واقع میشد خصوصا و فیکه اجتهاد آنحضرت با اجتهاد حضرت عمر مخالف فی افتاد و چرا
 چنین نباشد و حال آنکه کان الوحی بنزل علی لسان عمر لیکن معلوم نیست که خدا را چه بد
 واقع شد که در حین حیات پیغمبر و وحی بر زبان عمر نازل میکرد و بعد وفات آنحضرت جناب
 ایشان از این منصب معزول ساخت گماید علیه قوله الحق کل الناس افقه من عمر
 حتی انمخدر است فی الخجل و لو لا علی الهلک عمر و از اینجا است که چون با وجود خدا و کذب
 و خیانت که بتا بر حدیث صحاح ایشان جناب خلیفه ثانی انصاف داشتند و درین مقام
 کلمه الحق گفته اند بر زبان مردمان ان الذوب قد اصدق جاری شده و عجب تر ازین
 آنکه میگویند و لیل اجتهاد پیغمبر آنست که جناب حق سبحانه و تعالی آنحضرت را با سائر
 مسیین که در رکاب آنحضرت در جنگ بدر حاضر بودند مخاطب ساخته میفرماید ما کان
 للنبی و الذین آمنوا ان یکون لهم اسری حتی یشتن فی الارض تریدون عرض الدنیا
 و الله یرید الاخرة و الله عزیز حکیم و الا کتاب من الله سبق لکم فیما اخذتم عذاب عظیم
 یعنی هرگاه پیغمبر خدا بحسب اجتهاد خود گرفتار فدا را بر قتل کردن اساری ترجیح داد
 و در آن اجتهاد ازو خطا واقع شد این حق تعالی این آیه را فرستاد تا او را بر خطای او متنبه

متنبه سازد
 و آن حدیث
 جابر بن عبد الله
 ابو بکر یار
 الکفار رفع
 و این یار
 عدیل فیض
 فقهی در
 قاعدین
 بکار بکیت
 اصحاب
 نبی الله و
 الی قوله
 سبای
 و او شده
 است که
 متاع دنیا
 مشرعی
 و طمع مال
 مثاب
 مستلانی
 حق تعالی
 بر باد کند
 گرفته شده
 پیغمبر

مرتبه سازد و در شان نزول این آیه حدیثی از صحیح مسلم مطابق مطالبی خود دارند
و آن حدیث طبرانی است منبضم قصه بدر و در آن چنین عبارت واقع شده نقل این
جاء فی کتابنا اسری الانصار فی قال رسول الله صلعم ابی بکر و عمر ماترون فی هذ الانصار فی قال
ابو بکر یارسول الله صلعم هم بنواکم و العشرة اری ان تاخذ منهم فدیة تنون لنا قوة علی
الکفار فحسب الله ان یهدیهم الی الاسلام و قال رسول الله ماتری یا بنی الخطاب قال قلت لا
والله یارسول الله المی الذی رأی ابوبکر و لکن اری ان تمکننا فنضرب اعناقهم فتمکن علیا علی
عقیل فینضرب عنقه و تمکنی کمن قال ان ضربا لعمرفاضل عنقه فان هو و اخوته الکفر و صنادیده
فیه فی رسول الله ما قال ابکر لم یهو ما قلت فاسما کان من التذات فاذا رسول الله و ابوبکر
قاعدین بکیان فقلت یا رسول الله اخبرنی من امی شئ تبکی صاحبک فان وجدت
بکاربکیست و ان لم اجد تباکیت لکاکما فقال رسول الله صلعم ابکی للذی عرض علی
اصحابک من اخذهم الفداء لقد عرض علی عذابهم ادنی من هذه الشجرة بشجرة قریبة من
نبی الله و انزل الله عز وجل ما کان للنبی صلعم ان یکون له اسری حتی یشحن فی الارض
الی قوله و کلوا مما غنمتم حلالا طیباً فاحل الله التمیم لکم و آثار و الامارات و وضع که از
سیاهی این روایت روشن و پیدا است کما نیست که بر هیچ مسلمان مخفی
و پوشیده بماند لیکن تنبیه بالغافلین بذکر بعضی از این میپردازم اول آنکه کدام مسلمانانی
است که در حق پیغمبر خود که افضل از جمیع انبیاست تجویز نمایند که او را ده اخذ
متاع و نیوی نموده اند چه می بایست نکرد دوم آنکه هرگاه آنحضرت اخذ فدیة بنا بر اجتهاد
شرعی نمود چرا حق تعالی او را متهم ساخت بآنکه این اخذ فدا بحج و دعایش نفس
و طمع مال بویزه نه اجتهاد میبوم آنکه با جماع کوا در اجتهاد خطا واقع شود مجتهد
مثاب میشود پس این زجر و توبیخ برین عبادت و امر خیر چرا چهارم آنکه تا حال هیچ
مسلمانانی تجویز نه نموده که مجتهد کو محلی باشد مستحق عذاب عظیم میتواند شد پس
حق تعالی چرا برین اجتهاد استحقاق عذاب عظیم ثابت نمود و از اینجا است که گفته اند نیکی
بر باد که لازم پنجم آنکه هرگاه راس در رئیس قوم پیغمبر خدا بود و همه تابع او این اخذ فدا
نفسده مگر باجتهاد او پس شک نیست که اگر این اخذ فدا موجب استحقاق عذاب است بود
پیغمبر خدا از همه صحابه بیشتر مستحق عذاب باشد پس خود را که بقول خود عرض علی

از مجرایک من اخذهم القهار و بقول خود و لقد عرض علی عبد البهم از انچه شمار بکنند بخش بجا
 و باطل باشد چه در این صورت است حسن آن بود که بضمیر متکلم خود را هم داخل می نمود
 و از سبب است که او قدی روایت نموده در کتاب معاری که پیغمبر خدا فرموده اولی من
 من السامه عذاب منی منه الا عمر کاش چنین میشد که چون پیغمبر خدا مانع نبوت عمر
 شد چنانچه سنیان روایت می کنند که آنحضرت فرموده که اگر من نبی نمی شدم عمر نبی میشد
 بسزای خود و میرسد و عمر را از وراحتی میرسد و هرگاه مذیانات سنیان که در باب
 اثبات اجتماع جناب پیغمبر خدا گفته اند شنیدی پس بدانکه پناه بخدا که چنین باشد بلکه
 این خطا و طمع زخارف دنیا می دون مخصوص بعضی انصار و ابوبکر بوده چنانچه مولانای
 طبرستانی در تفسیر مجمع البیان از کتب عامه روایت نموده که ابن النبی صلی الله علیه و آله
 حتی رای سعد بن معاذ فرموده ذلک فی وجهه فقال یا رسول الله هذا اول حرب لقینا فیه
 المشرکین و الا تخان فی القتل احب الی من استیغفار الرجال فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله
 کذبوک و خرخوک فقد مدم و اضرب اعناقهم و مکین علیا من حقیل فی ضرب عقه و مکین
 من فانی اضرب عقه فان هو لا ائمه الکفر و قال ابوبکر اهلک و تو مک استاس بهم
 و استبقم و خذ منهم فدیة یكون لنا فوة علی الکفار قال ایمن زید فقال رسول الله او نزل
 عذاب من السماء ما نخامکم غیر عمر و سعد بن معاذ و هم مولانای طبرستانی از عید سالن
 روایت نموده که جناب پیغمبر خدا در روز بدر اصحابه فرموده که خواسته باشید اساری را
 بقتل رسانید و خواسته از آنها فدیة بگیرید پس صحابه اختیار اخذ فدا نمودند و از سبب ظاهر
 می شود که رسول خدا از اول امر از اراده اخذ فدا منزه بوده و می دانست این است آنچه در
 تفسیر علی بن ابراهیم است که هرگاه پیغمبر خدا صلعم در روز بدر بقتل رسانید بضر بن الحمرث
 و عقبه بن معیط را انصار ترسیدند که هبادا آنحضرت جمیع اساری را بقتل رساند پس عرض
 نمودند که یا رسول الله ما یقتاد کسل را از قوم تو بقتل رسانیدیم الحال ازیندم که اسیر تواند
 فدیة بگیرد و اگر کن انتهی ترجمه بعضی الحدیث پس نظر بامثال چنین احادیث ظاهر و بوج
 میشود که سنیان شخص بنابر عیب پوشی ابوبکر پیغمبر خدا را بستم مباحثه و خطای این جماعه
 با ابی بکر شریک می سازند و از جمله آنچه درین مقام اشعار نموده در بیان مناسب است
 آنست که بنا بر آنچه صاحب مسلم و غیره تصریح نموده اند و حی نزد خنیه و و قسم میباشد

حذی باشد
 یا ستم
 حقیقت
 هم میگوید
 معتبر است
 ابن ابراهیم
 بود و از
 چنانچه تقد
 فلیبرع ال
 و شاید از
 چنانچه از
 نبوت
 امامیه
 که صاحب
 تقییل و
 جناب
 آنحضرت
 نبی و
 نبی باد
 سابقه
 بشمار
 زالی و
 شخصی
 فهم
 بعضی

میباشد یکی وحی باطن که اجتهاد آنحضرت است دوم وحی ظاهر و آن چند قسم است
 ۱- اسمع من الملک او مایشیر الیه الملک او مایشیر مع علم ضروری آنست و هرگاه
 معینیت حال چنین باشد و از سابق بظهور پیوسته که آنحضرت در اجتهاد ^{خطا}
 هم میکرد پس فرقی نماند میان اجتهاد او و اجتهاد دیگران و چون در نظر عقلا معانی
 مذتبر است نه لفظ هرگاه معنی وحی در مجتهدین از حیثیت استنباط احکام یافته شد
 این همه احکام مجتهدین بمنزله وحی نبی باشد خصوصاً اجتهاد ابو حنیفه که قائل بقیاس
 بود و از اصحاب رای و وحی باطنی که در نبی میباشد هم منحصر است و قیاس و بس
 چنانچه تفصیلات این معنی در کتب اصول فقه مثل مسلم و غیره موجود است من شاء
 فلیرجع الیهما پس ابو حنیفه نزد سنیان کو یا مثلاً پیغمبر نبی و افضل از سایر انبیاء باشد
 و شاید از سنیان است که میان ابو حنیفه و پیغمبر خدا اختلاف بسیار در سائل واقع شده
 چنانچه اشارت الهی عنقریب واضح خواهد شد پس این سنیان در پرده مرتبه
 نبوت را برای مجتهدین خود ثابت میکنند عاوه برین امامیه را بدوخت نسبت میدهند که
 امامیه بتقویاض قائل شده برای آنکه در پرده مرتبه نبوت قرار میدهند و ازین بدتر آنست
 که صاحب مسلم و شارح آن که خلیف متعصب مولانا نظام الدین باشد بعد از آنکه الهام را از
 تقیای وحی ظاهری شمار کرده اند میگویند آنچه حاصل مضمونش این است که الهام
 جناب نبی صلی الله علیه و آله قطعی است چه مطلقاً بر آنحضرت و چه بر غیر او و اما الهام غیر
 آنحضرت عقلاً محتمل فی الاحکام و نسب الی قوم من الصوفیه و فرقی که میان الهام غیر
 نبی و نبی است همین است که الهام غیر موافق شرع نبی میباشد و بواسطه روح
 نبی باو میرسد وینالون هذا الشرف بالتبجیه بخلاف الهام نبی که آن گاهی موکداً حکام
 سابقه میباشد و گاهی ناسخ آن بعد از آن مانتن میگوید درین باب خلاف کرده اند جعفریه
 یشارح مذکور میگوید اهل الردافض کلیم چه آنهاد و از ده امام را مضموم میدانند و از جمیع
 زالی و خطا مبرری پس اگر مراد ما تین از اثبات خلاف همین قول بعصمت است
 تخصیص جعفریه و چون ندارد و اگر مراد او اینست که در باب الهام حاکم کرده اند
 قدم لا نفهمونه و قد ختم الله علی قلوبهم فکیف یکون مذبحهم اتیانهم بعد از آن مانتن گفته که
 بعضی گفته اند الهام حجت میباشد بر نفس ما بحکم طایفه و دن غیره و نسب الی امامه العلماء

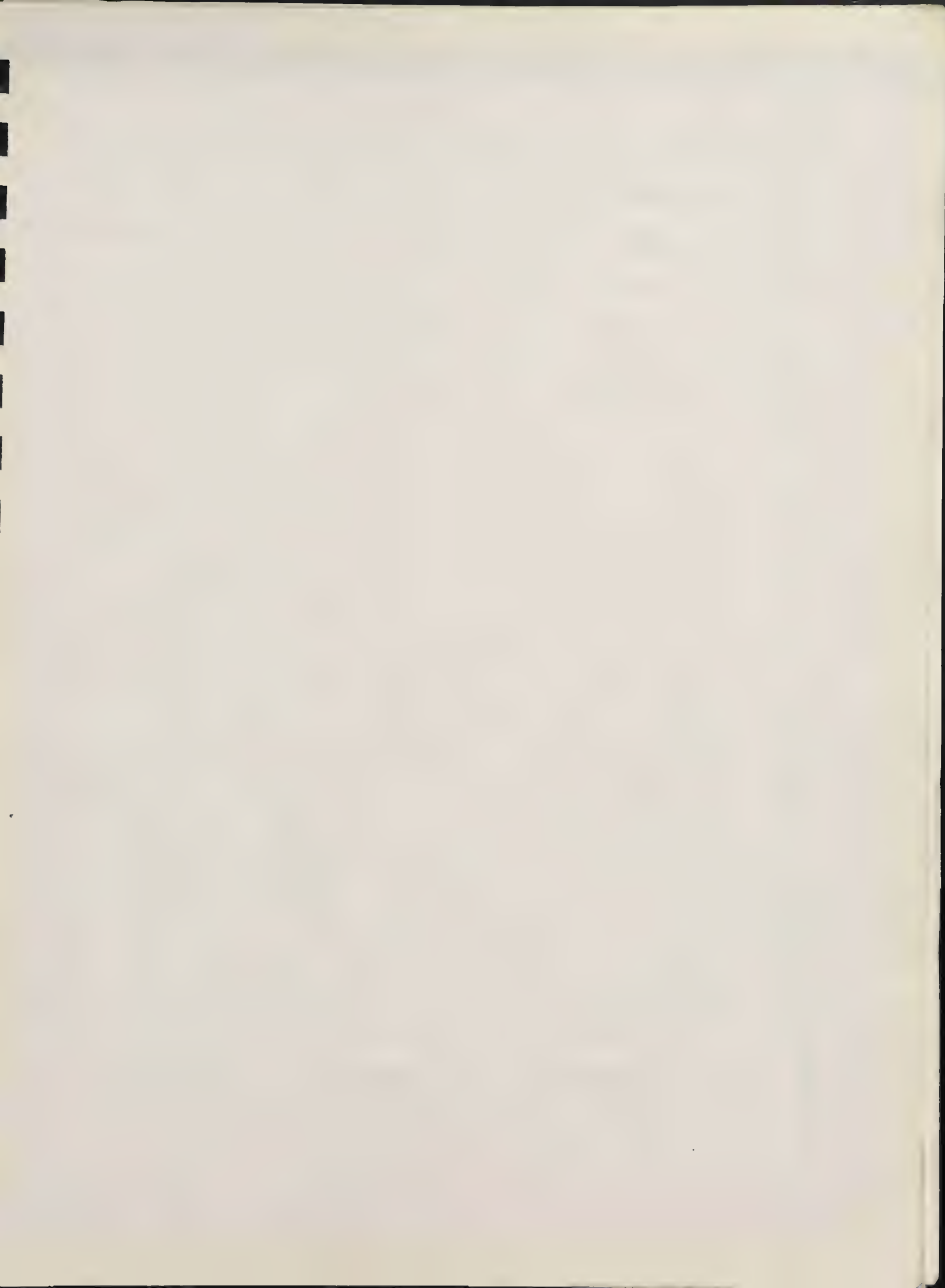
نسب
 محمود
 خطا
 می باشد
 در باب
 شد بلکه
 و نامی
 در اجتهاد
 قیاسیه
 در این
 و مکتبی
 در این
 و نزل
 سنیان
 داری را
 و ظاهر
 و آنچه در
 الهام
 در مرتبه
 بر نماند
 این معنی
 و گاهی
 میباشد

میباشد یکی وحی باطن که اجتهاد آنحضرت است و دوم وحی ظاهر و آن چند قسم است
 ۱- اسمع من الملک او مایثیر الیه الملک او مایهیم الله تعالی مع علم ضروری انه منه و هرگاه
 معینیت حال چنین باشد و از سابق بظهور پیوسته که آنحضرت در اجتهاد و سبب خطا
 نمیگردید پس فرقی نماند میان اجتهاد او و اجتهاد دیگران و چون در نظر عقلاء معانی
 معتبر است نه لفظ هرگاه معنی وحی در مجتهدین از حیثیت استنباط احکام یافته شد
 این همه احکام مجتهدین بمنزله وحی نبی باشد خصوصاً اجتهاد ابو حنیفه که قایل بقیاس
 بود و از اصحاب را می و وحی باطنی که در نبی میباشند هم منحصر است و رقیاس و بس
 چنانچه تفصیلات این معنی در کتب اصول فقه مثل مسلم و غیره موجود است من شاء
 فلیرجع الیهما پس ابو حنیفه نزد سنیان کو یا مثلاً پیغمبر مانندی و افضل از سایر انبیاء باشد
 و شاید ازین نجاست که میان ابو حنیفه و پیغمبر خدا اختلاف بسیار در مسائل واقع شده
 چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب واضح خواهد شد پس این سنیان در پرده مرتبه
 نبوت را برای مجتهدین خود ثابت میکنند عاده برین امامیه را بدوخت ثابت میدهند که
 امامیه بتفویض قایل شده برای امه و پرده مرتبه نبوت قرار میدهند و ازین بدتر آنست
 که صاحب مسلم و شارح آن که خلاف متعصب مولانا نظام الدین باشد بعد از آنکه الهام را از
 تقیای وحی ظاهری شماره کرده اند میگویند آنچه حاصل مضمونش این است که الهام
 بجناب نبی صلی الله علیه و آله قطعی است چه مطلقاً بر آنحضرت و چه بر غیر او و اما الهام غیر
 آنحضرت و غیر صلی الله علیه و آله فی الاحکام و نسب الی قوم من الصوفیه و فرقی که میان الهام غیر
 نبی و نبی هست همین است که الهام غیر موافق شریع نبی میباشد و بواسطه روح
 نبی باو میرسد وینالون هذا الشرف بالتبعیه بخلاف الهام نبی که آن گاهی موکداً احکام
 سابقه میباشد و گاهی ناسخ آن بعد از آن مأتین میگوید درین باب خلاف کرده اند جعفریه
 و شارح مذکور میگوید این الرافض کلهم چه آنهاد و از ده امام را موصوم میدانند و از جمیع
 زالی و خطا مبرری پس اگر مراد مأتین از اثبات خلاف همین قول است
 تخصیص جعفریه و وجه ندارد و اگر مراد او اینست که در باب الهام حاکم کرده اند
 فیهم لا یفهمونه و قد ختم الله قلوبهم فکیف یکون مذموم اتیاناً بعد از آن مأتین گفته که
 بعضی گفته اند الهام حجت میباشد بر نفس ما هم غایب و دن غیره و نسب الی ثامه العلماء

سبحان
محمود
نزل
عمر
بیت
در کمال
شد بلکه
و نه ای
تا خدا
تقیه
لایحه
و مکتبی
سجده
لو نزل
سلامتی
اری در
عالم
امیر
الهی
مرغ
بهر
ایر
شاهی
ما
میباشد

شراح ميكويداعل و جزمه ان الهامهم وان كان حجة قاطعة الا انه لا يجب عليهم وفاء الخلق
 اليه من حيث انه الهامه ولا على الخلق قصد بقوم في كونهم باهما عليهم ولا حجة فرع التصديق
 واستفاده عليهم انه اما حجة تفيد كونه حاكما بما في الواقع فالكل في ما التمسك به سواء لو ان
 ليس حجة فاليكون حجة في حق نفسه ايضا بعد ازان ما من ميكويد بعضي ميكويدند كه الهام
 اصلا حجت غيبا شده و ليلي نيست بزيكته ان الهام از طرف خداست وفيه مافيه
 شراح و در صد بيان وجه فيه مافيه شده ميكويدنان الهام لا يكون الا مع خالق علم ضروري
 انه من عند الله تعالى او من عند الروح المحمدي فمح لا يتطرق اليه شيعة الخطا وهذا النحو من
 العلم اعلى ما يحصل با اوله الغيرة القاطعة فالتحجب كل التحجب من مثل هذا الشيخ يعني الشيخ
 ابن الهام قدر فض رمار من العلم لعلمه زعم ان الهام ما يحدث في القلوب من الخطرات
 وليس كذلك اما سمعنا ما كتب شيخ وقته ابو يزيد البسطامي قدس سره الشريف
 بعض المحمدين انهم ياخذون من ميت عن ميت ينتبسون الي رسول الله ونحو ما خذ
 من الحي الذي لا يموت وان نامت في معاملات الاولياء وواجبهم واذا اتهم كمقامه
 الشيخ محي الدين و قطب الوقت السيد محي الملة والدين السيد عبدالقادر الجيلاني والشيخ
 عبد الله نصاري والشيخ احمد اليافقي الخافي وغيرهم قدس اسرارهم علمت علم يقين انما
 يلهمون به لا يتطرق فيه احتمال شبهة بل هو حق حق مطابق لما في نفس الامر ويكون
 مع خلق علم ضروري انه من الله تعالى لكن لا ينافون هذا الوعاء في العلم الا بالهدى المحمدي
 وتأييده بالذات من غير وسيلة اصلا وان نامت في كلام الشيخ الا كبر خليفة الله في
 الارضين خاتم النبى الو لا يه الشيخ محي الملة والدين الشيخ محمد بن العربي قدس سره ووفقنا
 لقوم كلماته الشريفة الباقى لك مشافهة وهم وشك ان يلهمون به من الله تعالى وما
 يلهمهم الله علم ضرورة من الدين ان اولياء هذه الامة افضل من اولياء الامم السابقين
 كما ان نبينهم افضل من نبين السابقين ولا شك ان الاولياء الذين كانوا في بني اسرائيل
 مثل مريم وام موسى وزوجه فرعون كان يوحى اليهم والاقل من ان يكون الهام اول
 يكون الا مع تاييد علم ضروري انه من الله تعالى فهو حجة قاطعة ولو لم يكن احد من هذه الامة
 المبرحون بالخاصة منهم في تخصيص العلم القطعي فتكون مفضولة عنهم غاية المفضولة
 لان التفاضل ليس بالعلم والفضل بما عداه غير معتد به ولا خلاف اشنع من هذا اللازم

لازم فانهم
 تحت ان از
 آنكه عبارت
 قائل شد
 و شارب
 و حى احكام
 و كتاب
 شراح و
 عبادانند باله
 كه فترقه صو
 به بينند كه
 اينكه با كويند
 بود و مثل
 شبه عيان را
 شد كو آنها را
 مير شهد و ارا
 بيان تصریح
 معارف و ا
 حقه فراهم كنيد
 و ا در بزيكته او
 نقص عقائد و
 با وجود اعطای
 و ا در آن مو
 پس بدانكه
 ا هم معلوم است



لازم فافهم انتهى کلامه و هرگاه بر کلام ماثن و شارح اطالع مافتمی پس الحال آنچه در
تحت آن از مفاسد عقیده سنیان مخفی بلکه منجلی است بگوشش دل باید شنید اول
آنکه عبارت ماثن و نسبت الی قوم من الصوفیه صریح است درینکه بعضی از صوفیهها
قائل شده اند باینکه کسبک آنها و از جمله اولیاء الهی دانند که تا مدت مدید فاسق
و شارب الخمر بوده باشند چنانچه بان تصریح کرده اند و حی بر و نازل میشد و و از ان
و حی احکام حق شریعت را دریافت می نماید که پیغمبر خدا بزبان خود آنرا نطقه باشد
و کتاب الله و حدیث نبوی بخصوصه بران دلالت داشته باشد و عبارت آئیه
شارح دلالت میکند که این صوفیان نه از ان جمله اند که محققین سنیان آنها را بد
میدانند بلکه از مقبولین ایشان اند و ایضا در کتاب صوامم و غیره به ثبوت پیوسته
که فرقه صوفیان از جمله فرقی سنیان محسوب اند پس الحال کسی چشم الصافی
به بیند که سنیان پیغمبر و مرتبه نبوت را برای پیران خود ثابت میکنند یا امامیه نهایت
اینکه بگویند که اینها که مرتبه نبوت داشتند لیکن مثل حضرت اوط که تابع و مقربین ابراهیم
بود و مثل ارون که تابع موسی بود اینها را نبی تصور باید نمود و درین صورت
شیعیان را میرسد که بگویند بهر صورت ختم نبوت پیغمبر خدا بنا برین عقیده باطل
شد که آنها را تابع پیغمبر خاتم الرسل بدانند اما قول شارح اینکه بواسطه روح نبی
میرسد و ارد همیشه و بران اینکه ابن خلاف چیزی است که شیخ اکبر اکفر شهادت فصوص
بان تصریح نموده و چنانچه گذشت تصریح کرده که نبی محتاج می باشد در باب دریافت
اعراف و احکام بطرف جبرئیل و غیره و ولی بدو و واسطه جبرئیل از حق تعالی عاوم
نقده فرامیکند و قول شارح بل الروافض کلهم الخ این کلام نکبت احجام شارح دلالت تمام
ارد برینکه او از عقل و فهم بهره ندارد و ازینجاست که تا حال مصنفی بنظر نیانده که در صدور
نقص عقائد فرقه شده باشد باینکه از عقائد آن فرقه خبر نداشته باشد و ای ابن جاهل نبی که
وجود او عاوی نقص بعضی از عقائد امامیه خبری از عقائد ایشان ندارد و چون بیان این را در نشان
اون آن مواضع درین مقام چندان اهم نیست از ان اعراض نموده بمطالبت می پردازد
نه بدانکه مصنفین سنیان مثل شهرستانی و شارح موافق و غیره تصریح نموده اند
که عاوم است که بیاری فرقی شیعیان قائل بامامت ائمه اثنا عشر نیستند و از جمله آنها



اند زیدیه و واقفیه و نادویه و غیر آنها پس حکم نمودن باینکه کل الروافض تهاولوا بعصمة
 الاثمة الاثنی عشر دلائل بر کمال جهالت او میکند کتب کلامیه معنیان را دیده و نه کتب
 متعینان را محض بنابر عصبیت دارد و نادیده است میخواند از مال بزیان میکند و ایضا
 عبارت متن مسلم چنین واقع شده و غیب الی قوم من الیه فیه و الجعفریه و این
 عبارت چنانچه می بینید دلائل میکند بر اینکه جعفریه هم مثل صوفیه امام را عجت مبد اند
 و بمنزله وحی می انگارند و این اول دلائل است بر اینکه امامیه از امثال چنین عقائد سخیفه
 منزله و مبر اند و اختصاص جعفریه و جعفری محمد است و ایضا شایع بود و شش در مقام
 تشیع میگوید فکیف یکون مذبههم اتباعه و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس باید دید
 که نسبت قول بتفویض بطرف سنیان میزید یا بطرف امامیه و شایع آنچه از بیانات
 در ذیل قول مصنف و الجعفریه الخ گفته مطابق ربط بمطابق ندارد که کلامی علی الناطقین
 اما اینکه در حق شیعه گفته قد ختم الله علی قلوبهم پس معلوم میشود که از اقوال ارباب
 تصوف هم باوجود افتخار او بان خبرند ارد و الا محققین اینها تصریح نمودند و اند باینکه آیه
 ختم الله در شان عارف کامل است پس این آیه که صوفیان بان افتخار دارند در حق
 شیعیان چه قسم میتواند شد اما اینکه گفته و غیب الی عامة العالم پس بنابرین باید آنرا
 در پرده از جهل انبیا باشند که بر نفس خود مبعوث شده اند مثل عارف و غیره اما قول
 شایع اما سمعت ما یرتاب شیخ و قد الخ دلالت صریحه دارد بر اینکه بایزید مثل محی الدین خود
 را کامل و بالا تر از خاتم المرسلین مبد است و شک نیست که هر که عقیده او چنین باشد
 کافر است و باوجود این سنیان او را ولی کامل مبد اند و قطع نظر از بن کفر طعن و تشنیع
 مینماید بر علای محمدین باینکه آنها از میت اخذ مینمایند و حال آنکه فضیلت آنها از جماع
 ضروریات دین اسلام است کیف و قد ثبت بالتواتر که پیغمبر خدا صانع فرموده من
 حفظ ما لی امتی از این حدیثا محتاجون الیه فی امر دینهم بعث الله عز وجل فقیهها مالا
 و معادکم است که آنحضرت فرموده مداد العلماء خیر من دماء الشهداء و باوجود آن کفر
 و این طعن از ولایت او هیچ نمیگردد بلکه بنبراتب می افزاید و با تمام اینها سنیان قائل
 شده اند بتفویض امر دین باینکه حق تعالی بعصمت آنها که اهل واده و نفس رسول صلیهم
 اند و از او روایت او آفریده شده چه آفت و مصیبت که بر سر ایشان نمی آید بجهت تنفیص

تنفیص دوام
 اثبات این
 او
 کلامی شیطان
 کرده اند
 علای اعلام
 الوارثه
 ذلک قوم
 حق العاقبه
 عطیتم
 الیقین او
 الشیطان
 خلفهم و غیر
 خلا می بسیار
 و همه آن
 محققین صد
 حجت است
 شمار التبعه
 التفرقه
 موجب
 آن حاصل
 و انبیا
 و حجت
 مدعیان که
 غشیان



تغییر عوام ازین فرقه حقه چه تنقیص و تقبیح که نمی نمایند و در حقیقت این همام که از علمای
ایشان الهام این اولیای او علمیده را حجت نمیدانند و درین باب حق بجانب او بریت است اما
اولا پس بجهت آنکه علمای صوفیه قائل شده اند و تصریح نموده اند باینکه الهام
گاهی شیطانی میباشد و گاهی روحانی و در باب تمیز دادن این هر دو از هم میزانی که نقل
کرده اند تا تمام است چنانچه محلی از ان نوشته میشود و پس بدانکه قیصری که یکی از
علمای اعلام صوفیه و شارح فصوص است در شرح خود تصریح نموده باینکه الفرق بین
الوادة الروحانية والماکیة الخبیة و الشیطانیة یتعلق بمیزان السالك المکاشف و مع
ذلك تو می ای شئی سیر منبر او و ان کما یکون سیر بالخیر بحیث یکون مأمون الغائبة
فمن الغافلة و لا یکون سریع الانتقال الی غیره و يحصل بعده توجه تام الی الحق و لذة
عطیمة مرغبة فی العبادة فهو ملکی او روحانی و بالعکس شیطانی و بما یقال ان ما یظهر من
الایسار او القدام اکثره ملکی و من الخلف و الیسار اکثره شیطانی لیس من الاضواء اذ
الشیطان یات من الجهات کما یکنطق به القرآن الکریم ثم لا ینهم من بین ایدیم و من
خلفهم و عن ايمانهم و عن شامانهم و لا تجد اکثرهم شاکرین انتحی بعض کلامه و درین مقام
کلامی بسیار مبسوط گفته و بسیار می از ان در کتاب شهاب ثاقب مذکور کرده ام
و همه آن با نحای مختلفه دلالت دارد برینکه همه الهام صحیح نمیداشد و همچنین کلام دیگر
محققین صوفیه که مؤید کلام قیصری است و در ان کتاب مذکور گشته چون درین مقام این
جهت است بطریقی است و موجب اطاعت کلام لهذا از ان اعراض نموده شد من
شار التفصیل فایرجع الی الشهاب الثاقب و چون این را دانستی پس بدانکه ما به
التفرقة میان الهام شیطانی و روحانی که صوفیان بیان کرده اند از ان باب نیست که
موجب نطق و یقین تواند شد زیرا که قیصری تصریح نموده باینکه اصح مکاشفات و اتم
آن حاصل میشود و مکر برای کسی که مزاج روحانی او اقرب بطرف اعتدال باشد کارواج
الانبیاء و الکمل من اولیاء و ادراک این معنی که مزاج روحانی کدام کس اقرب با اعتدال
است و مزاج کی بالعکس نه بدیهی است و نه مقرون بدلیل و حال آنکه اکثری ازین
مدعیان کشف و شهود که با اصطلاح منیان اولیا گفته میشوند از ارباب ریاضات و جهاد
فشیان می باشند که از غایت انزوا و جوع و عطش و باغ شان سوخته و اخلاط آنها

متم
ب
نضا
این
اند
غیقه
مقام
روید
نات
ظرفین
باب
آیه
در حد
در آن
اقول
ین خود
ن باشد
تشیخ
از جهات
ده من
غیرها
آن کفر
ن قائل
ول صلح
تتغیر

محقق گزیده و معلوم است که در امثال چنین حالات استنباطی خیالات سوداوی
 نرا و اینها طایفه بر هر یک از افراد انسان میباشد پس چگونه علم حاصل توان کرد که
 الهام فلان مرتاض و چاه نشین چون مزاج روحانی او اقرب با عدال است صحیح است
 و الهام فلان چاه نشین بخلاف آن اما اینکه قیصری و غیره گفته اند که میزان صحیح و غیر
 صحیح الهام سالک مکاشف است یعنی صاحب کشف و یکر پس ظاهر است که
 این مستلزم دوریات حاصل است چه کلام ماور کشف و الهام آن سالک هم جاری
 است پس اگر تصحیح کشف او محتاج باول است و در لازم می آید و الا تسلسل اما اینکه
 اگر آن الهام مامون الخائنه و سبب خیر است صحیح و رحمانی است و الا شیطان
 پس این اوضاع اوله است بر ابطال اصول صوفیه چه استند این اصول همین کشف
 و شهود است و از اینجا است که صوفیان چون بامششرعین در باب اصول خود مناظره
 مینمایند و نسبت بدان الهام و کشف خود می زنند و بجز این چاره دیگری در پیش نمی بینند
 و معلوم است که قول بوحده و خود و حاد و انحداد و دیگر کلمات کفر و زندقه که از جهل
 اصول ایشان است مخالفت تمام با قواعد شرعی و اصول ضروری اسلامیه دارد
 چنانچه عنقریب انشاء الله تعالی بر شطری از ان ناظرین زامتنه و مطلع میبازم پس
 چگونه این سالک مامون الخائنه میتواند شد و با وجود ترتیب این مفاسد آنرا سبب
 خیر میتوان دانست و آنچه شارح متعصب بمحض ادعای واهی جزم مینماید باینکه علم
 ضروری حاصل میشود که الهام از طرف حق تعالی است و مثل قاضی ران و جلالیان حق حق
 حق نکرار کرده میکود پس یقینا به تحریک و تسلط شیطان است که او را اکراه کرده
 و در ضلالت انداخته و شرکین و یهود و نصاری ازین بیشتر تکرار حق بر سالک
 باطل خود و میتوانند کرد و بالجه نظر عقلای دین دار و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن
 شئی بطرف اهل که است و بطرف ترتیب آثار نه امثال چنین منالجه بیهود و و تکرار
 و اصرار و دراز کار و معایم است که این اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چه کفر
 و زندقه که ازین ادبیای اصطلاحه نقل کرده اند و خود اینها که ادبیای کذائی اند چه بی
 پروه لغات بیهوده که نمیسر آیند و چون تفصیل اینهمه در کتاب شهاب ثاقب
 آورده است و این مقام انجایش ذکر آن ندارد و مجملی از اقوال و عقاید شیخ

شیخ
 که با وجود
 باب ثا
 و هم غرض
 و مما ویر
 اینکه
 پیر خود
 مقرر بر
 تا فیر
 و منع
 قبل
 بنویسید
 الخلف
 و در
 و اول
 اول
 نقی
 همین
 همین
 کفر
 واکه
 شطر
 طار

شیخ اکبر اکبر این مرید بد کو هر اکنفامی نماید پس از جمله الهامات مشیطانیه او
 که با وجود او داعی آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حق فرامیگیرد اینست که در
 باب ثالث و سیمین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه هم قطب بوده اند
 و هم غوث و مقربان و زکاء صدیق و سید الجماعت ابوبکر است و عمر و عثمان و علی و حسن
 و معاویه و یزید و غیرین عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجا است که با وجود
 اینکه خود شمس و در شرج سلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت و حی منزل
 پیر خود را به بیند و باید با و از بلند تا سیاحت شیخ اکبر خود بگوید ان ترینو متوکلانا قطبین
 مقربین حقان حقا و این متوکل ملعون کسی است که در سینه هست و ثشایه امر نمود
 تا قبر جناب سید الشهدا حسین بن علی هم را منهدم ساختند و ایضا امران یلعان مزارع
 و منیع الناصحین من زیارت و حرث و بقی صحراء و کان الممتوکل معروفا بالنصب قتالیم
 المسلمون لذلک لکن ففعلوا فقتلوا کتب اهل بغداد شتمه علی الشیطان و اجه اشعار ما
 قیل فی ذلک تا نه ان کانت بیو امیه قدانت قتال بن بنت نیهام مطاوما فافقدنا تاف
 بنو ابیه بمثلک هذا الحمی قبره مهدوما و این عمارت جلال الدین سیوطی است که در تاریخ
 الخلف گفته و او از عامای اعلام سنیان است بالاتفاق و هم از جمله الهامات خبیثه و وحیهایی
 که در پیش شیخ اکبر که این شارح سلم را جناب الغیب شما و ت تحقیق او میدهد آنست
 که در فص حکمت قدوسییه فی کلمه ادبیه میگوید فانظر ما ذاتی قال یا ایة افعال یا تو مر
 و اوالد عین ابنه فلرا می یذبح سوا نفسه و فداه بذبح عظیم فظهر بصورة کبش من ظهر بصورة
 الانسان و ظهر بصورة ولد لابل حکم و لدمع هو عین الوالد و خالق من هاز و جها فنانکج میوا
 نفسه لعمنه الصاحبه و اوالد لعننی و در حقیقت ابراهیم و اسماعیل و کبش همه یکی بودند و زوج
 عین زوجة پس در حقیقت زوج و طی نگردد و تکر با خود و عجیب نیست که این شارح معاصر که
 عین فضله شیخ اکبر است التزام این امر نماید و خود عین هو طوعه خود باشد و امثال چنین
 کفر و زندقه او بسیار است مانند اینکه می گوید در حق فرعون فقبضه طاهرا و مطهرا و کوشاله پیرستنی
 را که در وقت موسی شد مستحین میثمار و وقس علی ذلک و اگر کسی خواسته باشد چون
 شطری و اونی از این در کتاب شهاب ثاقب نوشته ام بان رجوع فرماید و طریفه آنست که
 حاکم الدوله عثمانی هم که یکی از لملای ایشان است و صاحب کشف و کرامات میان او و میان

لبدایه

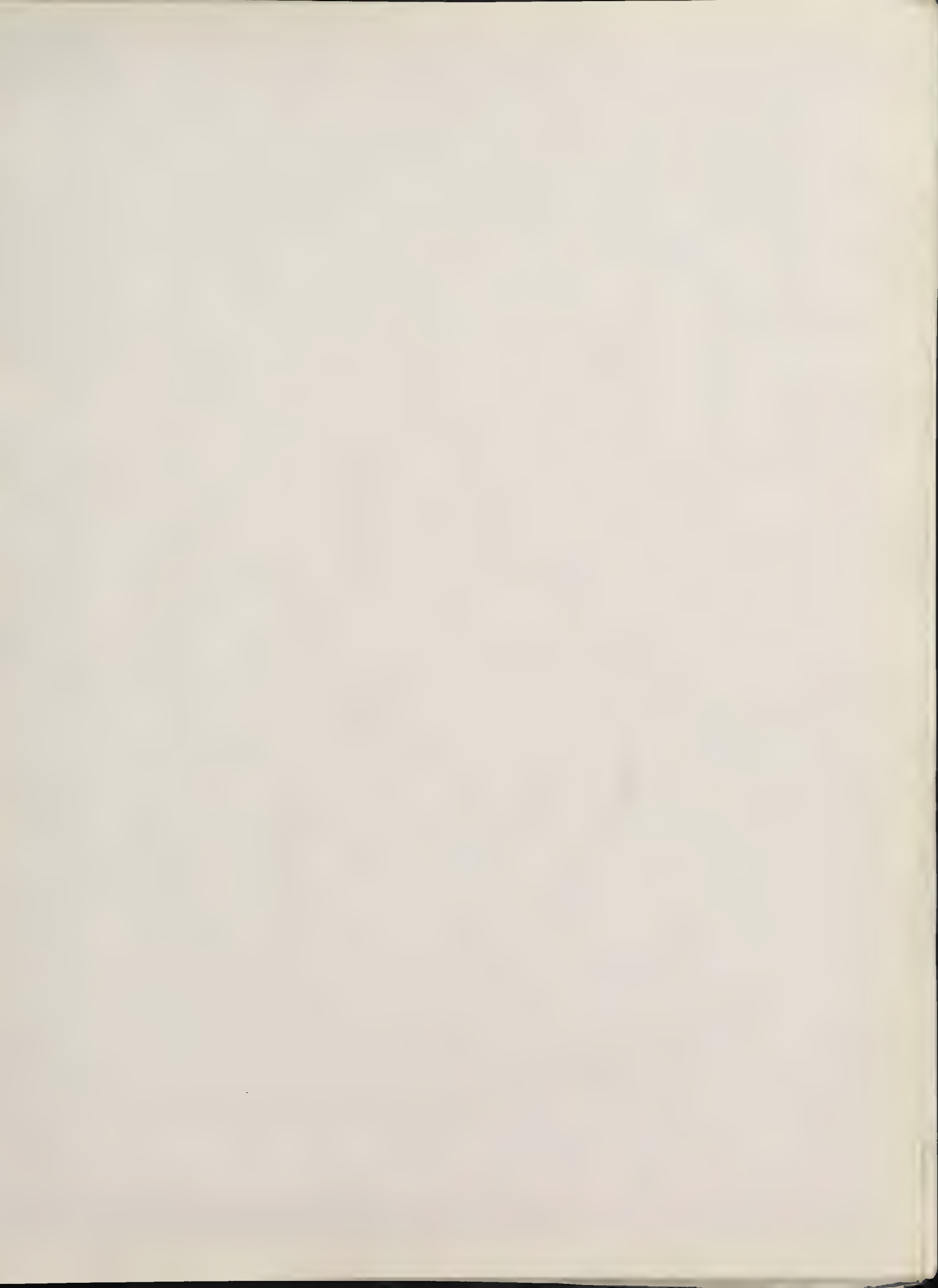
راوی
 نزد
 است
 و فیه
 عیبه
 باری
 اما آنکه
 طمانی
 شرف
 مظهره
 و دست
 از جمله
 به دارو
 پس
 سبب
 بلکه علم
 حق حق
 کرده
 ملک
 حق بودن
 و کفر
 و کفر
 ندیده
 ثاقب
 نه شیخ

بعد از رزاق کاشی که از پیروان محی الدین عربی است در مسأله وحدت وجود مجادله از حد گذشت
تا اینکه خالد الدوله تلغیر محی الدین محمود و انکار بسیار بر قائلین بوجود کرد و چنانچه
ایستغاثی از فراساتیکه میان این هر دو صوفی واقع شده و در تفکات جامی مزبور
است بوجه احسن ظاهر میشود و هر دو را ادعا نیست که آنچه میگویند بکشف و الهام
است پس هرگاه این چهار اتمیز میان کشف و الهام رحمانی و شیطانی با وجود اینکه هر دو
از کلامی صوفیان اند حاصل نشد معایوم نیست که دیگران را چه قسم علم ضروری بان
حاصل خواهند شد حاصل اینکه بلاشبکه این فرقه مانع در پرده خواسته اند که دین پیغمبر
آخر الزمان را بالکلیه برهم زنند چنانچه از کتاب فصوص و غیر آن ظاهر میشود که قرآن را
بالکلیه مسح نموده نامی از شریعت نبوی نگذاشته اند و تمام ضروریات دین را با خاک
تیره یکسان کرده اند اگر بمقتضای آیه واقعی هدایت یزیدون لبطغ نور است با فواهم و اسه
هم نوره و او کرده انکار و در کتاب باری دین خود را بر پا نمیداشتند که اثری
از اسلام باقی نمی ماند و انصاف دانستی که این شناخ متعصب و غیره محققین ایشان الهام را
وحی میدانند و در حق خود و در حق غیر حجت میسازند و شک نیست که هر که فصوص را
وبده بعلم یقین میداند که آن ناسخ فصوص آیات قرآنی است و مخالف ضروری دین
پیغمبر پس الحال چه اشتباه است در اینکه صوفیان چنانچه دعوی الوهیت کرده اند در پرده
و دعوی نبوت بلک رسالت هم کرده اند و میکنند و با وجود این اشتباهی استیان بوجود
آنها افتخار دارند و نظر باینکه بزرگان ایشانند بر امامیه بانها مباحث می نمایند فاعلموا
یا اولی الامر اننا انصار از جمله آنچه در بین مقام تنبیه بران مناسب است آنست که سنیان
تخویر محمود اند که بعضی امت آنحضرت در وقت حضور آنحضرت و هم در غیبت با جتهاد
استنباط احکام نمایند که در این صورت خلاف حکم واقعی خدا و اجتهاد پیغمبر حکم اجتهادی
خلاف امت واقع شود چنانچه لا محاله بن عبد الشکور در مسلم و شایع متعصب معاصرو
حرز بور میگوید مسأله قال طائفة لا يجوز اجتهاد غیره صلح فی عصرهم و محتاد اکثر الجواز
مطلقا غیبه و حضور اثم قال و اذا جاز نفی الوقوع مذاهب الاول نعم واقع مطابقا غیبه و غیبه
و افتخاره الا بعدی و ابن الحجاب و الثانی و یقع و علیه الجبائی و ابنه من المعزلة انتهی
و امثال چنین اجتهاد در وقت پیغمبر خدا و بعد از ان حضرت از خایفه ثانی بسیار وقوع

بوقوع پیرو
محموده اند
بدر ظاهر و
البسی الخطا
بدر فانه کا
و درین باب
الفضل الج
بدر فافهم
الصدور خط
و استعدا
پس بعد
محموده و میگو
الخطا فم
شیخین
با جتهاد و
چون در
خلاف اجتهاد
نخستین
و استعدا
سلطان و
و فکر اینکه
شود و لیکن
در چنین
ملاصو
و حال

بود و پیوسته تا اینکه در بسیاری از مواضع حضرت ایشان در اجتماع و اصابت
 نموده اند و جناب سید المرسلین صلعم خطا چنانچه عنقریب از قصه اخذ فدای بسیاری
 در ظاهر و پدید آمدن و از آنجا است که صاحب مسلم و شارحش میگویند هان یجوز علی
 النبی الخطاء فی اجتهاده فلا اکثر من اهل السنة بما او انعم یجوز وقیل لا لما مفاد اسیاری
 در فانه کان بالمرای و کان خطاء لنزول العتاب کما مر انتهى و این شارح بنی فین
 درین باب فضل خلیفه ثانی خود را بر جناب سید المرسلین ثابت میکند و میگوید
 الفضل المجرئی و ینافی الفضل الکلی الم تر انه کیف فضل امیر المؤمنین عمر فی اسیاری
 در فافهم بعد از آن میگوید و هرگاه به ثبوت پیوسته است جواز خطا از پیغمبران خدا نظر
 بعد در خطا از سید انبیا که نبی بوده در حالتی که آدم میان آب و گل بود پس چه
 استبعاد باشد در اینکه از حضرت ابراهیم نیز در تعبیر رویا خطا واقع شده باشد
 پس بعد ازین تفهیم برای شیخ اکبر خود که در باب خطیه حضرت ابراهیم داشت
 نموده میگوید فتمن شیع علی الشیخ الا کبر صاحب قصو ص المحکم فی تجویز هذا النحو من
 الخطاء فتمن قلة تدبره و سور فهمه و انما شیع علی الفیه انتهى و از همین باب است که
 شیخین سنیان در مقابل قول پیغمبر خدا جبر و اجتناب اسماء لعن الله من تخلف عنه
 با اجتماع خود و تخلف نمودند و سنیان اصابت را می اینها درین باب میکنند و می گویند که
 چون در امثال چنین امور پیغمبر خدا بدون وحی ظاهری با اجتماع خود اختیار چیزی می نمود
 خلاف اجتهاد او ضرر ندارد و من درین امر سخت حیران میشوم مگر پیغمبر خدا اینقدر
 عمید است که صحابه را مخالفت آنحضرت و رچنین امور که تعلق با اجتماع آنحضرت
 داشت جابر است تا اینکه مورد لعن گردانید متخلفین را چنانچه شارح موافق و صاحب
 ملل و نحل و ابن ابی الحدید و غیره هم با پیغمبر لعن الله من تخلف عنه روایت کرده اند
 مگر اینکه گفته شود و میتوانستند که نزد مجتهدی مجتهد دیگر مستحق لعن بنا بر اختلاف آرا
 شو و لیکن درین صورت امامیه چه تقصیر کرده اند که اجتماع اینها در باب ماحون بودن
 دشمنین و احزاب ایشان موجب ثواب نمیشود بلکه موجب عذاب و الله اعلم
 بالمصواب و از همین قبیل است که خلیفه ثانی منع دوات و قرطاس خلافاً للنبی کرد
 و حال اینکه حق تعالی میفرماید و ما کان المؤمنین و مؤمنه اذا قضی امره ان

مکتب
 چنانچه
 بود
 امام
 هر دو
 یان
 پیغمبر
 آن را
 خاک
 و الله
 برای
 امام را
 س را
 و می
 پیغمبر
 بود
 رد
 نمان
 چنان
 ادی
 حاضر
 را
 می
 می



یکنون اینم الخیرة من امرهم و هم میفرماید و من یعص الله و یؤتی ما یؤتی الله فان له ثار جهنم و ینجیهم
 رسنیان از صلوات رای او می نماید و میگوید پسند نیست هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
 چه خلیفه ثانی در بسیار می از مواضع با جهاد خود مخالفت پیغمبر می نمود و حق تعالی هم
 طرف داری او نموده اظهار خطای پیغمبر خود میکرد و از همین باب است که خلیفه ثانی
 با جهاد خود فرمود که پیغمبر خدا نه مرده و قسم یاد کرده که واسه امامت محمد و لایموت حتی
 یقطع ایمنی رجال و از جمله لیکن نزد سنیان چون حفظ ناموس ابو بکر اہم است
 به نسبت پاس حرمت رسول میگویند و درین مقام اجتهاد عمر خطاب و واجتهاد ابو بکر
 برصواب بخلاف صورت تعارض رای عمر با رای رسول خدا چه دانستی که درین صورت
 سنیان جزم نموده اند بآنکه رای پیغمبر بر خطاب بوده و رای عمر صائب و خاطر فقیر رای
 تعاقب تمام حاصل است باینکه معلوم شد که جناب خلیفه ثانی کفاره این قسم هم دادند
 یا این بار دهم مثل ائصال او را و بیکر بگردن خود بردند کاشی الحبل سنیان حقوق
 شناختی امام خود و نموده او را با دای کفاره بپایند بکبار سازند فرض اینکه از بین قیاس
 خلیفه ثانی در مواضع بسیار مثل وقت صلح حدیبیه و منع ابو هریره از امثال امر رسول
 و در باید ندای من قال لا اله الا الله و غل الخجة اجتهادات بخلاف رسول بسیار دارند
 چون کلام بطول میکشد برینقدر اختصار نموده شد و هرگاه در وقت حضور آنحضرت
 اجتهاد خلیفه ثانی اینقدر پهنای و وسیع باشد معلوم است که حال اجتهاد ایشان در
 وقت تسلط و تمکین خود و شش بر سریر سلطنت البته بیرون از دهم و قیاسن خواهد بود
 و ازینجاست که در وقت رسول صالح هر چند حق تعالی چون بعلم از ای میدانست که امر
 خلافت بخلیفه ثانی خواهد رسید با خلیفه ثانی پناه بخدا بسیار سازش می نمود و بقترب
 خوش آمد تصویب رای ایشان و تخطیه پیغمبر می فرمود و لیکن هیچ فائده نکرده ایشان
 حالیه در وقت خلافت خود با جهاد خود مخالفت خدا می نمودند و هرگاه حال خدا چنین
 باشد پیغمبر خدا در کدام حساب تا اینکه تو سعه اجتهاد و اقامت ایشان بهر توبه رسیده
 که از مدلول قول حق سبحانه تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافر و ان نه
 اندیشیده و در باب حد بصد احکام مخفیة فتوی داد چنانچه اسرا هم نظام طاعتا علیه میگوید
 ان عمر قال اجزاکم علی الحد اجزاکم علی النار ثم قضی فی الحد بما یه قضیه مخفیة ذکر ذلک

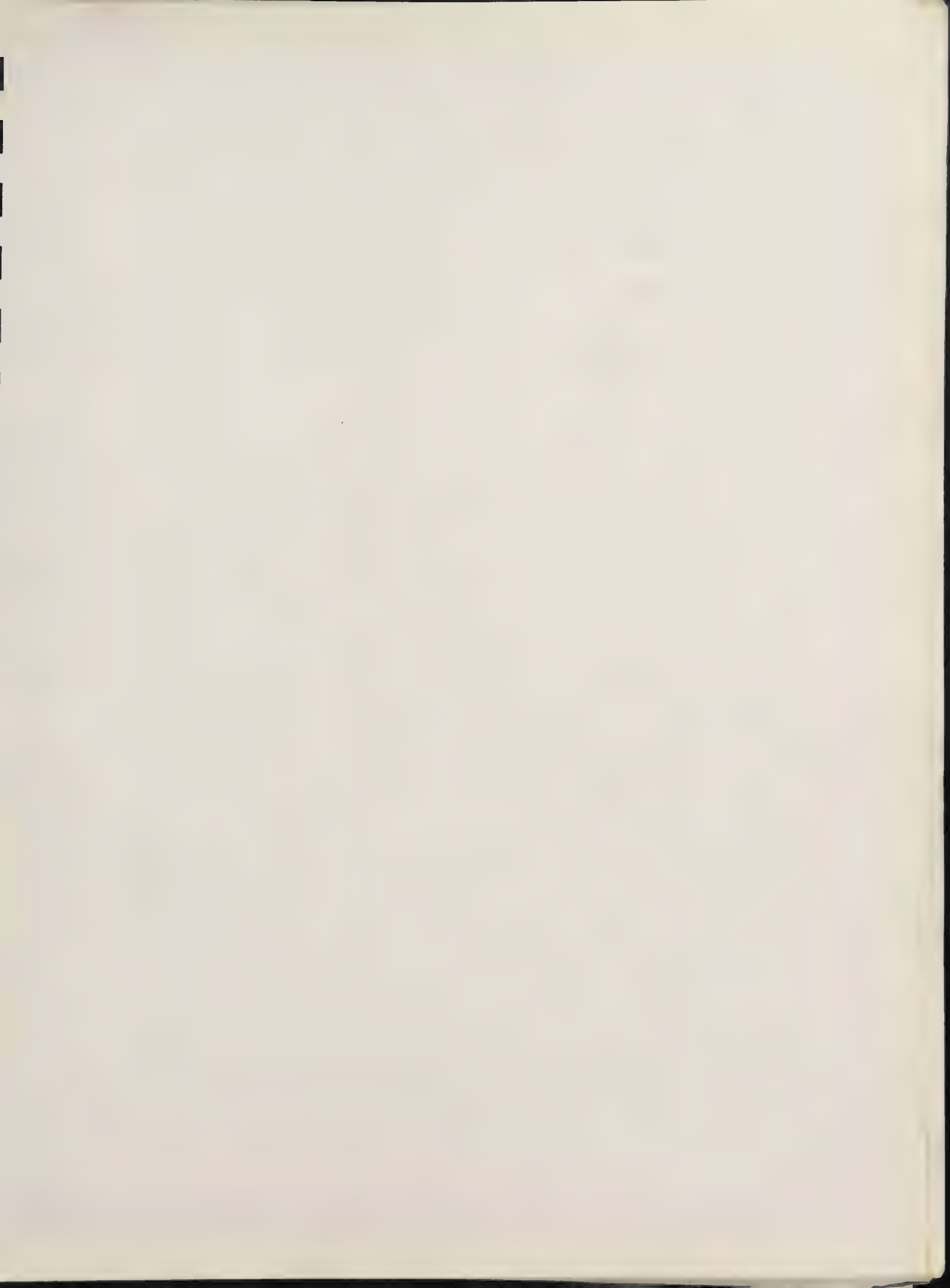
ذلک
 فقال
 با و طو و
 آسرا
 متفق
 و ابو
 بشقیر
 مدح او
 حیثیت
 النفس
 الشر
 تلونا
 خود را
 مخالفت
 فرمود
 از این
 که
 و نتج
 خدا
 مخالف
 التفة
 و از
 کتابی

ما فوق
 الخیر
 با حصار
 و فرمود



[illegible]

منجیام
 اسلام
 طالیام
 تانی
 غنی
 ابو بکر
 سوزت
 غیر را
 دارند
 سون
 خیل
 حوال
 ارنند
 رجب
 ن قور
 یو و
 امر
 یب
 ان
 غنی
 سیده
 ن ن
 وید
 است



تاریخ اعظم سنیان بنیادین و پیوسته اطلاع یافتی مناصب است که الحال قدری از
مخالفت خدا و رسول که از امام اعظم سنیان بر روز یافته بقید قلم آریم تا حال هر دو
اعظمین ایشان بر تو بوجه احسن منکشف گردد و مقصود اہم از همه این بسط
و تفصیل و بیان سلب سنیان در باب تفویض و اجتماع مخالف اجتماع رسول و نحو
آن است که تا بر منصف لیب ظاهر و باہر گردد کہ این ناصب عداوت اہلبیت کہ بر
امام طبعی نموده باینکہ اینہا در پردہ بنابر قول تفویض بائمہ ختم رسالت پیغمبر خدا را باطل
میکند آیا عالمی سنیان و اہل حکہ او بان حق اند کہ ذیل عقیدہ ایشان بحمد اللہ از شائبہ
چنین عقیدہ خبیثہ منزہ و میری است کما عرفت و کاش جمہور ائمہ و پیشوایان ایشان
باعتقاد اینکہ تفویض و اجتماع خلاف امر رسول جائز است تشریح و تاسیس احکام
میکردند لکن فحش بالغ ہر گاہ مقرون بحسن صائب باشد نظر بانچہ قایلی از کثیر گذشت
و قدری دیگر خواهد آمد دلالت میکند بریکہ بعضی از ائمہ محض بنا بر سہاات امور دین
بلکہ عدم اعتقاد بنبوت خاتم المرسلین ضائع بنابر اعراف نفسانی علی طبق شعار طاعت
و فراغہ زمان ہر چہ میخواستند حکم رانی میکردند فمالی فیہ فان الحق لا یتجاوز عنہ بالجلہ
و کتاب ربیع الا بر از مخشری در باب ستم مزبور است کہ قال یوسف بن اسباط
رواہ ابو حنیفہ علی رسول اللہ صلعم الربیع نایہ حدیث و اکثر قبل مثل اذا قال قال رسول اللہ
ستمانی للفرس و للرجل ستم قال ابو حنیفہ لا اجعل ستم بیسمہ اکثر من ستم الحموم و واشتر
رسول اللہ صلعم و قال ابو حنیفہ الا شعار مثله و قال صلعم الییمان بالخیار نالم یفتقر قاد قال
ابو حنیفہ اذا وجب البیع فلا خیار و کان عم یقرع بیوم نساء اذا اراد سفر او قال ابو حنیفہ
القرعہ قمار انتہی و این عبارت از مخشری در خاتمہ صوارم ہم مرقوم قلم صدق رقم گردیدہ چون
باختلاف تقاریب کلام ذوجہات حکم متحد و ہمگامند و معہذا ناظرین مقام را مراجعت
نمودن بمایسب خالی از عسرت تمیبا شد و بدون مراجعت حقیقت مدعی بوجه احسن
منکشف نمیکرد و لہذا در اکثر مواضع ہذا امثال چنین تکرار متضمن چنین حیثیات و معالجات
جمہارت نموده شد و قطع نظر ازین ہذا کما قال الشاعر اعد ذکر نعمان لانا ان ذکرہ ہوا الممک
ما کر تہ تضرع و این یوسف ابن اسباط شیبانی بنابر انچہ در لسان الحمیز ان عقالی
ایستاد و اعطایا و از محل بن خلیفہ و بنغیان نوری و منسب بن واضح و عبد اللہ بن

ابن خنیق
خدی من
و ذکرہ
شرح
الحديث
حج چنین
ایراہیم
و بہو
المقول
است
الحديث
مکروید
کر
حق
حیکر دو
خراش
خاسر
کردن
ابو حنیفہ
و چنین
بشیر
پیغمبر
است

ابن خبیب الطائفی روایت نموده و یحیی بن معین توشیح او نموده و ابن عدی گفته که ابوسف
 عدی من اهل الصدق الا انه لما عدم کتبه بحال بل حفظه فی حکط و یشتبه طایه و لا یتعد الکذب
 و ذکره ابن حبان فی الطبقة الثالثة من الثقات فقال سکن انطاکیه یروی عن عابد بن
 شریح و کان من عباد اهل الشام و قرائهم و کان لا یاکل الا الحلال المخص مستقیم
 الحديث الى آخر کلامه ابن اثیر و جامع الاصول و در فصل پنجم از باب نهم از کتاب
 حج چنین گفته قال و کعب اشعار البدن و تقایده سنة فقال له رجل من اهل الراعی من
 ابراهیم النخعی انه قال هو مثله فغضب و کعب و قال اقول لك اشعر رسول الله
 و هو سنة و تقول قال ابراهیم قال ما حثک ان تجس قبی تنزع ثم و تخزع مثل هذا
 القول اخرجه الترمذی الا ان اول لفظه ان و کعبا قال لرجل ممن یستظر فی الراعی
 اشعر رسول الله و یقول ابو حنیفه هو مثله فقال الرجل انه قد روی عن ابراهیم و ذکر
 الحديث شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکات و در فصل اول از باب رمی جمار
 میگوید تورپشتی گفته که اختلاف واقع شده است در باب اشعار بطعن نیزه و جاری
 که چون خون پس جمود و رجواز آن قائل شده اند و بعضی ازان نفرت کرده و بد رستی که
 من لا قات کردم طایبی حدیث را که آنها غایت انکار میکردند بر کسی که ازان ابا
 حنبله و گفتگوی او منکر شده باینکه طعن می کرد بر اباکنده و او را میگرد که اباکنده
 از اشعار معاند رسول خداست در قبول کردن سنت آنحضرت ابن جوزی در جزء
 خامس از کتاب منبظم فی تاریخ الملوک و الامم گفته که همه اتفاق نموده اند بر طعن
 کردن ابو حنیفه در سب علیه السلام و فراموشی درین باب از جماع بشهور است و در آن کتاب
 ابن جوزی باسناد خود از ابی اسحاق فراموشی روایت نموده که گفت سوال کردم
 ابو حنیفه را از یک مسئله پس چون او جواب سئام گفت گفتم که از پیغمبر خدا خیر
 و چنین ما نور است ابو حنیفه در جواب گفت که این را حکم و محو سازد بدم خیز و از
 بشیر بن مفضل روایت نموده که گفتم به ابو حنیفه که نافع از ابن عمر روایت نموده که
 پیغمبر فرموده الییمان بالخیار الم یفتقر قابی حنیفه در جواب گفت که این از قبیل رجز
 است گفتم که از قتاده از انس مروی است که یهودی سر و خنری را بسگی شکسته
 پیغمبر خدا سر او را میان دو سنگ کرده شکست ابو حنیفه گفت که این از

قبیل بنیان است و از عبد از پدر او مرویست که نزد ابو حنیفه مذکور کرد و در قول شیخ
نموده و از نظر الحاحم و المحموم پس او در جواب گفت که این از قبیل صحیح است و از علی
بن سنان است روایت نموده که گفت از وکیع شنیدم که میگفت یا قثم ابو حنیفه را که مخالفت
و در حدیث کرده و از نظر روایت نموده که گفت شنیدم یوسف بن اسباط را که
میگفت ابو حنیفه بر بنی خضر و بنی خضر چهار صد حدیث را تا آخر آنچه از کتاب ز مشرعی
منقول است و هم در کتاب منظم است که ابو حنیفه سون بن سعید است رفع ید بن
را نزدیک بر کوع رفتن و مشربتر داشتن از آن و حال آنکه در صحیحین ابن عمر روایت نموده
که آن رسول الله صلعم کان اذا افتتح الصلوة رفع یدیه حتی یجاذی منکبیه و اذا اراد ان یرکع
و عند ما یرفع رأسه من الركوع و لا یرفع بین السجدةین و قد رواه عن رسول الله نحو
عشرین صحابیا و هم ابن جریز بن یاسر بن یزید و ابی سعید بن قریب و ابی سعید بن کعب و ابی
کریم از حبیب بن معین از حال ابو حنیفه قال و یکتب حدیثه و ابی جریز از محبوب بن موسی
روایت کرده که شنیدم یوسف بن اسباط را که گفت قال ابو حنیفه او او رکعتی رسول الله
صلعم و ادراکه لا یخیر من اقوالی انتهی بعض کلامه و مصدق این زعم ابو حنیفه است
آنچه شیخ علی بن عثمان له الجالی الشیخ ابی الجوزی و قهره بالله و من بالله و الحمد و کتابه
نحو کشف المحجوب گفته که یحیی بن معاذ الرازی گوید پیغمبر صلعم را و از خواست دیدم
گفتنش یا رسول الله این اطالبک قال عند علم ابی حنیفه و هم و لسان المیزان فرمود
است که غیل بن اسحاق روایت کرده از احمد که محمد بن الحسن و شیخ او ابو حنیفه هر دو
مخالفت با احادیث میکردند باجماع از جهت امثال چنین بی و یانشینما که از امام اعظم سنن
ابو حنیفه بنظم و ریو ست چنانچه اهل نخله او بان گواهی میدهند بعضی از علمای سلفین
بر تفیق تکفیر او هم کرده اند از انجم است صاحب قاموس چنانچه بلا علی قاری در رساله
خو که در رد صلوة قتال نوشته و کیفیت آن صلوة خواهد آمد گفت که خدا بدع صاحب
القاموس حیث ترک السجدة و الناموس و الخب فی وصف ابن العربی الی حدیث معتقد اجماع
انه افضل الخلق و طعن فی امام الامتة و مقتدی الامتة مولانا ابی حنیفه بل قیل و کفره الامتة
آخرنا قال و امام غزالی سنن و کتاب خو که منقول نام دارد و یافعی آن که
مصنفات غزالی شمار نموده طعن بسیار بر ابو حنیفه نموده تا اینکه گفته اما ابو

ابن کثیر
محقق

کتاب است
ابن حنیفه
کتاب و سنن
و احرام
و کتبه
فی آخره
صلوات
کلی
الاجماع
و ابی جریز
با امام اعظم
شیخ
از امام
الامان
و یحیی
است
امری
و کتبه

الشرعية تطهر البطن وشوش سبيلها وحرز نظامها و قال فيه بعد هذا في شأن كلامه و
في فساد مذهب ابن حنيفة في تفاصيل الصلوة فلو عرض اقل صلوة على كل عامي حاشي
ع امتنع عن اتباعه فان من الغمير في تنقيح لبيد و خرج في جلد كلب مدبوح و لم ينو
الحرم للصلاة مبدا صيغة التكبير ثم جملة تركها كان او هنديا و انصر من القراءة على ترجمته
مد اثنتان ثم ترك الركوع و ينقر ثنتين لا تقعو بينهما و لا يقرر التشهد ثم يحدث بعد
آخر صلوة بدلا عن التسليم و لو سبقه حدث بعد الاقصور في اشارة صلوة و يحدث بعده
صلوة لم يكن قاصدا في حدثه الاول فيجوز من صلوة على الصحة فالذي ينبغي ان يقطع به
في عين ان مثل هذه الصلوة لم يبعث بها نبوي ولا بعث محمد بن عبد الله بعداء الناس
بها فانما هي قاضي مير شاه طاعني و در رساله خود و صاحب التوافق و در كتاب خود و ايتمعتني
مكود سلفه و شيخ عبد الحق دهاودي و در شرح صفرا المعاداة كفته نام ترمذي محمد بن
ابو حنيفة كنيته و في دهمانكه اين مرد را با اسم اهل قبائل و اجتماع تعصب و و خصوصا
امام اعظم ابو حنيفة كوفي و لهذا ذكر اين امام اجل و اصحاب و في ذكر احوال علما صريحا
في كثره باوجود ذكر امثال و اقران ایشان و ظاهر آنجا كه اهل كوفه ميگويد ايشان را
را و خود را است و در تاريخ صخير البخاري و در ذيل احوال ستمه عشر و ايه روايت نمود
محمد كه او كفت حدثنا نعيم بن حماد حدثنا انقرازي كه او كفت كنت عند سفيان فحدثني النعمان
قال الحمد لله كان ينقض الاسلام عروة ما ولدني الاسلام اشيا من و امثال اين اگر
ز مطاعن و معائب او از كتب سنيان بر نكارد كلام بطول مي انجامد قال الناصب
لعماد عليه ما عليه عقيدة يار دهم آنكه معراج حق است و مخصوص است بحاتم النبیین صلعم
پس اين اهل عصر شريك آنجا و در بدن ملكوت آسمان و زمين نبود و ائمه
ست مذهب اهل سنت و ثابت بنصوص كتاب و عترت قوله تعالى سبحان الذي
صري بعده يكس المسجد الحرام الي المسجد الأقصى و قوله تعالى و لقد را نزلنا نوري الي
قوله تعالى لقد راى من آيات ربه الكبرى و اقوال عترت در بيان قصه معراج و در كتب
ما ميخدا و اتر رسیده نقل آن موجب تطويل است و در بين عقیده نیز اکثر فرق شيعة
را اعتنايي و محرمه و ذميه اصل معراج را انكار كنند و بشبهات فلسفيه
و به در حرمت حرکت و خرق سموات تمسك نمايند حال آنكه نص قرآني

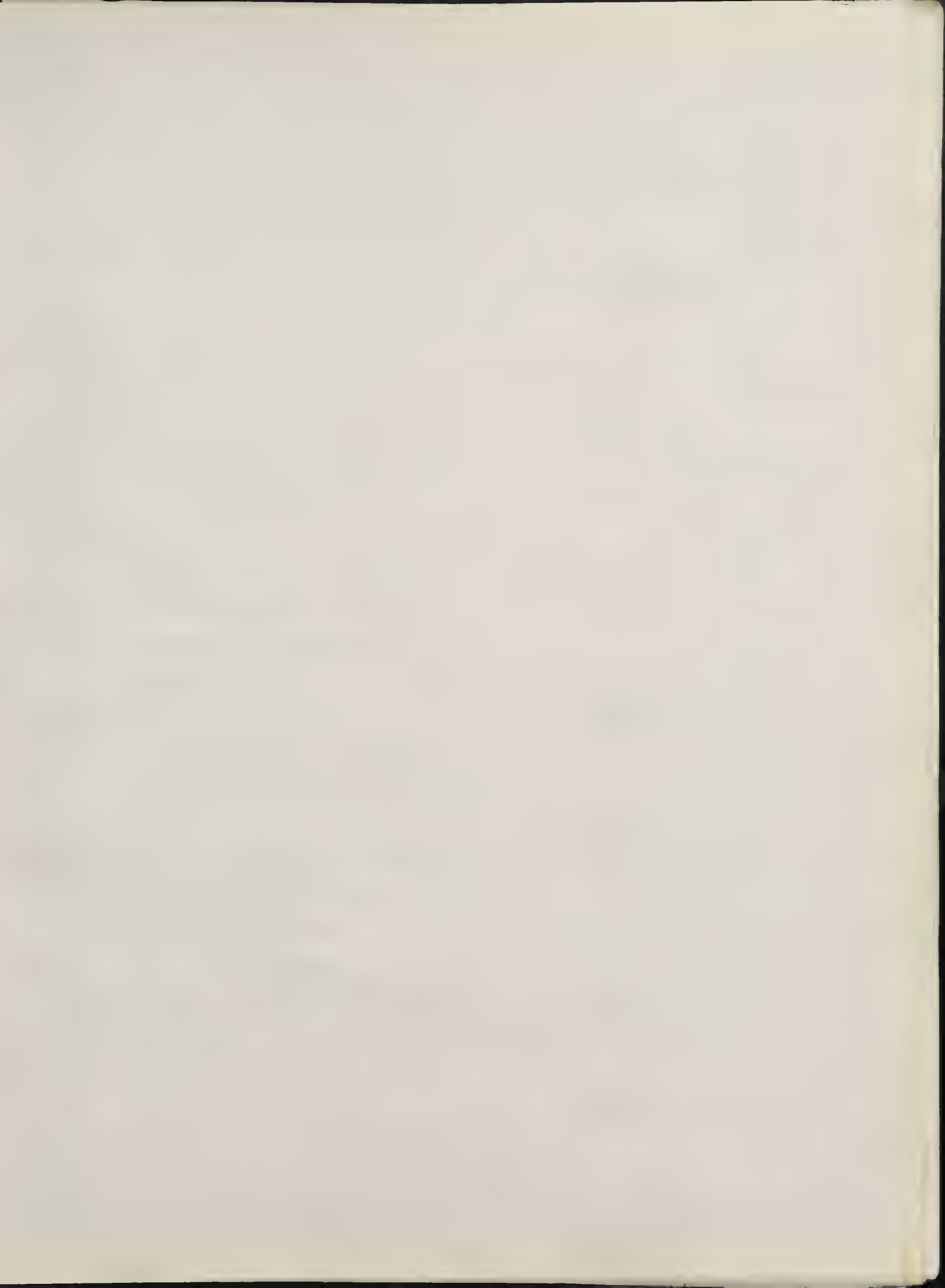
تفاوت آن با طایفه اهل حق است و هر کس که در حق مرشدان و ائمه است و از حق حقیق باشد
و از سید منصوص است و در صورتی که از ائمه و اهل حق است و از ائمه است و از ائمه است و از ائمه است
موله تعالی اذلال را انقضات و اذلال را انقضات و نیز حق و نیز حق و نیز حق و نیز حق و نیز حق و نیز حق
ابوابند است باشد و نبوت ابواب که طریق صعود و نزول را تا که ارواح است و در
آسمان مجمع علیه مال باشد است تا با اصول اسلامیه چه رسد و منصوص به مخصوص
بودن معراج را بنیاد انبیاء نگار کنند و گویند ابو منصور عجل که خود در نقطه با سنان
صعود نمود و با خدا مکالمه و مشاهده کرد و و خدای تعالی بر سر او دست مالید چنانچه در
تاب اول گذشت و این ابو منصور همان عجل بقری است که او را حضرت صادق هم طرد
و اخراج نمود و تلمذ یب فرمود از آن باز در می آمد و بعد از آن فرستاد و افترا است
و امامیه باین مخالفت اند بعضی گویند حضرت امیر شریک معراج او و بجانب یمن و بعضی
گویند که در زمین و دید آنچه جانب یمن بر سرش دید که چنان بود که چهره عجل مقرب
را که جایش مرء فقط آنجا نبود و باشد بشری را چه امکان که شریک منصب آنجا
تواند بود و اگر در زمین و دیدن آنچه بر سرش دیدند همگی می آید پس پیغمبر را معراج
مستقیم است این معراج طویل بود و از آنرا که بر اصرار بصیرت او صدا دادند شب کوری داشتند
که از دور نمی توانست دید تمسک این فرقه بر روایت ابن بابویه است که کتاب الله از
هم خبر طویل آن اهل کان لیل الله معراج فی العرش و گفته رایی که گفته است السماء ماراه النبی
و سابق گذشت که این روایت معراج است بر روایت دیگر نیز روایت ابن ابی عمیر
آن طایفه من فوق الجنة و بعد از او الحمد و موله شیخه الخ صاحب نقله و قد سبق انباء انما
قتلوا و اگر این روایت صحیح باشد تمام شیعه را شرکت با پیغمبر در معراج است و در
پسر اولی و انصاف بهمین است که ایوم روایت را ترجیح دهد و مزیه که فرقه است
از امامیه اعتقاد شرکت حضرت امیر در اصل نبوت دارند و از آنکه نسبت امیر به
پیغمبر نیست تا از این جموعی بود و از آنکه اختلاف بنیام النبیین و در حق آنجا که از امیر و از
است و نزد جمیع امامیه در صورت ختم نبوت چه قسم ضرورت نبندد و که حضرت امیر بعد
از رحلت جانب پیغمبر صلح نام داشت می سال و در قید حیات بود و عزل نبی از آن
محال است و کلام المخالف اقول باید دانست که عروج آنحضرت بجهشت

از ضرورت یا
فنی الجنة و
و شیخ ابو ج
و ذکره الحجا
السماء ال
ذکک فنی
و المسجد ال
که قول شیخ
و هیچ کس
و تفکیر
پس نظر
و هرگاه
و علی فای
و است خلا
و چنانچه
و اختلاف
و علی الله تعالی
و الطبری
و استری
و عایشه و
و کانت و
و باشد
و آنها حکم کف
و است



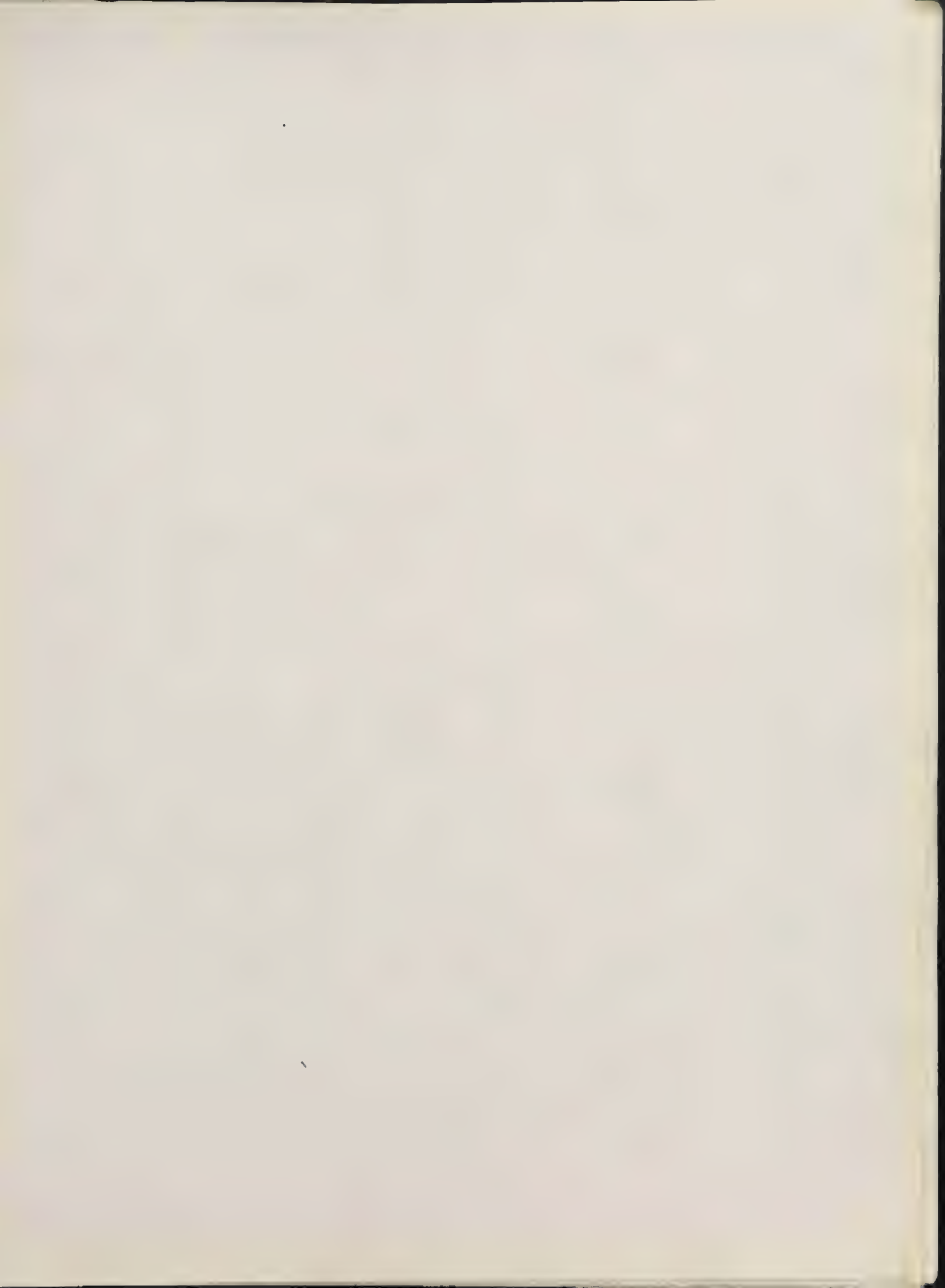
۱۱
 از ضرورت یا کمال امامیه است چنانچه صدوق در رساله اعتقادی خود میگوید اعتقادنا
 بغنی الجنة والدار انهما مخلوقان وان النبی صلعم قد دخل الجنة وراسی الدار حین صرح به انتهی
 و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در تبیان می فرماید و عند اصحابنا و عند اکثر اهل البایان
 بذكره الجاسی ایضا انه صرح به فی تلك الليلة الی السموات حتی بلغ سدره المنتهی فی
 المار السابعة واره الله من آیات السموات و الارض نازا به معرفته و یقینا و کان
 ذلك فی یقظة و من منامه و الذی یشهد به القرآن الاسراء من المسجد الحرام الی
 المسجد الاقصی و الثانی یعلم بالخبر انتهی و مولانا می مجاسی بعد نقل این عبارت شیخ گفته
 که قول شیخ عند اصحابنا و آلت میکنند بر آنکه امامیه اتفاق دارند بر معراج جسمانی آنحضرت
 و هیچ کس از عوام امامیه درین باب خلاف نکرده و فضلا عن خواصهم انتهی اما بعضی
 متفلسفین متأخرین که با وجود ادعای تسبیح انکار معراج جسمانی آنحضرت کرده اند
 پس بطریقه تصوف و تفاف آنها خلاف شأن از معروض اعتبار است
 و هرگاه این را داغستی پس بدانکه پیر مرشد و مرشد زاده سنیان ام المومنین
 علی عیبه السلام و خال المومنین معاویه که بنسب اهل دل خال المومنین محمد بن ابی بکر
 است خلافاً باهل اسلام و الکتاب و السنة منکر معراج جسمانی آنحضرت بودند
 چنانچه فخر رازی امام سنیان در تفسیر قول حق تعالی سبحان الذی اعزى الخ گفته
 اختلاف المسلمون فی کیفیت ذلک الامیرار فالاکثرون من طوائف المهاجرین اتفقوا
 علی انه تعالی امیری بجد رسول الله و الا قایلون قالوا انه امیری الابر و حلی محمد بن جریر
 الطبری فی تفسیر عن حذیفه انه قال کان ذلک روایا و انه نافذ جد رسول الله و انما
 امیری بکروه و حلی هذا القول ایضا عن عایشه و معاویه انتهی و سنیان درین باب
 عایشه را ایتنی هم دارند ازها قالت و الله ما فقد جد محمد رسول الله و عن معاویه انها
 کانت رد یا صلی الله علیه و آله چنانچه در شرح مقاصد مزبور است و هرگاه حقیقت حال چنین
 باشد پس بحال امامیه چه ضرر میرساند هرگاه بعضی از فرق شیعیان که نزد امامیه
 آنها را حکم کفار دارند تا سیاه بلی بی عایشه و معاویه انکار معراج جسمانی آنحضرت نموده
 باشند محال آنست که بر عال سنیان مردمان بگریزند که مثلاً عایشه صدیقه که مر شده
 زه سنیان است و معاویه که در مدح او احادیث روایت میکنند منکر معراج

بشک
میکنند
سان
و من
سایه
نچ و در
هم لبر
باب
مخرج
النوع
ن ملین
مارها
پشت
فیات
در

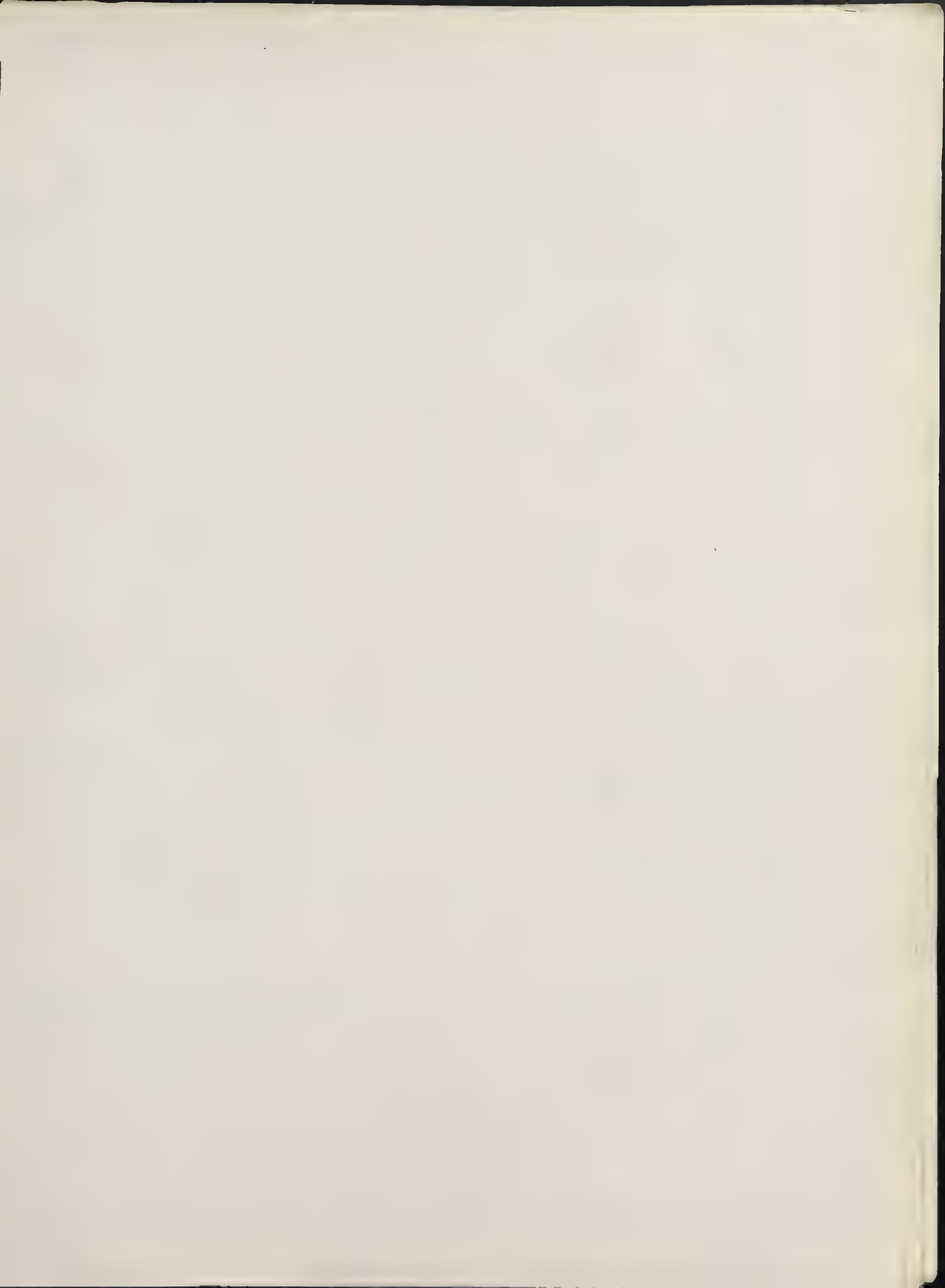


جسمانی بوده اند و او را در این انکار و دیگر افعال نامشمار مع او از آن متکاسیان خود
 بگردن خود بار کرده اند و ثابته بنصوص کتاب الخ اگر این استدلال بسیار
 در ملک اسماعیلیه و غیره است پس نام است لیکن مشک است که درین صورت
 بی بی عایشه ام المومنین هم مردود و سنیان میشوند شاه صاحب باید اول تدارک
 این معنی نمود و قدم پیش نهند تا طاق نادر خود نشوند و اگر منظور او اثبات حصر است
 پس هر چند مدعی حق است لیکن چون آیه ولایت بر حصر ندارد استدلال ناتمام است
 کما لا یخفی قوله و اقوال عترت الخ هرگاه حقیقت حال چنین است پس گفتگوی تو
 درین باب فتوای است چه امامیه و احادیث امامیه و در باب رد فرغم اسماعیلیه و غیره
 احتیاج به تنصیص تو درین باب ندارد و معلوم است که چون امامیه این احادیث را
 بتواتر نقل کرده باشند لابد است بعد اول آن قائل خواهند بود پس قول تو
 درین باب از قبیل زیره بگردان برون است و بس قوله امامیه باهم مخلف اند الخ
 این ناصبی مرید کاذب خالو را اگر درین باب راست است که است بر امام کتاب و نام آن
 عالم امامی که بان قائل شده مذکور ساخت آری در بعضی روایات واروست که
 حق تعالی کلام خود را بلیقینت صوت علی بن ابی طالب متکیف ساخته با آنحضرت مسلم
 عالم فرمود اعنی خلق نمود کلامی را که چنین کیفیت داشت و حکیم علی الاطلاق با آنحضرت
 بیان فرمود که مصلحت درین است که چون تو با علی انس بسیار داری این معنی
 موجب مزید انس تو خواهد بود و اما آنچه دیگر هزلیات و هذیان است که گفت پس شک
 نیست که اگر کسی از امامیه بالفرض بان قائل شده باشد با مثال چنین طامات تنقیص
 عقیده او نمی توان نمود چه او را میرسد که بگوید که در کار خائنات حق است و تنالی
 چون و چرا گفتن غیر از مرید ابلیس شقی شعار هیچ مرد دین دار نمی تواند شد این
 طرز رویه بعینه طریقه و دایب ابلیس است چنانچه صاحب ملل و نحل تصریح نموده
 باینکه شیطان گفت که مرا بر مساق و روش حکمت او مدوالی چند هست اول آنکه پیش
 از آفریدن من میدانست که چه چیز از من صادر خواهد شد پس چرا مرا آفرید و چون آفرید
 چرا تکلیف بمعرفت نمود و چون این هم نموده بود چرا تکلیف بسجود آدم کرد و این
 این اعتراضات بسیار بر جناب حق تعالی نموده چون احتیاج به آن موجب

تطویل
 یا جمله
 و قبح
 بیچک
 قائل
 بن است
 مشر
 که جماد
 و خرق
 و صیر
 اید عا
 آنحضرت
 غیر
 و ملا فاه
 که جناب
 و ادید
 حیات
 صحت
 لا یخفی
 نیست
 امامیه
 شود
 اشباح

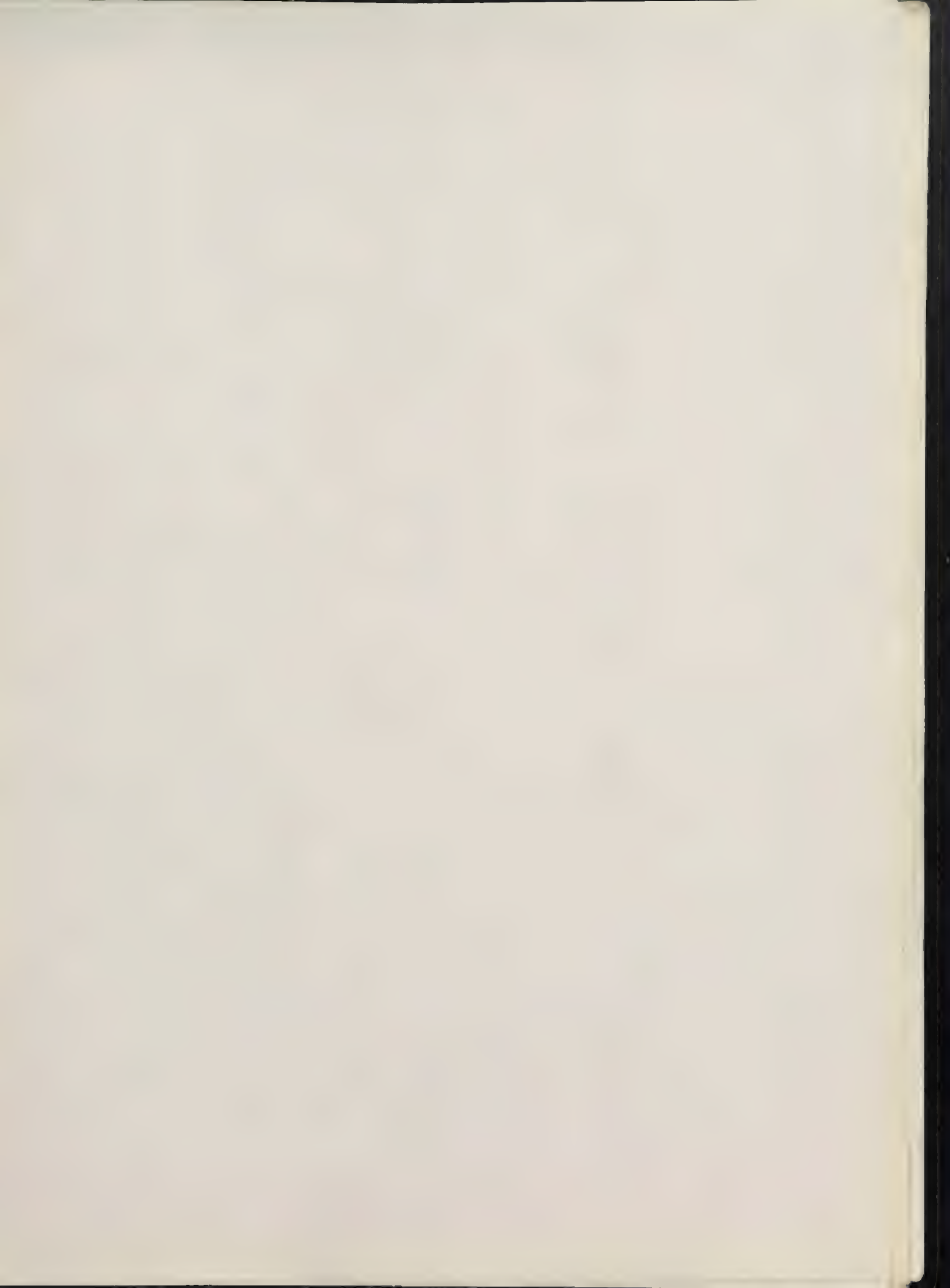


[illegible]



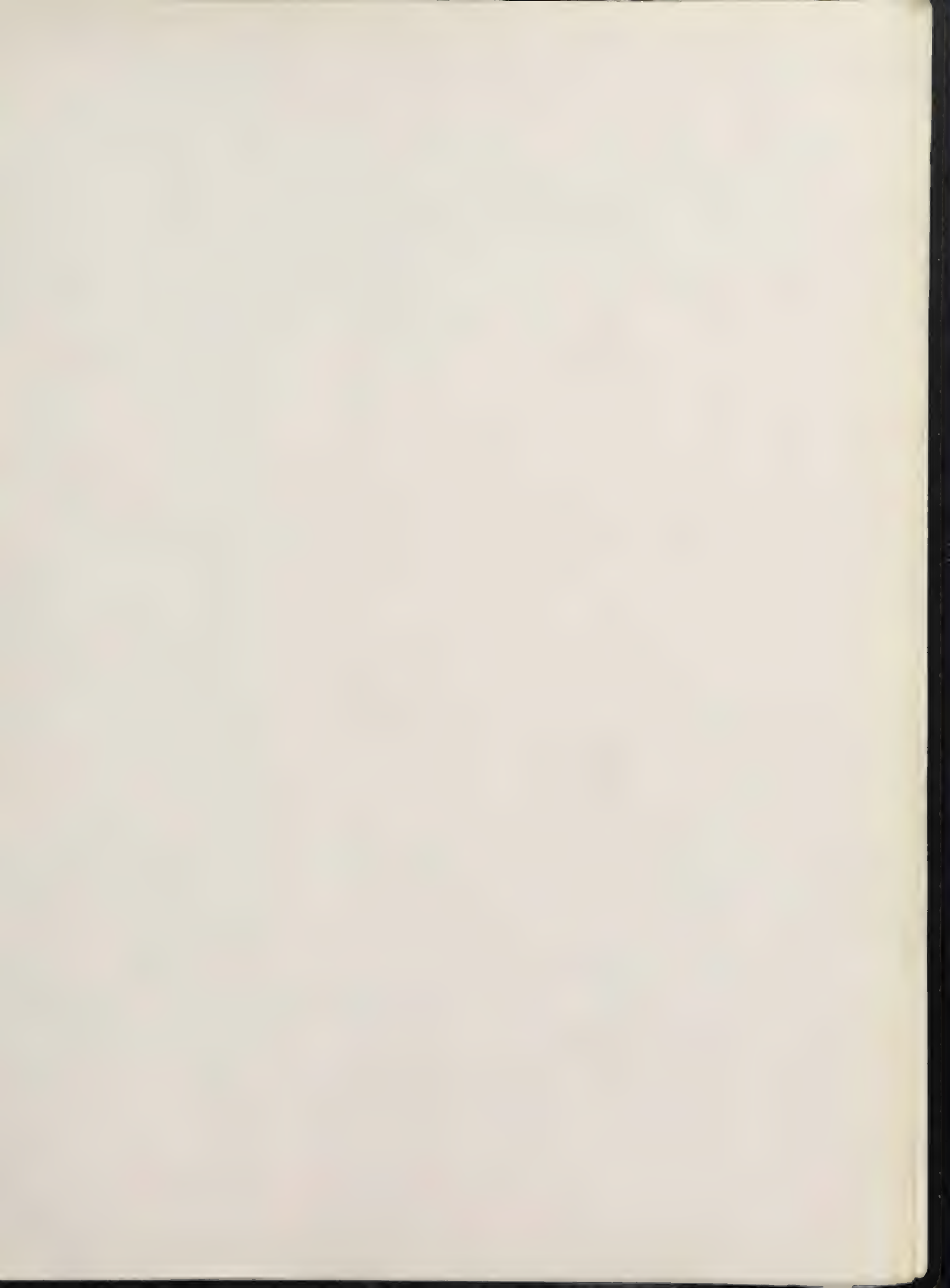
باشند چه استیجاب است و اینکه علی بن ابیطالب و شیعیان او را نیز این شرف حاصل شده باشند
 بحق آنست که درین مقام شیعیان روی این ندارند که بناسنیان مناظره و ستیزه نمایند
 چه بایزید بطامی که یکی از پیران سنیان است میگوید که من بر آسمان رفتم و یک
 یک آسمان گردیدم بالای آسمان ایستادم و دیدم چشمه بر عرش زوم انشبی چه معلوم است
 که این مرتبه نه بیچاره محمد بن عبدالله پیغمبر شیعیان داشت و نه علی بن ابیطالب امام ایشان
 و بعید نیست که از بنحیاسنیان عزم نمایند باینکه ضمیر ثم استوی علی العرش را جمع
 اطرف حضرت بایزید بطامی است و لازم الکذب و ایضا محی الدین و در فصوص
 میگوید ان بایزید قال او ان العرش و ما حوله اية الف مرة فی زاوية من زوايا
 قباب العارف ما احس به انتهى زیرا که معلوم است که این دل و دماغ که بایزید عارف
 داشت نه پیغمبر خدا را بالای آسمان حاصل بود و نه حضرت امیر را بر روی زمین فاعبروا
 یا اولی الامر قال الناصب المحمندان علیه علیه عقیده و از دهم آنکه نصوح قرآن
 اعاوید پیغمبر که محمول بر معانی ظاهره اند سببیه از اسماعیلیه و خطابی و منصوریه
 تحریر و باطنه و قه مطه و زرامیه از فرق شیعه بیان رفته اند که آنچه در کتاب و سنت از
 صوم و تیمم و صلاه و زکوة و حج و جنت و نار و قیامت و حشر و ار و شد بر ظاهر
 ان محمول نیست بکه اشاره است بچیزهای دیگر که آنها را جز امام معصوم ندانند پس
 زوایا فرق اعظم ثقلین که کتاب الله است قابل تمسک نماند چنانچه سببیه گفته اند
 که وضو موالات امام است و تیمم اخذ از ماذون در غیبت امام و صلاه عبارت از ناطق بحق
 که رسول است بدین ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و زکوة عبارت از تزکیه
 انس بمعارف حق و کسبه نبی است و بای علی و صفاء مروه سنین و میثاق مردم اند
 و تلبیه اجابت دعوت امام و طواف هفت گانه بکعبه عبارت است از موالات ائمه سببه
 که بنیابین نطقا با شراخ میباشد و شریعت سابق را تا آمدن تاعق برپا میدارند و احرام
 عارت از افشاء اسرار ائمه بسوی نااهل ان اگر بغیر قصد و اتع شود و غسل عبادت است و
 از تجدید عهد با امام و جنت راحت بدن است از تکالیفات شرع و نار شقت تکالیف
 و شست و شویان با آب سرد و قرامطه و باطنیه نیز ازین قسم شرافت و بدایات
 از دشمنان اند و از اقبال حجاج حرم و اعمال شایسته

نمود
 اینها
 و باط
 او را
 که اگر
 و محمد
 او را تا
 جنت
 فرق
 که
 کشند
 الذین
 اند یک
 حق
 آنکه با
 مشعیه
 و اخل
 و وظا
 شیعیان
 اهل بیت
 حال
 نمود
 باطنیه
 است

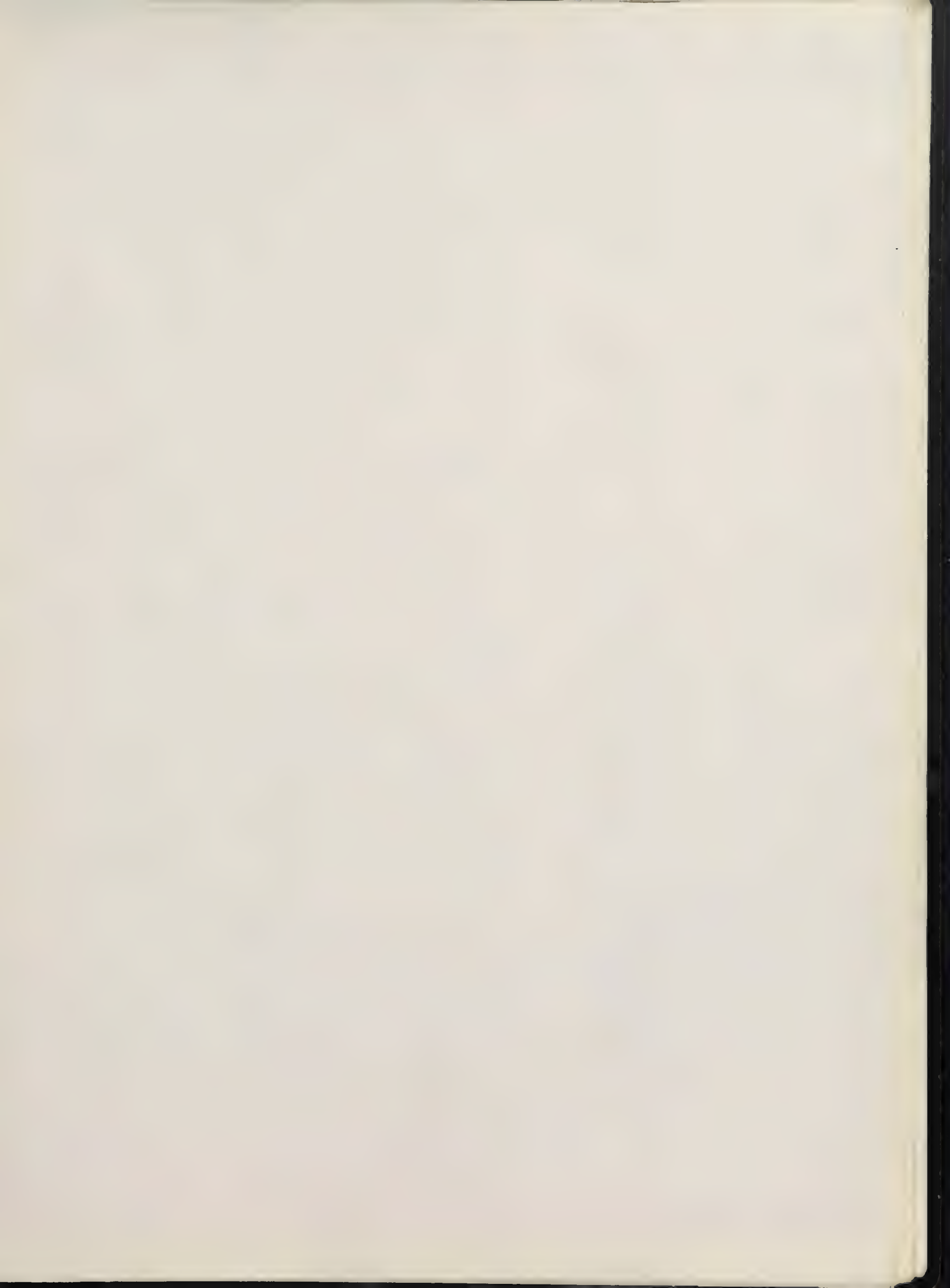


نمودند و غیر استوار کردند و هر دو را بر خاک ریزی از خاکریزهای کوفه انداختند و همه
 اینها باباحت محارم و محرمات قائل اند و بر قبیله اکثر انبیاء را انکار کنند و لعن نمایند
 و باطنیه گویند که صوم و صلاوة و حج و زکوة همه پیدا کرده و ساخته عذابی باشد است
 او و زده ماه رمضان بدعت عمر اصطفی و خطابیة و منصوریة و معمریه و جنابیة گویند
 که فرائض مذکوره در شریعت نام مردانی است که ما را بدست می شان فرموده اند
 و محرمات نام مردانی که ما را بدست می شان فرموده اند و منصوریة و زرامیه جنس
 را تا دیوان کنند با ما و ما را بدست می شان او مثل حضرت ابوبکر و عمر و معمریه گویند که
 جنت نعیم دنیا و نار آلام دنیا است و نیارافنا نخواهد بود و در زمان مطیع باشد این
 فرق را با وصف این مشهوریکه دارند قبیله و شایط کلی حاصل کشت و عالمی را که همراه
 کردند تا عبرت عاقلان باشد و آخر بدست ترکان چنگیزی طایفه شیخ انتقام پروردگار
 کشتند و همراه شان خشک و تر بسیار سوخت و کشته شدند و اقامت و تصیبن
 بالذین ظلموا منکم خاصه انتهی کلام المخالف اقول باید دانست که باطنیه بر دو قسم
 اند یکی باطنیه اسماعیلیه و یکی باطنیه صوفیه و هر دو در باب اعتقاد و اشتیاق با یکدیگر مراد
 حق تعالی غیر آنست که از ظواهر آیات و احادیث استفاد میبشود و شریک اند نهایت
 آنکه باطنیه اسماعیلیه با اصحاب شایسته عداوت دارند و باطنیه صوفیه چون فرقه صوفیه
 مشیبه از تسنن است قائل بحکومت آنهاست و صاحب ملل و خل باطنیه را در
 داخل گردانیدن میان فرقه شیعیان تر و دهموده چنانچه هر که تفحص کتب مذاهبت نموده
 مروج ظاهر و هویدا است حاصل آنکه باطنیه قاطبه نیز و امامیه مانعون اند خواه از فرقه
 شیعیان باشند و خواه از سنیان و همچنین است حال دیگر متخالفین از سقیفه
 اهل بیت سید المرسلین صلعم که درین تخالف با فرقه باطنیه شراکت دارند و
 حال سنیان که پیران و اولیای ائمه ایشان آیات کتاب الله و احادیث نبوی را نسخ
 نموده تمام شرع را برهم زده اند و اکبر با وجود این کلام ایشان اصلاح پذیر باشند
 باطنیه چه تقصیر کرده اند که کلام آنها ماول نشود و چون بیان این مرام گماینی موقوف
 است بر آنکه اقوال محققین صوفیه که در تفسیر آیات مطابق مشتهیات نفس خود و
 استیجاب نکاشته شود و این موجب تطویل و امل است مستمعین است

محمد
 میمند
 یک
 شان
 ام
 ص
 و
 ر
 و
 ان
 و
 از
 ط
 پس
 اند
 حق
 که
 م
 س
 خ
 و
 ای

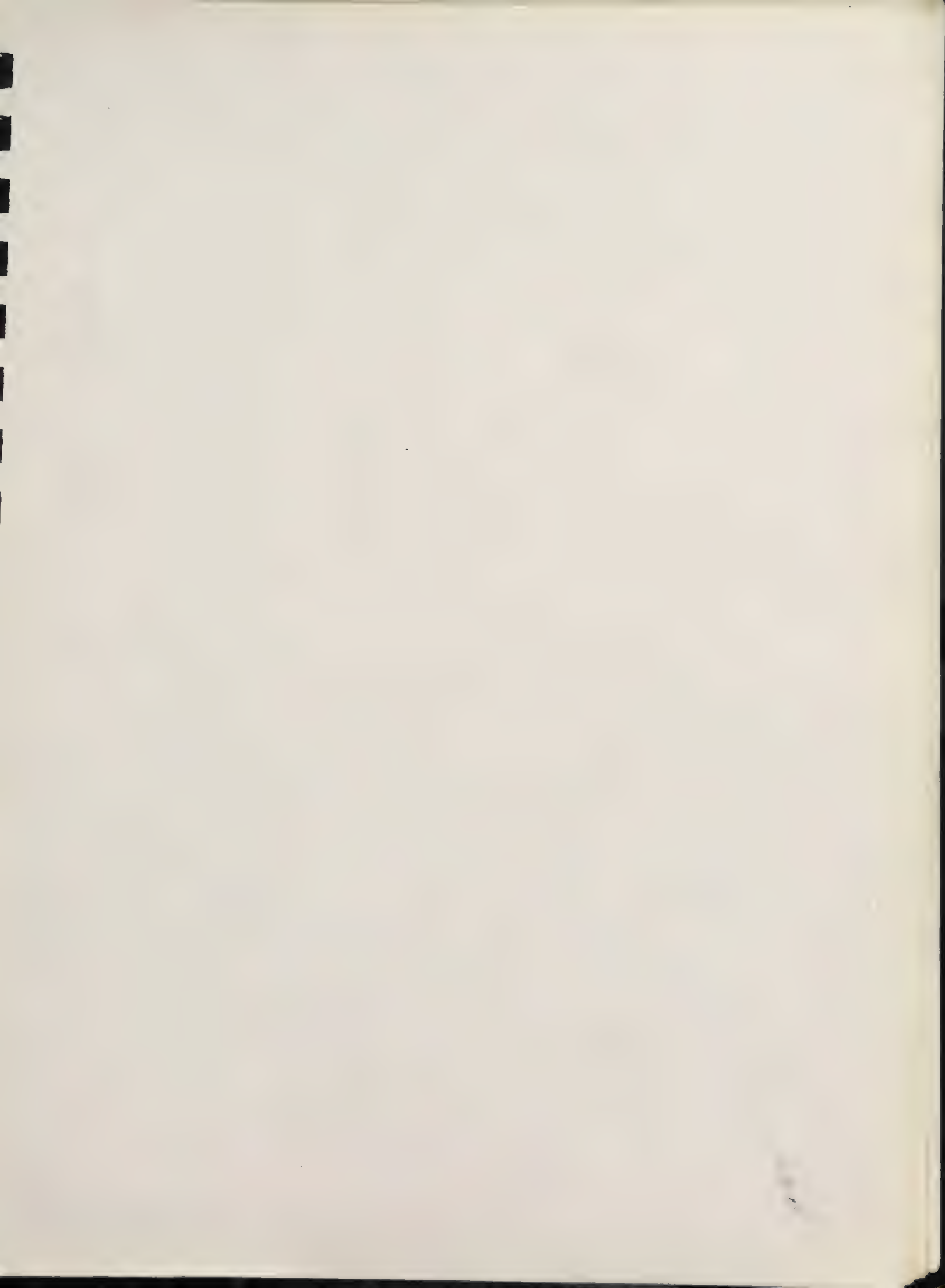


گنبد انتقال سلیم از ان الکفای نماید پس بدانکه محی الدین مرادی در فصل حکمت الهیه
 میگوید معنی قول حق تعالی ما منک ان تسجد لا غایت بیدم آنست که چنانکه سجده آدم
 نکرد و حال آنکه او جامع است صورت حق و صورت عالم و مراد او تعالی از هر دو
 دید یک صورت حق تعالی است و یکی صورت عالم و هم درین نص میگوید پس تذل
 حق تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة خلق منها از جنس
 منها را و کثیر از نسل اینست که بگردانید آنچه ظاهر است از حشاش و قایه را نیز
 خود را و آنچه باطن شامست که عین رب و پروردگار شامست آنرا و قایه خود گردانید
 و در فصل حکمت ششمیه میگوید آنچه حاصلش این است که مراد حضرت نوح از قول رب
 انی دعوت قوم لیا و نهار اقم یزد هم دعائی است فرار از انوار الهی و تهنیت
 اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصر و اد استکبار و استکبار اثم الهی و عو شمع
 اعانت لهم و اسررت لهم اسرار افقالت استغفر و اربکم انه کان فخارا و کمالی
 امت خود است که بظاهر مذمت است و مراد نوح آنست که چون آنهارا کاهی
 بطرف تنزیه صرف خواند و کاهی به تشبیه و این در حقیقت فرقان است که بان مایور
 شده اند بلکه آنهارا می باید که میان تشبیه و تنزیه جمع نمایند از دعوت او را قبول نکردند
 و میگوید که مراد از چهار احمین ظاهر حال ایشان است که غیر حق تعالی اند و از اسرار
 باطن است که سبب باطن عین حق تعالی اند و مراد از استغفر و آنست که طلب نمایند
 تاحق تعالی شمار احبب و خود ذات در خود فانی سازد یعنی طلب فنا و ذات و صفات
 او کنند تا باقی به بقای او گردند چنانچه بعضی شراح هم قریب باین گفته و هم عبارت او در
 فصوص بان ناطق است و دیگر آنچه درین مقام در کتاب مذکور و بیانات گفته تا کمال
 بر نگارم هر که خواسته باشد بان رجوع نماید و هم میگوید که معنی قول حق تعالی یرسل
 السماء علیکم مدرارا معارف عقایه است و میدو کم با موال را تفسیر میکند که ای بمایمیان
 بکم الیه و رایتم صور تکم فیه و امثال چنین آنچه در فصوص در معانی آیات الهی تصوفات
 نموده و زندقه و کفر گفته و تمام قرآن را شرح نموده اگر بالا شیعیان بر نگار
 لول می انجامد و اگر با این کلمات هم مشربان او را فیم سازیم پس
 بر نگارم الحال اگر کسی انصاف نماید البته میداند که اخلاف



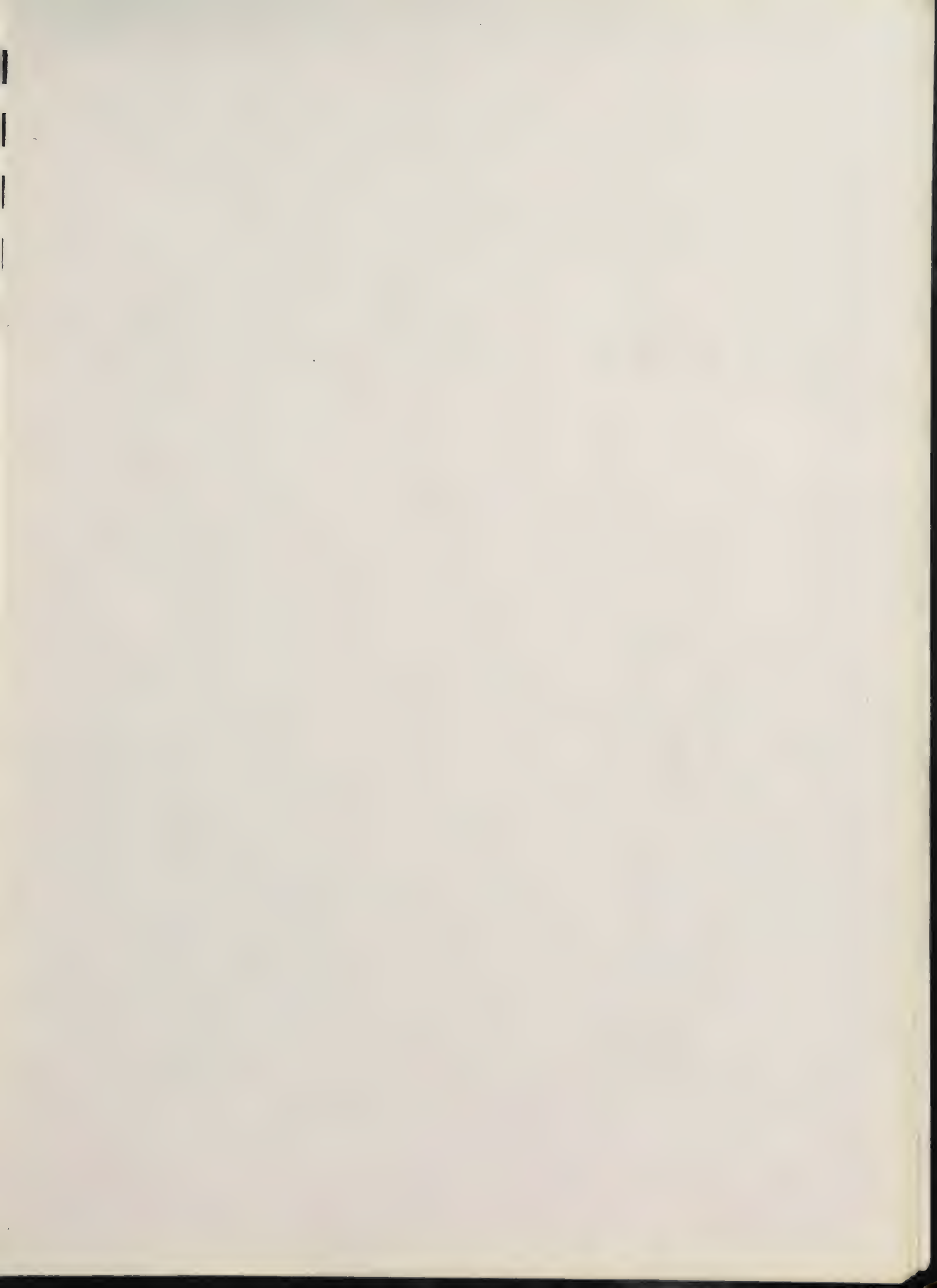
الهدی
آدم
هر دو
قول
بسته
تیب
نید
ب
و
ن
ن
ن

نشدند هم المین مر آن شده لیکن چون ولی کامل و مرشد بر حق متنبیان الهی
زم نمی توان زد منتقم حق بی زمین بی دینان که با این بی دینی بر اهل حق طعن و تشنیع
نمایند و تفریب سازد و دنیا و عقبی بوجه احسن انتقام کشد و اهل حق را راحت
بخشد **قال المصنف** المصنف علیه ما علیه عقیده سیزدهم آنکه حق تعالی بعد از
خاتم النبیین یک را بر کسی نبرسم و رسالت نقر ستاده و وحی نازل نشده اگر چه بدون
معاینه و مشاهده بلکه بحج و سماع صوت باشد امامیه گویند که حضرت امیر المومنین
عم را پس منصوب بود و سوی آنجناب وحی می آمد و فرق در میان وحی رسول و وحی
امامان بود که در رسول یک را مشاهده میکرد و امیر آوازی شنید و صورت او
نمی دید و در الطیبنی فی النافی عن السجاده ان علی بن ابی طالب عم کان محمداً الذی
یرسل الله الیه الیک **و یسمع الصوت و لا یرى الصورة** و این نامه از اکاذیب
و اختراعات این قوم است و معدود مناقض است بروایات دیگر از آنکه در کتب
ایست و در اسناد است آنکه حضرت پیغمبر فرمود ایها الناس لم یبق احدی من
الانسان الا بشر است و انجد آنکه باری تعالی کتابی نازل فرموده بود محتوم بخواتم
و پیغمبر می فرمود زمان و آنجناب با میر رسانید و امیر عم بحضرت حسن عم و یکنوا
و یکنوا الی السیدی و هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک خانم از ان کتاب نگیرد
و بمحمودن آن عمل کند و علم الله از همان کتاب است و چون چنین باشد بابت فرستادن
فرشته و شنیدن آواز مرا اند و عبت در کارخانه الهی محال است و طائفه از امامیه ادعای
مصطفی نمایند و گویند بحضرت فاطمه زهرا عم بعد از رحلت پیغمبر وحی میشد و آن وحی
را حضرت روح محمود مصطفی فاطمه نام نهاده و اکثر و قایل آتی و فتن این امت در ان
مذکور است و انچه از روی زبان مصطفی مردم را بر اخبار غیب مطلع میکردند و مخاریه از
شیعه ادعای وحی بصوی مخار نفی که حال او در باب اول گذشت میکنند و سبجیه از
اصحابیه و مغضایه و مغیریه و عجابیه صراحت مدعی نبوت و نزول وحی بر ایشان خود اند
الب اول انتهى كلام المخالف اقول در صحیح مسلم و بخاری و ترمذی
تیسیر مرد است که پیغمبر خدا فرمود القدرکان فینا قبلکم محمد ثون
فان یکن فی امتی احد فانه عمر قال ابن وهب فی تفسیر محمد



مدهم و در این مقام است که بنا بر آنچه فیصری و غیره محققین صوفیه که منبیا حلقه
 بکوشش ایشان اند تصریح نموده اند یکی از اقسام الهام و کشف بسماع صوت هم هست
 نهایت اینست که گفته اند الهام گاهی از جانب حق تعالی بدون واسطه ملک حاصل میشود
 بخلاف وحی و حال آنکه معلوم است و ناصب حدیث حضرت طاهره نیز این را مسلم
 میدارد که وحی بر غیر انبیا مثل مادر موسی و غیره نازل نشده پس هرگاه سال الهام
 و وحی این باشد که منبیا و در حق بسیاری از خلایق ثابت کنند که آنهم ثابت بسیار در
 یست پرستی گذرانیده باشند مثل عمر بلکه این را برای ادله و رد ایشان و قائلان
 که تعبیر از آنها بصرفیانی ارباب صفای میکنند مثبت میسازند پس چه استنباط باشد که
 امامیه بنا بر احوال و سبب بسیار که از ائمه باین چهار سبب جناب ائمه اهل بیت علیهم السلام
 را که قرآن بطهارت ایشان گواهی داده و اجماع را موجب طاعت ایشان فرموده اند
 و باو اتفاق اینها آن از اهل بیت مرئوسه محدث بودند که زیاد بر ما هم بودند نیست برای
 اینها اثبات کنند این ناصبی شقی کور باطن غبی که دعوی این نموده که میان دینی رسول
 و وحی علی بن ابیطالب هم نزو و شیعه امامیه تقریر میکنند است الخ دروخی است بی فروغ
 که از امام فاذل او یاد میراث رسیده و او معلوم است که و حیل که بر جناب خاتم المرسلین
 نازل میشد تا سبب احکام شرعی بود و این بعدی بنمبر خدا محال است که بنا بر اصول امامیه
 برای کسی صورت تحقق یزد و اما اگر ازین قبیل نباشد مثل اخبار بعضی کائنات
 و نحو آن پس هرگاه این نامجنصفان برای هزار هزار صوفیان بدعت شمارا اضعاف
 اضعاف آنچه امامیه از جناب ائمه نقل می نمایند ثابت کنند اگر امامیه شطرنجی از ان برای
 آنچه ثابت نمایند بر ابرین اعدای اهل بیت نبوی زیاده از نمک بر جراحت پاشیدن
 باشد طرفه حدیثی است ویرینه که اینها با خاندان رسول دارند و آنرا اخلاف ایشان
 از اصلاف خود بگیرند و ازین شقی کسی به پرسد که میان حدیث کلینی و میان
 قول حضرت لم یبق بعدی من النبوة الا المبررات از کدام حیثیت تناقض است
 و از کدام دلیل تحدیث را خارج از تبشیر کردی و اگر چنین است پس عمر چگونه محدث
 باشد و صوفیان چگونه ارباب کشف و الهام و کتاب جعفر و جامع که جناب ائمه معصومین
 را مخصوص اندای منبیا مثل شارح موافق و غیره باره شهادت داده اند

پس
 بیاد است
 باشد
 تقوله
 احادیث
 انزال
 شبیه
 چهار
 و منه
 بحکم
 تا بنابر
 امر
 ساز
 از و
 وقت
 حدیث
 صحیف
 محرم
 فرق
 چنانچه
 که بنده
 تکلیف
 و تر



چون مسخفت فاطمه را هم از آن قبیل دانند اما صاحب عدوت و حرمت ظاهره که از غایت
بلاوت است احتیاج نموده باینکه هرگاه کتاب مخوم آنکه داشته باشند احتیاج فرستادن فرشته چه
باشد پس این از قبیل شبه کفار است که بگویند هرگاه قرآن مجید بمقتضای
نقوله تعالی لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین محیط جمیع تر و خشک باشد پس
احادیث قدسیه چه تصرف داشته باشند و نزول جبرئیل بتقریب غیر
انزال آیات کتاب یجواب باشد و اجتهادات نبویه که بیان آنرا برای
نبی ثابت کنند همه باطل واطائل
قال المصنف المماثل علیه علیه عقیده
پس از دهم آنکه تکالیف در اوقات پیغمبر مرتفع شد و نخواهد شد معمریه
و منصوریه و حمیریة از فرق اسماعیلیه تجویز اسقاط جمیع تکالیف شرعیه نمایند
بحکم امام وقت چنانچه ابوالخطاب که نامش معمر است جمیع تکالیف را از
تابعان خود اسقاط نموده و جمیع محرمات را حلال کرده اند و به ترک خرافات
امر نمود و منصوریه گویند هر که با امام وقت در خوردن و از جمیع تکالیف خود بخود
ساقط گشت هر چه خواهد کرده باشد زیرا که جنت عبارت از امام است و به
آزاد صول بجهنت تکلیفی باقی نمی ماند و حمیریة گویند که امر شریعت منقوض است
وقت است اسقاط تکالیف و زیادت و نقصان در آن بدست او است
حسن بن الهادی بن زاید بن المکتمصر که در قرن پنجم از هجرت بود و او را
محبت وقت میدادند اسقاط تکالیف شرعی را مصلحت دانسته حکم به تحایل
محرمات و ترک خرافات نمود و انتهی کلام المخالف
اقول باز ای این فرق ضاله
فرق صوفیه که شعبه سنیان اند چنانچه و اختمی عقائد باطله بدتر از آنها دارند
چنانچه نجم الدین عمر النسی از علمای سنیان میگوید حبیبه از فرق صوفیه میگویند
که بنده چون حق تعالی را حبیب خود ساخت و از محبت مخلوقین منقطع گردد بد
تکالیف از وساطت میگرد و عبادت از مرتفع میشود و الحرام مایهم حلال
و ترک الصلوة و الصوم غنیمت جائز و هذا کفر محض و فرقه ولایه از ایشان
که چون بنده بمرتبه ولایت میرسد خطاب افروزی از و برمی خیزد
به ایشان میگویند که چون معرفت خدا حاصل شد تکالیف مرتفع

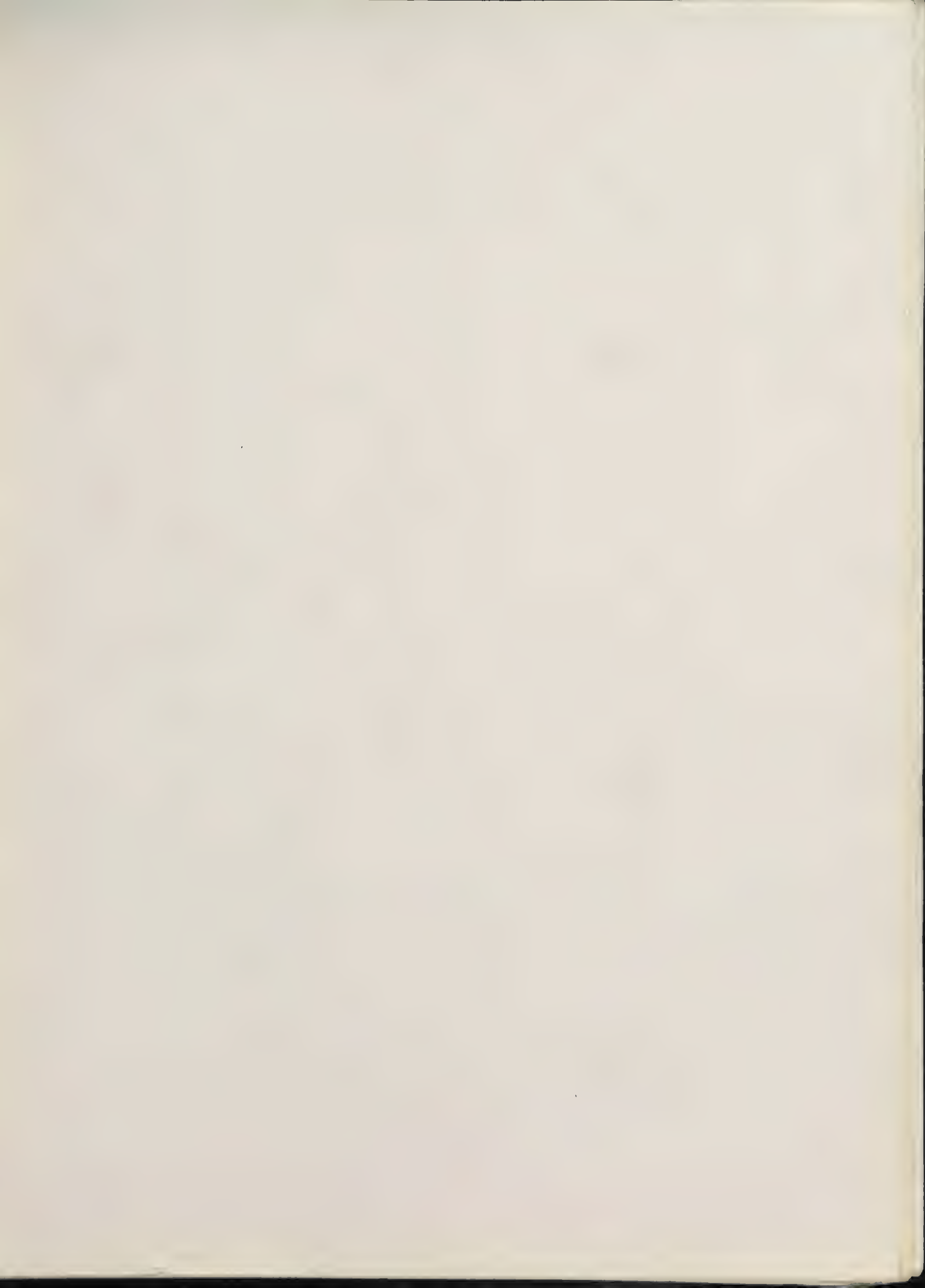
بیان حافیه
امام است
صل میشود
ن را امام
ال الهام
باز در
و مانند آن
است
امام
فرموده اند
برای
رسول
تیمور
م الکرمین
ن امامیه
کائنات
و ضعاف
ان برای
ت پاشیدن
ایشان
نبی و حیان
نقض است
نه محبت
معصومین
روای

میشود و ابایه ایشان میگویند اموال مسلمین و فروج آنها حلال است و آنچه
 منتخب گزیده و فرقه و اصلیه میگویند انهم و اصلون بانه تعالی و ان التالیف
 با اصول و اصلیه ساقطه عنهم و کل شیء حلال لهم حتی شرب الخمر و الاواطه
 و الزنا و عقیده ایشان آنست که اهل این فرقه را و طایفه نبات و اموات همانند
 است و چون اینها و آنها و کافه سنیان در تخلف نمودن از مستقیمه الهیه است
 شرک است و از این جهت که زرد برادر شمال اند و دشمن عترت و آل
 قال الناصب اما ندایه با علیه عقیده پانزدهم آنکه امام را خیر است که طاعت او
 احکام شرعی را نسخ و تبدیل نماید اثناء عشریه بلکه امامیه و خمیریة این فرقه
 اند که امام را نسخ جمیع احکام میرسد و این عقیده ایشانست که ظاهر عقل است
 زیرا که امام ناصب پیغمبر است و در خروج شریعت و تعلیم آن او را در پیغمبر
 و تبدیل احکام اگر و خالی باشد مناقض پیغمبر و مخالف او و نه ناصب او و بدین
 است که امام بلکه نبی نیز شارع نیست شارع حق تعالی است و قوله تعالی شرع
 لکم من الدین ما وصی به نوحا الخ و لکل جماعتا ملة شرعة و منها بما و جاجا و حق کسانی
 که بعقل تحریر بحاکم و سوا تب و دیگر ماکولات و تحلیات و امثال ذلک کرده
 بودند عتاب بوجراعم که دیگران را هم شامل است بتم تخصیص در قرآن مجید
 و رواست پس چون نبی را بخود می خود نسخ حکمی میرسد امام را چگونه این
 نصیب حاصل تواند شد که شرکت و الوهیت است نه نیابت نبوت و تمسک
 اثناء عشریه نیز در نیابت بر و ایاتنی چند است که اختراع و افترا بر ائمه نموده اند
 منها ما روی محمد بن بابویه القمی عن ابی عبد الله انه قال ان الله تعالی آخین الارواح
 فی الازل قال ان یحلق الاله جسم بالفی عام فلو قد قام قائم اهل البیت و رث الارض
 من الذین آخینها فی الازل و لم یورث الارض من الوداة و لیکن صرح بر کذب
 این روایت آنست که تالیف شرعی چون بر عامه ناس اند می باید که منوط
 باشند بعلامات ظاهری و امور جلیه مثل تولد و نکاح و قرابت که علم بشری
 تواند رسید و مواخات ازلی که این میت معین را بایست و مکار

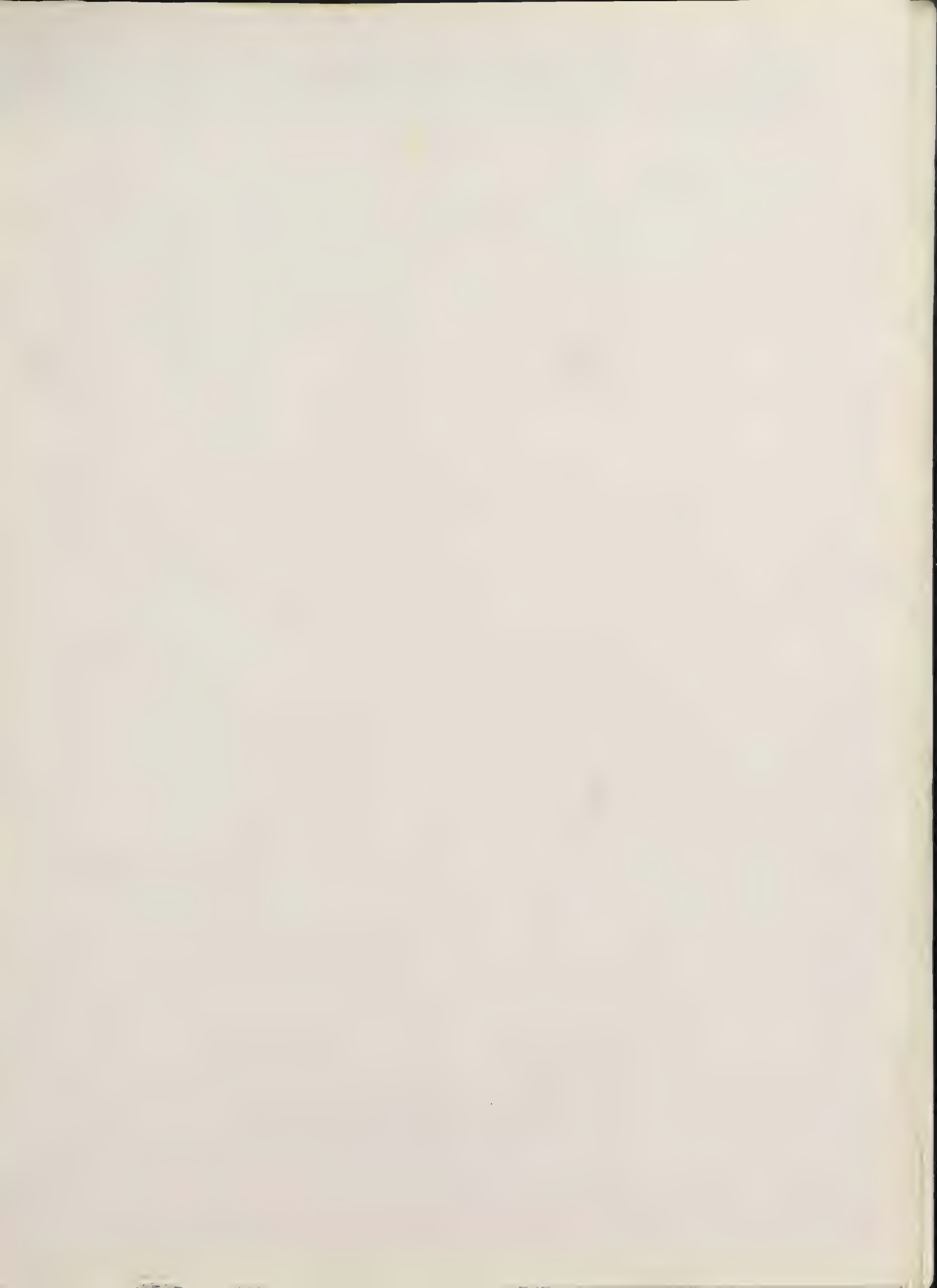
بر تواند رسید و مواخات ازلی که این میت معین را بایست و مکار

چند از اینها را در آیه آمده است

بعضی بر
 الوجود عق
 میراث
 اقول
 و ایلام
 و آن این
 حکما مق
 و اقبال
 بذل الحجة
 یکدون عی
 ینزل
 ناسخه
 مستنیر
 بنسخه
 فی ذلک
 انتمی و
 تکرر و کلام
 نمیگوید
 او است
 حق تعالی
 هر جا حا
 صوفیای
 و ایضا



بعضی بر بعض و تخیل است ساختن ضعیف از قوی توان کرد و چیز است که بوجه من
 خواه عقل آنرا در نمی یابد و نص امام در هر فرد طالب کردن متبذراست پیش امر
 است معطل شود و احوال مردم و بیهوشی المال ضبط شوند انتهای کلام المخالف
 اقول کافی است در انقض این کلام تا فرجام ناصب عداوت عترت علیهم الصلوة
 سلام آنچه صاحب مواهب لدنیه که یکی از اهلای اعلام ایشان است در مواهب لدنیه گفته
 ان اینست فان قاتل قد ورد فی صحیح مسلم قوله صلح یوشکون ان ینزل عنکم ابن
 مقسطا ینکسر الصواب و یفتل الخنزیر و یضغ الخنزیر و ان الصواب فی معناه
 اقبال الخنزیر و لا یزال الا سلام او القتل و ان الخلف ما یوحکم الشرع الیوم فان اللابی از
 الخنزیر و جب قبوله لم یخز قله و ان الراه علی اء سلام و اذا کان کذ لک فکیف
 ان عیسی صاحب مال الاشریة نبینا صاتم و الجواب است ان خلاف ان عیسی صاتم انما
 ال حا کما یهذه الاشریة الممجدیه و لا ینزل نبیا بر سالت مستقرة و شریعة
 سخته بل هو حاکم من کلام هذه الا و اما حکم الخنزیر و ما یتعلق به فایس نکو
 ستمر الی یوم القیامة بل هو مفید لما قبل نزول عیسی و قد اخبر نبینا صاتم
 سخته و یس عیسی هو الناسخ بل نبینا هو المبین للمنسخ فدل علی ان الا متنازع
 ذلک الوقت من قتل الخنزیر هو شرع نبینا اشار الیه النودی فی شرح مسلم
 الی و هرگاه حقیقت حال چنین است پس ناصب عداوت اهل بیت چرا امر اجعت
 و کلام بزرگان خود تا او مانع میشد از امثال چنین برزا و موجب تضییع اوقات دیگران
 میروید اما آنچه از هذیان است و بیکر گفت پس ناشی بسبب غلط جهالت و عدم معرفت
 است بمراتب انکه و احوال رجعت بلکه دلالت میکند بر عدم معرفت او بقدرت
 تعالی و الا چون جناب معصوم خود و شش بنفس نفیس تشریف داشته باشد و در
 ما حاضر تواند شد چنانچه مانی بن ابی طالب نزد امامیه وقت بع ارواح عباد و ارازل
 فیان نزد سنیان اگر دیگر مکلفین را علم حاصل نشود باخوان روحانی چه ضرر داشته باشد
 بضا از کجا که در ان وقت مومنین از ارباب کشف نباشند چنانچه صوفیان این وقت
 بیان و ایضا امات و اسباب معرفت غیر محسوس است از کجا که مامتی و نشانی
 معرفت حق تعالی نتواند معین فرمود و اما اردنا من کلام الناصب لعداوت



شرفت خير الانام عليهم الصلوة والسلام في سبابة النبوة المحمديّة الخمسة عشرة عميدة
 وسدة المنوا صلب الاليام وارجوم من الله تعالى ان يجعله ذخرنا ليوم ففقرتي وما قنيتي
 الى معقبة ربي الكريم وذريعة الى دخول دار المحلدة والتعيم ووسيلة الى رضا نعمتي وسادتي
 البحار عليهم آله آف التحيّة والشارة

تمام شد

